



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

فردا، نهستان  
ایران، مکارم شیرازی



تفسیر نمونه

با همکاری :  
جمعی از دانشمندان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# تفسیر نمونه

نویسنده:

آیت الله ناصر مکارم شیرازی

ناشر چاپی:

دارالکتب الاسلامیه

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۲۴	تفسیر نمونه جلد ۱۴
۲۴	مشخصات کتاب
۲۴	(۲۲) سوره حج این سوره در مدینه نازل شده و ۷۸ آیه است
۲۴	اشاره
۲۹	[سوره الحج (۲۲): آیات ۱ تا ۲]
۲۹	اشاره
۲۹	ترجمه:
۲۹	تفسیر:
۳۱	نکته ها:
۳۱	اشاره
۳۲	۴-جمله "تَرَى النَّاسَ سُكَارَى" (مردم را به صورت مستان می بینی)
۳۴	[سوره الحج (۲۲): آیات ۳ تا ۴]
۳۴	اشاره
۳۴	ترجمه:
۳۴	تفسیر:
۳۶	نکته ها:
۳۶	اشاره
۳۶	۱-مجادله در برابر حق و باطل-
۳۶	۲-مجادله به باطل راه شیطان است-
۳۷	۳-چرا از هر شیطان؟-
۳۷	۴-تفسیر جمله "كُتِبَ عَلَيْهِ" -
۳۹	[سوره الحج (۲۲): آیات ۵ تا ۷]
۳۹	اشاره

۴۰ ..... ترجمه:

۴۰ ..... تفسیر:

۴۵ ..... نکته ها:

۴۵ ..... اشاره

۴۵ ..... ۱- مراحل هفتگانه زندگی انسان -

۴۸ ..... ۲- معاد جسمانی -

۴۹ ..... ۳- "ارذل العمر" چیست؟ -

۵۱ ..... [سوره الحج (۲۲): آیات ۸ تا ۱۰]

۵۱ ..... اشاره

۵۱ ..... ترجمه:

۵۱ ..... تفسیر:

۵۵ ..... [سوره الحج (۲۲): آیات ۱۱ تا ۱۴]

۵۵ ..... اشاره

۵۵ ..... ترجمه:

۵۶ ..... تفسیر:

۶۲ ..... [سوره الحج (۲۲): آیات ۱۵ تا ۱۷]

۶۲ ..... اشاره

۶۲ ..... ترجمه:

۶۳ ..... شان نزول:

۶۳ ..... تفسیر:

۶۶ ..... نکته ها:

۶۶ ..... اشاره

۶۶ ..... ۱- پیوند آیات

۶۷ ..... ۲- مجوس کیانند؟ -

۶۹ ..... ۲- صابنان چه کسانی هستند؟ -

۷۰ ..... ۳- گروه منحرفان از توحید -

سوره الحج (۲۲): آیه ۱۸] ..... ۷۱

اشاره ..... ۷۱

ترجمه: ..... ۷۱

تفسیر: ..... ۷۱

نکته ها: ..... ۷۲

اشاره ..... ۷۲

۱- این سجود همگانی چگونه است؟ ..... ۷۲

۲- آیا سجود فرشتگان تشریحی است؟ ..... ۷۳

۳- پاسخ به چند سؤال ..... ۷۴

سوره الحج (۲۲): آیات ۱۹ تا ۲۴] ..... ۷۶

اشاره ..... ۷۶

ترجمه: ..... ۷۶

شان نزول: ..... ۷۷

تفسیر: ..... ۷۷

سوره الحج (۲۲): آیه ۲۵] ..... ۸۳

اشاره ..... ۸۳

ترجمه: ..... ۸۳

تفسیر: ..... ۸۳

نکته ها: ..... ۸۴

اشاره ..... ۸۴

[منظور از "صد عن سبیل الله" چیست؟] ..... ۸۴

همه مردم در این مرکز عبادت یکسانند ..... ۸۴

منظور از مسجد الحرام در این آیه چیست؟ ..... ۸۷

"الحاد به ظلم" چیست؟ ..... ۸۷

سوره الحج (۲۲): آیات ۲۶ تا ۲۸] ..... ۸۹

اشاره ..... ۸۹

ترجمه: ..... ۸۹

تفسیر: ..... ۹۰

نکته ها: ..... ۹۶

اشاره ..... ۹۶

۱-ایام معلومات چیست؟ ..... ۹۶

۲-ذکر خدا در سرزمین منی ..... ۹۸

۳-فلسفه و اسرار عمیق حج! ..... ۹۸

اشاره ..... ۹۸

۱-بعد اخلاقی حج ..... ۹۹

۲-بعد سیاسی حج ..... ۱۰۰

۳-بعد فرهنگی ..... ۱۰۲

۴-بعد اقتصادی حج ..... ۱۰۳

۴-تکلیف گوشت‌های قربانی در عصر ما ..... ۱۰۵

[سوره الحج (۲۲): آیات ۲۹ تا ۳۰] ..... ۱۰۸

اشاره ..... ۱۰۸

ترجمه: ..... ۱۰۸

تفسیر: ..... ۱۰۸

نکته: ..... ۱۱۴

[سوره الحج (۲۲): آیات ۳۱ تا ۳۳] ..... ۱۱۶

اشاره ..... ۱۱۶

ترجمه: ..... ۱۱۶

تفسیر: ..... ۱۱۷

[سوره الحج (۲۲): آیات ۳۴ تا ۳۵] ..... ۱۲۴

اشاره ..... ۱۲۴

ترجمه: ..... ۱۲۴

تفسیر: ..... ۱۲۴



۱۲۸ ..... [سوره الحج (۲۲): آیات ۳۶ تا ۳۸]

۱۲۸ ..... اشاره

۱۲۸ ..... ترجمه:

۱۲۹ ..... تفسیر:

۱۳۵ ..... [سوره الحج (۲۲): آیات ۳۹ تا ۴۱]

۱۳۵ ..... اشاره

۱۳۵ ..... ترجمه:

۱۳۶ ..... تفسیر:

۱۴۱ ..... نکته ها:

۱۴۱ ..... اشاره

۱۴۱ ..... ۱- فلسفه تشریح جهاد

۱۴۳ ..... ۲- خداوند به چه کسانی وعده یاری داده است؟

۱۴۵ ..... ۳- "محسنین"، "محببتین" و "یاوران الله".

۱۴۶ ..... [سوره الحج (۲۲): آیات ۴۲ تا ۴۵]

۱۴۶ ..... اشاره

۱۴۶ ..... ترجمه:

۱۴۷ ..... تفسیر:

۱۴۹ ..... نکته:

۱۵۱ ..... [سوره الحج (۲۲): آیات ۴۶ تا ۴۸]

۱۵۱ ..... اشاره

۱۵۱ ..... ترجمه:

۱۵۲ ..... تفسیر:

۱۵۷ ..... [سوره الحج (۲۲): آیات ۴۹ تا ۵۱]

۱۵۷ ..... اشاره

۱۵۷ ..... ترجمه:

۱۵۷ ..... تفسیر:

۱۶۰ ..... [سوره الحج (۲۲): آیات ۵۲ تا ۵۴]

۱۶۰ ..... اشاره

۱۶۰ ..... ترجمه:

۱۶۱ ..... تفسیر:

۱۶۲ ..... نکته ها:

۱۶۲ ..... اشاره

۱۶۲ ..... ۱-القائات شیطان چیست

۱۶۴ ..... ۲-افسانه ساختگی غرائق!

۱۶۷ ..... ۳-فرق "رسول" و "نبی"

۱۶۹ ..... [سوره الحج (۲۲): آیات ۵۵ تا ۵۹]

۱۶۹ ..... اشاره

۱۶۹ ..... ترجمه:

۱۷۰ ..... تفسیر:

۱۷۴ ..... [سوره الحج (۲۲): آیات ۶۰ تا ۶۲]

۱۷۴ ..... اشاره

۱۷۴ ..... ترجمه:

۱۷۴ ..... شان نزول:

۱۷۵ ..... تفسیر:

۱۷۹ ..... [سوره الحج (۲۲): آیات ۶۳ تا ۶۶]

۱۷۹ ..... اشاره

۱۷۹ ..... ترجمه:

۱۸۰ ..... تفسیر:

۱۸۴ ..... نکته ها:

۱۸۴ ..... اشاره

۱۸۴ ..... ۱-صفات ویژه پروردگار

۱۸۴ ..... [۲-آیات فوق دلیل بر قدرت خدا است]

۱۸۵ ..... ۳-تسخیر موجودات زمین و آسمان

۱۸۶ ..... [سوره الحج (۲۲): آیات ۶۷ تا ۷۰]

۱۸۶ ..... اشاره

۱۸۶ ..... ترجمه:

۱۸۶ ..... تفسیر:

۱۹۰ ..... [سوره الحج (۲۲): آیات ۷۱ تا ۷۴]

۱۹۰ ..... اشاره

۱۹۱ ..... ترجمه:

۱۹۱ ..... تفسیر:

۱۹۷ ..... نکته:

۱۹۷ ..... اشاره

۱۹۷ ..... مثالی روشن برای بیان ضعفها

۱۹۷ ..... پاسخ به یک سؤال

۲۰۰ ..... [سوره الحج (۲۲): آیات ۷۵ تا ۷۸]

۲۰۰ ..... اشاره

۲۰۱ ..... ترجمه:

۲۰۱ ..... شان نزول:

۲۰۱ ..... تفسیر:

۲۱۰ ..... (۲۳) سوره مؤمنون این سوره در مکه نازل شده و ۱۱۸ آیه است

۲۱۰ ..... اشاره

۲۱۵ ..... [سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۱ تا ۱۱]

۲۱۵ ..... اشاره

۲۱۶ ..... ترجمه:

۲۱۶ ..... تفسیر:

۲۲۷ ..... نکته ها:

۲۲۷ ..... اشاره

۲۲۷ ..... [ ۱-انتخاب فعل ماضی "افلح" برای چیست؟ ]

۲۲۷ ..... ۲-همسر دائم و موقت

۲۲۸ ..... ۳-خشوع،روح نماز است -

۲۳۰ ..... [سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۱۲ تا ۱۶] -

۲۳۰ ..... اشاره

۲۳۰ ..... ترجمه:

۲۳۰ ..... تفسیر:

۲۳۴ ..... نکته:

۲۳۴ ..... اشاره

۲۳۴ ..... ۱-اثبات مبده و معاد با یک دلیل -

۲۳۵ ..... ۲-آخرین مرحله تکامل انسان در رحم -

۲۳۶ ..... ۳-لباس گوستین بر اندام استخوانها! -

۲۳۷ ..... ۴-لباس مقاوم برای استخوانها! -

۲۳۸ ..... [سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۱۷ تا ۲۲] -

۲۳۸ ..... اشاره

۲۳۹ ..... ترجمه:

۲۳۹ ..... تفسیر:

۲۴۸ ..... [سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۲۳ تا ۲۵] -

۲۴۸ ..... اشاره

۲۴۸ ..... ترجمه:

۲۴۸ ..... تفسیر:

۲۵۲ ..... [سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۲۶ تا ۳۰] -

۲۵۲ ..... اشاره

۲۵۲ ..... ترجمه:

۲۵۲ ..... تفسیر:

۲۵۷ ..... [سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۳۱ تا ۴۱] -

۲۵۷ ..... اشاره

۲۵۸ ..... ترجمه:

۲۵۹ ..... تفسیر:

۲۶۴ ..... نکته ها:

۲۶۴ ..... اشاره

۲۶۴ ..... ۱-زندگی پر زرق و برق و اثر شوم آن

۲۶۵ ..... ۲-"تراب" و "عظام"

۲۶۶ ..... ۳-"غناء" چیست؟

۲۶۶ ..... ۴-یک سرنوشت عمومی

۲۶۷ ..... [سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۴۲ تا ۴۴]

۲۶۷ ..... اشاره

۲۶۷ ..... ترجمه:

۲۶۷ ..... تفسیر:

۲۷۱ ..... [سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۴۵ تا ۴۹]

۲۷۱ ..... اشاره

۲۷۱ ..... ترجمه:

۲۷۱ ..... تفسیر:

۲۷۵ ..... [سوره المؤمنون (۲۳): آیه ۵۰]

۲۷۵ ..... اشاره

۲۷۵ ..... ترجمه:

۲۷۵ ..... تفسیر:

۲۷۸ ..... [سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۵۱ تا ۵۴]

۲۷۸ ..... اشاره

۲۷۸ ..... ترجمه:

۲۷۸ ..... تفسیر:

۲۸۵ ..... [سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۵۵ تا ۶۱]

۲۸۵ ..... اشاره

۲۸۵ ..... ترجمه:

۲۸۶ ..... تفسیر:

۲۹۰ ..... [سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۶۲ تا ۶۷]

۲۹۰ ..... اشاره

۲۹۰ ..... ترجمه:

۲۹۱ ..... تفسیر:

۲۹۷ ..... [سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۶۸ تا ۷۴]

۲۹۷ ..... اشاره

۲۹۷ ..... ترجمه:

۲۹۸ ..... تفسیر:

۳۰۳ ..... نکته ها:

۳۰۳ ..... اشاره

۳۰۳ ..... ۱- حق پرستی و هوا پرستی

۳۰۴ ..... ۲- صفات رهبر

۳۰۵ ..... ۳- چرا اکثریت، تمایل به حق ندارند؟! - کدام اکثریت؟

۳۰۹ ..... [سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۷۵ تا ۸۰]

۳۰۹ ..... اشاره

۳۱۰ ..... ترجمه:

۳۱۰ ..... تفسیر:

۳۱۶ ..... [سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۸۱ تا ۹۰]

۳۱۶ ..... اشاره

۳۱۷ ..... ترجمه:

۳۱۷ ..... تفسیر:

۳۲۱ ..... نکته ها:

۳۲۱ ..... اشاره

۳۲۱ ..... ۱- معنی چند لغت: [اساطیر، رب، ملکوت، عرش]

۳۲۲ ..... ۲- معاد از طریق عمومیت قدرت خدا

۳۲۳ ..... ۳- تفاوت آخر آیات

۳۲۴ ..... [سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۹۱ تا ۹۲]

۳۲۴ ..... اشاره

۳۲۴ ..... ترجمه:

۳۲۴ ..... تفسیر:

۳۲۸ ..... [سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۹۳ تا ۹۸]

۳۲۸ ..... اشاره

۳۲۸ ..... ترجمه:

۳۲۸ ..... تفسیر:

۳۳۱ ..... نکته ها:

۳۳۱ ..... اشاره

۳۳۱ ..... ۱- "همزات شیطین" چیست؟

۳۳۲ ..... ۲- پاسخ بدی به نیکی!

۳۳۴ ..... [سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۹۹ تا ۱۰۰]

۳۳۴ ..... اشاره

۳۳۴ ..... ترجمه:

۳۳۴ ..... تفسیر:

۳۳۶ ..... نکته ها:

۳۳۶ ..... اشاره

۳۳۶ ..... ۱- مخاطب در جمله " رَبِّ اِزْجَعُونَ " کیست؟

۳۳۷ ..... ۲- تفسیر جمله " فِيمَا تَرَكْتُ "

۳۳۸ ..... ۳- "کلا" در اینجا چه چیزی را نفی می کند؟

۳۳۸ ..... ۴- جهان برزخ چیست؟

۳۴۵ ..... ترسیمی از عالم برزخ

۳۴۹ ..... [سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۱۰۱ تا ۱۰۴]

۳۴۹ ..... اشاره

۳۴۹ ..... ترجمه:

۳۴۹ ..... تفسیر:

۳۵۴ ..... نکته ها:

۳۵۴ ..... اشاره

۳۵۴ ..... ۱- آن روز که نسبتها از اثر می افتد

۳۵۶ ..... ۲- داستان تکان دهنده اصمعی

۳۶۰ ..... ۳- تناسب مجازات و گناه

۳۶۱ ..... [سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۱۰۵ تا ۱۱۱]

۳۶۱ ..... اشاره

۳۶۱ ..... ترجمه:

۳۶۲ ..... تفسیر:

۳۶۶ ..... [سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۱۱۲ تا ۱۱۶]

۳۶۶ ..... اشاره

۳۶۶ ..... ترجمه:

۳۶۶ ..... تفسیر:

۳۷۱ ..... نکته:

۳۷۳ ..... [سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۱۱۷ تا ۱۱۸]

۳۷۳ ..... اشاره

۳۷۳ ..... ترجمه:

۳۷۳ ..... تفسیر:

۳۷۶ ..... (۲۴) سوره نور این سوره در "مدینه" نازل شده و ۶۴ آیه است

۳۷۶ ..... اشاره

۳۸۱ ..... [سوره النور (۲۴): آیات ۱ تا ۳]

۳۸۱ ..... اشاره



۳۸۲ ..... ترجمه:

۳۸۲ ..... تفسیر:

۳۸۸ ..... نکته ها:

۳۸۸ ..... اشاره

۳۸۸ ..... ۱-مواردی که حکم زنا اعدام است

۳۸۹ ..... ۲-چرا زانیه مقدم ذکر شده؟

۳۸۹ ..... ۳-مجازات در حضور جمع چرا؟

۳۹۰ ..... ۴-حد زانی قبلا چه بوده است؟

۳۹۰ ..... ۵-افراط و تفریط در اجرای حد ممنوع!

۳۹۱ ..... ۶-شرایط تحریم ازدواج با زانی و زانیه

۳۹۲ ..... ۷-فلسفه تحریم زنا

۳۹۴ ..... [سوره النور (۲۴): آیات ۴ تا ۵]

۳۹۴ ..... اشاره

۳۹۴ ..... ترجمه:

۳۹۴ ..... تفسیر:

۳۹۷ ..... نکته ها:

۳۹۷ ..... اشاره

۳۹۷ ..... ۱-معنی "رمی" در آیه چیست؟

۳۹۸ ..... ۲-چهار شاهد چرا؟

۳۹۹ ..... ۳-شرط مهم قبولی توبه

۴۰۰ ..... ۴-احکام قذف

۴۰۲ ..... [سوره النور (۲۴): آیات ۶ تا ۱۰]

۴۰۲ ..... اشاره

۴۰۲ ..... ترجمه:

۴۰۳ ..... شان نزول:

۴۰۵ ..... تفسیر:

نکته ها: ..... ۴۰۸

اشاره ..... ۴۰۸

۱- چرا حکم قذف در مورد دو همسر تخصیص خورده؟ ..... ۴۰۸

۲- برنامه مخصوص "لعان" ..... ۴۰۹

۳- جزای محذوف در آیه ..... ۴۱۰

[سوره النور (۲۴): آیات ۱۱ تا ۱۶] ..... ۴۱۱

اشاره ..... ۴۱۱

ترجمه: ..... ۴۱۲

شان نزول: ..... ۴۱۲

تحقیق و بررسی ..... ۴۱۶

تفسیر: ..... ۴۱۹

[سوره النور (۲۴): آیات ۱۷ تا ۲۰] ..... ۴۲۶

اشاره ..... ۴۲۶

ترجمه: ..... ۴۲۶

تفسیر: ..... ۴۲۶

اشاره ..... ۴۲۶

اشاعه فحشاء ممنوع است ..... ۴۲۶

۱- اشاعه فحشاء چیست؟ ..... ۴۳۰

۲- بلای شایعه سازی ..... ۴۳۲

۳- کوچک شمردن گناه ..... ۴۳۳

[سوره النور (۲۴): آیات ۲۱ تا ۲۵] ..... ۴۳۵

اشاره ..... ۴۳۵

ترجمه: ..... ۴۳۶

تفسیر: ..... ۴۳۶

[سوره النور (۲۴): آیه ۲۶] ..... ۴۴۶

اشاره ..... ۴۴۶

ترجمه: ..... ۴۴۶

تفسیر: ..... ۴۴۶

نکته ها: ..... ۴۴۷

اشاره ..... ۴۴۷

۱- "خبیثات" و "خبیثون" کیانند؟ ..... ۴۴۷

۲- آیا این یک حکم تکوینی است یا تشریحی - ..... ۴۴۹

۳- پاسخ به یک سؤال ..... ۴۴۹

[سوره النور (۲۴): آیات ۲۷ تا ۲۹] ..... ۴۵۱

اشاره ..... ۴۵۱

ترجمه: ..... ۴۵۱

تفسیر: ..... ۴۵۲

نکته ها: ..... ۴۵۴

اشاره ..... ۴۵۴

۱- امنیت و آزادی در محیط خانه - ..... ۴۵۴

۲- منظور از "بیوت غیر مسکونه" چیست؟ ..... ۴۵۷

۳- مجازات کسی که بدون اجازه در خانه مردم نگاه می کند ..... ۴۵۸

[سوره النور (۲۴): آیات ۳۰ تا ۳۱] ..... ۴۵۹

اشاره ..... ۴۵۹

ترجمه: ..... ۴۶۰

شان نزول: ..... ۴۶۰

تفسیر: ..... ۴۶۱

نکته ها: ..... ۴۶۷

اشاره ..... ۴۶۷

۱- فلسفه حجاب ..... ۴۶۷

اشاره ..... ۴۶۷

خرده گیریهای مخالفان حجاب ..... ۴۷۱

- ۲- استثناء وجه و کفین ..... ۴۷۴
- ۳- منظور از نسانهن چیست؟ ..... ۴۷۶
- ۴- تفسیر جمله **أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ** ..... ۴۷۶
- ۵- تفسیر "**أُولَى الْأَرْزَبِ مِنَ الرِّجَالِ**" ..... ۴۷۷
- ۶- کدام اطفال از این حکم مستثنا هستند ..... ۴۷۸
- ۷- چرا عمو و دایی جزء محارم نیامده اند؟ ..... ۴۷۹
- ۸- هر گونه عوامل تحریک ممنوع! ..... ۴۷۹
- [سوره النور (۲۴): آیات ۳۲ تا ۳۴] ..... ۴۸۰
- اشاره ..... ۴۸۰
- ترجمه: ..... ۴۸۱
- تفسیر: ..... ۴۸۱
- نکته ها: ..... ۴۸۸
- اشاره ..... ۴۸۸
- ۱- ازدواج یک سنت الهی است ..... ۴۸۸
- ۲- منظور از جمله "**وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِيمَانِكُمْ**" چیست؟ ..... ۴۹۱
- ۳- عقد مکاتبه؟ ..... ۴۹۲
- [سوره النور (۲۴): آیات ۳۵ تا ۳۸] ..... ۴۹۴
- اشاره ..... ۴۹۴
- ترجمه: ..... ۴۹۵
- تفسیر: ..... ۴۹۵
- نکته ها: ..... ۵۰۹
- [سوره النور (۲۴): آیات ۳۹ تا ۴۰] ..... ۵۱۴
- اشاره ..... ۵۱۴
- ترجمه: ..... ۵۱۴
- تفسیر: ..... ۵۱۵
- [سوره النور (۲۴): آیات ۴۱ تا ۴۲] ..... ۵۲۰

۵۲۰ ..... اشاره

۵۲۰ ..... ترجمه:

۵۲۰ ..... تفسیر:

۵۲۱ ..... نکته ها:

۵۲۱ ..... اشاره

۵۲۱ ..... ۱- جمله "أَلَمْ تَرَ" (آیا ندیدی) .....

۵۲۲ ..... ۲- تسبیح عمومی موجودات عالم .....

۵۲۳ ..... ۳- تسبیح ویژه پرندگان .....

۵۲۴ ..... ۴- تفسیر جمله "كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ" .....

۵۲۵ ..... ۵- منظور از "صلاه" چیست؟ .....

۵۲۶ ..... [سوره النور (۲۴): آیات ۴۳ تا ۴۵] .....

۵۲۶ ..... اشاره

۵۲۶ ..... ترجمه:

۵۲۷ ..... تفسیر:

۵۲۷ ..... اشاره

۵۲۷ ..... گوشه ای دیگر از شگفتیهای آفرینش .....

۵۲۹ ..... پاسخ به یک سؤال [کدام کوه در آسمان است که تگرگها از آن فرو می ریزند؟] .....

۵۳۳ ..... نکته ها:

۵۳۳ ..... اشاره

۵۳۳ ..... ۱- منظور از "ماء" در اینجا چیست؟ .....

۵۳۴ ..... ۲- پاسخ به یک سؤال .....

۵۳۵ ..... ۳- چهره های متنوع حیات .....

۵۳۷ ..... [سوره النور (۲۴): آیات ۴۶ تا ۵۰] .....

۵۳۷ ..... اشاره

۵۳۷ ..... ترجمه:

۵۳۸ ..... شان نزول:

تفسیر: ..... ۵۳۹

نکته ها: ..... ۵۴۲

اشاره ..... ۵۴۲

۱- بیماری نفاق ..... ۵۴۲

۲- حکومت عدل تنها حکومت خدا است ..... ۵۴۳

[سوره النور (۲۴): آیات ۵۱ تا ۵۴] ..... ۵۴۵

اشاره ..... ۵۴۵

ترجمه: ..... ۵۴۵

تفسیر: ..... ۵۴۶

[سوره النور (۲۴): آیه ۵۵] ..... ۵۵۱

اشاره ..... ۵۵۱

ترجمه: ..... ۵۵۱

شان نزول: ..... ۵۵۱

تفسیر: ..... ۵۵۲

نکته ها: ..... ۵۵۳

اشاره ..... ۵۵۳

۱- تفسیر جمله " كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ " ..... ۵۵۳

۲- این وعده الهی از آن کیست؟ ..... ۵۵۵

۳- هدف نهایی، عبادت خالی از شرک است ..... ۵۵۷

[سوره النور (۲۴): آیات ۵۶ تا ۵۷] ..... ۵۶۰

اشاره ..... ۵۶۰

ترجمه: ..... ۵۶۰

تفسیر: ..... ۵۶۰

[سوره النور (۲۴): آیات ۵۸ تا ۶۰] ..... ۵۶۲

اشاره ..... ۵۶۲

ترجمه: ..... ۵۶۳

تفسیر: ..... ۵۶۳

نکته ها: ..... ۵۶۹

اشاره ..... ۵۶۹

۱-فلسفه استیذان و مفاصد عدم توجه به آن - ..... ۵۶۹

۲-حکم حجاب برای زنان سالخورده ..... ۵۷۱

[سوره النور (۲۴): آیه ۶۱] ..... ۵۷۳

اشاره ..... ۵۷۳

ترجمه: ..... ۵۷۳

تفسیر: ..... ۵۷۴

نکته ها: ..... ۵۷۹

اشاره ..... ۵۷۹

۱- آیا خوردن غذای دیگران مشروط به اجازه آنها نیست؟ ..... ۵۷۹

۲-فلسفه این حکم اسلامی ..... ۵۸۰

۳-منظور از "صدیق" کیست؟ ..... ۵۸۱

۴-تفسیر " مَا مَلَکْتُمْ مَفَاتِحَهُ " ..... ۵۸۳

۵-سلام و تحیت ..... ۵۸۴

[سوره النور (۲۴): آیات ۶۲ تا ۶۴] ..... ۵۸۵

اشاره ..... ۵۸۵

ترجمه: ..... ۵۸۶

شان نزول: ..... ۵۸۶

تفسیر: ..... ۵۸۷

درباره مرکز ..... ۵۹۸

مشخصات کتاب

سرشناسه : مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

عنوان و نام پدید آور : تفسیر نمونه / بقلم جمعی از نویسندگان؛ زیر نظر ناصر مکارم شیرازی.

مشخصات نشر : طهران. : دارالکتب الاسلامیه ، ۱۳۵۳.

مشخصات ظاهری : ج.

وضعیت فهرست نویسی : فهرست نویسی توصیفی

یادداشت : فهرست نویسی براساس جلد دوم، ۱۳۵۳.

یادداشت : کتابنامه.

شماره کتابشناسی ملی : ۵۴۲۴۵

ص : ۱

**(۲۲) سوره حج این سوره در مدینه نازل شده و ۷۸ آیه است**

**اشاره**





این سوره که به خاطر بخشی از آیاتش که پیرامون حج سخن می گوید به نام "سوره حج" نامیده شده است از سوره هایی است که در میان مفسران و نویسندگان تاریخ قرآن در "مکی" یا "مدنی" بودنش گفتگو است، جمعی آن را -جز چند آیه- "مکی" می دانند، در حالی که جمع دیگری معتقدند همه آن -جز چند آیه- در "مدینه" نازل شده است، بعضی نیز آن را ترکیبی از آیات "مکی" و "مدنی" می دانند.

اما با توجه به برداشتی که از سوره های مکی و مدنی و به تعبیر دیگر جو مدینه و مکه و نیازمندهای مسلمانان و چگونگی تعلیمات پیامبر ص نسبت به آنها در این دو منطقه داریم آیات این سوره از جهاتی شبیه سوره های مدنی است، چرا که دستور حج آنها با ذکر قسمتی از جزئیات آن، و همچنین دستور جهاد، تناسب با وضع مسلمانان در مدینه دارد، هر چند تاکید آیات این سوره روی مسأله مبدء و معاد بی تناسب به سوره های مکی نیست.

نویسنده تاریخ القرآن بر اساس تاریخ "فهرست ابن ندیم" و "نظم الدرر" می گوید: سوره حج مگر چند آیه در مدینه نازل شده، آن چند آیه نیز در میان مکه و مدینه نازل گردیده است، وی اضافه می کند این سوره صد و ششمین سوره ای است که بر پیامبر ص نازل شده و بر حسب ترتیب، بعد از سوره "نور" و قبل از سوره "منافقین" است.

به هر حال در مجموع، "مدنی" بودن سوره قوی تر به نظر می رسد.

از نظر محتوا مطالب این سوره را به چند بخش می توان تقسیم کرد:

۱- آیات فراوانی که در زمینه "معاد" و دلایل منطقی آن، و انذار مردم غافل از صحنه های قیامت، و مانند آن است که از آغاز این سوره شروع می شود و بخش مهمی از آن را در بر می گیرد.

۲- بخش قابل ملاحظه ای نیز از مبارزه با شرک و مشرکان، سخن می گوید و با توجه دادن به آیات پروردگار در عالم هستی انسانها را متوجه عظمت آفریدگار می سازد.

۳- بخشی از این سوره نیز مردم را به بررسی سرنوشت عبرت انگیز گذشتگان و عذابهای دردناک الهی که بر آنها نازل شد دعوت کرده، از جمله سرنوشت قوم نوح و عاد و ثمود، و قوم ابراهیم و لوط، و قوم شعیب و موسی را یادآور می شود.

۴- بخش دیگری از آن پیرامون مساله حج و سابقه تاریخی آن از زمان ابراهیم ع و سپس مساله قربانی و طواف و مانند آن است.

۵- بخشی از آن هم پیرامون مبارزه در برابر ظالمان و پیکار با دشمنان مهاجم، است.

۶- و سرانجام قسمتی از آن پند و اندرزهایی است در زمینه های مختلف زندگی و تشویق به نماز و زکات و امر به معروف و نهی از منکر و توکل و توجه به خداوند.

\*\*\*

#### فضیلت تلاوت سوره حج

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام ص می خوانیم: من قرء سوره الحج اعطی من الاجر كحجه حجها، و عمره اعتمرها، بعدد من حج و اعتمر فیما مضی و فیما بقی!:" هر کس سوره حج را بخواند پاداش حج و عمره را خدا به او می دهد به تعداد تمام کسانی که در گذشته و آینده حج عمره بجا آورده یا خواهند آورد!" ۱. بدون شک این ثواب و فضیلت عظیم تنها برای تلاوت لفظی نیست، تلاوتی است اندیشه ساز، و اندیشه ای است عمل پرور. در حقیقت کسی که این سوره و محتوای آن را از مبدا و معاد گرفته، تا دستورات عبادی و اخلاقی، و مسائل مربوط به جهاد و مبارزه با ستمگران، در اعماق جان خود قرار دهد و برنامه عملی خود سازد، پیوندی با تمام مؤمنان گذشته و آینده از نظر معنوی و روحانی پیدا می کند، پیوندی که او را در اعمال آنها شریک، و آنها را نیز در اعمال او شریک و سهیم می سازد، بی آنکه از پاداش آنان چیزی کاسته شود و حلقه اتصالی خواهد بود بین همه افراد با ایمان در تمام قرون و اعصار. و با این اوصاف و شرایط ثواب و پاداشی که در حدیث فوق آمده عجیب به نظر نمی رسد. \*\*\*

این سوره که به خاطر بخشی از آیاتش که پیرامون حج سخن می گوید به نام "سوره حج" نامیده شده است از سوره هایی است که در میان مفسران و نویسندگان تاریخ قرآن در "مکی" یا "مدنی" بودنش گفتگو است، جمعی آن را-جز چند آیه-"مکی" می دانند، در حالی که جمع دیگری معتقدند همه آن-جز چند آیه- در "مدینه" نازل شده است، بعضی نیز آن را ترکیبی از آیات "مکی" و "مدنی" می دانند.

اما با توجه به برداشتی که از سوره های مکی و مدنی و به تعبیر دیگر جو مدینه و مکه و نیازمندیهای مسلمانان و چگونگی تعلیمات پیامبر ص نسبت به آنها در این دو منطقه داریم آیات این سوره از جهاتی شبیه سوره های مدنی است، چرا که دستور حج آنها با ذکر قسمتی از جزئیات آن، و همچنین دستور جهاد، تناسب با وضع مسلمانان در مدینه دارد، هر چند تاکید آیات این سوره روی مسأله مبدء و معاد بی تناسب به سوره های مکی نیست.

نویسنده تاریخ القرآن بر اساس تاریخ "فهرست ابن ندیم" و "نظم الدرر" می گوید: سوره حج مگر چند آیه در مدینه نازل شده، آن چند آیه نیز در میان مکه و مدینه نازل گردیده است، وی اضافه می کند این سوره صد و ششمین سوره ای است که بر پیامبر ص نازل شده و بر حسب ترتیب، بعد از سوره "نور" و قبل از سوره "منافقین" است.

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ (۱) يَوْمَ تَرُؤُنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ وَ مَا هُمْ بِسُكَارَىٰ وَ لَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ (۲)

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر ۱- ای مردم از پروردگارتان بترسید که زلزله رستاخیز امر عظیمی است.

۲- روزی که آن را می بینید (آن چنان وحشت سر تا پای همه را فرا می گیرد که) مادران شیرده، کودکان شیرخوارشان را فراموش می کنند، و هر بارداری جنین خود را بر زمین می نهد و مردم را مست می بینی، در حالی که مست نیستند، ولی عذاب خدا شدید است!

تفسیر:

زلزله عظیم رستاخیز

این سوره با دو آیه تکان دهنده و هیجان انگیز پیرامون رستاخیز و مقدمات آن شروع می شود، آیاتی که بی اختیار انسان را از این زندگی گذرای مادی بیرون می برد، و به آینده هول انگیزی که در انتظار او است متوجه می سازد.

ص: ۶

آینده ای که اگر امروز به فکر آن، و آمادگی بر آن نباشد، به راستی وحشتناک است و اگر باشد دل انگیز و روح افزا است.

نخست عموم مردم را بدون استثناء مخاطب ساخته و می گوید: "ای مردم از پروردگارتان بترسید، و پرهیز کاری پیشه کنید که زلزله رستاخیز، جریان مهم و عظیمی است" (يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ).

خطاب "يَا أَيُّهَا النَّاسُ"، دلیل روشنی است بر اینکه هیچگونه تفاوت و تبعیضی از نظر نژاد و زبان و اعصار و قرون و مکانها و مناطق جغرافیایی و طوائف و قبائل در آن نیست، و مؤمن و کافر، کوچک و بزرگ، پیر و جوان، مرد و زن امروز و آینده همه در آن شریکند.

جمله "اتَّقُوا رَبَّكُمُ" عصاره تمام برنامه های سعادتبخش است، چرا که از یک سو "توحید" را بیان می کند (ربکم) و از سوی دیگر "تقوا" را و به این ترتیب برنامه های عقیدتی و عملی در آن جمع است.

و با ذکر جمله "إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ" حقیقتی را که در بسیاری از آیات قرآن آمده است به طور سربسته بازگو می کند، و آن اینکه رستاخیز با یک انقلاب و تحول شدید در سازمان عالم هستی بر پا می گردد: کوه ها از جا کنده می شوند، دریاها به هم می ریزند، زمین و آسمان در هم کوبیده می شوند، و جهانی نو با زندگانی نو آغاز می گردد، مردم در آستانه قیامت در وحشت عظیمی فرو می روند، و سر از پا نمی شناسند.

\*\*\* آیه بعد نمونه هایی از بازتاب این وحشت عظیم را در چند جمله بیان کرده می گوید: "روزی که زلزله رستاخیز را مشاهده کنید آن چنان وحشت سر تا پای همه را فرا می گیرد که مادران شیرده از کودک شیرخوارشان غافل می شوند" (يَوْمَ تَرْوُنَهَا تَدْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ).

"و هر بارداری (در آن صحنه باشد) چنین خود را سقط می کند" ( وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا ).

سومین بازتاب اینکه "مردم را به صورت مستان می بینی، در حالی که مست نیستند!" ( وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ وَ مَا هُمْ بِسُكَارَىٰ ).

"ولی عذاب خدا شدید است" که این چنین هول و وحشت به دلها افکنده و انسانها را از خود بی خود ساخته است ( وَ لَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ ).

\*\*\*

#### نکته ها:

#### اشاره

۱- در زلزله های دنیا، و حوادث وحشتناک نیز گاهی این پدیده ها به صورت جزئی پیدا می شود، یعنی مادران کودکان خود را فراموش کرده، و بارداران جنین خود را ساقط می کنند، و بعضی همچون افراد مست از خود بی خود می شوند ولی جنبه عمومی و همگانی ندارد اما زلزله رستاخیز چنانست که از مشاهده آن همه مردم به این حالات گرفتار می شوند.

\*\*\*۲- این آیات ممکن است اشاره به پایان جهان که مقدمه رستاخیز است باشد در این صورت "زنان بارداری، یا کودکان شیر خوار" مفهوم اصلی خود را خواهد داشت، ولی این احتمال نیز وجود دارد که اشاره به زلزله روز قیامت باشد (به قرینه جمله لَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ) در این صورت ذکر جمله های فوق جنبه مثال پیدا می کند، یعنی آن قدر، صحنه وحشتناک است که اگر زنان بارداری وجود داشته باشند همگی سقط جنین می کنند، و اگر کودکان شیرخواری باشند مادرها آنها را به کلی فراموش خواهند کرد.

\*\*\*

۳ می دانیم معمولا- در ادبیات عرب از زنی که کودک خود را شیر می دهد تعبیر به "مرضع" می کنند (۱) ولی همانگونه که جمعی از مفسران و بعضی از ارباب لغت نوشته اند، گاه این کلمه به صورت مؤنث (مرضعه) آورده می شود تا اشاره ای باشد به همان لحظه شیر دادن، و به تعبیر دیگر مرضع به زنی می گویند که می تواند بچه خود را شیر دهد، اما مرضعه مخصوص زنی است که پستان خود را به دهان کودک شیرخوارش نهاده و در حال شیر دادن است! (۲).

بنا بر این تعبیر فوق در آیه نکته خاصی دارد زیرا می گوید: شدت وحشت زلزله رستاخیز آن قدر زیاد است که حتی اگر مادر پستان در دهان کودک شیر خوارش داشته باشد، چنان متوحش می گردد که بی اختیار، پستان از دهانش بیرون کشیده، فراموشش می کند! \*\*\*

#### ۴- جمله "تَرَى النَّاسَ سُكَارَى" (مردم را به صورت مستان می بینی)

اشاره به این است که پیامبر اسلام ص که مخاطب به این جمله می باشد (و احتمالا مؤمنان بسیار قوی الایمان که قدم جای قدمهای او نهاده اند) از این وحشت عظیم در امانند، زیرا می گوید مردم را به این حالت می بینی، یعنی خودت چنین نیستی.

\*\*\* ۵- بسیاری از مفسران و روات حدیث در ذیل آیات مورد بحث روایتی از پیامبر گرامی اسلام ص نقل کرده اند که ذکر آن در اینجا به مورد است و آن اینکه: دو آیه آغاز این سوره در یکی از شبهای "غزوه بنی المصطلق" (۳) نازل

ص: ۹

- 
- ۱- ۱) زیرا "علامت تائین" در مواردی می آورند که مذکر و مؤنث در آن وجود داشته باشد، اما مثل مساله بار داری و یا شیر دادن که مخصوص زنان است و در مردان وجود ندارد نیاز به تاء تائین و مانند آن نیست.
  - ۲- ۲) به قاموس اللغه، و تفسیر کشاف، و تفسیر کبیر فخر رازی، و تفسیر المیزان، مراجعه شود.
  - ۳- ۳) این غزوه در شعبان سال ششم هجری واقع گردید.



شد در حالی که مردم در حال حرکت به سوی میدان جنگ بودند، پیامبر ص مردم را صدا زد، آنها توقف کردند و گرداگرد پیامبر ص حلقه زدند، حضرت این آیات را بر آنها خواند صدای گریه از مردم بلند شد، و در آن شب مسلمانان بسیار گریستند، هنگام صبح به قدری نسبت به دنیا و زندگی دنیا بی اعتنا شده بودند که حتی زین به روی مرکبها نهادند و خیمه ای بر پا ساختند، گروهی گریه می کردند و گروهی نشسته در فکر فرو رفته بودند.

رسول خدا ص فرمود: آیا می دانید این چه روزی است عرض کردند: خدا و پیامبرش آگاهتر است، فرمود: روزی است که از هر هزار نفر ۹۹۹ نفر به سوی دوزخ روان می شوند و تنها یک نفر به سوی بهشت! این امر بر مسلمانان سخت آمد و شدیداً گریستند؟ و عرض کردند پس چه کسی نجات خواهد یافت؟ پیامبر فرمود:

گنهکارانی غیر از شما هستند که اکثریت را تشکیل می دهند من امیدوارم شما حد اقل یک چهارم اهل بهشت باشید (مسلمانان تکبیر گفتند) بعد فرمود: امیدوارم یک سوم اهل بهشت باشید (باز هم تکبیر گفتند) بعد اضافه فرمود: امیدوارم دو سوم اهل بهشت از شما باشد، چرا که اهل بهشت ۱۲۰ صنفند که ۸۰ صنف آنها از امت من هستند... " (۱).

\*\*\*

ص: ۱۰

---

۱-۱) تفسیر مجمع البیان و تفسیر نور الثقلین و تفسیرهای دیگر (با کمی تلخیص).

اشاره

وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ (۳) كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَإِنَّهُ يُضِلُّهُ وَ يَهْدِيهِ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ (۴)

ترجمه:

۳- گروهی از مردم بدون هیچ علم و دانشی به مجادله در باره خدا برمی خیزند و از هر شیطان سرکشی پیروی می کنند.  
۴- بر او نوشته شده که هر کس ولایتش را بر گردن نهد بطور مسلم گمراهش می سازد و به آتش سوزان راهنمایش می کند.

تفسیر:

پیروان شیطان!

از آنجا که در آیات گذشته ترسیمی از وحشت عمومی مردم به هنگام وقوع زلزله قیامت بود در آیات مورد بحث حال گروهی از بیخبران را منعکس می کند که چگونه از چنین حادثه عظیمی غافلند.

می گوید: "گروهی از مردم بدون هیچ علم و دانشی در باره خدا به مجادله برمی خیزند" (وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ).

گاه در اصل توحید و یگانگی حق و نفی هر گونه شریک جدال می کنند، و گاه در قدرت خدا نسبت به مساله احیای مردگان و بعث و نشور، و در هر صورت هیچگونه دلیلی بر گفته های خود ندارند.

جمعی از مفسران گفته اند این آیه در مورد "نضر بن حارث" نازل شده که از مشرکان متعصب و لجوج و پشت هم انداز بود، او اصرار داشت که ملائکه دختران خدا هستند!، و قرآن مجموعه ای از افسانه های پیشینیان است که به خدا نسبت داده شده!، و زندگی بعد از مرگ را منکر بود.

بعضی دیگر آن را اشاره به همه مشرکان دانسته اند که در مساله توحید و قدرت خدا به مجادله برمی خاستند.

ولی با توجه به اینکه شان نزولها هرگز مفهوم آیه را محدود نمی کند نتیجه این دو قول یکی است و همه کسانی را که به نوعی، از روی تقلید کورکورانه یا تعصب یا پیروی از خرافات و هوا و هوسها، به جدال در برابر حق برمی خیزند شامل می شود.

سپس اضافه می کند: "اینگونه افراد که تابع هیچگونه منطق و دانشی نیستند از هر شیطان سرکش و متمرّدی تبعیت می کنند" (وَ يَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَّرِيدٍ).

نه از یک شیطان که از همه شیطانها! اعم از شیاطین انس و جن که هر یک از آنها برای خود نقشه و برنامه و حيله و دامی دارند.

واژه "مرید" از ماده "مرد" (بر وزن سرد) در اصل به معنی سرزمین بلندی است که خالی از هر گونه گیاه باشد، و به درختی که از برگ خالی شود "امرد" می گویند، و روی همین جهت به نوجوانانی که مو در صورتشان نروئیده نیز امرد گفته می شود.

در اینجا منظور از "مرید" کسی است که عاری از هر گونه خیر و سعادت و نقطه قوت است، و طبعاً چنین کسی سرکش و متمرّد و ظالم و عصیانگر خواهد بود.

روشن است که پیروی از "شیطان بی همه چیز" انسان را به چه سرنوشتی مبتلا می سازد.

لذا در آیه بعد می گوید: "بر او نوشته و مقرر شده است که هر کس حلقه اطاعت و ولایتش را بر گردن نهد بطور مسلم گمراهش می سازد و به آتش سوزان راهنمایش می کند" (كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَإِنَّهُ يُضِلُّهُ وَيَهْدِيهِ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ) (۱).

\*\*\*

**نکته ها:**

**اشاره**

### ۱- مجادله در برابر حق و باطل -

گرچه در واژه "مجادله" در عرف، مفهوم جر و بحث بی اساس و غیر منطقی افتاده است ولی در اصل لغت چنین نیست بلکه به معنی هر گونه بحث و گفتگو است که گاه به حق و گاه به ناحق است و لذا قرآن به پیامبر دستور می دهد: **وَلِجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ**: "با مخالفان خود با روشی که بهتر است مجادله کن" (نحل-۱۲۵).

\*\*\*

### ۲- مجادله به باطل راه شیطان است -

بعضی از مفسران بزرگ معتقدند که جمله **يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ** اشاره به گفتگوهای بی اساس مشرکان است، و جمله **وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَّرِيدٍ** اشاره به برنامه های عملی نادرست آنها است.

بعضی دیگر جمله اول را اشاره به اعتقادات فاسد و خرافی آنها دانسته و جمله دوم را به برنامه های عملی غلط و انحرافی آنان.

ولی از آنجا که آیات قبل و بعد از آن پیرامون مبانی اعتقادی و اصول عقائد است بعید نیست که هر دو جمله اشاره به یک حقیقت باشد، و به تعبیر دیگر طرفین نفی و اثبات یک موضوع است. در جمله اول می گوید: آنها بدون علم و دانش و صرفاً از روی تقلید و تعصب و هوا پرستی به مجادله در باره خدا و قدرت او

ص: ۱۳

---

۱- ۱) "سعیر" از ماده "سعر" (بر وزن قعر) به معنی شعله ور شدن آتش است در اینجا منظور آتش سوزان دوزخ است که از هر آتشی سوزنده تر می باشد.

برمی خیزند، و جمله دوم می گوید: کسی که دنبال علم و دانشی نیست طبیعی است که از هر شیطان طغیانگری پیروی می کند.

\*\*\*

### ۳- چرا از هر شیطان؟-

جالب اینکه نمی فرماید: چنین کسی از شیطان پیروی می کند، بلکه می گوید از هر شیطان متمرودی، و این اشاره به آن است که شیاطین همه یک خط واحد و برنامه مشترک ندارند، بلکه هر یک برای خود راهی و دامی انتخاب کرده اند، آن چنان این دامها متنوع است که انسان در تشخیص آنها گم می شود مگر آنها که به خاطر ایمان و توکل بر خدا در سایه حمایت او قرار گرفته اند و مشمول جمله **إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ (۱)** هستند.

ذکر این نکته نیز لازم است که تمرد و سرکشی و خالی بودن از خیر و برکت در مفهوم کلمه شیطان افتاده است ولی در اینجا مخصوصا کلمه "مرید" (فاقد هر گونه خیر و سعادت بودن) را به عنوان تاکید پشت سر آن ذکر می کند تا سرنوشت کسانی که از چنین رهبرانی پیروی می کنند کاملا روشن گردد.

\*\*\*

### ۴- تفسیر جمله "كُنِبَ عَلَيْهِ" -

می دانیم این تعبیر به معنی مقرر و ملزم داشتن است خواه در عالم تکوین و آفرینش باشد و یا در عالم تشریح و احکام و قوانین.

ولی به هر حال نباید توهم کرد که این جمله بوی "جبر" می دهد، و شیاطین مجبورند پیروان خود را گمراه سازند، و به دار البوار بفرستند، بلکه این نتیجه حتمی برنامه ای است که آنها با میل خود انتخاب کرده اند، مثلا هنگامی که ابلیس رئیس و سر سلسله شیاطین، در برابر فرمان خدا سرپیچی کرد و با میل و اراده خود راه طغیان و حتی اعتراض به ذات پاک خدا را پیش گرفت، چنین کسی جز

ص: ۱۴

اینکه گمراه و گمراه کننده باشد سرنوشتی نخواهد داشت و همچنین شیطانهای دیگر از انس و جن.

این درست به این می ماند که بگوئیم هر کس معتاد به مواد مخدر شد، بدبختی و سیه روزی در پیشانیش نوشته می شود، آیا این دلیل جبر است (۱)؟\*\*\*

ص: ۱۵

---

۱-۱) در مورد مرجع ضمیر "علیه" بعضی گفته اند به شیطان باز می گردد و بعضی به پیروان شیطان که از جمله " وَمِنَ النَّاسِ " استفاده می شود، ولی ظاهر این است که به شیطان باز می گردد، به خصوص اینکه ضمیر نزدیک به آن (ضمیر مَن تَوَلَّاهُ) نیز به شیطان باز می گردد.

اشاره

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِّن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِّن عَلَقَةٍ ثُمَّ مِّن مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقَرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لَتَبَلُّغُوا أَشْدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَّن يُتَوَفَّىٰ وَمِنْكُمْ مَّن يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مَن بَعِيدٍ عِلْمَ شَيْئًا وَتَرَى الْمَارِضَ هَامِدَةً فإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ (٥) ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (٦) وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَن فِي الْقُبُورِ (٧)

۵- ای مردم اگر در رستاخیز شک دارید (به این نکته توجه کنید که) ما شما را از خاک آفریدیم، سپس از نطفه، و بعد از خون بسته شده، سپس از مضغه (چیزی شبیه گوشت جویده) که بعضی دارای شکل و خلقت است و بعضی بدون شکل، هدف این است که ما برای شما روشن سازیم (که بر هر چیز قادریم) و جنین هایی را که بخواهیم تا مدت معینی در رحم مادران قرار می دهیم (و آنچه را بخواهیم ساقط می کنیم) بعد شما را به صورت طفل بیرون می فرستیم، سپس هدف این است که به حد رشد و بلوغ برسید، در این میان بعضی از شما می میرند و بعضی آن قدر عمر می کنند که به بدترین مرحله زندگی و پیری می رسند آن چنان که چیزی از علوم خود را به خاطر نخواهند داشت (از سوی دیگر) زمین را (در فصل زمستان) خشک و مرده می بینی، اما هنگامی که باران را بر آن فرو می فرستیم به حرکت در می آید و نمو می کند، و انواع گیاهان زیبا را می رویاند.

۶- این به خاطر آنست که بدانید خداوند حق است و مردگان را زنده می کند و بر هر چیز تواناست.

۷- و اینکه رستاخیز شکی در آن نیست و خداوند تمام کسانی را که در قبرها آرمیده اند زنده می کند.

#### تفسیر:

#### دلایل معاد در عالم جنین و گیاهان

از آنجا که در آیات گذشته گفتگو از تردید مخالفان در "مبدأ" و "معاد" بود در آیات مورد بحث به دو دلیل محکم و منطقی برای اثبات معاد جسمانی استدلال شده است، یکی از طریق توجه به تحولات دوران جنینی، و دیگری از طریق تحولات زمین به هنگام نمو گیاهان.

در حقیقت قرآن می خواهد صحنه های معاد را که مردم در همین زندگی دنیا با آن سر و کار دارند و پیوسته با چشم خود می بینند و از آن غافلند برای آنها



تشریح کند تا بدانند زندگی بعد از مرگ نه تنها امر غیر ممکن نیست، بلکه دائماً صحنه های مشابه آن را در زندگی روزمره با چشم خود مشاهده می کنند.

نخست همه انسانها را مخاطب ساخته می گوید: "ای مردم! اگر در رستاخیز تردید دارید به این نکته توجه کنید که ما شما را از خاک آفریدیم، سپس از نطفه، و بعد از خون بسته شد، و پس از آن از چیزی شبیه به گوشت جویده که بعضی دارای شکل و خلقت است و بعضی بدون شکل" (يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبُعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِّنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِّنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِّنْ مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُّخَلَّقَةٍ (۱)).

"همه اینها به خاطر آن است که این حقیقت را برای شما آشکار سازیم که ما بر هر کار قادر و توانا هستیم" (لَيُبَيِّنَ لَكُمْ).

"و جنینهایی را که بخواهیم تا مدت معینی در رحم مادران قرار می دهیم" تا دوران تکاملی خود را طی کنند، و آنچه را بخواهیم ساقط می کنیم و از نیمه راه از مدار خارجش می سازیم (و نُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى).

از آن پس یک دوران انقلابی جدید آغاز می شود" و ما شما را به صورت طفل از شکم مادر بیرون می فرستیم" (ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا).

به این ترتیب دوران زندگی محدود و وابسته شما در شکم مادر پایان می پذیرد، و قدم به محیطی وسیعتر، مملو از نور و صفا و امکانات بسیار فروتر می گذارید.

باز چرخهای حرکت تکاملی شما متوقف نمی شود، و هم چنان سریع در این راه به پیشروی ادامه می دهید" سپس هدف این است که به حد رشد و بلوغ و کمال جسم و عقل برسید" (ثُمَّ لَتَبْلُغُوا أَشَدَّكُمْ).

ص: ۱۸

---

۱- ۱) "مضغه" از ماده "مضغ" به معنی جویدن است و این واژه به معنی مقدار کمی گوشت است که انسان در یک لقمه می تواند آن را بجود و این تشبیه جالبی است برای جنین در دوران بعد از علقه بودن.

در اینجا جهل تبدیل به دانایی، و ضعف و ناتوانی تبدیل به قدرت و توانایی و وابستگی مبدل به استقلال می شود.

ولی این چرخ باز متوقف نمی گردد هر چند "گروهی از شما در این میان از دنیا چشم فرو می بندند اما گروه دیگری سیر نزولی حیات را بعد از تکامل شروع می کنند تا به بدترین مرحله زندگی یعنی نهایت پیری برسند" (وَ مِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ).

آری به مرحله ای می رسد "که چیزی از علوم خود را به خاطر نخواهد داشت" پرده های نسیان و فراموشی صفحه عقل و فکر او را می پوشاند، و در واقع حالتی شبیه حال کودکی به او دست می دهد! (لِكَيْلَا يَغْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا).

این ضعف و ناتوانی و پژمردگی دلیل بر فرا رسیدن یک مرحله انتقالی جدید است، همانگونه که سستی پیوند میوه با درخت دلیل بر رسیدگی آن و وصول به مرحله جدایی است.

این دگرگونیهای عجیب و پی در پی که حاکی از قدرت بی پایان پروردگار است روشنگر این حقیقت است که همه چیز حتی احیای مردگان برای او سهل و آسان است.

البته در مورد این مراحل مختلف حیات بحثهای فراوانی است که در نکته ها خواهد آمد.

سپس به بیان دلیل دوم که زندگی و حیات گیاهان است پرداخته، می گوید:

"در فصل زمستان به زمین نگاه می کنی، آن را خشک و مرده می بینی، اما هنگامی که قطره های حیاتبخش باران را بر آن فرو فرستادیم و فصل بهار فرا رسید حرکت و جنبشی سراسر آن را فرا می گیرد و نمو می کند، و انواع گیاهان زیبا را می رویاند" (وَ تَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَّتْ وَ أَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ

\*\*\* در دو آیه بعد به عنوان جمع بندی و نتیجه گیری کلی، هدف اصلی از بیان این دو دلیل را ضمن باز گویی پنج نکته تشریح می کند:

۱- نخست می گوید: "آنچه در آیات قبل از مراحل مختلف حیات در مورد انسانها و جهان گیاهان بازگو شد برای این است که بدانید خداوند حق است" (ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ).

و چون او حق است نظامی را که آفریده نیز حق است، بنا بر این نمی تواند بیهوده و بی هدف باشد، همانگونه که در جای دیگر می خوانیم: وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكُمْ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا: "ما آسمانها و زمین و آنچه را در میان این دو است بیهوده و باطل نیافریدیم، این گمان و پندار کافران است" (ص-۲۷).

و چون این جهان بی هدف نیست و از سوی دیگر هدف اصلی را در خود آن نمی یابیم یقین پیدا می کنیم که معاد و رستاخیزی در کار است.

۲- این نظام حاکم بر جهان حیات به ما می گوید: "او است که مردگان را زنده می کند" (وَ أَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى).

ص: ۲۰

---

۱ - ۱) "هامده" در اصل به معنی آتشی است که خاموش شده، و به زمینی که گیاهانش خشکیده و بی حرکت مانده "هامده" گفته می شود (مفردات راغب) بعضی دیگر گفته اند "هامده" به حالتی گفته می شود که حد فاصل میان مرگ و حیات است (تفسیر فی ظلال). "اهتزت" از ماده "هز" به معنی تحریک شدید است. "ربت" از ماده "ربو" (بر وزن علو) به معنی افزایش و نمو است و "ربا" نیز از همین ماده است. "بهیج" به معنی زیبا و چشمگیر و سرور آفرین می باشد.

همان کسی که لباس حیات بر تن خاک می پوشاند، و نطفه بی ارزش را به انسان کاملی مبدل می سازد، و زمینهای مرده را جان می دهد و مردگان را حیات نوین می بخشد آیا با این برنامه حیات آفرین مستمر او در این جهان باز می توان در امکان معاد تردید کرد؟ (۱).

۳- هدف دیگر این است که بدانید "خدا بر هر چیز توانا است" و چیزی در برابر قدرت او غیر ممکن نیست (وَ أَنَّهُ عَلِيُّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).

آیا کسی که می تواند خاک بی جان را تبدیل به نطفه کند و نطفه بی ارزش را در مراحل حیات پیش ببرد، و هر روز لباس تازه ای از زندگی بر او بپوشاند، و زمینهای خشکیده و افسرده بی روح را چنان سر سبز و خرم سازد که فهقه حیات از سر تا سر آن برخیزد، آیا چنین کسی قادر نیست که انسان را بعد از مرگ به زندگی جدید باز گرداند؟ \*\*\*۴- و باز همه اینها برای این است که بدانید "ساعت پایان این جهان و آغاز جهان دیگر جای شک و تردید ندارد" (وَ أَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا).

۵- و اینها همه مقدمه ای است برای آخرین نتیجه و آن اینکه "خداوند تمام کسانی را که در قبرها آرمیده اند زنده می کند" (وَ أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ).

ص: ۲۱

---

۱- (۱) بعضی از مفسران جمله "أَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى" را اشاره به حیات انسانها در قیامت دانسته اند هر چند این معنی در جمله "وَ أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ" نیز آمده است، ولی با این تفاوت که جمله اول اشاره به اصل حیات است و جمله دوم اشاره به چگونگی زنده شدن مردگان. ولی تفسیر دیگری که در بالا- بیشتر روی آن تکیه کرده ایم این است که جمله و انه یحیی الموتی اشاره به حیات آفرینی مستمر خداوند در این دنیا باشد تا دلیلی بر امکان آن در رستاخیز گردد.

البته این نتایج پنجگانه که بعضی مقدمه، و بعضی، ذی المقدمه، بعضی اشاره به امکان، و بعضی اشاره به وقوع است، مکمل یکدیگرند، و همگی به یک نقطه منتهی می شوند و آن اینکه رستاخیز و بعث مردگان نه تنها امکان پذیر است بلکه قطعاً تحقق خواهد یافت.

آنها که در امکان زندگی بعد از مرگ تردید دارند صحنه مشابه آن در زندگی انسانها و گیاهان دائماً در برابر چشمان آنان است و همه سال و همه روز تکرار می شود.

و اگر در قدرت خدا شک دارند این چیزی است که نمونه های بارز آن را با چشم خود می بینند.

مگر انسانها در آغاز از خاک آفریده نشدند؟ بنا بر این چه جای تعجب که بار دیگر از خاک برخیزند؟ مگر همه سال زمینهای مرده در برابر چشمان ما زنده نمی شوند؟ چه جای تعجب که انسانهای مرده پس از سالها، جان گیرند و از خاک برخیزند؟ و اگر در وقوع چنین چیزی تردید دارند، باید بدانند نظام حاکم بر آفرینش این جهان نشان می دهد که هدفی از آن در کار است، و گر نه همه باطل و بیهوده بود، در حالی که این زندگی چند روزه و آمیخته با اینهمه ناملایمات و ناکامیها چیزی نیست که ارزش این را داشته باشد که هدف نهایی عالم آفرینش را تشکیل دهد.

بنا بر این باید عالم دیگری وجود داشته باشد، عالمی وسیع و جاودانه که شایسته است هدف آفرینش محسوب گردد.

\*\*\*

**نکته ها:**

**اشاره**

**۱- مراحل هفتگانه زندگی انسان -**

در آیات فوق برای تشریح مساله رستاخیز و امکان آن، حرکت انسان را در یک مسیر هفت مرحله ای تشریح کرده است:

ص: ۲۲

نخست زمانی که خاک بود ممکن است منظور از خاک در اینجا خاکی باشد که آدم از آن آفریده شد، و نیز امکان دارد اشاره به این باشد که همه انسانها قطع نظر از این نیز از خاکند، چرا که تمام مواد غذایی که نطفه را تشکیل می دهد و سپس مواد تغذیه کننده آن همه از خاک گرفته می شوند.

البته بدون شک قسمت قابل توجهی از بدن انسان را "آب" و قسمتی را "اکسیژن" و "کربن" تشکیل می دهند که از خاک گرفته نشده ولی از آنجا که ستون اصلی تمام اعضای بدن را موادی که از خاک گرفته شده تشکیل می دهد این تعبیر کاملاً صحیح است که انسان از خاک است.

مرحله دوم مرحله "نطفه" است، خاک این موجود ساده و پیش پا افتاده و خالی از حس و حرکت و حیات تبدیل به نطفه می شود، نطفه ای که از موجودات زنده ذره بینی اسرارانگیزی تشکیل یافته که در مرد "اسپر" و در زن "اوول" نامیده می شود، این موجودات ذره بینی شناور به قدری کوچکند که در نطفه یک مرد ممکن است میلیونها "اسپر" وجود داشته باشد!

جالب اینکه انسان بعد از تولد معمولاً یک حرکت آرام و تدریجی را که بیشتر شکل "تکامل کمی" دارد تعقیب می کند، در حالی که حرکت او در محیط رحم همراه با جهشهای سریع و دگرگون کننده کیفی است.

تحولات پی در پی و شگفت انگیز جنین در عالم رحم، به همان اندازه عجیب است که فی المثل سنجاق کوچک ساده ای با گذشت چند ماه تبدیل به یک هواپیما گردد!

امروز "جنین شناسی" به صورت یک علم گسترده در آمده، و دانشمندان این علم موفق شده اند جنین را در مراحل مختلف مورد بررسی قرار داده، پرده از روی اسرار شگرف این پدیده اسرار آمیز جهان هستی بردارند و عجائب بسیاری در باره آن ارائه دهند.

در مرحله سوم نطفه به مرحله علقه می رسد و سلولهای آن همچون یک دانه توت بدون شکل (به صورت یک قطعه خون بسته) در کنار هم قرار می گیرند که آن را در زبان علمی "مورولا" می نامند.

بعد از گذشتن مدت کوتاهی حفره تقسیم که سر آغاز تقسیم نواحی جنین است پیدا می شود (و جنین را در این مرحله به "لاستولا" می نامند).

در مرحله چهارم کم کم جنین شکل یک قطعه گوشت جویده شده به خود می گیرد بی آنکه اعضای مختلف بدن در آن مشخص باشد.

اما ناگهان در پوسته "جنین" تغییراتی پیدا می شود، و شکل آن متناسب با کاری که باید انجام دهد تغییر می یابد و اعضای بدن کم کم ظاهر می شود، اما جنینهایی که از این مرحله نگذرند و هم چنان به صورت سابق و یا ناقص بمانند ساقط می شوند و از رده خارج می گردند، جمله "مُخَلَّقِهِ وَ غَيْرِ مُخَلَّقِهِ" ممکن است اشاره به این مرحله باشد یعنی "کامل الخلقه" و "غیر کامل الخلقه".

جالب اینکه قرآن مجید بعد از ذکر این چهار مرحله جمله لُبَّيْنَ لَكُمْ را آورده است، اشاره به اینکه این دگرگونیهای سریع و شگفت انگیز که سبب می شود یک قطره کوچک آب به یک انسان کامل تبدیل گردد، دلیل روشنی است بر قدرت خداوند بر همه چیز.

سپس به مراحل سه گانه پنجم و ششم و هفتم جنین که بعد از تولد صورت می گیرد یعنی "طفولیت" و "بلوغ" و "پیری" اشاره کرده است (۱).

ص: ۲۴

---

۱ - ۱) جالب توجه اینکه در مورد تولد انسان تعبیر به **نُحْرُجُكُمْ طِفْلًا** می کند در حالی که قاعدتا باید به صورت جمع (اطفال) ذکر شود. این تعبیر ممکن است به خاطر آن باشد که طفل معنی مصدری دارد، و در آن مفرد و جمع یکسان است، و یا از این جهت باشد که هدف بیان جنس است نه خصوصیات و ویژگیهای اطفال که در این مرحله تفاوت انسانها مستور و مکتوم است و در مراحل بعد ظهور و بروز می کند.

این نکته نیز لازم به یاد آوری است که تولد انسان از خاک به صورت یک موجود زنده خود یک جهش بزرگ است، و مراحل گوناگون جنین همه جهشهای پی در پی محسوب می شوند، و نیز تولد انسان از مادر خود جهش بسیار مهمی است، و مراحل بلوغ و کهنسخت نیز جهش محسوب می شوند.

تعبیر قرآن در آیه بالا از "قیامت" به "بعث" گویا اشاره به همین مفهوم جهش باشد که در رستاخیز نیز صورت می گیرد.

به این نکته نیز باید توجه کرد که سخن گفتن قرآن از این مراحل مختلف جنین، در آن روز که نه علم جنین شناسی به وجود آمده بود و نه مردم اطلاع قابل ملاحظه ای در باره دوران جنینی انسان داشتند، خود گواه زنده ای است بر اینکه این کتاب بزرگ از جهان وحی و ما وراء طبیعت سرچشمه می گیرد.

\*\*\*

## ۲- معاد جسمانی -

بدون شک هر جا قرآن سخن از بازگشت انسانها و رستاخیز به میان آورده منظور بازگشت این انسان با روح و جسم در آن جهان است، و آنها که معاد را منحصر به جنبه "روحانی" آن کرده اند و تنها قائل به بقای ارواحند به هیچ وجه آیات قرآن را مورد بررسی قرار نداده اند، مثلا روشن است که آیاتی همچون آیه فوق با صراحت سخن از معاد جسمانی می گوید و گر نه معاد روحانی چه شباهتی به دوران جنینی و زنده شدن زمینهای مرده به وسیله نمو گیاهان دارد؟ مخصوصا آیه پنجمین جمله آیات مورد بحث که به صورت نتیجه نهایی آمده به وضوح این مطلب را ثابت می کند آنجا که می گوید: **وَ أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ** "و خداوند کسانی را که در قبرها هستند برمی انگیزاند" چرا که قبر جایگاه جسم است نه روح.



اصولاً- تمام تعجب مشرکان از همین مساله بوده است که چگونه انسانی که تبدیل به خاک شد بار دیگر به زندگی باز می گردد، و الا مساله بقای روح نه تنها چیز عجیبی نبوده بلکه مورد قبول اقوام جاهلی نیز بوده است (دقت کنید).

### ۳- "ارذل العمر" چیست؟-

"ارذل" از ماده "رذل" به معنی چیز پست و نامطلوب است، و منظور از ارذل العمر نامطلوبترین دورانهای عمر انسان می باشد که به نهایت پیری می رسد، و به گفته قرآن علوم و دانشهای خود را به کلی فراموش می کند، و درست همانند یک کودک می شود، از نظر معلومات همچون کودک است، از نظر تدبیر امور شبیه کودک است، از چیز جزئی همانند یک کودک ناراحت می شود و با امر مختصری خوشحال و راضی می گردد، ظرفیت و حوصله خود را از دست می دهد، و گاه حرکات او کودکانه می شود.

با این تفاوت که مردم از کودک انتظاری ندارند و از او دارند، بعلاوه در مورد کودکان این امیدواری هست که با رشد و نمو جسم و روحشان همه این حالات بر طرف می گردد اما در مورد پیران فرتوت و کهنسال چنین امیدی وجود ندارد و با این تفاوت که یک کودک چیزی نداشته که از دست بدهد اما این پیر کهنسال همه سرمایه های حیاتی خود را از دست داده.

روی این جهات حال پیران سالخورده در مقایسه با حال کودکان بسیار رقت بارتر و ناگوارتر است.

در بعضی از روایات "ارذل العمر" به سن یکصد سالگی به بالا تفسیر شده است (۱).

و این ممکن است ناظر به نوع افراد باشد و گر نه کسانی هستند که در سنین پائینتر از یکصد سالگی به این مرحله می رسند همانگونه که اشخاصی یافت می شوند

ص: ۲۶

که در سنین بالاتر از صد نیز کاملاً هوشیار و آگاهند.

مخصوصاً در علماء و دانشمندان بزرگ که دائماً به مباحث علمی اشتغال دارند کمتر دیده می شود که چنین وضعی دست دهد، و در هر حال باید در مورد این بخش از عمر به خدا پناه بریم، ضمناً یاد آوری این سالها کافی است که ما را از غرور و غفلت بیرون آورد که در آغاز چه بودیم و اکنون چه هستیم و در آینده چه خواهیم شد؟! \*\*\*

ص: ۲۷

اشاره

وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنِيرٍ (۸) ثَانِي عَطْفِهِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَنُذِيْقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ (۹) ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ (۱۰)

ترجمه:

۸- گروهی از مردم در باره خدا بدون هیچ دانش و بدون هیچ هدایت و کتاب روشنی به مجادله برمی خیزند.

۹- آنها با تکبر و بی اعتنایی (نسبت به سخنان الهی) می خواهند مردم را از راه خدا گمراه سازند، برای آنها در دنیا رسوایی است، و در قیامت عذاب سوزنده به آنها می چشانیم.

۱۰- (و به او می گوئیم) این نتیجه چیزی است که دستهایت از پیش برای تو فرستاده است! و خداوند هرگز به بندگان ظلم نمی کند.

تفسیر:

باز هم مجادله به باطل

در این آیات نیز سخن از مجادله کنندگانی است که پیرامون مبدأ و معاد به جدال بی پایه و بی اساس می پردازند.

نخست می گوید: "گروهی از مردم کسانی هستند که در باره خدا بدون هیچ علم و دانش و هدایت و کتاب روشنی به مجادله برمی خیزند" (وَمِنَ النَّاسِ

مَنْ يُجَادِلْ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ

.)

جمله "وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ" درست همان تعبیری است که در چند آیه قبل گذشت و تکرار آن نشان می دهد که جمله اول اشاره به گروهی است و جمله دوم اشاره به گروهی دیگر.

جمعی از مفسران فرق این دو گروه را در این دانسته اند که آیه گذشته ناظر به حال پیروان گمراه و بیخبر است در حالی که این آیه ناظر به رهبران این گروه گمراه می باشد (۱).

جمله "لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ" نشان می دهد که برنامه این گروه اضلال و گمراه ساختن دیگران است و قرینه روشنی بر این تفاوت محسوب می شود، همانگونه که جمله يَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ در آیات گذشته که سخن از پیروی شیاطین می گوید نیز این معنی را روشنتر می سازد.

در اینکه فرق میان "علم" و "هدی" و "کتاب منیر" چیست؟ نیز مفسران بحثهایی دارند آنچه نزدیکتر به نظر می رسد این است که "علم" اشاره به استدلالات عقلی است و "هدی" به هدایت و راهنمایی رهبران الهی، و "کتاب منیر" اشاره به کتب آسمانی می باشد.

به تعبیر ساده تر همان دلائل سه گانه معروف "کتاب" و "سنت" و "دلیل عقل" را بازگو می کند، و با توجه به اینکه "اجماع" نیز طبق تحقیقات دانشمندان به "سنت" باز می گردد همه دلائل اربعه در این عبارت جمع است.

بعضی از مفسران نیز احتمال داده اند که "هدی" اشاره به هدایتهای معنوی است که در پرتو خودسازی و تقوا و تهذیب نفس برای انسان حاصل می گردد (البته این معنی با آنچه در بالا گفتیم قابل جمع است).

ص: ۲۹

در حقیقت بحث و جدال علمی در صورتی می تواند ثمر بخش باشد که متکی به یکی از این دلایل گردد، دلیل عقل یا کتاب، یا سنت.

\*\*\* سپس در یک عبارت کوتاه و پر معنی به یکی از علل انحراف و گمراهی این رهبران ضلالت پرداخته می گوید: "آنها با تکبر و بی اعتنایی نسبت به سخنان الهی و دلایل روشن عقلی می خواهند مردم را از راه خدا گمراه سازند" (ثَانِي عَطْفِهِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ).

"ثانی" از ماده "ثنی" به معنی پیچیدن است و "عطف" به معنی پهلو است، و پیچیدن پهلو کنایه از بی اعتنایی و اعراض از چیزی است.

جمله "لیضل" ممکن است هدف این اعراض و روی گردانی باشد، یعنی آنها برای گمراه ساختن مردم آیات و هدایت‌های الهی را به هیچ می گیرند، و ممکن است نتیجه آن گردد، یعنی محصول بی اعتنایی آنها این است که مردم را از راه حق باز می دارند.

به هر حال، سپس کیفر شدید آنها را در دنیا و آخرت به این صورت تشریح می کند: "بهره آنها در این دنیا رسوایی و بدبختی است، و در قیامت عذاب سوزنده را به آنها می چشانیم" (لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَ نُذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ).

\*\*\* و به او می گوئیم: "این نتیجه چیزی است که دست‌هایت از پیش برای تو فرستاده است" (ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ).

"و خداوند هرگز به بندگان ظلم و ستم نمی کند" (وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ).

نه کسی را بی جهت کیفر می دهد، و نه بر میزان مجازات کسی بدون دلیل

می افزایش، و برنامه او عدالت محض و محض عدالت است (۱).

این آیه از آیاتی است که هم مذهب جبریون را نفی می کند و هم اصل عدالت را در مورد افعال خدا اثبات می نماید. (برای توضیح بیشتر به جلد سوم تفسیر نمونه صفحه ۱۹۵-ذیل آیه ۱۸۲ آل عمران-مراجعه کنید).

\*\*\*

ص: ۳۱

---

۱-۱) "ظلام" صیغه مبالغه به معنی بسیار ظلم کننده است، مسلماً خداوند مطلقاً ظلم نمی کند نه بسیار و نه کم و انتخاب این تعبیر در اینجا ممکن است اشاره به این باشد که مجازات بدون دلیل از سوی خداوند بزرگ همیشه مصداق ظلم بسیار است.

اشاره

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ  
الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ (۱۱) يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُ وَمَا لَا نُنْفَعُهُ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ (۱۲) يَدْعُوا لَمَنْ ضُرُّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ  
لَبِئْسَ الْمَوْلَىٰ وَ لَبِئْسَ الْعَشِيرُ (۱۳) إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا  
يُرِيدُ (۱۴)

ترجمه:

۱۱- بعضی از مردم خدا را تنها با زبان می پرستند (و ایمان قلبیشان بسیار ضعیف است) همین که دنیا به آنها رو کند و نفع و خیری به آنان رسد حالت اطمینان پیدا می کنند اما اگر مصیبتی به عنوان امتحان به آنها برسد دگرگون می شوند و به کفر رو می آورند! و به این ترتیب هم دنیا را از دست داده اند و هم آخرت را و این خسران و زیان آشکاری است!

۱۲- او جز خدا کسی را می خواند که نه زبانی به او می رساند، و نه سودی، این گمراهی بسیار عمیقی است! ۱۳- او کسی را می خواند که زیانش از نفعش نزدیکتر است، چه بد مولا و یاوری، و چه بد مونس و معاشری! ۱۴- خداوند کسانی را که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند در باغهایی از بهشت وارد می کند که نهرها زیر درختانش جاری است (آری) خدا هر چه را اراده کند انجام می دهد.

### تفسیر:

آنها که بر لب پرتگاه کفرند!

در آیات گذشته سخن از دو گروه در میان بود گروه پیروان گمراه، و رهبران گمراه کننده، اما در آیات مورد بحث سخن از گروه سوم است که همان افراد ضعیف الایمان هستند.

قرآن در توصیف این گروه چنین می گوید: "بعضی از مردم خدا را تنها با زبان می پرستند اما ایمان قلبی شان بسیار سطحی و ضعیف است" (وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ).

تعبیر به "علی حرف" ممکن است اشاره به این باشد که ایمان آنها بیشتر بر زبانشان است، و در قلبشان جز نور ضعیف بسیار کم رنگی از ایمان نتابیده است.

و ممکن است اشاره به این باشد که آنها در متن ایمان و اسلام قرار ندارند بلکه در کنار و لبه آنند، زیرا یکی از معانی "حرف" لبه کوه و کناره اشیاء است و می دانیم کسانی که در لبه چیزی قرار گرفته اند مستقر و پا بر جا نیستند، و با تکان مختصری از مسیر خارج می شوند، چنین است حال افراد ضعیف الایمان که با کوچکترین چیزی ایمانشان بر باد فنا می رود.

سپس قرآن به تشریح تزلزل ایمان آنها پرداخته می گوید: "آنها چنانند که اگر دنیا به آنها رو کند و نفع و خیری به آنان برسد حالت اطمینان پیدا



می کنند! و آن را دلیل بر حقانیت اسلام می گیرند، اما اگر به وسیله گرفتاریها و پریشانی و سلب نعمت مورد آزمایش قرار گیرند دگرگون می شوند و به کفر رو می آورند!" (فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَيَّ وَجْهًا) (۱).

گویی آنها دین و ایمان را به عنوان یک وسیله نیل به مادیات پذیرفته اند که اگر این هدف تامین شد دین را حق می دانند و گر نه بی اساس! "ابن عباس" و جمعی دیگر از مفسران پیشین در شان نزول این آیه چنین نقل کرده اند که گاهی گروهی از بادیه نشینان خدمت پیامبر می آمدند، اگر حال جسمانی آنها خوب می شد، اسب آنها بچه خوبی می آورد، زن آنها پسر می زائید و اموال و چهار پایان آنان فزونی می گرفت خوشنود می شدند و به اسلام و پیامبر ص عقیده پیدا می کردند! اما اگر بیمار می شدند، همسرشان دختر می آورد و اموالشان رو به نقصان می گذاشت و سوسه های شیطانی قلبشان را فرا می گرفت و به آنها می گفت تمام این بدبختیها بخاطر این آئینی است که پذیرفته ای و آنها هم روی گردان می شدند! (۲).

قابل توجه اینکه قرآن در مورد روی آوردن دنیا به این اشخاص تعبیر به خیر می کند، و در مورد پشت کردن دنیا تعبیر به "فتنه" (وسيله آزمایش) نه "شر" اشاره به اینکه این حوادث ناگوار شر و بدی نیست، بلکه وسیله ای است برای آزمایش.

و در پایان آیه اضافه می کند "و به این ترتیب آنها هم دنیا را از دست داده اند و هم آخرت را" (خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ).

ص: ۳۴

---

۱- ۱) جمله "انْقَلَبَ عَلَيَّ وَجْهًا" با توجه به اینکه "انقلب" در اینجا به معنی بازگشت کردن است، ممکن است اشاره به این باشد که او به کلی به ایمان پشت می کند، حتی صورت خود را به عقب نیز بر نمی گرداند گویی همیشه از ایمان بیگانه بوده است.

۲- ۲) تفسیر فخر رازی جلد ۲۳ صفحه ۱۳- تفسیر قرطبی جلد ۶ صفحه ۴۴۰۹.

"و این روشترین خسران و زیان است که انسان هم دینش بر باد رود و هم دنیایش" (ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ).

در حقیقت این گونه افراد دین را تنها از دریچه منافع مادی خود می نگرستند و معیار و محک حقانیت آن را روی آوردن دنیا می پنداشتند، این گروه که در عصر و زمان ما نیز تعدادشان کم نیست، و در هر جامعه ای وجود دارند، ایمانی آلوده به شرک و بت پرستی دارند منتها بت آنها همسر و فرزند و مال و ثروت و گاو و گوسفند آنهاست و بدیهی است که چنین ایمان و اعتقادی سستتر از تار عنکبوت است! البته بعضی از مفسران این آیه را اشاره به منافقان دانسته اند، اگر منظور منافقی باشد که به هیچ وجه ایمان در دل او نیست این بر خلاف ظاهر آیه است، زیرا جمله "يَعْبُدُ اللَّهَ" و همچنین "اطمأن به" و جمله "انْقَلَبَ عَلَيَّ وَجْهًا" نشان می دهد قبلا ایمان ضعیفی داشته است و اگر منظور منافقانی است که بهره بسیار کمی از ایمان دارند با آنچه گفتیم منافاتی ندارد و قابل قبول است.

\*\*\* آیه بعد به عقیده شرک آلود این گروه مخصوصا بعد از انحراف از توحید و ایمان به خدا اشاره کرده می گوید: "او جز خدا کسی را می خواند که نه زبانی می تواند به او برساند و نه سودی" (يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ) اگر به راستی او خواهان منافع مادی و گریزان از زیان است، و به همین دلیل معیار حقانیت دین را اقبال و ادبار دنیا می گیرد، پس چرا به سراغ بتهایی می رود که نه امیدی به نفعشان است، نه ترسی از زیانشان، موجوداتی بی خاصیت و فاقد هر گونه اثر در سرنوشت انسانها؟! آری "این گمراهی بسیار عمیقی است" (ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ).

فاصله آن از خط صراط مستقیم آن چنان زیاد است که امید بازگشتشان به سوی حق بسیار کم است.

باز مطلب را از این فراتر برده می گوید: "او کسی را می خواند که زیانش از نفعش نزدیکتر است!" (يَدْعُوا لِمَنْ ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ).

چرا که این معبودهای ساختگی در دنیا فکر آنها را به انحطاط و پستی و خرافات سوق می دهند، و در آخرت آتش سوزان را برای آنها به ارمغان می آورند بلکه آن گونه که در آیه ۹۸ سوره انبیاء خواندیم "این بتها خود آتشگیره ها و هیزم جهنمند!" (إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ).

و در پایان آیه اضافه می کند "چه بد مولا و یاوری هستند این بتها، و چه بد مونس و معاشری" (لَبِئْسَ الْمَوْلَىٰ وَ لَبِئْسَ الْعَشِيرُ).

در اینجا این سؤال پیش می آید که در آیه قبل هر گونه سود و زیان بتها را نفی می کند اما در این آیه می گوید زیانش از نفعش نزدیکتر است آیا این دو با یکدیگر سازگار است؟ در پاسخ باید گفت: این در گفتگوها معمول است که گاه در یک مرحله موجودی را بی خاصیت می شمرند، پس از آن ترقی کرده آن را منشا زیان می دانند درست مثل اینکه می گوئیم با فلان شخص معاشرت نکن که نه به درد دین تو می خورد نه به درد دنیا، و بعد ترقی می کنیم و می گوئیم بلکه مایه بدبختی و رسوایی تو است، بعلاوه زبانی که نفی شده زیان به دشمنان آنهاست زیرا آنها قادر نیستند ضرری به مخالفان بزنند، اما زبانی که اثبات شده یک زیان قهری است که دامان عابدان آنها را می گیرد.

ضمنا صیغه "افعل تفضیل" (کلمه اقرب) چنان که در جای دیگر هم گفته ایم الزاما به معنی وجود صفتی در طرفین مورد مقایسه نیست و ای بسا طرف ضعیفتر اصلا فاقد آن باشد، مثلا می گوئیم: یک ساعت صبر و شکیبایی در برابر گناه بهتر از آتش دوزخ است (هرگز مفهوم این سخن آن نیست که آتش دوزخ خوب است

ولی صبر و شکیبایی از آن بهتر است، بلکه آتش دوزخ اصلاً فاقد هر گونه خوبی است).

این تفسیر را جمعی از مفسران بزرگ مانند "شیخ طوسی" در "تبیان" و "طبرسی" در "مجمع البیان" انتخاب کرده اند.

در حالی که بعضی دیگر همچون "فخر رازی" این احتمال را نیز در تفسیر آیه داده اند که هر یک از این دو آیه اشاره به گروهی از بتها است آیه نخست بت‌های سنگی و چوبی بیجان را می‌گوید و آیه دوم طاغوتها و انسانهای بت‌گونه، گروه اول نه سودی دارند و نه زیانی، بلکه کاملاً بی‌خاصیتند، ولی گروه دوم یعنی "ائمه ضلال" زیان دارند و خیری در آنها نیست، و به فرض که خیر اندکی داشته باشند زیانشان به مراتب بیشتر است (جمله لَبِئْسَ الْمُؤْمِنُونَ وَ لَبِئْسَ الْعَشِيرَةُ را نیز گواه این معنی گرفته اند) و به این ترتیب تضادی باقی نمی‌ماند (۱).

\*\*\* و از آنجا که روش قرآن این است که مسائل نیک و بد را در مقایسه با هم بیان کند تا نتیجه‌گیری آن کاملتر و روشنتر باشد در آخرین آیه مورد بحث می‌فرماید: "خداوند کسانی را که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند در باغهایی از بهشت وارد می‌کند که نه‌ها زیر درختانش جاری است" (إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ).

برنامه آنها روشن، خط فکری و عملی آنها مشخص، مولای آنها خدا و همدم و مونسشان انبیاء و شهداء و صالحان و فرشتگان خواهند بود.

آری "خدا هر چه را اراده کند انجام می‌دهد" (إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ).

این پادشاهای بزرگ برای او سهل و آسان است، همانگونه که مجازات

ص: ۳۷

---

۱-۱) بعضی از مفسران مانند مؤلف محترم المیزان جمله "یدعوا" را به معنی "يقول" گرفته اند که از ظاهر آیه بعید است.

مشركان لجوج و رهبران گمراهشان برای او ساده است.

در این مقایسه در حقیقت گروهی که تنها ایمان بر زبانشان قرار دارد در کناره دین قرار گرفته اند و با جزئی و سوسه منحرف می شوند و عمل صالحی نیز ندارند، اما مؤمنان صالح در متن اسلامند و سختترین طوفانها تکانشان نمی دهد، درخت ایمانشان ریشه دار و میوه اعمال صالح بر شاخسار آن آشکار است، این از یک سو.

از سوی دیگر معبودهای گروه اول بی خاصیت اند بلکه زیانشان بیشتر است اما مولا و سرپرست گروه دوم بر همه چیز قدرت دارد و برترین نعمتها را برای آنها فراهم ساخته است.

\*\*\*

ص: ۳۸

اشاره

مَنْ كَانَ يَظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَلْيَمِذُ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لِيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدَهُ مَا يَغِيظُ (۱۵) وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَأَنَّ اللَّهَ يَهْدِيَ مَنْ يُرِيدُ (۱۶) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۱۷)

ترجمه:

۱۵- هر کس گمان می کند که خدا پیامبرش را در دنیا و آخرت یاری نخواهد کرد (و از این نظر عصبانی است هر کاری از دستش ساخته است بکند) ریسمانی به سقف خانه خود بیاویزد و خود را از آن آویزان نماید و نفس خود را قطع کند! (و تالب پرتگاه مرگ پیش رود) ببیند آیا این کار خشم او را فرو می نشاند؟! ۱۶- اینگونه ما قرآن را به صورت آیات روشن نازل کردیم و خداوند هر کس را بخواهد هدایت می کند.

۱۷- کسانی که ایمان آورده اند و یهود و صابئان و نصاری و مجوس و مشرکان، خداوند در میان

آنها روز قیامت داوری می کند و حق را از باطل جدا می سازد، خداوند بر هر چیز گواه است (و از همه چیز آگاه).

## شان نزول:

بعضی از مفسران در شان نزول نخستین آیه از آیات فوق چنین نقل کرده اند:

گروهی از قبیله "بنی اسد" و "بنی غطفان" که با پیامبر اسلام ص پیمان بسته بودند گفتند ما می ترسیم خدا سرانجام محمد ص را یاری نکند و در نتیجه رابطه ما با هم پیمانهایمان از یهود قطع شود و آنها به ما مواد غذایی ندهند، آیه فوق نازل شد و به آنها اخطار کرد و آنها را سخت مذمت نمود.

بعضی دیگر گفته اند گروهی از مسلمانان به خاطر شدت غضب بر کفار، برای پیروی پیغمبر ص بقراری و بیتابی می کردند و می گفتند: چرا وعده خدا در این زمینه تحقق نمی یابد؟ آیه نازل شد و آنها را بر این بی صبری ملامت کرد (۱).

## تفسیر:

رستاخیز پایان همه اختلافات

از آنجا که در آیات گذشته سخن از گروه ضعیف الایمان بود در آیات مورد بحث نیز چهره دیگری از آنها را ترسیم کرده می گوید: "کسی که گمان می کند خدا پیامبرش را در دنیا و آخرت یاری نخواهد کرد، و در خشم و غیظ فرو رفته هر کاری از دستش ساخته است انجام دهد، ریسمانی به سقف خانه خود بیاویزد و خود را از آن آویزان کند، و نفس خود را قطع نماید و تا سر حد مرگ پیش رود ببیند آیا این کار خشم او را فرو می نشاند" (مَنْ كَانَ يَظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لْيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُدْهِبَنَّ كَيْدَهُ مَا يَغِيظُ).

ص: ۴۰

---

(۱-۱) "ابو الفتوح رازی" و همچنین "فخر رازی" ذیل آیات مورد بحث.

این تفسیر را گروه کثیری از مفسران برگزیده، یا به عنوان یک احتمال قابل ملاحظه ذکر کرده اند (۱).

طبق این تفسیر ضمیر "لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ" به پیامبر ص باز می گردد، و "سما" به معنی سقف خانه است (چون "سما" به هر چیزی که در جهت فوق قرار داشته باشد اطلاق می گردد) و جمله "ليقطع" به معنی خفقان و قطع نفس و پیش رفتن تا سر حد مرگ است.

احتمالات مختلف دیگری نیز در تفسیر این آیه داده شده است که ذکر همه آنها لزومی ندارد ولی از میان آنها دو تفسیر قابل ملاحظه است:

۱- منظور از "سما" همان "آسمان" است، یعنی: "اینگونه اشخاصی که تصور می کنند خدا پیامبرش را یاری نخواهد کرد به آسمان بروند، و طنابی به آن آویزان کنند، و خود را در میان زمین و آسمان به دار کشند تا نفسشان بریده شود (یا طنابی را که به آن آویزان شده اند قطع کنند تا از همانجا سقوط نمایند) ببینند آیا این کار خشمشان را فرو می نشاند؟! ۲- ضمیر مذکور، به خود این اشخاص باز گردد (نه پیامبر ص) یعنی:

"کسانی که فکر می کنند خدا آنها را یاری نمی کند، و روزیشان بر اثر ایمان آوردن قطع می گردد، هر کاری از دستشان ساخته است انجام دهند، به آسمان بروند خود را با ریسمانی آویزان نمایند سپس این ریسمان را قطع کرده تا سقوط کنند، آیا این کارها خشمشان را فرو می نشاند؟".

مطلب قابل توجه اینکه تمام این تفسیرها به یک نکته روانی در ارتباط با افراد کم حوصله و عصبانی و ضعیف الایمان اشاره می کند که آنها وقتی کارشان ظاهراً به بن بست می رسد فوراً دستپاچه می شوند و تصمیمهای جنون آمیز می گیرند:

ص: ۴۱

---

۱ - ۱) به تفسیرهای "مجمع البیان"، "تبیان"، "المیزان"، "فخر رازی"، "ابو الفتوح رازی"، "تفسیر صافی"، و "قرطبی" ذیل آیه مورد بحث مراجعه شود.



گاه مشت بر در و دیوار می کوبند.

گاه می خواهند زمین را بشکافند و زیر آن پنهان شوند.

و سرانجام برای خاموش کردن آتش خشم خویش تصمیم به انتحار و خود-کشی می گیرند، در حالی که هیچیک از این اعمال جنون آمیز مشکل آنها را حل نمی کند، اگر کمی خون سرد باشند، صبر و حوصله به خرج دهند و با نیروی ایمان به خدا و اعتماد به نفس و شکیبایی و استقامت به جنگ مشکلات بر خیزند حل آن قطعا ممکن است.

\*\*\*آیه بعد اشاره به یک جمع بندی در آیات گذشته کرده می گوید: "اینگونه ما قرآن را به صورت آیات بینات و نشانه های روشن نازل کردیم" (وَ كَذَلِكَ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ).

دلالتی برای معاد و رستخیز همچون بررسی دوران جنینی انسان، و رشد گیاهان، و زنده شدن زمینهای مرده، که همگان را به مسأله معاد آشنا می سازد و دلالتی همچون بی خاصیت بودن بتها، و سرانجام کار کسانی که دین را وسیله جلب منافع مادی قرار می دهند.

ولی با اینهمه، داشتن دلایل روشن به تنهایی کافی نیست بلکه آمادگی پذیرش حق نیز لازم است، به همین دلیل در پایان آیه می گوید: "و خداوند هر کس را بخواهد هدایت می کند" (وَ أَنْ اللَّهُ يَهْدِي مَنْ يُرِيدُ).

بارها گفته ایم که خواست خدا بی حساب نیست، او حکیم است و همه کارهایش دارای حساب، هر کس که در راه او به مجاهده بر خیزد، و از اعماق جان خواستار هدایت باشد، خدا او را به وسیله آیات بیناتش راهنمایی می کند (۱).

ص: ۴۲

---

۱-۱) در ترکیب جمله "أَنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يُرِيدُ" معروف این است که مبتدای محذوفی دارد و تقدیر چنین است الامر أَنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يُرِيدُ. این احتمال نیز وجود دارد که ان(به فتح) به معنی ان(به کسر) بوده باشد، و محذوفی در کار نیست.

\*\*\* آخرین آیه مورد بحث به شش گروه از پیروان مذاهب مختلف که یک گروه مسلم و مؤمنند، و پنج گروه غیر مسلمان اشاره کرده می‌فرماید: "کسانی که ایمان آورده اند، و یهود، و صابئان، و نصارا، و مجوس، و مشرکان، خداوند در میان آنها روز قیامت داوری می‌کند، و حق را از باطل جدا می‌سازد" (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ).

مگر نه این است که یکی از نامهای قیامت یوم الفصل، روز جدایی حق از باطل است، یوم البروز روز آشکار شدن مکتومها، و روز پایان گرفتن اختلافات است.

آری خدا در آن روز به همه این اختلافات پایان می‌دهد چرا که "او از همه چیز آگاه و با خبر است" (إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ).

\*\*\*

**نکته ها:**

**اشاره**

**۱- پیوند آیات**

پیوند این آیه با آیات قبل از این نظر است که در آیه قبل سخن از هدایت الهی در دل‌های آماده بود، ولی از آنجا که همه دل‌ها آماده نیست و تعصبها و لجاجتها و تقلیدهای کورکورانه سد محکمی در برابر پذیرش هدایت است لذا می‌گوید این گروه بندها و اختلافات در میان عده ای هم چنان تا دامنه قیامت باقی خواهد ماند و تنها در آن روز همه خفایا آشکار می‌گردد و اختلافات بر چیده خواهد شد.

بعلاوه در آیات گذشته سخن از گروه‌های سه گانه ای بود که بعضی بی دلیل در باره خدا و رستاخیز به مجادله بر می‌خیزند، و بعضی کارشان اغواگری است،

ص: ۴۳

و گروهی افراد سست ایمانی هستند که گاه به این سو و گاه به آن سو پرتاب می شوند آیه مورد بحث به نمونه های این گروه ها که در برابر مؤمنان قرار گرفته اند اشاره می کند.

از همه اینها گذشته بحث در باره معاد در آیات پیشین این سؤال را مطرح می کند که هدف از معاد چیست؟ در آیه مورد بحث یکی از اهداف آن که پایان گرفتن اختلافات و بازگشت به وحدت است بیان شده.

\*\*\*

## ۲- مجوس کیانند؟

واژه "مجوس" فقط یک بار در قرآن مجید در همین آیات مطرح شده و با توجه به اینکه در برابر مشرکان و در صف ادیان آسمانی قرار گرفته اند چنین بر می آید که آنها دارای دین و کتاب و پیامبری بوده اند.

تردید نیست که امروز مجوس به پیروان زردشت گفته می شود، و یا لا- اقل پیروان زردشت بخش مهمی از آنان را تشکیل می دهند، ولی تاریخ خود زردشت نیز به هیچوجه روشن نمی باشد، تا آنجا که بعضی ظهور او را در قرن یازدهم قبل از میلاد دانسته اند و بعضی در قرن ششم یا هفتم! (۱).

این تفاوت و اختلاف عجیب یعنی پنج قرن! نشان می دهد که تا چه اندازه تاریخ زردشت تاریک و مبهم است.

معروف این است او کتابی به نام "اوستا" داشته که در سلطه اسکندر بر ایران از بین رفته است، و بعدا در زمان بعضی از پادشاهان ساسانی بازنویسی شده (۲).

ص: ۴۴

---

۱-۱) اعلام قرآن صفحه ۵۵۰.

۲-۲) تفسیر المیزان جلد ۱۴ صفحه ۳۹۲.

از عقائد آنها مطالب زیادی در دست نداریم، ولی چیزی که امروز بیش از همه شهرت دارد مساله اعتقاد به دو مبدأ خیر و شر یا نور و ظلمت است، به این ترتیب که خدای نیکبها و نور را "اهورامزدا" و خدای شر و ظلمت را "اهریمن" می دانند، و به عناصر چهار گانه مخصوصاً "آتش" احترام بسیار می گذارند تا آنجا که آنها را "آتش پرست" می خوانند و هر جا آنها هستند آتشکده ای کوچک یا بزرگ نیز وجود دارد.

بعضی واژه مجوس را از ماده "مغ" که به پیشوایان و روحانین این مذهب می گفتند مشتق می دانند، و "مؤبد" که اکنون به روحانین آنها گفته می شود در اصل از ریشه "مغود" بوده.

در روایات اسلامی آنها از پیروان یکی از انبیای بر حق شمرده شده اند (که بعداً از اصل توحید منحرف گشته و به افکار و عقائد شرک آلود روی آورده اند).

در بعضی از روایات می خوانیم مشرکان مکه از پیامبر ص تقاضا کردند از آنها جزیه بگیرد، و اجازه بت پرستی به آنها بدهد! پیامبر ص فرمود: من جز از اهل کتاب جزیه نمی گیرم، آنها در پاسخ نوشتند تو چگونه چنین می گویی در حالی که از مجوس منطقه "هجر" جزیه گرفته ای؟! پیامبر ص فرمود:

ان المجوس كان لهم نبي فقتلوه و كتاب احرقوه: "مجوس پیامبری داشتند و کتاب آسمانی، پیامبرشان را به قتل رساندند، و کتاب او را آتش زدند!" (۱).

در حدیث دیگری از "اصبغ بن نباته" می خوانیم که علی ع بر فراز منبر فرمود:

سلونی قبل ان تفقدونی "از من سؤال کنید پیش از آنکه مرا نیابید".

"اشعث بن قیس" (منافق معروف) برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان چگونه

ص: ۴۵

از مجوس جزیه گرفته می شود در حالی که کتاب آسمانی بر آنها نازل نشده و پیامبری نداشته اند؟ علی ع فرمود: آری ای اشعث

□  
قد انزل الله اليهم كتابا و بعث اليهم نبيا: "خداوند کتابی بر آنها نازل کرده و پیامبری مبعوث نموده است" (۱).

و در حدیثی از امام سجاد علی بن الحسین ع می خوانیم که پیامبر فرمود:

سنوا بهم سنه اهل الكتاب، یعنی المجوس: "با آنها طبق سنت اهل کتاب رفتار کنید، منظور پیامبر اسلام مجوس بود" (۲).

ضمنا باید توجه داشت که واژه "مجوس" جمع است و مفرد آن "مجوسی" است.

\*\*\*

## ۲- صابئان چه کسانی هستند؟-

از آیه فوق اجمالا- استفاده می شود که آنها نیز پیرو بعضی از مذاهب آسمانی بوده اند، بخصوص که در آیه در میان طائفه یهود و نصارا قرار گرفته اند، بعضی آنها را از پیروان "یحیی بن زکریا" می دانند که مسیحیان او را "یحیی تعمید دهنده" می نامند و بعضی معتقدند آنها برخی از عقائد یهود و برخی از عقائد مسیحیان را گرفته و به هم آمیخته اند، و لذا مذهب آنها را برزخی میان این دو مذهب می دانند.

"صابئان" برای آب جاری اهمیت زیادی قائلند، و لذا بسیاری از آنها در کنار نهرهای بزرگ زندگی می کنند، می گویند به بعضی از ستارگان نیز احترام می گذارند، و به همین جهت متهم به "ستاره پرستی" شده اند، هر چند ظاهر آیه فوق این است که آنها در صف مشرکان نیستند.

(برای توضیح بیشتر به جلد اول تفسیر نمونه ذیل آیه ۶۲ سوره بقره مراجعه کنید).

\*\*\*

ص: ۴۶

### ۳- گروه منحرفان از توحید-

در آیات فوق به پنج گروه از مذاهب تحریف یافته اشاره شده که شاید ترتیب آنها در اینجا بر حسب انحرافشان از اصل توحید است، یهود کمترین انحراف را نسبت به دیگران از توحید دارند و صابئان که گروه برزخی در میان یهود و نصارا هستند در مرحله دومند.

سپس نصارا با پذیرش تثلیث و خدایان سه گانه انحراف بیشتری یافته، و مجوس با تقسیم کردن کل عالم به دو بخش خیر و شر و قائل شدن به دو مبدأ در سراسر جهان هستی در مرحله چهارم قرار دارند. و اما مشرکان و بت پرستان که گرفتار بیشترین انحرافند، در آخر ذکر شده اند.

\*\*\*

ص: ۴۷

اشاره

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالْدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ (۱۸)

ترجمه:

۱۸- آیا ندیدی که سجده می کنند برای خدا تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند و همچنین خورشید و ماه و ستارگان و کوه ها و درختان و جنبندگان، و بسیاری از مردم، اما بسیاری ابا دارند و فرمان عذاب در باره آنها حتمی است، و هر کسی را خدا خوار کند کسی او را گرامی نخواهد داشت، خداوند هر کار را بخواهد (و صلاح بداند) انجام می دهد.

تفسیر:

همه موجودات جهان در پیشگاه او سجده می کنند

از آنجا که در آیات گذشته سخن از مبدء و معاد بود، آیه مورد بحث با طرح مساله توحید و خداشناسی، حلقه مبدء و معاد را تکمیل می کند، پیامبر ص را مخاطب ساخته می گوید: "آیا ندیدی تمام کسانی که در آسمانها و تمام کسانی که در زمین هستند برای خدا سجده می کنند، و خورشید و ماه و ستارگان و کوه ها و درختان و جنبندگان؟! (أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالْدَّوَابُّ)".

"و نیز بسیاری از مردم برای او سجده می کنند، در حالی که بسیاری

دیگر ابا دارند و مستحق عذابند" (وَ كَثِيرٌ مِّنَ النَّاسِ وَ كَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ).

سپس اضافه می‌کند: "اینها نزد پروردگار بی‌ارزشند و هر کس را خدا بی‌ارزش سازد هیچکس نمی‌تواند او را گرامی دارد و مشمول سعادت و ثواب کند" (وَ مَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ).

آری "خداوند هر کاری را بخواهد و مصلحت بداند انجام می‌دهد" مؤمنان را گرامی و منکران را خوار می‌سازد (إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ).

\*\*\*

**نکته ها:**

**اشاره**

### **۱- این سجود همگانی چگونه است؟-**

در قرآن مجید در آیات مختلف سخن از "سجود" عمومی موجودات جهان و همچنین "تسبیح" و "حمد" و "صلاه" (نماز) به میان آمده است و تاکید شده که این عبادات چهار گانه مخصوص انسانها نیست، بلکه حتی موجودات ظاهرا بیجان نیز در آن شرکت دارند.

گر چه در ذیل آیه ۴۴ سوره اسراء (در جلد دوازدهم) پیرامون حمد و تسبیح عمومی موجودات عالم به طور مشروح بحث کرده ایم، و همچنین در جلد دهم ذیل آیه ۱۵ سوره رعد از سجده عمومی موجودات عالم سخن گفته ایم باز در اینجا لازم است اشاره ای به این مساله مهم بشود:

با توجه به آنچه در آیه مورد بحث آمده موجودات عالم دارای دو گونه سجودند، "سجود تکوینی" و "سجود تشریحی".

خضوع و تسلیم بی قید و شرط آنها در برابر اراده حق و قوانین آفرینش و نظام حاکم بر این جهان همان سجود تکوینی آنها است که تمام ذرات موجودات را شامل می‌شود، حتی سلولهای مغز فرعونها و نمرودها و منکران لجوج، و تمام ذرات وجود آنها مشمول این سجود تکوینی هستند.

به گفته جمعی از محققان تمامی ذرات جهان دارای نوعی درک و شعورند،



و به موازات آن در عالم خود، حمد و تسبیح خدا می گویند، و سجود و صلوات دارند (شرح این سخن را در ذیل آیه ۴۴ سوره اسراء آوردیم) و اگر این نوع درک و شعور را نپذیریم لا اقل تسلیم و خضوع آنها در برابر همه نظامات هستی به هیچوجه قابل انکار نیست.

اما "سجود تشریحی" همان نهایت خضوعی است که از صاحبان عقل و شعور و درک و معرفت در برابر پروردگار تحقق می یابد.

در اینجا این سؤال پیش می آید که اگر برنامه سجود عمومی موجودات همه انسانها را در بر می گیرد چرا در آیه فوق به گروهی از انسانها تخصیص داده شده است؟.

اما با توجه به اینکه "سجده" در این آیه در یک مفهوم جامع میان "تشریح" و "تکوین" استعمال شده پاسخ این سؤال روشن می شود، زیرا سجده در مورد خورشید و ماه و ستارگان و کوه ها و درختان و جنندگان، فرد تکوینیش منظور است، اما در مورد انسانها تشریحی است که بسیاری آن را انجام می دهند و گروهی سرپیچی کرده و مصداق "كَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ" هستند، و می دانیم استعمال یک لفظ در مفهوم جامع و عام با حفظ مصادیق مختلف هیچ مانعی ندارد، حتی نزد آنها که استعمال لفظ را در بیشتر از یک معنی جایز نمی دانند، تا چه رسد به ما که استعمال لفظ مشترک را در معانی متعدد مجاز می دانیم (دقت کنید).

\*\*\*

## ۲- آیا سجود فرشتگان تشریحی است؟ -

بی شک در جمله "يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ" فرشتگان داخلند، ولی آیا سجده آنها تکوینی است یا تشریحی؟ با توجه به اینکه آنها دارای عقل و شعور و معرفت و اراده اند، سجود آنها جنبه تشریحی دارد یعنی عبادت و خضوعی است که با اراده و اختیار انجام می گیرد قرآن در باره فرشتگان می گوید: لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ :

ص: ۵۰

"آنها هیچیک از فرمانهای الهی را عصیان نمی کنند و آنچه را که او دستور داده انجام می دهند" (تحریم-۶).

\*\*\*

### ۳- پاسخ به چند سؤال

۱- با توجه به اینکه "مَنْ فِي الْأَرْضِ"، شامل همه انسانها می شود، چرا بعد از آن جمله "كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ" آمده است؟ در پاسخ این سؤال می توان گفت که این جمله در حقیقت توضیحی است برای "مَنْ فِي الْأَرْضِ" یعنی ساکنان زمین دو گروهند، گروهی مؤمن و خاضع در برابر خدا و گروهی کافر و متمرّد و سرکش.

این احتمال را نیز بعضی از مفسران داده اند که تعبیر "مَنْ فِي الْأَرْضِ" که جنبه عمومی دارد اشاره به سجود تکوینی است که همه انسانها حتی کافران جزء جزء وجودشان در آن شرکت دارند، ولی جمله "كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ" اشاره به سجود تشریحی است که در آن با هم مختلفند.

این احتمال نیز وجود دارد که "مَنْ فِي الْأَرْضِ" اشاره به فرشتگان ساکن زمین باشد مانند "مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ" که اشاره به فرشتگان ساکن آسمانها است، در حالی که جمله بعد، از انسانهای ساکن زمین سخن می گوید.

۲- چرا در این آیه از ساکنان آسمان و زمین، سخن به میان آمده نه از خود آسمان و زمین.

در پاسخ می گوئیم آسمانها همان ستارگانند که در کلمه "نجوم" جمعند، و ذکر "جبال" (کوه ها) که قسمت مهمی از کره زمین را تشکیل می دهند اشاره به خود زمین است.

۳- بالاخره آخرین سؤال این است که چرا "أَلَمْ تَرَ" (آیا نمی بینی)

فرموده، با اینکه سجده عمومی موجودات چیزی نیست که با چشم دیده شود؟ اما با توجه به اینکه "رؤیت" در لسان عرب گاهی به معنی "علم" می آید پاسخ این سؤال نیز روشن می شود، بعلاوه گاه از مسائل بسیار روشن تعبیر به مشاهده می کنیم و مثلاً می گویند آیا نمی بینی که فلان انسان، حسود و بخیل است، یا فلان انسان عالم و عادل است (در حالی که این صفات جنبه حسی ندارد) منظور درک قطعی است.

\*\*\*

ص: ۵۲

اشاره

هَذَا نِ حَصِيٍّ مَانَ اِخْتَصِيٍّ مَوْا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِعَتْ لَهُمْ يَبَابٌ مِّنْ نَّارٍ يُصَبُّ مِّنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمْ اَلْحَمِيمُ (۱۹) يُضْرَبُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَ اَلْجُلُودُ (۲۰) وَ لَهُمْ مَقَامِعٌ مِّنْ حَدِيدٍ (۲۱) كَلِّمًا اَرَادُوا اَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ اُعِيدُوا فِيهَا وَ ذُوقُوا عَذَابَ اَلْحَرِيقِ (۲۲) اِنَّ اَللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحٰتِ جَنَّٰتٍ تَجْرٰى مِنْ تَحْتِهَا اَنْهٰرٌ يُحَلَوْنَ فِيهَا مِنْ اَسْوَارٍ مِّنْ ذَهَبٍ وَ لَوْلُؤًا وَ لِيٰسِيَهُمْ فِيهَا حَرِيْرٌ (۲۳) وَ هُدُوْا اِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَ هُدُوْا اِلَى صِرٰطِ اَلْحَمِيْدِ (۲۴)

ترجمه:

۱۹- اینها دو گروهند که در باره پروردگارشان به خصمه و جدال پرداختند: کسانی که کافر شدند لباسهایی از آتش برای آنها بریده می شود، و مایع سوزان و جوشان بر سر آنها فرو می ریزند.

۲۰- آن چنان که هم درونشان را آب می کند و هم برونشان را!

۲۱- و برای آنها گرزهایی از آهن است.

۲۲- هر گاه بخواهند از غم و اندوه های دوزخ خارج شوند آنها را به آن باز می گردانند و (به آنها گفته می شود) بپشید عذاب سوزان را! ۲۳- خداوند کسانی را که ایمان آوردند و عمل صالح انجام داده اند در باغهایی از بهشت وارد می کند که از زیر درختانش نهرها جاری است، آنها با دستبندهایی از طلا و مروارید زینت می شوند و لباسهایشان در آنجا از حریر است.

۲۴- آنها به سوی سخنان پاکیزه هدایت می شوند و به راه خداوند شایسته ستایش راهنمایی می گردند.

### شان نزول:

جمعی از مفسران شیعه و اهل تسنن شان نزولی برای نخستین آیه از آیات فوق نقل کرده اند که فشرده اش این است: "روز جنگ بدر، سه نفر از مسلمانان (علی ع و حمزه، و عیبه بن حارث بن عبدالمطلب) به میدان نبرد آمدند و به ترتیب "ولید بن عتبہ" و "عتبہ بن ربیعہ" و "شبه بن ربیعہ" را از پای در آوردند، آیه فوق نازل شد و سرنوشت این مبارزان را بیان کرد.

و نیز نقل کرده اند که "ابو ذر" سوگند یاد می کرد که این آیه در باره مردان فوق نازل شده (۱).

ولی همان گونه که بارها گفته ایم وجودشان نزول خاص هرگز مانع عمومیت مفهوم آیه نمی شود.

\*\*\*

### تفسیر:

دو گروه متخاصم در برابر هم!

در آیات گذشته به گروه مؤمنان و طوائف مختلفی از کفار اشاره شده بود،

ص: ۵۴

---

۱- ۱) این شان نزول را طبرسی در "مجمع البیان" و فخر رازی در "تفسیر کبیر" و آلوسی در "روح المعانی" و سیوطی در "اسباب النزول" و قرطبی در تفسیر خود آورده اند.

و مخصوصاً آنها را به صورت شش گروه بیان کرد، در اینجا می فرماید: "این دو دسته-مؤمنان و غیر مؤمنان- در باره پروردگارشان به مخاصمه و جدال پرداختند" ( هَذَانِ خُصْمَانِ اِخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ ) (۱).

طوائف پنجگانه کفار از یک سو و مؤمنان راستین از سوی دیگر، و اگر درست دقت کنیم می بینیم که اساس اختلافات همه ادیان به اختلاف در باره ذات و صفات خدا باز می گردد و نتیجه آن به مساله نبوت و معاد کشیده می شود، بنا بر این لزومی ندارد که ما در اینجا کلمه "دین" را در تقدیر بگیریم و بگوئیم مخاصمه آنها در دین پروردگارشان است بلکه واقعا ریشه اختلافات به اختلاف در توحید باز می گردد، و اصولاً تمام ادیان تحریف یافته و باطل به نوعی از شرک گرفتارند که آثارش در همه عقائد آنها ظاهر می شود.

سپس چهار نوع مجازات کافرانی را که دانسته و آگاهانه حق را انکار کردند بیان می کند:

نخست از لباس آنها شروع کرده می گوید: "کسانی که کافر شدند لباسهایی از آتش برای آنها بریده می شود" ( فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِعَتْ لَهُمْ قِيَابٌ مِنْ نَارٍ ).

این جمله ممکن است اشاره به آن باشد که واقعا قطعاتی از آتش به صورت لباس برای آنها بریده و دوخته می شود!، و یا کنایه از این باشد که آتش دوزخ از هر سو آنها را مانند لباس احاطه می کند.

دیگر اینکه مایع سوزان و جوشان "حمیم دوزخ" بر سر آنها ریخته می شود " ( يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمُ الْحَمِيمُ ) (۲).

ص: ۵۵

۱-۱) کلمه "خصمان" تشبیه است در حالی که "اختصموا" که فعل آن است به صورت جمع آمده، این به خاطر آن است که این دو خصم، دو نفر نیستند، بلکه دو گروهند، بعلاوه این دو گروه در دو صف قرار ندارند بلکه در صفوف مختلف قرار گرفته و هر گروه به مبارزه با سایرین برمی خیزد.

۲-۲) "حمیم" آب گرم و سوزان است.

\*\*\* اما این آب سوزان و جوشان در بدن آنها آن چنان نفوذ می کند که "هم درونشان را ذوب می نماید و هم برونشان را!" (يُصَهِّرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودَ) (۱).

\*\*\* سوم اینکه "تازیانه ها یا گرزهایی از آهن سوزان برای آنها آماده است" ( وَ لَهُمْ مَقَامِعٌ مِّنْ حَدِيدٍ ) (۲).

\*\*\* و هر گاه بخواهند از دوزخ و غم و اندوههای آن خارج شوند آنها را به آن باز می گردانند، و به آنان گفته می شود، بچشید عذاب سوزان را! (كَلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ).

و این چهارمین مجازات آنها است.

\*\*\* در آیات بعد با استفاده از "روش مقابله" حال مؤمنان صالح را بیان می کند تا از طریق مقایسه، وضع هر دو گروه کاملاً مشخص شود، و در اینجا پنج نوع پاداش آنها را بازگو می کند:

نخست می گوید: "خداوند کسانی را که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند در باغهایی از بهشت وارد می کند که از زیر درختانش نهرها جاری است"

ص: ۵۶

---

۱-۱) "یصهر" از ماده "صهر" (بر وزن قهر) به معنی آب کردن پیه است، و "صهر" (بر وزن فکر) به معنی داماد است.

۲-۲) "مقامع" جمع "مقمع" (بر وزن منبر) به معنی تازیانه یا عمود آهنینی است که برای جلوگیری یا مجازات کسی بر او می کوبند.

( إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ).

گروه اول در شعله های آتش سوزان غوطه ورنند و اینها در باغهای بهشت در کنار نهرهای جاری آرمیده اند.

سپس به زینت و لباس آنها پرداخته، می گوید: "آنها با دستبندهایی از طلا و مروارید زینت می یابند و لباسشان در آنجا از حریر است" (يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ) (۱).

و این دو پاداش دیگر آنها است.

به این ترتیب در بهشت، زیباترین لباسهایی را که در دنیا از آن محروم بودند در تن می کنند و دستبندهای جواهر نشان در دست دارند، اگر در این جهان از پوشیدن این گونه لباسها و زینتها ممنوع بودند به خاطر آن بود که مایه غرور و غفلت می شد و سبب محرومیت گروه دیگر می گشت، ولی در آنجا که این مسائل مطرح نیست این ممنوعیتها برداشته می شود و جبران می گردد.

البته با توجه به اینکه الفبای زندگی در آن جهان با اینجا متفاوت است این الفاظ مفاهیمی برتر و بالاتر از آنچه ما در این جهان می اندیشیم خواهد داشت (دقت کنید).

\*\*\* و بالآخره چهارمین و پنجمین موهبتی که خدا به آنها ارزانی می دارد و صرفاً جنبه روحانی دارد این است که آنها "به سخنان پاکیزه هدایت می شوند"

ص: ۵۷

---

۱ - ۱) اساور جمع اسوره (بر وزن مشوره) و آن هم به نوبه خود جمع سوار (بر وزن کتاب) به معنی دستبند است و در اصل، فارسی بوده (دستوار) که بعداً در عربی به صورت فوق تغییر شکل یافته.



( وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ ).

سخنانی روحپرور، و جمله ها و الفاظی نشاط آفرین و کلماتی پر از صفا و معنویت که روح را در مدارج کمال سیر می دهد و جان و دل انسان را می نوازد و پرورش می دهد.

و همچنین " به سوی راه خداوند حمید و شایسته ستایش هدایت می گردند " ( وَهُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ ) (۱).

راه شناسایی خدا و نزدیک شدن معنوی و روحانی به قرب جوار او، راه عشق و عرفان.

آری خداوند مؤمنان را با هدایت کردن به سوی این معانی به آخرین درجه لذات روحانی سوق می دهد.

در حدیثی که "علی بن ابراهیم" مفسر معروف، در تفسیر خود آورده است چنین می خوانیم که منظور از "طیب من القول" توحید و اخلاص است و منظور از "صراط الحمید" ولایت و قبول رهبری رهبران الهی است (البته این یکی از مصادیق روشن آیه است).

ضمناً از تعبیرات مختلفی که در آیات فوق و همچنین در شان نزول آنها وارد شده چنین بر می آید که آن عذابهای سخت و سنگین برای گروه خاصی از کافران

ص: ۵۸

---

۱- ۱) واژه (حمید) به معنی "محمود" به کسی می گویند که در خور ستایش است و در اینجا منظور خدا است، بنا بر این "صراط الحمید" به معنی راه وصول به مقام قرب و خشنودی پروردگار است. بعضی نیز احتمال داده اند که "حمید" در اینجا معنی وصفی برای صراط دارد و از قبیل "اضافه بیانیه" است، بنا بر این معنی چنین می شود: آنها به سوی راهی هدایت می شوند که شایسته هر گونه ستایش است (آلوسی در روح البیان) ولی معنی اول صحیحتر به نظر می رسد.

است که به مخاصمه در باره پروردگار برمی خیزند و برای گمراهی دیگران کوشش دارند، آنها افرادی هستند از سردمداران کفر، همچون کسانی که در میدان جنگ بدر به مقاتله با علی ع و حمزه بن عبدالمطلب و عبیده بن حارث برخاستند.

\*\*\*

ص: ۵۹

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ وَمَن يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِظُلْمٍ نُّذِقْهُ مِن عَذَابٍ أَلِيمٍ (۲۵)

ترجمه:

۲۵- کسانی که کافر شدند و مؤمنان را از راه خدا و از مسجد الحرام، که آن را برای همه مردم مساوی قرار دادیم اعم از کسانی که در آنجا زندگی می کنند و یا از نقاط دور وارد می شوند، باز می دارند (مستحق عذابی دردناکند) و هر کس بخواهد در این سرزمین از طریق حق منحرف گردد و دست به ستم زند ما از عذاب دردناک به او می چشانیم.

تفسیر:

مانعان خانه خدا!

در آیات گذشته سخن از کفار به طور مطلق در میان بود، ولی در آیه مورد بحث، اشاره به گروه خاصی از آنان شده است که دارای تخلفات و گناهان سنگین مخصوصا در رابطه با "مسجد الحرام" و "مراسم پرشکوه حج" هستند.

نخست می گوید: "کسانی که کافر شدند و مردم را از راه خدا، جلوگیری می کنند..." ("إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ").

"همچنین مردم با ایمان را از کانون بزرگ توحید، مسجد الحرام باز می دارند، همان مرکزی که آن را برای همه مردم یکسان قرار داده ایم، چه آنها که در آن سرزمین زندگی می کنند و چه آنها که از نقاط دور به سوی آن می آیند مستحق عذابی دردناکند" ("وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفُ")

"و هر کس بخواهد در این سرزمین از طریق حق منحرف گردد، دست به ظلم و ستم بیالاید ما از عذاب دردناک به او می چسانیم" (وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ).

در واقع این گروه از کافران علاوه بر انکار حق، مرتکب سه جنایت بزرگ شده اند:

- ۱- جلوگیری از راه خدا و ایمان و طاعت او ۲- جلوگیری از عبادت کنندگان و زوار خانه خدا و قرار دادن امتیازی برای خود
  - ۳- در این سرزمین مقدس دست به ظلم و گناه و الحاد می زنند.
- خداوند این گروه را که مستحق عذاب الیمند کیفر می دهد.

\*\*\*

#### نکته ها:

#### اشاره

۱- در این آیه، "کفر" این گروه به صورت "فعل ماضی"، و "جلوگیری از طریق خدا" به صورت "فعل مضارع" آمده است، اشاره به اینکه کفر آنها قدیمی است و اما تلاش و کوشششان برای گمراه ساختن مردم، همیشگی و مستمر است، به تعبیر دیگر جمله اول از اعتقاد باطل آنها که یک امر ثابت است سخن می گوید، و جمله دوم از عمل آنها که تکرار "صد عن سبیل الله" است.

#### [منظور از "صد عن سبیل الله" چیست]

۲- منظور از "صد عن سبیل الله"، هر گونه تلاش و کوشش برای جلوگیری مردم از ایمان و اعمال صالح است، و تمام برنامه های تبلیغاتی و عملی که در جهت تخریب اعتقادات و انحراف آنها از راههای صحیح و اعمال پاک انجام می گیرد در این مفهوم وسیع جمع است.

#### همه مردم در این مرکز عبادت یکسانند

در تفسیر جمله "سَوَاءٌ الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ" مفسران بیانات گوناگونی دارند: بعضی گفته اند منظور این است که همه مردم در مراسم عبادت در این کانون توحید یکسانند، و هیچکس حق مزاحمت به دیگری در امر حج و عبادت در کنار خانه خدا ندارد.

در حالی که بعضی معنی وسیعتری برای این جمله قائل شده اند و گفته اند نه تنها در مراسم عبادت مردم یکسانند بلکه در استفاده کردن از زمین و خانه های اطراف مکه برای استراحت و سایر نیازهای خود نیز باید مساوات باشد، به همین جهت جمعی از فقهاء خرید و فروش و اجاره خانه های مکه را تحریم کرده اند و آیه فوق را شاهد بر آن می دانند.

در روایات اسلامی نیز تاکید شده که نباید زوار خانه خدا را از سکونت در خانه ها و منازل مکه جلوگیری کرد که بعضی به صورت تحریم و بعضی به صورت کراهت است.

در نهج البلاغه در نامه ای که علی ع به "قثم بن عباس" فرماندار مکه نگاشت چنین می خوانیم:

و مر اهل مکه ان لا یاخذوا من ساکن اجراء، فان الله سبحانه يقول: "سَوَاءٌ الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ" فالعاکف المقیم به، و البادی الذی یحج الیه من غیر اهله: "به مردم مکه دستور ده تا از کسانی که در این شهر سکنی می کنند اجاره بها نگیرند، زیرا خداوند می فرماید: در این سرزمین کسانی که مقیمند یا از بیرون می آیند یکسانند، منظور از "عاکف" کسی است که در آنجا اقامت دارد، و از "بادی" کسی است که از نقاط دیگر به قصد حج می آید" (۱).

در حدیث دیگری از امام صادق ع در تفسیر همین آیه می خوانیم

کانت

ص: ۶۲

مکه لیست علی شیء منها باب، و کان اول من علق علی بابه المصراعین، معاویه بن ابی سفیان، و لیس ینبغی لاحد ان یمنع الحجاج شیئا من الدور و منازلها: "در آغاز خانه های مکه، در نداشت، نخستین کسی که برای خانه خود در گذاشت معاویه بود، و سزاوار نیست هیچکس حجاج را از خانه ها و منازل مکه منع کند".

از بعضی از روایات نیز استفاده می شود که زوار خانه خدا حق دارند از حیاط خانه ها تا پایان مناسک حج استفاده کنند.

البته این حکم تا حدود زیادی با بحث آینده ارتباط دارد که منظور از مسجد الحرام در این آیه خصوص آن مسجد است، یا تمام مکه را شامل می شود، در صورتی که قول اول را بپذیریم نوبت به خانه های مکه نمی رسد، ولی در صورتی که تمام مکه را در مفهوم آیه داخل بدانیم تحریم خرید و فروش و یا اجاره گرفتن از خانه های مکه برای حجاج مطرح می شود و از آنجا که این مطلب از نظر منابع فقهی و روایات و تفسیر مسلم نیست حکم به تحریم مشکل است، ولی بدون شک سزاوار است اهل مکه هر گونه تسهیلاتی برای زوار خانه خدا قائل شوند و هیچگونه اولویت و امتیازی برای خود نسبت به آنها حتی در خانه ها قائل نشوند، و روایات نهج البلاغه و مانند آن نیز ظاهرا اشاره به همین است.

و به هر حال قول به تحریم در میان فقهای شیعه و اهل تسنن، طرفداران زیادی ندارد (برای توضیح بیشتر به جلد ۲۰ جواهر الکلام صفحه ۴۸ به بعد در احکام منی مراجعه شود).

این معنی نیز مسلم است که هیچکس حق ندارد به عنوان متولی خانه خدا یا عناوین دیگر، کمترین مزاحمتی برای زائر این خانه ایجاد کند، و یا آن را بیک پایگاه اختصاصی برای تبلیغات و برنامه های خود تبدیل نماید.

## منظور از مسجد الحرام در این آیه چیست؟

بعضی گفته اند منظور همان ظاهر آن است یعنی خانه کعبه و کل مسجد الحرام، ولی بعضی آن را اشاره به "تمام مکه" می دانند، و آیه اول سوره اسراء را که در باره معراج پیامبر ص است دلیل بر آن می دانند، زیرا در این آیه تصریح شده که آغاز معراج از مسجد الحرام بود در حالی که تاریخ می گوید از "خانه خدیجه" یا "شعب ابی طالب" یا "خانه ام هانی" بوده است، معلوم می شود منظور از مسجد الحرام کل مکه است (۱).

ولی از آنجا که شروع معراج پیامبر ص از بیرون مسجد الحرام مسلم نیست، و احتمال دارد که از خود مسجد، صورت گرفته باشد، ما دلیلی نداریم که آیه مورد بحث را از ظاهرش بازگردانیم، بنا بر این موضوع بحث در این آیه خود مسجد الحرام است.

و اگر در روایات فوق خواندیم که به همین آیه برای مساوات مردم در خانه های مکه استدلال شده است به خاطر این است که حکم مزبور ظاهراً یک حکم استجابی است و در یک حکم استجابی توسعه موضوع روی تناسبها مانعی ندارد (دقت کنید).

\*\*\*

## "الحاد به ظلم" چیست؟

"الحاد" در لغت به معنی انحراف از حد اعتدال است و "لحد" را از این جهت لحد گویند که حفره ای در کنار قبر و خارج از حد وسط آن است.

بنا بر این منظور از جمله فوق کسانی است که با توسل به ظلم از حد اعتدال خارج می شوند، و در آن سرزمین مرتکب خلاف می گردند، منتهی بعضی ظلم را در اینجا منحصرأ به معنی "شُرک" تفسیر کرده اند، و بعضی حلال شمردن محرمات،

ص: ۶۴

در حالی که بعضی دیگر از مفسران آن را به معنی وسیع کلمه یعنی هر گونه گناه و ارتکاب حرام حتی دشنام و بد گویی به زیر دستان را در مفهوم آن داخل می دانند، و می گویند ارتکاب هر گونه گناه در آن سرزمین مقدس کیفرش شدیدتر و سنگینتر است.

در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم که یکی از یارانش از تفسیر این آیه سؤال کرد امام فرمود:

كل ظلم يظلم الرجل نفسه بمكة من سرقة او ظلم احد او شيء من الظلم فاني اراه إلحادا، و لذلك كان ينهى ان يسكن الحرم:

"هر گونه ستمی که انسان به خودش در سرزمین مکه کند اعم از سرقت و ظلم به دیگران و هر گونه ستم، من همه اینها را إلحاد (و مشمول این آیه) می دانم، و لذا امام افراد را از اینکه مکه را مسکن خود سازند نهی می کرد (چرا که گناه در این سرزمین مسئولیت سنگینتری دارد) (۱).

روایات دیگری نیز به همین معنی نقل شده، و با اطلاق ظاهر آیه نیز هماهنگ است.

به همین دلیل بعضی از فقهاء احتمال داده اند که اگر کسی در حرم مکه مرتکب گناهی شود که در اسلام حد برای آن تعیین شده است باید علاوه بر حد تعزیر و مجازات اضافی نیز بشود و به جمله نُذِقُهُ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ استدلال کرده اند (۲).

از آنچه گفتیم روشن می شود کسانی که آیه فوق را منحصرأ به معنی نهی از احتکار یا داخل شدن در منطقه حرم بدون احرام، تفسیر کرده اند منظورشان بیان یک مصداق روشن بوده است، و گر نه هیچ دلیلی بر محدود کردن مفهوم وسیع آیه در دست نیست.

\*\*\*

ص: ۶۵

---

۱- ۱) تفسیر نور الثقلین جلد ۳ صفحه ۴۸۲ ذیل آیه.

۲- ۲) کنز العرفان جلد اول صفحه ۳۳۵.



اشاره

وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهَّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ (۲۶) وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ (۲۷) لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّغْلُوبَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِعُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ (۲۸)

ترجمه:

۲۶- به خاطر بیاور زمانی را که محل خانه کعبه را برای ابراهیم آماده ساختیم (تا اقدام به بنای خانه کند و به او گفتیم) چیزی را شریک من قرار مده، و خانه ام را برای طواف کنندگان و قیام کنندگان و رکوع کنندگان و سجود کنندگان (از آلودگی بتها و از هر گونه آلودگی) پاک گردان.

۲۷- مردم را دعوت عمومی به حج کن تا پیاده و سواره بر مرکبهای لاغر از هر راه دور (به سوی خانه خدا) بیایند.

۲۸- تا شاهد منافع گوناگون خویش (در این برنامه حیاتبخش) باشند، و نام خدا را در ایام معینی بر چهار پایانی که به آنها روزی داده است (هنگام قربانی کردن)

ببرند(و هنگامی که قربانی کردید)از گوشت آنها بخورید،و بینوای فقیر را نیز اطعام نمائید.

## تفسیر:

دعوت عام برای حج!

به تناسب بحثی که در آیه گذشته پیرامون مسجد الحرام و زائران خانه خدا آمد در آیات مورد بحث نخست به تاریخچه بنای کعبه به دست ابراهیم خلیل ع و سپس مساله وجوب حج،و فلسفه آن،و بخشی از احکام این عبادت بزرگ اشاره می کند،و یا به تعبیر دیگر آیه گذشته مقدمه ای بود برای بحثهای گوناگون این آیات.

ابتدا از داستان تجدید بنای کعبه شروع کرده،می گوید:" به خاطر بیاور زمانی را که محل خانه کعبه را برای ابراهیم آماده ساختیم تا در آن مکان اقدام به بنای خانه کعبه کند" (وَ إِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ).

"بوا" در اصل از ماده "بواء" به معنی مساوات اجزای یک مکان و مسطح بودن آن است،سپس به هر گونه آماده ساختن مکان اطلاق شده است.

منظور از این جمله در آیه فوق طبق روایات مفسران-این است که خداوند مکان خانه کعبه را که در زمان آدم ساخته شده بود و در طوفان نوح ویران و آثارش محو گشته بود به ابراهیم ع نشان داد،طوفانی وزید و خاکها را به عقب برد و پایه های خانه آشکار گشت،یا قطعه ابری آمد و در آنجا سایه افکند، و یا به هر وسیله دیگر خداوند محل اصلی خانه را برای ابراهیم معلوم و آماده ساخت،و او با همیاری فرزندش اسماعیل آن را تجدید بنا نمود (۱).

ص: ۶۷

۱-۱) پیرامون چگونگی بنای خانه کعبه ذیل آیه ۱۲۷ سوره بقره(جلد اول تفسیر نمونه)و همچنین در جلد سوم ذیل آیه ۹۶ سوره آل عمران مشروحا بحث کرده ایم.

سپس اضافه می کند هنگامی که خانه آماده شد به ابراهیم خطاب کردیم:

این خانه را کانون توحید کن، و "چیزی را شریک من قرار مده، و خانه ام را برای طواف کنندگان و قیام کنندگان و رکوع کنندگان و سجود کنندگان پاک کن" (أَنْ لَا تُشْرِكَ بِي شَيْئًا وَ طَهَّرْ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَ الْقَائِمِينَ وَ الرُّكَّعِ السُّجُودِ) (۱).

در حقیقت ابراهیم ع مامور بود خانه کعبه و اطراف آن را از هر گونه آلودگی ظاهری و معنوی و هر گونه بت و مظاهر شرک پاک و پاکیزه دارد، تا بندگان خدا در این مکان پاک جز به خدا نیندیشند، و مهمترین عبادت این سرزمین را که طواف و نماز است در محیطی پیراسته از هر گونه آلودگی انجام دهند.

از میان ارکان نماز در آیه فوق به سه رکن عمده که "قیام" و "رکوع" و "سجود" است به ترتیب اشاره شده، چرا که بقیه در شعاع آن قرار دارد هر چند جمعی از مفسران "قائمین" را در اینجا به معنی "مقیمین در مکه" تفسیر کرده اند ولی با توجه به مساله طواف و رکوع و سجود که قبل و بعد از آن آمده است شک نیست که قیام در اینجا به معنی قیام نماز است و این معنی را بسیاری از مفسران شیعه و اهل تسنن برگزیده یا به عنوان یک تفسیر نقل کرده اند (۲).

ضمناً باید توجه داشت که "رکع" جمع "رکع" (رکوع کننده) و "سجود" جمع "ساجد" (سجده کننده) می باشد و اینکه در میان این دو (الرکع السجود) واو عطف نیامده، بلکه به صورت توصیف ذکر شده به خاطر نزدیکی این دو عبارت به یکدیگر است.

\*\*\*

ص: ۶۸

---

۱-۱) در آیه فوق جمله ای در تقدیر است که بسیاری از مفسران به آن اشاره کرده اند و آن جمله "او حیناً" است.

۲-۲) تفسیر المیزان، تفسیر فی ظلال، تفسیر تبیان، تفسیر مجمع البیان و تفسیر کبیر فخر رازی ذیل آیه مورد بحث.

بعد از آماده شدن خانه کعبه برای عبادت کنندگان، خدا به ابراهیم ع دستور می دهد: "در میان مردم برای حج اعلام کن تا پیاده و سوار بر مرکبهای لاغر، از هر راه دور قصد خانه خدا کنند" (وَ أذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ).

"اذن" از ماده "اذان" به معنی "اعلام" و "رجال" جمع "راجل" به معنی "پیاده"، و "ضامر" به معنی حیوان لاغر، و "فج" در اصل به معنی فاصله میان دو کوه و سپس به جاده های وسیع اطلاق شده و "عمیق" در اینجا به معنی دور است.

در روایتی که در تفسیر "علی بن ابراهیم" آمده می خوانیم: "هنگامی که ابراهیم چنین دستوری را دریافت داشت عرض کرد خداوند، صدای من به گوش مردم نمی رسد، اما خدا به او فرمود: عليك الاذان و علی البلاغ! "تو اعلام کن و من به گوش آنها می رسانم"! "ابراهیم" بر محل "مقام" بر آمد، و انگشت در گوش گذارد و رو به سوی شرق و غرب کرد و صدا زد و گفت: ایها الناس کتب علیکم الحج الی البیت العتیق فاجیبوا ربکم: "ای مردم حج خانه کعبه بر شما نوشته شده، دعوت پروردگارتان را اجابت کنید.

و خداوند صدای او را به گوش همگان حتی کسانی که در پشت پدران و رحم مادران بودند رسانید، و آنها در پاسخ گفتند: لیبیک اللهم لیبیک!...

و تمام کسانی که از آن روز تا روز قیامت در مراسم شرکت می کنند از کسانی هستند که در آن روز دعوت ابراهیم را اجابت کردند" (۱).

ص: ۶۹

---

۱- ۱) نقل با تلخیص از تفسیر "علی بن ابراهیم" طبق نقل نور الثقلین ج ۳ ص ۴۸۸ "آلوسی" نیز در "روح المعانی" و فخر رازی در تفسیر کبیر ذیل آیه مورد بحث، نظیر آن را با کمی تفاوت نقل کرده است.

و اگر حجاج پیاده را مقدم بر سواره ذکر کرده به خاطر این است که مقام آنها در پیشگاه خدا افضل است چرا که رنج این سفر را بیشتر تحمل می کنند، و به همین دلیل در روایتی از پیامبر ص می خوانیم: "کسی که پیاده حج می کند در هر گام هفتصد حسنه دارد در حالی که سواره ها در هر گام هفتاد حسنه دارند" (۱).

و یا به خاطر این است که اهمیت زیارت خانه خدا را مشخص کند که باید با استفاده از هر گونه امکانات به سوی او آیند و همیشه در انتظار مرکب سواری ننشینند.

تعبیر به "ضامر" (حیوان لاغر) اشاره به این است که این راه، راهی است که حیوانات را لاغر می کند چرا که از بیابانهای سوزان و خشک و بی آب و علف می گذرد و هشداری است برای تحمل مشکلات این راه.

و یا اینکه حیواناتی را انتخاب کنند، ورزیده و چابک و پر تحمل، حیواناتی که در میدان تمرین، لاغر شده و عضلاتی صفت و محکم دارند که در اینگونه راهها حیوانات پروراری به کار نمی آید (و انسانهای پرورش یافته در ناز و نعمت نیز مرد این راه نیستند).

تعبیر به "مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ" اشاره به این است که نه فقط از راههای نزدیک بلکه از راههای دور نیز باید به سوی این مقصد حرکت کنند (کلمه "کل" در اینجا به معنی استقراء و فراگیری نیست بلکه به معنی کثرت است).

مفسر معروف "ابو الفتوح رازی" در ذیل این آیه سر گذشت جالبی را از مردی به نام "ابو القاسم بشر بن محمد" نقل می کند که می گوید: "در حال طواف پیر مردی را دیدم در نهایت ضعف و ناتوانی که آثار رنج سفر در چهره او نمایان بود و عصا به دست گرفته طواف می کرد، نزدیک او رفتم و از او پرسیدم از کجا

ص: ۷۰

می آیی؟ گفت: از راهی بسیار دور و پنج سال است که راه سپرده ام تا به اینجا رسیده ام! از رنج سفر، پیر و ناتوان شده ام، گفتم به خدا سوگند این مشقتی بزرگ و در عین حال اطاعتی نیکو و محبتی صادقانه در پیشگاه حق است.

از شنیدن این سخن شاد شد و لبخندی بر روی من زد و این دو بیت را قرائت کرد: زر من هویت و ان شطت بک الدار و حال من دونه حجب و استار! لا یمنعک بعد من زیارته ان المحب لمن یهواه زوار! "آن کس را که دل به او بسته ای زیارت کن، هر چند خانه تو دور افتاده باشد و حجابها و پرده ها میان تو و او جدایی بیفکنند.

دوری راه هرگز نباید مانع تو از زیارتش گردد چرا که دوست و عاشق به هر حال باید به زیارت محبوبش رود!" آری جاذبه خانه خدا آن قدر زیاد است که دل‌های سرشار از ایمان را از تمام نقاط دور و نزدیک به سوی خود جلب و جذب می کند، پیر و جوان، کوچک و بزرگ، از هر نژاد و قبیله از راه دور و نزدیک لبیک گویند، عاشقانه به سوی او می آیند تا جلوه های ذات پاک خدا را در آن سرزمین مقدس با چشم جان تماشا کنند و رحمت بی دریغش را در روح خود لمس نمایند (۱).

\*\*\* در آیه بعد در یک عبارت بسیار فشرده و پر معنی به فلسفه های مختلف حج پرداخته، می فرماید: آنها به این سرزمین مقدس بیایند "تا منافع خویش را با چشم

ص: ۷۱

---

۱ - ۱) عالم و دانشمند ارجمند "مرحوم شعرانی" می گوید: برای کسانی که از اندلس یا مراکش یا نقاط دور دست چین، یا اقیانوسیه به سوی مکه می آیند چنین مدت طولانی با توجه به وسایل آن روز و ناامنی راهها که گاه چندین ماه آنها را متوقف می ساخت، عجیب نیست (علاوه بر این گاهی بعضی از عاشقان بقرار خانه خدا در وسط راه اموالشان به وسیله سارقان از بین می رفت و ناچار بودند مدتی بمانند و کار کنند و وسایل ادامه راه را فراهم سازند).

خود ببیند" (لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ).

مفسران در تفسیر کلمه "منافع" در اینجا سخن بسیار گفته اند، ولی کاملاً روشن است که هیچگونه محدودیتی در این لفظ نیست تمام منافع و برکات معنوی و نتایج مادی، فوائد فردی و اجتماعی، فلسفه های سیاسی و اقتصادی و اخلاقی را همه شامل می شود.

آری باید مسلمانان از همه نقاط جهان از میان تمام قشرها به آنجا رو آورند تا شاهد و ناظر این منافع باشند، چه تعبیر زیبایی؟ شاهد و ناظر باشند، و آنچه را با گوش شنیده اند با چشم ببینند!

لذا در کتاب کافی از امام صادق ع می خوانیم "ربیع بن خثیم" از امام، تفسیر این کلمه را خواست، امام در پاسخ فرمود: "منافع دنیا و منافع آخرت را هر دو در بر می گیرد (۱).

به خواست خدا در نکات آیه از این منافع گوناگون بطور مشروح سخن خواهیم گفت سپس اضافه می کند: "و آنها بیایند و قربانی کنند و نام خدا را در ایام معینی بر چهار پایانی که به آنها روزی داده است (به هنگام ذبح) ببرند" (وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ).

از آنجا که توجه اصلی در مراسم حج به جنبه هایی است که با خدا ارتباط پیدا می کند و روح این عبادت بزرگ را منعکس می سازد در آیه فوق از مراسم قربانی، تنها مساله بردن نام خدا را که یکی از شرایط است بیان می کند، اشاره به اینکه آنها به هنگام ذبح قربانی تمام توجهشان به خدا و قبول در گاه او است و استفاده از گوشت آن تحت الشعاع آن قرار دارد.

قربانی کردن حیوانات در حقیقت رمزی است برای آمادگی برای قربانی شدن در راه خدا، همانگونه که در سرگذشت ابراهیم ع و اسماعیل ع و قربانی

ص: ۷۲

او آمده است، آنها با این عمل اعلام می کنند که در راه او آماده هر گونه ایثارند حتی بذل جان.

به هر حال قرآن با این گفتار برنامه شرک آلود بت پرستان را نفی می کند که به هنگام قربانی نام بتها را می بردند، و این مراسم توحیدی را به شرک آلوده می ساختند.

و در پایان آیه می فرماید: "از گوشت حیوانات قربانی، هم خودتان بخورید و هم بینوایان فقیر را اطعام نمائید" (فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ).

این احتمال در تفسیر آیه نیز وجود دارد که منظور از بردن نام خدا در "أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ" تکبیر و حمد و ثنای الهی در این ایام است به خاطر نعمتهای بی پایانش، مخصوصا به خاطر چهار پایانی که روزی انسانها کرده که از تمام اجزای بدن آنها در زندگی خود بهره می گیرند (۱).

\*\*\*

**نکته ها:**

**اشاره**

### **۱- ایام معلومات چیست؟**

در آیات فوق خداوند دستور می دهد در "ایام معلومات" یاد او کنید، و در آیه ۲۰۳ سوره بقره همین امر به صورت دیگری آمده است: "وَ اذْكُرُوا اللّٰهَ فِيْ اَيَّامٍ مَّعْدُوْدَاتٍ": "خدا را در ایام معدودی یاد کنید".

در اینکه "ایام معلومات" چیست؟ و آیا با "ایام معدودات" که در سوره بقره آمده یکی است یا متفاوت می باشد؟ میان مفسران گفتگو است و روایات نیز در این زمینه متفاوت است:

ص: ۷۳

---

۱- ۱) مطابق تفسیر اول (بردن نام خدا به هنگام ذبح کردن قربانی) "علی" به معنی استعلاء است، و مطابق تفسیر دوم (منظور ذکر مطلق در این ایام است) "علی" به معنی "برای" می باشد و میان این دو تفسیر فرق بسیاری است که در نکات به آن اشاره خواهد شد.



گروهی از مفسران، طبق بعضی از روایات اسلامی، معتقدند که منظور از ایام معلومات ده روز آغاز ذیحجه است، و ایام معدودات، "ایام التشریق" یعنی روزهای یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذیحجه می باشد، روزهایی که نورانی و روشنی بخش همه دلها است.

در حالی که گروهی دیگر، طبق بعضی دیگر از روایات، گفته اند: هر دو اشاره به ایام التشریق است، و ایام تشریق را گاهی همان سه روز گرفته اند و گاهی روز دهم یعنی عید قربان را نیز بر آن افزوده اند.

جمله "فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ" (کسی که در دو روز مراسم ذکر خدا را بجا آورد گناهی بر او نیست) که در سوره بقره آمده نشان می دهد که ایام تشریق بیش از سه روز نیست، زیرا تعجیل در آن، سبب می شود که یک روز از آن کاسته و تبدیل به دو روز گردد.

ولی با توجه به اینکه در آیات مورد بحث، بعد از ذکر "ایام معلومات" مساله قربانی آمده و می دانیم قربانی معمولاً در روز دهم انجام می گیرد این موضوع تایید می شود که ایام معلومات ده روز آغاز ذی الحجه است که به روز دهم، روز قربانی ختم می گردد، و به این ترتیب تفسیر اول که دوگانگی مفهوم ایام معلومات با ایام معدودات باشد تقویت می گردد.

اما با توجه به وحدت تعبیرهایی که در دو آیه وارد شده بیشتر این مساله به ذهن می رسد که هر دو اشاره به یک مطلب است، هدف در هر دو توجه به یاد خدا و نام خدا در ایام معینی است که از دهم ذی الحجه شروع می شود و به سیزدهم پایان می یابد.

البته یکی از موارد ذکر نام خدا، ذکر نام او به هنگام قربانی است (۱).

\*\*\*

ص: ۷۴

---

۱- ۱) و به این ترتیب تضادی که در میان دو قول در تفسیر "وَيَذُكُرُوا اسْمَ اللَّهِ" وجود داشت که بعضی آن را به ذکر نام خدا به هنگام ذبح قربانی و بعضی آن را به ذکر نام خدا به طور مطلق تفسیر کرده اند بر طرف می شود، و در حقیقت تفسیر اول مصداقی برای تفسیر دوم خواهد بود، و تفسیر دوم یک مفهوم کلی و وسیع است.

## ۲- ذکر خدا در سرزمین منی

در روایات متعددی می خوانیم که منظور از ذکر خداوند در این ایام، تکبیر مخصوصی است که بعد از نماز ظهر روز عید قربان گفته می شود، و تا پانزده نماز ادامه دارد (یعنی بعد از نماز صبح سیزدهم خاتمه می یابد) و آن این ذکر است

اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ، لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ و اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ و لِلَّهِ الْحَمْدُ، اللَّهُ أَكْبَرُ عَلِي مَا هَدَانَا، و اللَّهُ أَكْبَرُ عَلِي مَا رَزَقَنَا مِنْ بَيْمَةِ الْإِنْعَامِ (۱) ضمناً در پاره ای از روایات تصریح شده که تکبیر در این پانزده نوبت مخصوص کسانی است که در سرزمین "منی" و ایام حج باشد، اما کسانی که در سایر بلادند این تکبیرات را تنها بعد از ده نماز می خوانند (از نماز ظهر روز عید شروع می شود و به نماز صبح روز دوازدهم ختم می گردد) (۲).

قابل توجه اینکه روایات تکبیر شاهد دیگری است بر اینکه "ذکر" در آیات فوق، جنبه کلی دارد و مخصوص ذکر خدا به هنگام "قربانی کردن" نیست هر چند این مفهوم کلی شامل آن مصداق نیز می شود (دقت کنید).

\*\*\*

## ۳- فلسفه و اسرار عمیق حج!

### اشاره

مراسم پرشکوه حج-همچون عبادات دیگر- دارای برکات و آثار فراوانی

ص: ۷۵

۱- ۱) در بحار الانوار جلد ۹۹ صفحه ۳۰۶ حدیث فوق از امام موسی بن جعفر (ع) نقل شده است.

۲- ۲) بحار الانوار جلد ۹۹ صفحه ۳۰۷.

در فرد و جامعه اسلامی است که اگر طبق برنامه صحیح انجام پذیرد و از آن بهره برداری درستی شود می تواند هر سال منشا تحول تازه ای در جوامع اسلامی گردد.

این مناسک بزرگ در حقیقت دارای چهار بعد است که هر یک از دیگری ریشه دارتر و پر سودتر است:

### ۱- بعد اخلاقی حج -

مهمترین فلسفه حج همان دگرگونی اخلاقی است که در انسانها به وجود می آورد، مراسم "احرام" انسان را به کلی از تعینات مادی و امتیازات ظاهری و لباسهای رنگارنگ و زر و زیور بیرون می برد، و با تحریم لذائذ و پرداختن به خودسازی که از وظائف محرم است او را از جهان ماده جدا کرده و در عالمی از نور و روحانیت و صفا فرو می برد، و آنها را که در حال عادی بار سنگین امتیازات موهوم و درجه ها و مدالها را بر دوش خود احساس می کنند یک مرتبه سبکبار و راحت و آسوده می کند.

سپس مراسم دیگر حج یکی پس از دیگری انجام می گیرد، مراسمی که علاقه های معنوی انسان را لحظه به لحظه با خدایش محکمتر و رابطه او را نزدیکتر و قویتر می سازد، او را از گذشته تاریک و گناه آلودش بریده و به آینده ای روشن و پر از صفا و نور پیوند می دهد.

□  
مخصوصا توجه به این حقیقت که مراسم حج در هر قدم یاد آور خاطرات ابراهیم بت شکن، و اسماعیل ذبیح الله، و مادرش هاجر است، و مجاهدتها و گذشتها و ایثارگری آنها را لحظه به لحظه در برابر چشمان انسان مجسم می کند، و نیز توجه به اینکه سرزمین مکه عموما و مسجد الحرام و خانه کعبه و محل طواف خصوصا یاد آور خاطرات پیامبر اسلام و پیشوایان بزرگ و مجاهدتهای مسلمانان صدر اول است این انقلاب اخلاقی عمیقتر می گردد، به گونه ای که در هر گوشه ای از مسجد الحرام و سرزمین مکه انسان، چهره پیامبر ص و علی ع و سایر

پیشوایان بزرگ را می بیند، و صدای آوای حماسه های آنها را می شنود.

آری اینها همه دست به دست هم می دهند و زمینه یک انقلاب اخلاقی را در دل‌های آماده فراهم می سازند، به گونه ای توصیف ناشدنی و رق زندگانی انسان را بر می گردانند و صفحه نوینی در حیات او آغاز می کنند.

بی جهت نیست که در روایات اسلامی می خوانیم: "کسی که حج را به طور کامل انجام دهد

یخرج من ذنوبه کهیته یوم ولدته امه!" از گناهان خود بیرون می آید همانند روزی که از مادر متولد شده" (۱).

آری حج برای مسلمانان یک تولد ثانوی است، تولدی که آغازگر یک زندگی نوین انسانی می باشد.

البته احتیاج به یاد آوری ندارد که این برکات و آثار-و آنچه بعدا به آن اشاره خواهیم کرد-نه برای کسانی است که از حج تنها به پوسته ای از آن قناعت کرده، و مغز آن را بدور افکنده اند و نه برای آنها که حج را وسیله تفریح و سیر و سیاحت و یا تظاهر و ریا و تهیه وسائل مادی شخصی قرار داده و هرگز به روح آن واقف نشده اند سهم آنها همان است که به آن رسیده اند!\*\*\*

## ۲- بعد سیاسی حج :-

به گفته یکی از بزرگان فقهای اسلام مراسم حج در عین اینکه خالصترین و عمیقترین عبادات را عرضه می کند، مؤثرترین وسیله برای پیشبرد اهداف سیاسی اسلام است.

روح عبادت، توجه به خدا، و روح سیاست، توجه به خلق خدا است، این دو در حج آن چنان به هم آمیخته اند که تار و پود یکپارچه!

حج عامل مؤثری برای وحدت صفوف مسلمانان است.

ص: ۷۷

حج عامل مبارزه با تعصبات ملی و نژاد پرستی و محدود شدن در حصار مرزهای جغرافیایی است.

حج وسیله ای است برای شکستن سانسورها و از بین بردن خفقانهای نظامهای ظالمانه ای که در کشورهای اسلامی حکمفرما می شود.

حج وسیله ای است برای انتقال اخبار سیاسی کشورهای اسلامی از هر نقطه به نقطه دیگر، و بالاخره حج، عامل مؤثری است برای شکستن زنجیرهای اسارت و استعمار و آزاد ساختن مسلمین.

و به همین دلیل در آن ایام که حاکمان جبار همچون بنی امیه و بنی عباس بر سرزمینهای مقدس اسلامی حکومت می کردند و هر گونه تماس میان قشرهای مسلمان را زیر نظر می گرفتند تا هر حرکت آزادی بخش را سرکوب کنند، فرا رسیدن موسم حج دریچه ای بود به سوی آزادی و تماس قشرهای جامعه بزرگ اسلامی با یکدیگر و طرح مسائل مختلف سیاسی.

روی همین جهت امیر مؤمنان علی ع به هنگامی که فلسفه فرائض و عبادات را می شمرد در باره حج می گوید:

الحج تقویه للدين: "خداوند مراسم حج را برای تقویت آئین اسلام تشریح کرد" (۱).

بی جهت نیست که یکی از سیاستمداران معروف بیگانه در گفتار پر معنی خود می گوید: "وای به حال مسلمانان! اگر معنی حج را نفهمند، و وای به حال دشمنانشان اگر معنی حج را درک کنند!".

و حتی در روایات اسلامی، حج به عنوان جهاد افراد ضعیف شمرده شده، جهادی که حتی پیر مردان و پیر زنان ناتوان با حضور در صحنه آن می توانند شکوه و عظمت امت اسلامی را منعکس سازند، و با حلقه های تو در توی نمازگزاران

ص: ۷۸

گرد خانه خدا و سر دادن آوای وحدت و تکبیر، پشت دشمنان اسلام را بلرزانند.

\*\*\*

### ۳- بعد فرهنگی:

ارتباط قشرهای مسلمانان در ایام حج می تواند به عنوان مؤثرترین عامل مبادله فرهنگی و انتقال فکرها در آید.

مخصوصا با توجه به این نکته که اجتماع شکوهمند حج، نماینده طبیعی و واقعی همه قشرهای مسلمانان جهان است (چرا که در انتخاب افراد برای رفتن به زیارت خانه خدا هیچ عامل مصنوعی مؤثر نیست و زوار کعبه از میان تمام گروه ها، نژادها، زبانهایی که مسلمانان به آن تکلم می کنند بر خاسته و در آنجا جمع می شوند).

لذا در روایات اسلامی می خوانیم: یکی از فوائد حج نشر اخبار و آثار رسول الله ص به تمام جهان اسلامی است.

"هشام بن حکم" که از دوستان دانشمند "امام صادق (ع)" است می گوید:

از آن حضرت در باره فلسفه حج و طواف کعبه سؤال کردم، فرمود:

ان الله خلق الخلق... و امرهم بما يكون من امر الطاعة في الدين و مصلحتهم من امر دنياهم فجعل فيه الاجتماع من الشرق و الغرب و ليتعارفوا و لينزع كل قوم من التجارات من بلد الى بلد... و لتعرف آثار رسول الله (ص) و تعرف اخباره و يذكر و لا ينسى:

"خداوند این بندگان را آفرید... و فرمانهایی در طریق مصلحت دین و دنیا به آنها داد، از جمله اجتماع مردم شرق و غرب را (در آئین حج) مقرر داشت تا مسلمانان به خوبی یکدیگر را بشناسند و از حال هم آگاه شوند، و هر گروهی سرمایه های تجاری را از شهری به شهر دیگر منتقل کنند... و برای اینکه آثار پیامبر ص و اخبار او شناخته شود، مردم آنها را به خاطر آوردند و هرگز فراموش

نکنند" (۱).

به همین دلیل در دورانها خفقان باری که خلفا و سلاطین جور اجازه نشر این احکام را به مسلمانان نمی دادند آنها با استفاده از این فرصت، مشکلات خود را حل می کردند و با تماس گرفتن با ائمه هدی ع و علمای بزرگ دین پرده از چهره قوانین اسلام و سنت پیامبر ص بر می داشتند.

از سوی دیگر، حج می تواند، مبدل به یک کنگره عظیم فرهنگی شود و اندیشمندان جهان اسلام در ایامی که در مکه هستند گرد هم آیند و افکار و ابتکارات خویش را به دیگران عرضه کنند.

اصولا یکی از بدبختیهای بزرگ این است که مرزهای کشور اسلامی سبب جدایی فرهنگی آنها شود، مسلمانان هر کشور تنها به خود بیندیشند، که در این صورت جامعه واحد اسلامی پاره پاره و نابود می گردد، آری حج می تواند جلو این سرنوشت شوم را بگیرد.

و چه جالب می فرماید: امام صادق ع در ذیل همان روایت هشام بن حکم:

و لو كان كل قوم انما يتكلمون على بلادهم و ما فيها هلكوا، و خربت البلاد، و سقطت الجلب و الارباح و عميت الاخبار... "اگر هر قوم و ملتی تنها از کشور و بلاد خویش سخن بگویند و تنها به مسائلی که در آن است بیندیشند همگی نابود می گردند و کشورهایشان ویران می شود، منافع آنها ساقط می گردد و اخبار واقعی در پشت پرده قرار می گیرد" (۲).

\*\*\*

#### ۴- بعد اقتصادی حج -

بر خلاف آنچه بعضی فکر می کنند، استفاده از کنگره عظیم حج برای تقویت پایه های اقتصادی کشورهای اسلامی نه تنها با روح

ص: ۸۰

---

۱- ۱) وسائل الشیعه ج ۸ صفحه ۹.

۲- ۲) همان مدرک سابق.

حج منافات ندارد بلکه طبق روایات اسلامی یکی از فلسفه آن را تشکیل می دهد چه مانعی دارد مسلمانان در آن اجتماع بزرگ، پایه یک بازار مشترک اسلامی را بگذارند، و زمینه های مبادلاتی و تجاری را در میان خود به گونه ای فراهم سازند که نه منافعشان به جیب دشمنانشان بریزد، و نه اقتصادشان وابسته به اجانب باشد، که این دنیا پرستی نیست، عین عبادت است و جهاد.

و لذا در همان روایت "هشام بن حکم" از "امام صادق" ع ضمن بیان فلسفه های حج صریحا به این موضوع اشاره شده بود که یکی از اهداف حج، تقویت تجارت مسلمانان و تسهیل روابط اقتصادی است.

و در حدیث دیگری از همان امام ع در تفسیر آیه "لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ" (بقره-۱۹۸) می خوانیم که فرمود: منظور از این آیه کسب روزی است

فاذا احل الرجل من احرامه و قضی فلیشتر لیبع فی الموسم: "هنگامی که انسان از احرام بیرون آید و مناسک حج را بجا آورد در همان موسم حج خرید و فروش کند (و این موضوع نه تنها گناه ندارد بلکه دارای ثواب است) (۱).

همین معنی در ذیل حدیثی که از "امام علی بن موسی الرضا" ع بطور مشروح در بیان فلسفه های حج وارد شده است آمده و در پایان آن می فرماید: لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ (۲).

اشاره به اینکه آیه "لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ" هم منافع معنوی را شامل می شود و هم منافع مادی را که از یک نظر همه معنوی است.

کوتاه سخن اینکه این عبادت بزرگ اگر بطور صحیح و کامل مورد بهره- برداری قرار گیرد و زوار خانه خدا در آن ایام که در آن سرزمین مقدس حضور

ص: ۸۱

---

۱-۱) تفسیر عیاشی طبق نقل تفسیر المیزان جلد ۲ صفحه ۸۶.

۲-۲) بحار الانوار جلد ۹۹ صفحه ۳۲.



فعال دارند و دل‌هایشان آماده است از این فرصت بزرگ برای حل مشکلات گوناگون جامعه اسلامی با تشکیل کنگره‌های مختلف سیاسی و فرهنگی و اقتصادی استفاده کنند، این عبادت می‌تواند از هر نظر مشکل‌گشا باشد، و شاید به همین دلیل است که امام صادق ع می‌فرماید:

لا يزال الدين قائما ما قامت الكعبة:

"ما دام که خانه کعبه بر پا است اسلام هم بر پا است" (۱).

و نیز علی ع فرمود: خانه خدا را فراموش نکنید که اگر فراموش کنید هلاک خواهید شد

□ □  
الله الله في بيت ربكم لا تخلوه ما بقيتم فانه ان ترك لم تناظروا (۲): "خدا را خدا را، در مورد خانه پروردگارتان، هرگز آن را خالی نگذارید که اگر آن را ترک گوئید مهلت الهی از شما برداشته می‌شود!"

و نیز به خاطر اهمیت این موضوع است که فصلی در روایات اسلامی تحت این عنوان گشوده شده است که اگر یک سال مسلمانان بخواهند حج را تعطیل کنند بر حکومت اسلامی واجب است که با زور آنها را به مکه بفرستد (۳).

\*\*\*

#### ۴- تکلیف گوشت‌های قربانی در عصر ما

از آیات فوق به خوبی این معنی استفاده می‌شود که هدف از قربانی کردن علاوه بر جنبه‌های معنوی و روحانی و تقرب به درگاه خداوند این است که گوشت آن به مصرف‌های لازم برسد هم قربانی کننده از آن استفاده کند و هم قسمتی را به فقیران نیازمند برساند.

از سوی دیگر تحریم اسراف در اسلام، چیزی نیست که بر کسی پوشیده باشد چرا که قرآن و روایات اسلامی و دلیل عقل آن را اثبات کرده است.

ص: ۸۲

۱- (۱) وسائل الشیعه جلد ۸ صفحه ۱۴.

۲- (۲) نهج البلاغه بخش نامه وصیت ۴۷.

۳- (۳) وسائل الشیعه ج ۸ ص ۱۵ "باب وجوب اجبار الوالی الناس علی الحج".

از مجموع این سخن چنین نتیجه می‌گیریم که مسلمانان مجاز نیستند گوشت‌های قربانی را در سرزمین منی بر روی زمین بیندازند تا گندیده شود و یا در زیر خاکها مدفون کنند، و وجوب قربانی برای حجاج دلیل بر چنین عملی نمی‌تواند باشد، بلکه اگر نیازمندی در آن روز و در آن سرزمین پیدا نشوند باید آن را به مناطق دیگر حمل کنند و به مصرف برسانند و این است مقتضای جمع میان ادله (دقت کنید).

اما متأسفانه در عصر و زمان ما، بسیاری از مسلمانان به حکم اول عمل کرده، و حکم دوم را به دست فراموشی سپرده‌اند، و هر سال، هزاران هزار، قربانی که گوشت‌های آنها می‌تواند نیازمندی تغذیه گروه عظیمی از محرومان را تا مدتی طولانی بر طرف گرداند در آن سرزمین مقدس به وضع بسیار زننده و نامطلوبی نابود می‌شود، و تا کنون بسیاری از علما و متفکران و قشرهای دیگر اسلامی در این زمینه با مقامات دولت حجاز صحبت کرده‌اند، و حتی داوطلب پرداخت هزینه‌های مؤسساتی که برای نگاهداری و حمل و نقل آنها لازم است شده‌اند، اما جمود و خشکی روحانین وهابی از یک سو، و بی‌اعتنایی مقامات دولت سعودی از سوی دیگر هنوز مانع انجام این کار است.

قطع نظر از مساله تحریم اسراف که یک امر مسلم اسلامی است، اصولاً صحنه قربانگاه در روز عید قربان در حال حاضر بقدری زننده و غیر منطقی به نظر می‌رسد که افراد ضعیف‌الایمان را به تردید در اصل این برنامه می‌اندازد، و به دشمنان دستاویز محکمی می‌دهد، بی‌آنکه بدانند این نتیجه ندانم‌کاریهای روحانیون آن منطقه و نظام حاکم بر آن سرزمین است، بنا بر این حفظ عظمت اسلام و اصالت مناسک حج، ایجاب می‌کند که مسلمانان جهان از همه نقاط، مقامات این کشور را تحت فشار قرار دهند تا به این وضع وحشتناک پایان دهد و حکم اسلام را اجرا کند.

و اگر در روایات اسلامی می خوانیم که بیرون بردن گوشت قربانی از سرزمین منی یا از حرم مکه ممنوع است، این مربوط به زمانهایی بوده که مصرف کننده در آنجا به قدر کافی وجود داشته است.

لذا در روایت صحیح که در منابع معتبر از امام صادق ع نقل شده چنین می خوانیم: یکی از یاران امام ع از همین موضوع سؤال کرد امام فرمود:

کنا نقول لا یخرج منها بشيء لحاجه الناس الیه، فاما الیوم فقد کثر الناس فلا باس باخراجه: "ما سابقا دستور می دادیم که چیزی از آن را از سرزمین منی بیرون نبرند چرا که مردم به آن نیاز داشتند اما امروز چون مردم (و قربانیان آنها) فزونی یافته اند، بیرون بردن آنها بی مانع است" (۱).

ص: ۸۴

اشاره

ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلِيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَيُطَوِّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ (۲۹) ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظَمْ حُرْمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَأُحِلَّتْ لَكُمْ  
الْأَنْعَامُ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ (۳۰)

ترجمه:

۲۹- بعد از آن باید آلودگیها را از خود بر طرف سازند و به نذرهای خود وفا کنند، و بر گرد خانه گرامی کعبه طواف نمایند.

۳۰- مناسک حج چنین است، و هر کس برنامه های الهی را بزرگ دارد نزد پروردگارش برای او بهتر است، و چهار پایان برای شما حلال شده مگر آنچه دستور منعی بر شما خوانده می شود، از پلیدیها یعنی از بتها اجتناب کنید و از سخن باطل و بی اساس بپرهیزید.

تفسیر:

بخش مهم دیگری از مناسک حج

در تعقیب بحثهایی که پیرامون مناسک حج در آیات پیشین گذشت، در آیات مورد بحث به بخش دیگری از این مناسک اشاره کرده، نخست چنین می گوید:

"بعد از آن باید آلودگیها و زوائد بدن را بر طرف سازند" (ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ).

"و به نذرهای خود وفا کنند" (وَلِيُوفُوا نُذُورَهُمْ).

"و طواف خانه کعبه، خانه ای که خدا آن را از گزند حوادث مصون داشته و آزاد کرده است بجا آوردند" (وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ).

"نفث" به گفته بسیاری از ارباب لغت و مفسران معروف، به معنی چرک و کثافت و زوائد بدن همچون ناخن و موهای اضافی است و به گفته بعضی در اصل به چرکهای زیر ناخن و مانند آن گفته می شود (۱).

گرچه بعضی از ارباب لغت منکر وجود چنین ریشه ای در لغت عرب شده اند ولی گفته ای را که راغب در مفردات آورده که یک عرب بیابانی به مخاطب خود که بسیار کثیف و آلوده بود گفت: ما اتفشک و ادرنک؟ "چقدر کثیف و آلوده ای؟" دلیل بر این است که این واژه عربی است و ریشه در لغت عرب دارد.

در روایات اسلامی نیز کرارا این جمله، به گرفتن ناخن و پاکیزه کردن بدن و کنار گذاشتن احرام تفسیر شده است، و به تعبیر دیگر این جمله اشاره به برنامه "تقصیر" است که از مناسک حج محسوب می شود.

در بعضی از روایات نیز به "تراشیدن سر" که یکی دیگر از طرق تقصیر است تفسیر شده.

در "کنز العرفان" از "ابن عباس" نقل شده که در تفسیر این آیه می گفت:

"منظور انجام تمام مناسک حج است" (۲).

ولی هیچگونه دلیلی بر گفته ابن عباس در اینجا نداریم.

جالب اینکه در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم که آن حضرت، جمله "ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ" را تفسیر به ملاقات امام کرد، و هنگامی که راوی از این مساله توضیح خواست و اشاره به تفسیر این آیه در مورد گرفتن ناخن و مانند آن

ص: ۸۶

۱-۱) اقتباس از قاموس اللغة، و مفردات راغب، و کنز العرفان و تفسیر مجمع البیان و تفاسیر دیگر.

۲-۲) کنز العرفان جلد ۱ صفحه ۲۷۰.

کرد، امام ع فرمود: "قرآن، ظاهر و باطنی دارد" یعنی مساله ملاقات امام در اینجا مربوط به باطن آیه است (۱).

این حدیث ممکن است اشاره به یک نکته لطیف باشد که زوار خانه خدا بعد از انجام مناسک حج همان گونه که آلودگیهای بدن را برطرف می سازند، باید آلودگیهای روح و جان خود را با ملاقات امام ع و پیشوای خود بر طرف نمایند به خصوص که در بسیاری از اعصار، خلفای جبار اجازه چنین ملاقاتی را در شرائط عادی نمی دادند، و مراسم حج بهترین فرصت برای رسیدن به این هدف بود.

و به همین مناسبت در حدیث دیگری از امام باقر ع می خوانیم:

تمام الحج لقاء الامام: "تکمیل حج به آن است که انسان امام را ملاقات کند" (۲).

در واقع هر دو تطهیر است یکی تطهیر ظاهر از چرکها و آلودگیها، و دیگری تطهیر باطن از ناآگاهی و مفسد اخلاقی.

و اما منظور از وفای به نذر آن است که بسیاری از مردم نذر می کردند که در صورت توفیق برای حج علاوه بر مناسک حج، قربانیهای اضافی و صدقات یا کارهای خیری انجام دهند و گاه می شد که بعد از رسیدن به مقصد نذرهای خود را به دست فراموشی می سپردند، قرآن تاکید می کند که در وفای به نذر کوتاهی نکنند (۳).

اما اینکه چرا "کعبه" را "بیت العتیق" گفته اند؟ با توجه به اینکه "عتیق"

ص: ۸۷

---

۱-۱) نور الثقلین جلد ۳ صفحه ۴۹۲.

۲-۲) وسائل الشیعه ج ۱۰ صفحه ۲۵۵ (ابواب المزار باب ۲ حدیث ۱۲).

۳-۳) بعضی از مفسران احتمال داده اند که منظور از "نذور" انجام مناسک حج است، ولی با مراجعه به موارد استعمال کلمه نذر در قرآن مجید روشن می شود که به هنگام اطلاق کلمه نذر همان معنی معروف و معهود از آن اراده می شود، بنا بر این استعمال آن در "مناسک حج" بدون قرینه خلاف ظاهر است.

از ماده "عتق" به معنی آزاد شدن از بند رقیت است ممکن است از این نظر باشد که خانه کعبه از قید ملکیت بندگان آزاد است و در هیچ زمانی جز خدا مالکی نداشته است و نیز از قید سیطره جبارانی همچون ابرهه ها آزاد شده است.

یکی از معانی "عتیق" گرامی و گرانبها است که این مفهوم نیز در خانه کعبه به وضوح دیده می شود. دیگر از معانی "عتیق" "قدیم" است، چنان که راغب در مفردات می گوید: العتیق المتقدم فی الزمان او المکان او الرتبه: "عتیق چیزی است که از نظر زمان یا مکان و یا مرتبه متقدم باشد" این نیز روشن است که خانه کعبه قدیمترین کانون توحید است و به گفته قرآن اولین خانه ای است که برای انسانها بر پا شده (آل عمران-۹۶).

به هر حال هیچ مانعی ندارد که اطلاق این کلمه بر خانه خدا به ملاحظه تمام این امتیازات در آن باشد، هر چند هر یک از مفسران به بخشی از آن اشاره کرده اند و یا در روایات مختلف در هر یک به نکته ای اشاره شده است.

و اما اینکه منظور از "طواف" در آخرین جمله آیه فوق کدام طواف است در میان مفسران گفتگو است (می دانیم بعد از مراسم عید قربان در منی، حجاج باید دو طواف بجا آورند که طواف اول را معمولاً "طواف زیارت" و طواف دوم را "طواف نساء" می نامند).

بعضی از فقهاء و مفسران معتقدند چون لفظ آیه قید و شرطی ندارد مفهوم آن عام است و شامل طواف زیارت و طواف نساء و حتی طواف عمره هم می شود (۱).

در حالی که بعضی دیگر عقیده دارند منظور از آن تنها "طواف زیارت" است که بعد از بیرون آمدن از احرام حج واجب می شود (۲).

ص: ۸۸

---

۱-۱) کنز العرفان جلد ۱ صفحه ۲۷۱.

۲-۲) مجمع البیان این تفسیر را ذیل آیه مورد بحث از بعضی از مفسران-بی آنکه نام ببرد-نقل کرده است.

ولی در روایات متعددی که از طرق اهل بیت ع به ما رسیده تصریح شده که منظور از آن "طواف نساء" است: امام صادق ع در تفسیر وَ لِيُؤْفُوا نُدُورَهُمْ وَ لِيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ فرمود: "منظور طواف نساء است" (۱).

همین معنی از امام علی بن موسی الرضا ع نیز نقل شده است (۲).

این همان طوافی است که اهل سنت آن را "طواف وداع" می نامند.

به هر حال تفسیر اخیر با توجه به احادیث فوق قویتر به نظر می رسد به خصوص اینکه ممکن است از جمله " ثُمَّ لِيُقْضُوا تَفْتَهُمْ " این معنی نیز استفاده شود که علاوه بر پاک کردن بدن از چرک و موهای زائد برای تکمیل آن باید از بوی خوش نیز استفاده شود، و می دانیم استفاده از بوی خوش در حج تنها بعد از طواف و سعی زیارت جائز است و طبعاً در اینحال طواف دیگری جز طواف نساء بر ذمه او نمانده است (دقت کنید).

\*\*\* آیه بعد به عنوان یک جمع بندی اشاره به بحثهای آیات گذشته کرده می گوید: "برنامه حج و مناسک آن چنین است که گفته شد" "ذکر" (۳).

بعد برای تاکید بر اهمیت وظائفی که بیان گردید اضافه می کند: "و هر کس برنامه های الهی را بزرگ بشمرد و احترام آنها را حفظ کند برای او نزد پروردگارش بهتر است" (وَ مَنْ يُعْظَمَ حُرْمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ).

روشن است که "حرمت" در اینجا اشاره به "اعمال و مناسک حج" است و ممکن است احترام خانه کعبه خصوصاً و حرم مکه عموماً نیز بر آن افزوده شود.

بنا بر این، تفسیر آن به خصوص "محرمات" یعنی آنچه از آن نهی شده به طور کلی، یا تمام واجبات، خلاف ظاهر آیات است.

ص: ۸۹

---

۱- ۱ و ۲) وسائل الشیعه جلد ۹ صفحه ۳۹۰ ابواب الطواف باب ۲.

۲- ۳) این کلمه جمله محذوفی دارد و در تقدیر چنین است "کذلک امر الحج و المناسک".



ضمنا باید توجه داشت "حرمت" جمع "حرمه" در اصل به معنی چیزی است که باید احترام آن حفظ شود و در برابر آن بی حرمتی نگردد.

سپس به تناسب احکام احرام به حلال بودن چهار پایان اشاره کرده می گوید:

"چهار پایان (همچون شتر و گاو و گوسفند) بر شما حلال شده است، مگر آنچه بر شما خوانده می شود و دستور منعش صادر خواهد گشت" (وَ أُحِلَّتْ لَكُمْ الْبَهِيمَةُ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ).

جمله "إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ" ممکن است اشاره به تحریم صید بر محرم بوده باشد که در سوره مائده که بعد از نازل گردیده، در آیه ۹۵ به آن اشاره شده است يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ: "ای کسانی که ایمان آورده اید در حال احرام کشتار صید نکنید".

و نیز ممکن است اشاره به جمله ای باشد که در ذیل آیه مورد بحث راجع به تحریم قربانیانی که برای بتها ذبح می کردند آمده است، زیرا می دانیم حلال بودن حیوان تنها در صورتی است که به هنگام ذبح آنها نام خدا گفته شود، نه نام بتها و نه هیچ نام دیگر.

در پایان این آیه دو دستور دیگر در رابطه با مراسم حج و مبارزه با سنتهای جاهلیت بیان می کند:

نخست می گوید: "از پلیدیها، از بتها اجتناب کنید" (فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ).

"اوثان" جمع "وثن" (بر وزن کفن) به معنی سنگهایی است که مورد پرستش اقوام جاهلی قرار می گرفت، و در اینجا اوثان توضیح کلمه رجس است که قبلا ذکر شده، به این ترتیب می گوید: از پلیدی اجتناب کنید، بعد می گوید: پلیدی همان بتها هستند.

این نکته نیز قابل توجه است که بت پرستان عصر جاهلیت خونهای حیوانات

قربانی را بر سر و روی بت‌هایشان می ریختند و منظره‌ای بسیار زشت و پلید و تنفر آمیز پیدا می کرد که تعبیر فوق ممکن است اشاره به آن نیز باشد.

دستور دوم این است که: "از سخن باطل و بی اساس پرهیزید" (وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ).

\*\*\*

#### نکته:

"قول زور چیست؟"

بعضی از مفسران این را اشاره به کیفیت "لیبک" گفتن مشرکان در مراسم حج در جاهلیت دانسته اند، زیرا آنها "لیبک" را که آئینه تمام نمای توحید و یگانه پرستی است آن چنان تحریف کرده بودند که مشتمل بر زننده ترین تعبیرات شرک آلود شده بود، می گفتند: لیبک لا- شریک لک، الا شریکا هو لک! تملکه و ما ملک: "دعوت را اجابت کردیم و به سویت آمدیم، ای خدایی که شریکی نداری، جز شریکی که مخصوص تو است، تو مالک او و هر چه او در اختیار دارد هستی".

این جمله مسلماً سخنی باطل و بیهوده بوده، و مصداق قول زور است که در اصل به معنی سخن دروغ و باطل و خارج از حد اعتدال می باشد.

با این حال، توجه آیه به اعمال مشرکان در عصر جاهلیت در مراسم حج، مانع از کلی بودن مفهوم آن که پرهیز از هر گونه بت در هر شکل و صورت، و پرهیز از هر گفتار باطل به هر نوع و کیفیت است نمی باشد.

لذا در بعضی از روایات "اوئان" تفسیر به "شطرنج" (نوعی از قمار) و "قول زور" تفسیر به "خوانندگی حرام" (غنا) و "شهادت به باطل" شده است که در واقع از قبیل بیان بعضی از افراد این کلی می باشد، نه به معنی انحصار مفهوم

آیه در خصوص این امور.

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام ص می خوانیم: روزی حضرت برخاست و در میان مردم خطبه خواند و در ضمن آن فرمود:

ایها الناس عدلت شهادة الزور بالشرك بالله، ثم قرأ فَأَجْتَنِبُوا الرَّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ: "ای مردم شهادت به باطل همپراز شرک با خدا است" سپس این آیه را تلاوت فرمود: فَأَجْتَنِبُوا الرَّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ .

این حدیث نیز اشاره به وسعت مفهوم این آیه است.

\*\*\*

ص: ۹۲

اشاره

حُفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخَطَّفَهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوَى بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ (۳۱) ذَلِكَ وَ مَنْ يُعْظَمَ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ (۳۲) لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَىٰ الْبَيْتِ الْعَتِيقِ (۳۳)

ترجمه:

۳۱- (برنامه و مناسک حج را انجام دهید) در حالی که همگی خالص برای خدا باشید و هیچگونه شریکی برای او قائل نشوید، و هر کس شریکی برای خدا قرار دهد گویی از آسمان سقوط کرده و پرندگان (در وسط هوا) او را می ربایند، و یا تندباد او را به مکان دوری پرتاب می کند!

۳۲- (اینگونه است مناسک حج) و هر کس شعائر الهی را بزرگ دارد این کار نشانه تقوای دلهاست.

۳۳- در حیوانات قربانی منافی برای شما تا زمان معین (روز ذبح آنها) است، سپس محل آن خانه کعبه آن خانه قدیمی و گرامی است (اگر قربانی برای عمره مفرده باشد در سرزمین مکه و اگر برای حج باشد در منی نزدیکی مکه محل ذبح آن خواهد بود).

تعظیم شعائر الهی نشانه تقوای دلها است

از آنجا که در آخرین آیات بحث گذشته تاکید روی مساله توحید و اجتناب از هر گونه بت و بت پرستی شده بود، آیات مورد بحث نیز همین مساله مهم را دنبال کرده می گوید:

"مراسم حج و گفتن لبیک را در حالی انجام دهید که قصد و برنامه شما خالص برای خدا باشد، و هیچگونه شرکی در آن راه نیابد" (حُنْفَاءٌ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ) (۱).

"حنفاء" جمع "حنیف" به معنی کسی است که از گمراهی و انحراف به استقامت و اعتدال تمایل پیدا کند، و به تعبیر دیگر بر صراط مستقیم گام بردارد (زیرا "حنف" - بر وزن صدف - به معنی تمایل است، و تمایل از هر گونه انحراف نتیجه اش قرار گرفتن بر صراط مستقیم است).

و به این ترتیب آیه فوق مساله اخلاص و قصد قربت را به عنوان محرک اصلی در حج و عبادات به طور کلی یادآور می شود، چرا که روح عبادت همان اخلاص است و اخلاص در صورتی است که هیچگونه انگیزه غیر خدایی و شرک در آن نباشد.

در حدیثی از امام باقر ع می خوانیم در پاسخ سؤال از تفسیر "حنیف" فرمود:

هی الفطره الَّتِي فَطَرَ الدَّاسَ عَلَيْهَا، لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ قَالَ فَطَرَهُمُ اللَّهُ عَلَى الْمَعْرِفَةِ: "حنیف آن فطرت الهی است که مردم را بر آن آفریده و دگرگونی در آفرینش خدا نیست سپس فرمود: خدا توحید را در سرشت انسانها قرار داده است" (۲).

ص: ۹۴

۱-۱) "حنفاء" و "غیر مشرکین" هر دو حال هستند از برای ضمیر "فاجتنبوا" و "اجتنبوا" در آیه قبل.

۲-۲) توحید صدوق طبق نقل "تفسیر صافی".

تفسیری که در این روایت وارد شده در واقع اشاره به ریشه اصلی اخلاص یعنی فطرت توحیدی است، که قصد قربت و محرک الهی نیز از آن سرچشمه می گیرد.

سپس ترسیم بسیار گویا و زنده ای از وضع حال مشرکان و سقوط و بدبختی و نابودی آنها می کند و چنین می گوید: "کسی که شریک برای خدا قرار دهد گویی از آسمان به زمین سقوط کرده، و در این میان پرندگان (مردار خوار) او را در وسط زمین و آسمان می ربایند (و هر قطعه از گوشت او در منقار پرنده مرده خوار می افتد) و یا (اگر از چنگال آنها به سلامت بگذرد) تندباد او را به مکان دوری پرتاب می کند" (وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخَطَفَهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوَى بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ (۱)).

در حقیقت آسمان کنایه از "توحید" است و شرک سبب سقوط از این آسمان می گردد، طبیعی است در این آسمان ستارگان می درخشند و ماه و خورشید می تابند و خوشا به حال کسی که اگر در این آسمان همچون آفتاب و ماه نیست لا اقل همانند ستاره درخشانی است اما هنگامی که انسان از این علو و رفعت سقوط کند گرفتار یکی از دو سرنوشت دردناک می شود: یا در وسط راه قبل از آنکه به زمین سقوط کند طعمه پرندگان لاشخور می گردد، و به تعبیر دیگر با از دست دادن این پایگاه مطمئن در چنگال هوا و هوسهای سرکش گرفتار می شود که هر یک از آنها بخشی از هستی او را می ربایند و نابود می کنند. و یا اگر از دست آنها جان به سلامت ببرد به دست طوفان مرگباری می افتد که او را در گوشه ای دور دست آن چنان بر زمین می کوبد که بدنش متلاشی و

ص: ۹۵

---

۱- ۱) "تخطفه" از ماده "خطف" (بر وزن عطف) به معنی ربودن با سرعت است و "سحیق" به معنی دور و "سحوق" به درخت نخل بلند گفته می شود که شاخه های آن تا نقطه های دور دست آسمان پیشرفته است.

هر ذره ای از آن به نقطه ای پرتاب می شود و این طوفان گویا کنایه از شیطان است که در کمین نشسته!

مسلم کسی که از آسمان سقوط می کند، قدرت تصمیم گیری را از دست می دهد، با سرعت و شتابی که هر لحظه فزونی می گیرد به سوی نیستی پیش می رود و سرانجام محو و نابود می گردد.

آری کسی که پایگاه آسمان توحید را از دست داد دیگر نمی تواند زمام سرنوشت خود را به دست گیرد، و هر چه در این مسیر جلوتر می رود شتابش در سقوط فزونی می یابد و سرانجام تمام سرمایه های انسانی خود را از دست خواهد داد.

راستی تشبیهی گویاتر و زنده تر از این تشبیه برای "شرک" پیدا نمی شود.

این نکته نیز قابل توجه است که امروز ثابت شده که انسان در حال "سقوط آزاد" هیچگونه وزنی ندارد، و لذا برای تمرین حالت بی وزنی برای مسافران فضایی از سقوط آزاد استفاده می کنند، حالت اضطراب فوق العاده ای که انسان در لحظات سقوط پیدا می کند به علت همین مساله بی وزنی است.

آری کسی که از ایمان به سوی شرک روی می آورد و تکیه گاه مستقر و ثابت خود را از دست می دهد گرفتار چنین حالت بی وزنی در درون روح و جان خود می شود، و به دنبال آن اضطراب فوق العاده ای بر وجود او حاکم می گردد.

\*\*\* آیه بعد بار دیگر یک جمع بندی روی مسائل حج و تعظیم شعائر الهی کرده می گوید: "مطلب چنین است که گفته شد" (ذکر).

"و هر کس شعائر الهی را بزرگ دارد و به نشانه های آئین خدا و پرچمهای اطاعت او، احترام بگذارد این از تقوای دلها است" (وَمَنْ يُعْظِمِ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ).

"شعائر" جمع "شعیره" به معنی علامت و نشانه است، بنا بر این "شعائر

الله "به معنی "نشانه های پروردگار" است که شامل سر فصلهای آئین الهی و برنامه های کلی و آنچه در نخستین بر خورد با این آئین چشمگیر است و از جمله مناسک حج می باشد که انسان را به یاد خدا می اندازد.

گر چه بدون شك "مناسک حج" از جمله شعایری است که در این آیه مقصود بوده است، مخصوصا مساله قربانی که در آیه ۳۶ همین سوره صریحا جزء شعائر محسوب گردیده جزء آن است ولی روشن است که با این حال عمومیت مفهوم آیه نسبت به تمام شعائر اسلامی به قوت خود باقی است و هیچگونه دلیلی بر تخصیص آن به خصوص قربانی یا همه مناسک حج وجود ندارد، بخصوص اینکه قرآن در مورد قربانی حج با ذکر کلمه "من" که برای "تبعیض" است این حقیقت را گوشزد کرده که قربانی یکی از آن شعائر است، همانگونه که در مورد "صفا و مروه" نیز در آیه ۱۵۸ سوره بقره می خوانیم که "آنها از شعائر الهی است" (إِنَّ الصَّفَاَ وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ).

کوتاه سخن اینکه تمام آنچه در برنامه های دینی وارد شده و انسان را به یاد خدا و عظمت آئین او می اندازد شعائر الهی است و بزرگداشت آن نشانه تقوای دلها است.

این نکته نیز قابل توجه است که منظور از "بزرگداشت" -آن چنان که بعضی از مفسران ظاهر بین گفته اند- بزرگی جسمانی قربانی و مانند آن نیست، بلکه حقیقت تعظیم آن است که مقام و موقعیت این شعائر را در افکار و اذهان و ظاهر و باطن بالا ببرند و آنچه در خور احترام و عظمت آنها است به جای آورند.

ارتباط این عمل با تقوای دلها نیز روشن است، زیرا علاوه بر اینکه "تعظیم" جزء عناوین قصدیه است، بسیار می شود که افراد متظاهر یا منافق تظاهر به تعظیم شعائر می کنند، ولی چون از تقوای قلب آنها سرچشمه نمی گیرد بی ارزش است تعظیم و بزرگداشت حقیقی از آن کسانی است که تقوای دل دارند. و می دانیم



تقوا و روح پرهیزگاری و احساس مسئولیت در برابر فرمانهای الهی چیزی است که کانون آن قلب و روح آدمی است، و از آنجا است که به جسم سرایت می کند، لذا می توان گفت که احترام و بزرگداشت شعائر الهی از نشانه های تقوای دل است (۱).

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام ص می خوانیم که اشاره به سینه مبارک خود کرد و فرمود التقوی هاهنا: "حقیقت تقوا اینجا است!" (تفسیر قرطبی جلد ۷ صفحه ۴۴۴۸).

\*\*\* از بعضی از روایات چنین استفاده می شود که گروهی از مسلمانان عقیده داشتند هنگامی که شتری یا یکی دیگر از چهار پایان به عنوان قربانی تعیین می شد و از راههای دور و نزدیک آن را با خود به سوی احرامگاه، و از آنجا به سوی سرزمین مکه می آوردند، نباید بر آن مرکب سوار شد، و نباید شیر آن را بدوشند و از آن استفاده کنند، و به کلی آن را از خود جدا می پنداشتند، قرآن این تفکر خرافی را نفی کرده، می گوید: "از برای شما در این حیوانات قربانی منافع و سودهایی است تا زمان معین (یعنی تا روز ذبح آنها) فرا رسد" (لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعٌ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى).

در حدیثی می خوانیم که پیامبر اسلام ص در طریق مکه از کنار مردی عبور کرد که با نهایت زحمت گام بر می داشت در حالی که شتری همراه داشت و کسی بر آن سوار نبود، پیامبر ص فرمود: ارکبها: "سوار بر آن شو!"

ص: ۹۸

---

۱- ۱) از نظر اینکه باید میان "شرط" و "جزا" ارتباطی وجود داشته باشد و هر دو حکم بر یک موضوع قرار گیرد در آیه فوق محذوفی وجود دارد و در تقدیر چنین بوده: وَ مَنْ يُعْظَمُ شَعَائِرَ اللَّهِ فَان تَعْظِيمَهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ این احتمال نیز قریب به نظر می رسد که جزا به کلی محذوف باشد و جمله "فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى" علتی است که جانشین معلول شده و در تقدیر چنین بوده: وَ مَنْ يُعْظَمُ شَعَائِرَ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ فَان تَعْظِيمَهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ .

عرض کرد یا رسول الله آنها هدی! ای پیامبر خدا این قربانی است! فرمود:

ارکبها ویلک! "وای بر تو می گویم سوار شو!" (۱).

در روایات متعددی که از طرق اهل بیت رسیده نیز روی همین مطلب تاکید شده است از جمله "ابو بصیر" از "امام صادق" ع نقل می کند که در تفسیر آیه فوق فرمود:

ان احتاج الی ظهرها رکبها، من غیر ان یعنف علیها و ان کان لها لبن حلبها حلابا لا ینهکها: "اگر نیاز به سواری دارد بر آن سوار شود، ولی آن حیوان را به زحمت نیفکند، و اگر شیر دارد شیرش را بدوشد، اما برای دوشیدن شیر آن را در فشار قرار ندهد" (۲).

در واقع دستور فوق دستوری است معتدل و حد وسط در میان دو کار افراطی و خارج از رویه، از یک سو بعضی احترام حیوانات قربانی را اصلا نگاه نمی داشتند و گاه قبل از محل آنها را ذبح کرده و از گوشتشان استفاده می نمودند که در آیه ۲ سوره مائده از آن نهی شده (لَا تُحِلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَلَا الْهُدَىٰ وَلَا الْأُقْلَانِدَ).

و از سوی دیگر بعضی آن چنان راه افراط را پیش می گرفتند که به مجرد اینکه نام قربانی بر حیوان گذارده می شد نه از شیر آن استفاده می کردند و نه بر آن سوار می شدند، هر چند از راه دور به سوی مکه می آمدند که در آیه مورد بحث این معنی مجاز شمرده شده است.

تنها ایرادی که ممکن است بر تفسیر فوق گرفته شود این است که در آیات گذشته سخن از حیوانات قربانی در میان نبود، چگونه ضمیر به آن باز می گردد؟ اما با توجه به اینکه حیوانات قربانی مسلما یکی از مصداقهای "شعائر الله" است که در آیه قبل به آن اشاره شده و بعدا نیز خواهد آمد پاسخ این ایراد روشن

ص: ۹۹

۱-۱) تفسیر کبیر فخر رازی جلد ۲۳ صفحه ۳۳.

۲-۲) نور الثقلین جلد ۳ صفحه ۴۹۷.

به هر حال در پایان آیه در مورد سرانجام کار قربانی چنین می گوید: "سپس محل آن خانه کعبه، آن خانه قدیمی و گرامی است" (ثُمَّ مَحَلُّهَا إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ).

و به این ترتیب ما دام که حیوانات مخصوص قربانی به محل قربانگاه نرسیده اند می توان از آنها بهره گرفت و پس از وصول به قربانگاه باید وظیفه قربانی کردن را در باره آنها انجام داد.

البته طبق آنچه فقها بر اساس مدارک اسلامی گفته اند، اگر قربانی مربوط به حج باشد در سرزمین "منی" باید ذبح شود، و اگر برای "عمره مفرده" باشد در سرزمین "مکه"، و از آنجا که آیات مورد بحث از مراسم حج سخن می گوید باید "بیت العتیق" (خانه کعبه) در اینجا به معنی وسیع کلمه باشد تا اطراف مکه (منی) را نیز شامل گردد (دقت کنید).

\*\*\*

ص: ۱۰۰

---

۱- ۱) آنچه در بالا گفتیم تفسیر روشن آیه است، و در اینجا دو تفسیر دیگر نیز ذکر کرده اند: نخست اینکه ضمیر در "فیها" به تمام مناسک حج بر می گردد، بنا بر این مفهوم آیه چنین می شود: "برای شما در مجموع مناسک حج منافی است تا زمان معین (زمان پایان حج یا زمان پایان دنیا) سپس آخرین مراسم حج که شخص محرم از احرام بیرون آمده و محل می شود در کنار خانه کعبه و پس از انجام طواف زیارت و نساء است" بنا بر این آیه فوق شبیه آیه "لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ" می شود که سابقاً تفسیر شد. دوم اینکه: ضمیر "فیها" به همه شعائر الهی و برنامه های چشمگیر اسلام باز گردد در این صورت معنی آیه چنین می شود: "برای شما پاداشها و منافع پر ارزشی است در مجموع برنامه های اسلامی و شعائر الهی تا پایان جهان، سپس پاداش شما بر آفریننده بیت العتیق خانه کعبه است" ولی تفسیری که در متن آوردیم از این دو مناسبت و نزدیکتر و هماهنگتر با سایر آیات و روایات اسلامی می باشد.

اشاره

وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسِكًا لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَإِلَهُكُمْ إِلَهُ وَاحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا وَ بَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ (۳۴)  
 الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَ الصَّابِرِينَ عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمْ وَ الْمُقِيمِي الصَّلَاةِ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (۳۵)

ترجمه:

۳۴- برای هر امتی قربانگاهی قرار دادیم تا نام خدا را (به هنگام قربانی) بر چهار پایانی که به آنها روزی داده ایم ببرند، و خدای شما معبود واحدی است در برابر فرمان او تسلیم شوید و بشارت ده متواضعان و تسلیم شوندگان را.

۳۵- همانها که وقتی نام خدا برده می شود دل‌هایشان مملو از خوف پروردگار می گردد و آنها که در برابر مصائبی که به آنان می رسد شکیبیا و استوارند و آنها که نماز را بر پا می دارند و از آنچه روزیشان داده ایم انفاق می کنند.

تفسیر:

مخبتان را بشارت ده

در ارتباط با آیات گذشته و از جمله دستور قربانی ممکن است این سؤال پیش آید که این چگونه عبادتی است که در اسلام تشریح شده که برای خدا و برای جلب رضای او حیوانات را قربانی کنند مگر خداوند نیاز به قربانی دارد؟ و آیا این کار در ادیان دیگر نیز بوده است یا مخصوص مشرکان بوده؟ قرآن برای روشن ساختن این مطلب در نخستین آیه مورد بحث می گوید:

ص: ۱۰۱

این منحصر به شما نیست که مراسم ذبح و قربانی برای خدا دارید<sup>۱</sup> ما برای هر امتی قربانگاهی قرار دادیم تا نام خدا را بر چهار پایانی که به آنها روزی داده ایم ببرند<sup>۲</sup> (وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا لِيذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَيْمَتِهِ الْأَنْعَامِ).

"راغب" در مفردات می گوید: "نسک" به معنی "عبادت" و "ناسک" به معنی "عابد" است، و مناسک حج یعنی مواقفی که این عبادت در آنجا انجام می شود، یا به معنی خود این اعمال است.

ولی طبق گفته "طبرسی" در "مجمع البیان" و "ابو الفتوح رازی" در "روح الجنان" منسک (بر وزن منصب) طبق احتمالی به معنی خصوص قربانی کردن از میان عبادات است (۱).

بنا بر این "منسک" هر چند مفهوم عامی دارد که عبادات دیگر مخصوصاً مراسم حج را شامل می شود ولی در آیه مورد بحث به قرینه "لِيذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ..." (تا نام خدا را بر آن ببرند) به معنی خصوص قربانی است.

به هر حال مسأله "قربانی" همیشه سؤال انگیز بوده است، البته این سؤالات بیشتر به خاطر مسائل خرافی پیش می آمد که با این عبادت آمیخته شده، مانند قربانی کردن مشرکان برای بتها با برنامه های خاصی که داشتند، ولی ذبح حیوان به نام خدا و برای جلب رضای او که سمبلی برای آمادگی انسان برای فداکاری و قربانی شدن در راه او است، سپس استفاده کردن از گوشت آن برای اطعام فقراء و مانند آن امری است منطقی و کاملاً قابل درک.

و لذا در پایان آیه می فرماید: "خدای شما معبود واحدی است" (و برنامه او هم برنامه واحدی است) (فَالِهَكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ).

اکنون که چنین است "در برابر فرمان او تسلیم شوید" (فَلَهُ أَسْلِمُوا).

ص: ۱۰۲

---

۱- ۱) به همین جهت "نسکت الشاه" مفهومش این است که گوسفند را ذبح کردم.

"و بشارت ده متواضعان در برابر فرمانهای پروردگار را" (وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ) (۱).

\*\*\* سپس در آیه بعد صفات "مخبتین" (تواضع کنندگان) را در چهار قسمت که دو قسمت جنبه معنوی و روانی دارد و دو قسمت جنبه جسمانی توضیح می دهد:

نخست می گوید: "آنها کسانی هستند که وقتی نام خدا برده می شود دل‌هایشان مملو از خوف پروردگار می گردد" (الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ).

نه اینکه از غضب او بی جهت بترسند، و نه اینکه در رحمت او شک و تردید داشته باشند، بلکه این ترس به خاطر مسئولیتهایی است که بر دوش داشتند و شاید در انجام آن کوتاهی کرده اند، این ترس به خاطر درک مقام با عظمت خدا است که انسان در مقابل عظمت خائف می گردد (۲).

دیگر اینکه "آنها در برابر حوادث دردناکی که در زندگیشان رخ می دهد صبر و شکیبایی پیش می گیرند" (وَالصَّابِرِينَ عَلَى مَا أَصَابَهُمْ).

عظمت حادثه هر قدر زیاد و ناراحتی آن هر قدر سنگین باشد در برابر آن زانو نمی زنند، خونسردی خود را از دست نمی دهند، از میدان فرار نمی کنند، مایوس نمی شوند، لب به کفران نمی گشایند و خلاصه ایستادگی می کنند و پیش می روند و پیروز می شوند.

ص: ۱۰۳

۱-۱) "مخبتین" از ماده "اخبارت" از ریشه "خبت" (بر وزن ثبت) گرفته شده که به معنی زمین صاف و وسیع است که انسان به راحتی در آن گام بر می دارد، بعداً این ماده به معنی اطمینان و خضوع آمده، چرا که راه رفتن در چنین زمینی توأم با اطمینان است و چنین زمین زیر پای راهروان خاضع و تسلیم!

۲-۲) در زمینه انگیزه های ترس و خوف از خدا در جلد هفتم صفحه ۸۶ (ذیل آیه دوم سوره انفال) مشروحاً بحث کرده ایم.

سوم و چهارم اینکه "آنها نماز را بر پا می دارند و از آنچه به آنها روزی داده ایم انفاق می کنند" (وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ).

از یک سو ارتباطشان با خالق جهان محکم است و از سوی دیگر پیوندشان با خلق خدا مستحکم.

و از این توضیح به خوبی روشن می شود که مساله اخبات و تسلیم و تواضع که از صفات ویژه مؤمنان است تنها جنبه درونی ندارد بلکه باید آثار آن در همه اعمال ظاهر و آشکار شود.

\*\*\*

ص: ۱۰۴

اشاره

وَالَّذِينَ جَعَلْنَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافَّ فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَاطْعَمُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ كَذَلِكَ سَيَخْرُجُنَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۳۶) لَنْ يَدَّأِلَ اللَّهُ لُحُومَهُمْ وَلَا دِمَاؤُهَا وَ لَكِنْ يَنْالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ كَذَلِكَ سَيَخْرُجُنَا لَكُمْ لَتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ (۳۷) إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ (۳۸)

ترجمه:

۳۶- و شترهای چاق و فربه را برای شما از شعائر الهی قرار دادیم در آنها برای شما خیر و برکت است، نام خدا را (هنگام قربانی کردن آنها) در حالی که به صف ایستاده اند ببرید، هنگامی که پهلویشان آرام گرفت (و جان دادند) از گوشت آنها



بخورید و مستمندان قانع و فقیران معترض را نیز از آن اطعام کنید، اینگونه ما آنها را مسخرتان ساختیم تا شکر خدا را بجا آورید.

۳۷- هرگز نه گوشتها و نه خونهای آنها به خدا نمی رسد، آنچه به او می رسد تقوا و پرهیزگاری شماست!، اینگونه خداوند آنها را مسخر شما ساخته تا او را به خاطر هدایتتان بزرگ بشمرید و بشارت ده نیکوکاران را.

۳۸- خداوند از کسانی که ایمان آورده اند دفاع می کند، خداوند هیچ خیانتکار کفران کننده ای را دوست ندارد.

### تفسیر:

قربانی برای چیست؟

باز در آیات مورد بحث سخن از مراسم حج و شعائر الهی و مساله قربانی است، نخست می گوید: "شترهای چاق و فربه را برای شما از شعائر الهی قرار دادیم" (وَ الْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ).

آنها از یک سو به شما تعلق دارند، و از سوی دیگر از شعائر و نشانه های خداوند در این عبادت بزرگ هستند، چرا که قربانی حج یکی از مظاهر روشن این عبادت است که به فلسفه آن سابقا اشاره کرده ایم.

"بدن" (بر وزن قدس) جمع "بدنه" (بر وزن عجله) به معنی شتر بزرگ و چاق و گوشت دار است، و از آنجا که چنین حیوانی برای مراسم قربانی و اطعام فقرا و نیازمندان مناسبتر است مخصوصا روی آن تکیه شده، و گرنه می دانیم چاق بودن حیوان قربانی از شرائط الزامی نیست. همین مقدار کافی است که لاغر نبوده باشد.

سپس اضافه می کند "برای شما در چنین حیواناتی خیر و برکت است" (لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ).

از یک سو از گوشت آنها استفاده می کنید و دیگران را اطعام می نمائید و از سوی دیگر به خاطر این ایثار و گذشت و عبادت پروردگار از نتایج معنوی آن

بهره مند خواهید شد و به پیشگاه او تقرب می جوئید.

سپس کیفیت قربانی کردن را در یک جمله کوتاه چنین بیان می کند: "نام خدا را به هنگام قربانی کردن آنها در حالی که به صف ایستاده اند ببرید" (فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافًّا).

بدون شک ذکر نام خدا به هنگام ذبح حیوانات یا نحر کردن شتر کیفیت خاصی ندارد و هر گونه نام خدا را ببرند کافی است چنان که ظاهر آیه همان است ولی در بعضی از روایات ذکر مخصوصی در اینجا ذکر شده که در واقع بیان فرد کامل است، مفسران از ابن عباس آن را نقل کرده اند: الله اکبر، لا اله الا الله و الله اکبر، اللهم منك و لك (۱).

اما در روایتی از امام صادق ع جمله های رساتری نقل شده است فرمود:

"هنگامی که قربانی را خریدی آن را رو به قبله کن و به هنگام ذبح یا نحر بگو:

وَجْهْتُ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ، اللهم منك و لك بسم الله و بالله و الله اکبر، اللهم تقبل مني (۲).

واژه "صواف" جمع "صافه" به معنی "صف کشیده" است و به طوری که در روایات وارد شده منظور این است که دو دست شتر قربانی را از مچ تا زانو در حالی که ایستاده باشد با هم ببندند تا به هنگام نحر زیاد تکان به خود ندهد و فرار نکند.

طبیعی است هنگامی که مقداری خون از تن او می رود دستهایش سست

ص: ۱۰۷

۱-۱) "مجمع البیان" ذیل آیه مورد بحث، و "روح المعانی" ذیل همین آیه با مختصر تفاوتی.

۲-۲) وسائل الشیعه جلد ۱۰ صفحه ۱۳۸-ابواب الذبح باب ۳۷.

می شود و به روی زمین می خوابد، و لذا در ذیل آیه می فرماید: "هنگامی که پهلوی آن آرام گرفت (کنایه از جان دادن است) از آن بخورید و فقیر قانع و سائل معترض را نیز اطعام کنید" (فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِعُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ).

فرق میان "قانع" و "معتز" این است که "قانع" به کسی می گویند که اگر چیزی به او بدهند قناعت می کند و راضی و خشنود می شود و اعتراض و ایراد و خشمی ندارد اما "معتز" کسی است که به سراغ تو می آید و سؤال و تقاضا می کند و ای بسا به آنچه می دهی راضی نشود و اعتراض کند.

"قانع" از ماده "قناعت" و "معتز" از ماده "عر" (بر وزن "شر" و بر وزن "حر") در اصل به معنی بیماری جرب است که عارض بر پوست بدن انسان می شود. سپس به سؤال کننده ای که به سراغ انسان می آید و تقاضای کمک می کند (و ای بسا زبان به اعتراض می گشاید) "معتز" گفته شده است.

مقدم داشتن "قانع" بر "معتز" نشانه این است که آن دسته از محرومانی که عقیف النفس و خویشان دارند باید بیشتر مورد توجه قرار گیرند.

این نکته نیز قابل توجه است که جمله "فَكُلُوا مِنْهَا" (از آن بخورید) ظاهر در این است که واجب است "حجاج" چیزی از قربانی خود را نیز بخورند، و شاید این برای رعایت مساوات میان آنها و مستمندان است.

و بالاخره آیه را چنین پایان می دهد: "اینگونه ما آنها را مسخر شما ساختیم تا شکر خدا را بجا آورید" (كَذَلِكَ سَخَّرْنَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ).

و راستی این عجیب است حیوانی با آن بزرگی و قدرت و زور آن چنان تسلیم است که اجازه می دهد کودکی پاهای او را محکم ببندد، و او را نحر کند (طریقه نحر کردن این است که کاردی در گودی گردن او فرو می برند خونریزی شروع می شود و حیوان به زودی جان می دهد).

گاهی خداوند برای نشان دادن اهمیت این تسخیر، فرمان اطاعت و تسلیم

را از این حیوانات بر می دارد و دیده ایم یک شتر خشمگین و عصبانی که در حال عادی کودک خردسال مهار او را می کشید تبدیل به موجود خطرناکی می شود که چندین انسان نیرومند از عهده او بر نمی آیند.

\*\*\* آیه بعد در واقع پاسخی است به این سؤال که خدا چه نیازی به قربانی دارد؟ و اصولاً فلسفه قربانی کردن چیست؟ مگر این کار نفعی به حال خدا دارد می فرماید: "گوشتها و خونهای این قربانیان هرگز به خدا نمی رسد" (لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَائُهَا).

اصولاً خدا نیازی به گوشت قربانی ندارد، او نه جسم است و نه نیازمند، او وجودی است کامل و بی انتها از هر جهت.

"بلکه آنچه به خدا می رسد تقوا و پرهیزگای و پاکی اعمال شما بندگان است" (وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ).

به تعبیر دیگر: هدف آن است که شما با پیمودن مدارج تقوا در مسیر یک انسان کامل قرار گیرید و روز به روز به خدا نزدیکتر شوید، همه عبادات کلاسهای تربیت است برای شما انسانها، قربانی درس ایثار و فداکاری و گذشت و آمادگی برای شهادت در راه خدا به شما می آموزد، و درس کمک به نیازمندان و مستمندان.

این تعبیر که خون آنها نیز به خدا نمی رسد با اینکه خون قابل استفاده نیست ظاهراً اشاره به اعمال زشت اعراب جاهلی است که هر گاه حیوانی را قربانی می کردند خون آن را بر سر بتها و گاه بر در و دیوار کعبه می پاشیدند، و بعضی از مسلمانان ناآگاه بی میل نبودند که در این برنامه خرافی از آنها تبعیت کنند، آیه فوق نازل شد و آنها را نهی کرد (۱).

متأسفانه هنوز این رسم جاهلی در بعضی از مناطق وجود دارد که هر گاه

ص: ۱۰۹

قربانی به خاطر ساختن خانه ای می کنند خون آن را بر سقف و دیوار آن خانه می پاشند، و حتی در ساختمان بعضی از مساجد نیز این عمل زشت و خرافی را که مایه آلودگی مسجد است انجام می دهند که باید مسلمانان بیدار شدیداً با آن مبارزه کنند.

سپس بار دیگر به نعمت تسخیر حیوانات اشاره کرده می گوید: "این گونه خداوند چارپایان را مسخر شما کرد تا خدا را به خاطر اینکه شما را هدایت کرده بزرگ بشمرید و تکبیر گوئید" (كُذِّبَتْ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ).

هدف نهایی این است که به عظمت خدا آشنا شوید، همان خدایی که شما را در مسیر تشریح و تکوین، هدایت کرده از یک سو مناسک حج و آئین اطاعت و بندگی را به شما آموخت و از سوی دیگر این حیوانات بزرگ و نیرومند را مطیع فرمان شما ساخت، تا از آنها در راه اطاعت خدا، قربانی کردن، نیکی به نیازمندان و همچنین تامین زندگی خود استفاده کنید.

و لذا در پایان آیه می گوید: "بشارت ده نیکوکاران را" (وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ).

آنها که از این نعمتهای الهی در طریق اطاعت او بهره می گیرند و وظائف خود را به نیکوترین وجه انجام می دهند و مخصوصاً از انفاق در راه خدا کوتاهی نمی کنند.

این نیکوکاران نه تنها به دیگران نیکی می کنند که نسبت به خویشان هم بهترین خدمت را انجام می دهند.

\*\*\* و از آنجا که مقاومت در برابر خرافات مشرکان که در آیات قبل به آن اشاره شد ممکن است آتش خشم این گروه متعصب و لجوج را برانگیزد و سبب درگیریهای کوچک و بزرگ شود خداوند در آخرین آیه مورد بحث مؤمنان را به کمک خود

دلگرم ساخته می گوید: "خداوند از کسانی که ایمان آورده اند دفاع می کند" (إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا).

بگذار طوائف و قبائل عرب و یهود و نصارا و مشرکان شبه جزیره دست به دست هم بدهند تا مؤمنان را تحت فشار قرار داده و به گمان خود نابود کنند، ولی خداوند وعده دفاع از آنها را داده است، وعده بقای اسلام تا دامنه قیامت!

این وعده الهی مخصوص مؤمنان عصر پیامبر ص در برابر مشرکان نبود، حکمی است جاری و ساری در تمام اعصار و قرون، مهم آن است که ما مصداق الَّذِينَ آمَنُوا باشیم که دفاع الهی به دنبال آن حتمی است و تخلف ناپذیر، آری خدا از مؤمنان دفاع می کند.

و در پایان آیه موضع مشرکان و هم مسیلکان آنها را در پیشگاه خدا با این عبارت روشن می سازد "خداوند هیچ خیانتکار کفران کننده ای را دوست ندارد!" (إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ).

همانها که برای خدا شریک قرار دادند، و حتی به هنگام گفتن "لیبک" تصریح به نام بتها نمودند، و به این ترتیب خیانتشان مسجل است، همچنین با بردن نام بتها بر قربانیها و فراموش کردن نام خدا کفران نعمتهای الهی نمودند با این حال چگونه ممکن است خداوند این خائنان کفران کننده را دوست دارد؟.

\*\*\*

اشاره

أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ (۳۹) الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَ لَوْ لَا دَفَعَ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهَدَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصِيْلَوَاتٌ وَ مَسَاجِدٌ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَ لَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ (۴۰) الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ (۴۱)

ترجمه:

۳۹- به آنها که جنگ بر آنان تحميل شده اجازه جهاد داده شده است، چرا که مورد ستم قرار گرفته اند و خدا قادر بر نصرت آنها است.

۴۰- همانها که به ناحق از خانه و لانه خود بدون هيچ دليلی اخراج شدند جز اينکه می گفتند

ص: ۱۱۲

پروردگار ما الله است، و اگر خداوند بعضی از آنها را بوسیله بعضی دیگر دفع نکند دیرها و صومعه ها و معابد یهود و نصارا و مساجدی که نام خدا در آن بسیار برده می شود ویران می گردد و خداوند کسانی را که او را یاری کنند (و از آئینش دفاع نمایند) یاری می کند، خداوند قوی و شکست ناپذیر است.

۴۱- یاران خدا کسانی هستند که هر گاه در زمین به آنها قدرت بخشیدیم نماز را بر پا می دارند و زکات را ادا می کنند و امر به معروف و نهی از منکر می نمایند و پایان همه کارها از آن خدا است.

## تفسیر:

### نخستین فرمان جهاد

در بعضی از روایات می خوانیم هنگامی که مسلمانان در مکه بودند مشرکان پیوسته آنها را آزار می دادند، و مرتباً مسلمانان کتک خورده با سرهای شکسته خدمت پیامبر ص می رسیدند و شکایت می کردند (و تقاضای اذن جهاد داشتند) اما پیامبر ص به آنها می فرمود: صبر کنید، هنوز دستور جهاد به من داده نشده تا اینکه هجرت شروع شد و مسلمین از مکه به مدینه آمدند، خداوند آیه فوق را که متضمن اذن جهاد است نازل کرد و این نخستین آیه ای است که در باره جهاد نازل شده (۱).

گر چه در میان مفسران در اینکه این آیه آغاز دستور جهاد بوده باشد گفتگو است، بعضی آن را نخستین آیه جهاد می دانند در حالی که بعضی دیگر آیه قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ... (بقره-۱۹۰) را نخستین آیه می دانند و بعضی دیگر إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ... (توبه-۱۱۱) را نخستین می شمرند (۲).

ولی لحن آیه، تناسب بیشتری برای این موضوع دارد، چرا که تعبیر "اذن"

ص: ۱۱۳

۱- ۱) تفسیر مجمع البیان و تفسیر فخر رازی ذیل آیه مورد بحث.

۲- ۲) المیزان جلد ۱۴ صفحه ۴۱۹.



صریحا در آن آمده، و در آن دو آیه دیگر نیامده است و به عبارت دیگر تعبیر این آیه منحصر به فرد است.

به هر حال با توجه به آنچه در آخرین آیات گذشته ذکر شد که خداوند وعده دفاع از مؤمنان را داده، پیوند آیات مورد بحث با آن روشن می شود.

در این آیات نخست می گوید: "خداوند به کسانی که جنگ از طرف دشمنان بر آنها تحمیل شده اجازه جهاد داده است، چرا که آنها مورد ستم قرار گرفته اند" (أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلِمُوا).

سپس این اجازه را با وعده پیروزی از سوی خداوند قادر متعال تکمیل کرده می فرماید: "و خدا قدرت بر یاری کردن آنها دارد" (وَإِنَّ اللَّهَ عَلِيُّ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ).

این عبارت که متضمن وعده کمک الهی است با تعبیر به "توانایی خدا" ممکن است اشاره به این نکته باشد که این قدرت الهی وقتی به یاری شما می آید که خود نیز به مقدار تواناییتان کسب قدرت و آمادگی دفاع کنید تا گمان نکنند که آنها می توانند در خانه های خود بنشینند و منتظر یاری پروردگار باشند.

به تعبیر دیگر شما باید آنچه در توان دارید در این عالم اسباب به کار گیرید و در آنجا که قدرت شما پایان می گیرد در انتظار یاری خدا باشید، و این همان برنامه ای بود که پیامبر اسلام ص در تمام مبارزاتش به کار می گرفت و پیروز می شد.

\*\*\* سپس توضیح بیشتری در باره این ستمدیدگانی که اذن دفاع به آنها داده شده است می دهد، و منطق اسلام را در زمینه این بخش از جهاد روشنتر می سازد می گوید: "همان کسانی که به ناحق از خانه و لانه خود اخراج شدند" (الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ).

"تنها گناهشان این بود که می گفتند پروردگار ما خداوند یکتا است!" (إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ).

بدیهی است اقرار به توحید و یگانگی خدا افتخار است نه گناه، این اقرار چیزی نبود که به مشرکان حق دهد آنها را از خانه و زندگیشان بیرون کنند و مجبور به هجرت از مکه به مدینه سازند، بلکه این تعبیر لطیفی است که برای محکوم کردن طرف در این گونه موارد گفته می شود. فی المثل به شخصی که در برابر خدمت و نعمت ناسپاسی کرده می گوئیم: گناه ما این بود که به تو خدمت کردیم، این کنایه ای است از بیخبری طرف که در برابر خدمت، کیفر گناه داده است (۱).

سپس به یکی از فلسفه های تشریح جهاد اینچنین باز گو می کند: "اگر خداوند از مؤمنان دفاع نکند، و از طریق اذن جهاد بعضی را به وسیله بعضی دفع نماید، دیرها و صومعه ها و معبد های یهود و نصارا و مساجدی که نام خدا در آن بسیار برده می شود ویران می گردد" (وَلَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهْدَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا).

آری اگر افراد با ایمان و غیور دست روی دست بگذارند و تماشاچی فعالیت های ویرانگرانه طاغوتها و مستکبران و افراد بی ایمان و ستمگر باشند و آنها میدان را خالی بینند اثری از معابد و مراکز عبادت الهی نخواهند گذارد، چرا که معبدها جای بیداری است، و محراب میدان مبارزه و جنگ است، و مسجد در برابر خود کامگان سنگر است، و اصولاً هرگونه دعوت به خدا پرستی بر ضد جبارانی است که می خواهند مردم همچون خدا آنها را بپرستند! لذا اگر آنها فرصت پیدا کنند تمام این مراکز را با خاک یکسان خواهند کرد.

ص: ۱۱۵

---

۱ - ۱) و از اینجا روشن می شود که استثناء در آیه فوق استثناء متصل است منتهی با معنی کنایی و ذکر فرد ادعایی (دقت کنید).

این یکی از اهداف تشریح جهاد و اذن در مقاتله و جنگ است.

در اینکه میان "صَوَامِعُ" و "بِيعُ" و "صَلَوَاتٌ" و "مَسَاجِدُ" چه تفاوتی است مفسران بیانات گوناگونی دارند، اما آنچه صحیحتر به نظر می رسد این است که:

"صوامع" جمع "صومعه" به معنی مکانی است که معمولاً در بیرون شهرها و دور از جمعیت برای تارکان دنیا و زهاد و عباد ساخته می شد که در فارسی به آن "دیر" گویند (باید توجه داشت صومعه در اصل به معنی بنائی است که قسمت بالای آن بهم پیوسته است، و ظاهراً اشاره به گلدسته های چهار پهلوئی بوده که راهبان برای صومعه خود درست می کردند).

"بیع" جمع "بیعه" به معنی "معبد نصارا" است که "کنیسه" یا "کلیسا" نیز به آن گفته می شود.

"صلوات" جمع "صلاه" به معنی "معبد یهود" است، و بعضی آن را معرب "صلوئا" می دانند که در لغت عبرانی به معنی نماز خانه است.

و "مساجد" جمع "مسجد" معبد مسلمین است.

بنا بر این "صوامع" و "بیع" گر چه هر دو متعلق به نصارا است ولی یکی از این دو نام معبد عمومی است و دیگری نام مرکز تارکان دنیا، بعضی نیز "بیع" را لفظ مشترکی دانسته اند که هم بر معابد یهود گفته می شود و هم بر معابد مسیحیان.

ضمناً جمله **يُذَكِّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا** (نام خدا در آن بسیار برده می شود) ظاهراً توصیفی است برای خصوص مساجد، چرا که مساجد مسلمین با توجه به نمازهای پنجگانه که در تمام ایام سال در آن انجام می گیرد پر رونق ترین مراکز عبادت در جهان است، در حالی که بسیاری از معابد دیگر تنها یک روز در هفته و یا روزهایی در سال مورد بهره برداری قرار می گیرد.

و در پایان آیه بار دیگر وعده نصرت الهی را تکرار و تاکید کرده می گوید:

"به طور مسلم خداوند کسانی که او را یاری کنند و از آئین و مراکز عبادتش دفاع نمایند یاری می کند" (وَلَيُنْصِرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ).

و بدون شک این وعده خدا انجام شدنی است چرا که "او قوی و قادر و غیر قابل شکست است" (إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ).

تا مدافعان خط توحید تصور نکنند در این میدان مبارزه حق و باطل، و در برابر انبوه عظیم دشمنان سر سخت تنها و بدون تکیه گاهند.

و از پرتو همین وعده الهی بود که مدافعان راه خدا در میدانهای جنگ با دشمنان با اینکه در بسیاری از صحنه ها از نظر نفرات و ساز و برگ جنگی در اقلیت بودند بر آنها پیروز می شدند، آن چنان پیروزی که جز از طریق نصرت و یاری الهی قابل تفسیر و توجیه نبود.

\*\*\* و آخرین آیه که تفسیری است در مورد یاران خدا که در آیه قبل وعده یاری به آنها داده شده است چنین می گوید: "آنها کسانی هستند که هر گاه در زمین به آنها قدرت بخشیدیم نماز را بر پا می دارند و زکات را ادا می کنند و امر به معروف و نهی از منکر می نمایند" (الَّذِينَ إِذَا مَكَأَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَخَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ).

آنها هرگز پس از پیروزی، همچون خودکامگان و جباران، به عیش و نوش و لعب نمی پردازند، و در غرور و مستی فرو نمی روند، بلکه پیروزیها و موفقیتها را نردبانی برای ساختن خویش و جامعه قرار می دهند آنها پس از قدرت یافتن تبدیل به یک طاغوت جدید نمی شوند، ارتباطشان با خدا محکم و با خلق خدا نیز مستحکم است چرا که "صلاه" (نماز) سمبل پیوند با خالق است، و "زکات" رمزی برای پیوند با خلق، و امر به معروف و نهی از منکر پایه های اساسی ساختن یک جامعه سالم محسوب می شود و همین چهار صفت برای معرفی این افراد کافی است

و در سایه آن سایر عبادات و اعمال صالح و ویژگیهای یک جامعه با ایمان و پیشرفته فراهم است (۱).

باید توجه داشت که "مکنا" از ماده "تمکین" و "تمکین" به معنی فراهم ساختن وسائل و ابزار کار است، اعم از آلات و ادوات لازم یا علم و آگاهی کافی و توان و نیروی جسمی و فکری.

"معروف" به معنی کارهای خوب و حق است، و منکر به معنی زشت و باطل، چرا که اولی برای هر انسان پاکسرشتی شناخته شده، و دومی ناشناس است، و به تعبیر دیگر اولی هماهنگ با فطرت انسانی است و دومی ناهماهنگ.

و در پایان آیه می فرماید: "و پایان همه کارها از آن خدا است" (وَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ).

یعنی همانگونه که آغاز هر قدرت و پیروزی از ناحیه خدا می باشد سرانجام نیز تمام این ها به او باز می گردد که "إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ".

\*\*\*

**نکته ها:**

**اشاره**

**۱- فلسفه تشریح جهاد**

گرچه در گذشته پیرامون این مساله مهم بحث بسیار کرده ایم (۲) ولی با توجه به اینکه احتمالاً آیات مورد بحث، نخستین آیاتی است که اجازه جهاد را برای مسلمانان صادر کرده است، و محتوای آن اشاره ای به فلسفه این حکم دارد،

ص: ۱۱۸

- 
- ۱- ۱) پیرامون اهمیت امر به معروف و نهی از منکر، و سایر مسائل مربوط به این دو وظیفه اسلامی، و همچنین پاسخ سؤالاتی که در این زمینه می شود مشروحا در جلد سوم صفحه ۳۴ تا صفحه ۴۲ (ذیل آیه ۱۰۴ سوره آل عمران) بحث کرده ایم.
- ۲- ۲) در باره فلسفه جهاد در جلد دوم صفحه ۱۴ به بعد (ذیل آیه ۱۹۳ سوره بقره) بحث کرده ایم.

تذکر مجددی در این زمینه لازم به نظر می رسد.

در این آیات به دو قسمت مهم از فلسفه های جهاد اشاره شده است:

نخست جهاد "مظلوم" در برابر "ظالم و ستمگر" که حق مسلم طبیعی و فطری و عقلی او است که تن به ظلم ندهد، برخیزد و فریاد کند، و دست به اسلحه برد، ظالم را بر سر جای خود بنشانند و دست آلوده او را از حقوق خود کوتاه سازد.

دیگر جهاد در برابر طاغوتهایی است که قصد محو نام خدا را از دلها و ویران ساختن معابدی که مرکز بیداری افکار است دارند.

در برابر این گروه نیز باید پیا خواست تا نتوانند یاد الهی را از خاطره ها محو کنند، مردم را تخدیر نموده، بنده و برده خویش سازند.

این نکته نیز قابل توجه است که ویران کردن معابد و مساجد، تنها به این نیست که با وسائل تخریب به جان آنها بیفتند و آنها را در هم بکوبند، بلکه ممکن است از طرق غیر مستقیم وارد شوند و آن قدر سرگرمیهای ناسالم فراهم سازند و یا تبلیغات سوء کنند که توده مردم را از معابد و مساجد، منحرف نمایند و به این ترتیب آنها را عملاً به ویرانه ای تبدیل کنند.

بنا بر این آنها که می گویند: چرا اسلام اجازه داده است که مسلمانان با توسل به زور و نبرد مسلحانه، مقاصد خود را پیش ببرند؟ چرا با توسل به منطق هدفهای اسلامی پیاده نمی شود؟ پاسخشان از آنچه در بالا گفتیم به خوبی روشن می شود.

□  
آیا در برابر ظالم بیدادگری که مردم را به جرم گفتن "لا اله الا الله" از خانه و کاشانه شان آواره می سازد، و هستی آنها را تملک می کند و پایبند به هیچ قانون و منطقی نیست می توان با حرف حساب ایستاد؟!.

آیا در برابر چنین دیوانگان بی منطق جز با زبان اسلحه می توان سخن گفت؟.

این درست به این می ماند که بگویند چرا شما با اسرائیل غاصب بر سر یک

میز نمی نشینید و مذاکره نمی کنید؟ همان اسرائیلی که تمام قوانین بین المللی و اخطارها و تصویبنامه های سازمانهای جهانی را که مورد اتفاق تمام ملتها است، و تمام قوانین بشری و دینی را زیر پا گذاشته است، آیا چنین کسی منطق و مذاکره می فهمد؟! اسرائیلی که هزاران هزار کودک بی گناه و پیر زنان و پیر مردان و حتی بیماران بیمارستانها در زیر بمبهای آتش زایش، قطعه قطعه شده و سوخته اند، کسی است که باید از در منطق با او وارد شد؟ همچنین کسانی که وجود یک معبد و مسجد را که سبب آگاهی و حرکت توده های مردم است مزاحم منافع نامشروع خود می بینند و به هر قیمتی بتوانند در هدم و محو آن می کوشند، اشخاصی هستند که باید از طرق مسالمت آمیز با آنها وارد بحث شد؟ به هر حال اگر مسائل ذهنی را کنار بگذاریم و به واقعیات موجود در جوامع انسانی بنگریم یقین خواهیم کرد که در بعضی از موارد چاره ای جز توسل به اسلحه و زور نیست و این هم از ناتوانی منطق نیست بلکه عدم آمادگی جباران برای پذیرش منطق صحیح است، بدون شک هر جا منطق مؤثر افتد حق تقدم با آن است.

\*\*\*

## ۲- خداوند به چه کسانی وعده یاری داده است؟

این تصور اشتباه است که وعده پیروزی و یاری خدا و دفاع از مؤمنان که در آیات فوق و سایر آیات قرآن آمده است خارج از سنت آفرینش و قوانین حیات می باشد، چنین نیست، این وعده را خداوند تنها به کسانی داده است که تمام نیروهای خود را بسیج کنند، و با همه توان به میدان آیند، و لذا در تعبیر آیات فوق می خوانیم:

"لَوْ لَا دَفَعَ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ" بنا بر این دفع ظالمان را خدا تنها با نیروهای غیبی و قدرت صاعقه و زلزله (جز در موارد استثنایی) نمی کند، بلکه به وسیله

مؤمنان راستین دفع شر آنها را می نماید، تنها چنین کسانی را زیر پوشش حمایت خود قرار می دهد.

بنا بر این وعده های الهی نه تنها نباید سبب سستی و برداشتن بار مسئولیت از دوش شود بلکه باید موجب تحرك بیشتر و فعالیت دامنه دارتر گردد، و البته در این صورت پیروزی از ناحیه خدا تضمین شده است.

و نیز یاد آوری می شود که این گروه از مؤمنان تنها قبل از پیروزی به در خانه خدا نمی روند، بلکه بعد از پیروزی هم به مقتضای اَلَّذِينَ اِنْ مَكَانَهُمْ فِي الْاَرْضِ اَقَامُوا الصَّلَاةَ... نیز رابطه خود را با او هم چنان محکم می دارند، و پیروزی بر دشمن را وسیله ای برای نشر حق و عدالت و فضیلت قرار می دهند.

\*\*\*در بعضی از روایات اسلامی آیه فوق به حضرت مهدی ع و یارانش، با آل محمد ص به طور عموم تفسیر شده است، چنان که از حدیثی از امام باقر ع می خوانیم که در تفسیر آیه " اَلَّذِينَ اِنْ مَكَانَهُمْ فِي الْاَرْضِ اَقَامُوا الصَّلَاةَ... " فرمود: این آیه تا آخر از آن "آل محمد و مهدی و یاران او" است

يَمْلِكُهُمُ اللّٰهُ مُشَارِقِ الْاَرْضِ وَ مَغَارِبِهَا، وَ يَظْهَرُ الدِّينَ، وَ يَمِيتُ اللّٰهَ بِهِ وَ بِاصْحَابِهِ الْبِدْعَ وَ الْبَاطِلَ، كَمَا اَمَاتَ الشَّقَاةَ الْحَقَّ، حَتَّى لَا يَرَى اَيْنَ الظُّلْمِ، وَ يَامُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ:

"خداوند شرق و غرب زمین را در سیطره حکومت آنها قرار می دهد، آئینش را آشکار می سازد، و به وسیله مهدی ع و یارانش، بدعت و باطل را نابود می کند آن چنان که تبهکاران حق را نابود کرده بودند، و آن چنان می شود که بر صفحه زمین، اثری از ظلم دیده نمی شود (چرا که) آنها امر به معروف و نهی از منکر می کنند" (1) در این زمینه احادیث دیگری نیز وارد شده است.

ص: ۱۲۱



اما همانگونه که بارها گفته ایم این احادیث بیان کننده مصداقهای روشن و آشکار است و مانع عمومیت مفهوم آیه نیست، بنا بر این مفهوم گسترده آیه همه افراد با ایمان و مجاهد و مبارزه را شامل می شود.

\*\*\*

### ۳- "محسنین"، "مخبتین" و "یاوران الله".

در آیات فوق و آیات قبل از آن گاه دستور می دهد به "محسنین" (نیکوکاران) بشارت ده، و بعد آنها را به عنوان کسانی که ایمان آورده اند و خیانت و کفران نمی کنند، معرفی می نماید.

و گاه سخن از "مخبتین" (متواضعان) به میان آورده، و آنها را به عنوان کسانی که به هنگام یاد خدا، دلهایشان ترسان می شود و در برابر مصائب، صابر و شکیبا و برپادارنده نماز و انفاق کننده از همه مواهب هستند تفسیر می نماید.

و سرانجام ویژگیهای "یاران الله" را این می شمرد که به هنگام پیروزی راه طغیان پیش نمی گیرند، نماز را بر پا می دارند و زکات را ادا می کنند و امر به معروف و نهی از منکر دارند.

جمع بندی این آیات نشان می دهد که مؤمنان راستین که دارای همه این ویژگیها هستند، از یک سو از نظر اعتقاد و احساس مسئولیت بسیار نیرومند، و از سوی دیگر از نظر عمل در جنبه های ارتباط با خالق و خلق و مبارزه با فساد قوی و پر استقامتند.

اشاره

وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَثَمُودُ (۴۲) وَقَوْمُ إِبْرَاهِيمَ وَقَوْمُ لُوطٍ (۴۳) وَأَصْحَابُ مَدْيَنَ وَكُذِّبَ مُوسَىٰ فَأَمَلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ (۴۴) فَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَبُشْرٌ مُعَطَّلَةٌ وَفِضْرٌ مَشِيدٌ (۴۵)

ترجمه:

۴۲- اگر ترا تکذیب کنند(امر تازه ای نیست)پیش از آنها قوم نوح و عاد و ثمود (پیامبران شان را)تکذیب کردند.

۴۳- و همچنین قوم ابراهیم و قوم لوط.

۴۴- و اصحاب مدین (قوم شعیب) و نیز(فرعونیان)موسی را تکذیب کردند،اما من به آنها مهلت دادم سپس آنها را گرفتم،دیدی چگونه عمل آنها را شدیداً انکار کردم؟ (و چگونه به آنها پاسخ گفتم).

۴۵- چه بسیار از شهرها و آبادیها که آنها را نابود و هلاک کردیم در حالی که ستمگر بودند به گونه ای که بر سقف های خود فرو ریختند(نخست سقفها ویران گشت و بعد

دیوارها به روی سقفها!! و چه بسیار چاه پر آب که بی صاحب ماند و چه بسیار قصرهای محکم و مرتفع!

## تفسیر:

بئر معطله و قصر مشید!

از آنجا که در آیات گذشته سخن از مشکلات طاقت فرسایی بود که دشمنان اسلام برای مؤمنان فراهم ساخته بودند، آنها را اذیت و آزار می کردند و از خانه و کاشانه شان به جرم یکتاپرستی آواره می ساختند لذا دستور جهاد در برابر آنها صادر شد.

در آیات مورد بحث از یک سو دلداری به پیامبر ص و مؤمنان می دهد و از سوی دیگر عاقبت شوم کافران را روشن می سازد.

نخست می گوید: "اگر تو را تکذیب کنند غمگین مباش، چرا که پیش از آنها قوم نوح و عاد و ثمود، پیامبران را تکذیب کردند" (وَ اِنْ يُكْذِبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَّ عَادٌ وَّ ثَمُودٌ).

"و همچنین قوم ابراهیم و قوم لوط، این دو پیامبر بزرگ را تکذیب نمودند" (وَ قَوْمِ اِبْرَاهِيمَ وَّ قَوْمِ لُوطٍ).

"و نیز مردم سرزمین مدین، به تکذیب شعیب برخاستند، و موسی از سوی فرعون و فرعونیان تکذیب شد" (وَ اَصْحَابِ مَدْيَنَ وَّ كُذِّبَ مُوسَى).

همانگونه که این مخالفتها و تکذیبها موجب سستی این پیامبران بزرگ در دعوتشان به سوی توحید و حق و عدالت نگشت، مسلما در روح پاک و پر استقامت تو نیز اثر نخواهد گذارد.

ولی این کافران کور دل تصور نکنند برای همیشه می توانند به این برنامه های

ننگین ادامه دهند: "من در گذشته به کافران مهلت دادم، تا امتحان خود را کاملا بدهند، و بر آنها اتمام حجت شود، و غرق ناز و نعمت گردند، سپس آنها را زیر ضربات مجازات گرفتم" (فَأَمَلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ).

"دیدی چگونه من شدیداً عملشان را انکار کردم و زشتی آن را نشان دادم" (فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ) (۱).

نعمتهای آنها را گرفتم و نعمت و بدبختی به آنها دادم، حیاتشان را گرفتم و مرگ در عوض آن دادم.

\*\*\* در آخرین آیه مورد بحث، چگونگی مجازات خدا را که در جمله قبل سر بسته بود به طور گسترده بیان شده است، می فرماید: "چه بسیار شهرها و آبادیها که ما آنها را هلاک کردیم در حالی که ظالم و ستمگر بودند" (فَكَأَيُّنَ مِنْ قَزَیِّهِ أَهْلَكْنَاهَا وَ هِيَ ظَالِمَةٌ).

"آنها بر سقفهای خود فرو ریختند" (فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا).

یعنی شدت حادثه به قدری بود که نخست سقفها فرو ریختند و بعد دیوارها بروی سقفها!

"و چه بسیار چاههای پر آبی که صاحبانش نابود و آبهایش در زمین فرو رفته بود و معطل و بی مصرف ماندند، نه کسی از آنها آبی می کشد و نه تشنه ای از آن سیراب می گردد" (وَ بئْرٍ مَعَطَّلَةٍ).

"و چه بسیار قصرهای پرشکوه و کاخهای سر به آسمان کشیده و به صورت زیبا گچکاری شده ویران گشتند" و صاحبانش به دیار عدم شتافتند (وَ قَصْرٍ مَشِيدٍ) (۲).

ص: ۱۲۵

۱-۱) "نکیر" به معنی "انکار" و در اینجا اشاره به مجازات است.

۲-۲) "مشید" از ماده "شید" (بر وزن بید) به دو معنی آمده است: نخست به معنی ارتفاع، و دیگری به معنی گچ، در صورت اول مشید به معنی قصرهای مرتفع و سر به آسمان کشیده است، و در صورت دوم به معنی قصرهایی است که بسیار محکم بنا می شود تا از حوادث روزگار مصون بماند، زیرا در آن زمان بیشتر خانه ها از گل ساخته می شده است و خانه هایی را که با گچ می ساختند نسبت به خانه های گلین بسیار محکمتر بود.

و به این ترتیب هم مساکن پر زرق و برق و مستحکم آنها بی صاحب ماند و هم آبهایی که مایه آبادی زمینهایشان بود.

\*\*\*

**نکته:**

جالب اینکه در روایاتی که از طرق اهل بیت ع به ما رسیده جمله "و بئر معطله" به علما و دانشمندانی که در جامعه تنها مانده اند و کسی از علومشان بهره نمی گیرد تفسیر شده است!

از امام موسی بن جعفر ع در تفسیر جمله "و بئرِ مُعَطَّلَةٍ وَ قَصْرِ مَشِيدٍ" می خوانیم:

البئر المعطله الامام الصامت، و القصر المشيد الامام الناطق:

"چاه معطل که از آن بهره نمی گیرند، امام خاموش، و قصر محکم سر برافراشته امام ناطق است."

نظیر همین مضمون از امام صادق ع نیز نقل شده است (۱).

این تفسیر در حقیقت نوعی از تشبیه است (همانگونه که حضرت مهدی ع و عدالت عالمگیر او در روایات به "ماء معین" آب جاری تشبیه شده است) یعنی هنگامی که امام در مسند حکومت قرار گیرد همچون قصر رفیع محکمی است که از دور و نزدیک دیده ها را به خود جلب می کند و پناهگاهی برای همگان است، اما هنگامی که از مسند حکومت دور گردد و مردم اطراف او را خالی کرده، ناهلان بجای او بنشینند به چاه پر آبی می ماند که به دست فراموشی سپرده شود، نه تشنه کامان از آن بهره می گیرند و نه درختان و گیاهان با آن پرورش می یابند.

ص: ۱۲۶

و در همین زمینه شاعر عرب چه جالب سروده است: بئر معطله و قصر مشرف مثل لال محمد مستطرف فالقصر مجدهم الذی لا یرتقی و البئر علمهم الذی لا ینزف "چاه متروک و قصر برافراشته مثال زیبایی برای آل محمد ص است.

"قصر"، مجد و عظمت آنها است که کسی به آن نمی رسد، و "چاه"، علم و دانش آنها است که هرگز پایان نمی گیرد" (۱).

\*\*\*

ص: ۱۲۷

---

۱-۱) همان مدرک.

اشاره

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ (۴۶) وَ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَ لَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَ إِنْ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ (۴۷) وَ كَأَيُّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أُمَلِّتُ لَهَا وَ هِيَ ظَالِمَةٌ ثُمَّ أَخَذْتُهَا وَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ (۴۸)

ترجمه:

۴۶- آیا آنها سیر در زمین نکردند تا دل‌هایی داشته باشند که با آن حقیقت را درک کنند یا گوش‌های شنوایی که ندای حق را بشنوند چرا که چشم‌های ظاهر نابینا نمی‌شود بلکه دل‌هایی که در سینه‌ها جای دارد بینایی را از دست می‌دهد!

۴۷- آنها با عجله از تو تقاضای عذاب می‌کنند، در حالی که خداوند هرگز از وعده خود تخلف نخواهد کرد، و یک روز نزد پروردگار تو همانند هزار سال از سال‌هایی است که شما می‌شمیرید.

۴۸- و چه بسیار شهرها و آبادیها که به آنها مهلت دادم در حالی که ستمگر بودند (اما از این مهلت برای اصلاح خویش استفاده نکردند) سپس آنها را گرفتم، و همه به سوی من باز می‌گردند.

## سیر در ارض و بیداری دلها

از آنجا که در آیات گذشته، سخن از اقوام ظالم و ستمگری بود که خداوند آنها را به کیفر اعمالشان رسانید و شهر و دیارشان را ویران ساخت، در نخستین آیه مورد بحث به عنوان تاکید روی این مساله می گوید: "آیا آنها سیر در زمین نکردند تا دلهایی داشته باشند که با آن حقیقت را درک کنند؟ یا گوشهای شنوایی که ندای حق را بشنوند" (أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا).

آری ویرانه های کاخهای ستمگران و مساکن ویران شده جباران و دنیا پرستان که روزی در اوج قدرت می زیستند، هر یک در عین خاموشی هزار زبان دارند و با هر زبانی هزاران نکته می گویند.

این ویرانه ها، کتابهای گویا و زنده ای است از سرگذشت این اقوام، از نتایج اعمال و رفتارشان و از برنامه های ننگین و کیفر شومشان.

این زمین های خاموش، و آثاری که در این ویرانه ها به چشم می خورد، چنان نغمه های شورانگیزی در جان انسان می دمند که گاه مطالعه یکی از آنها به اندازه مطالعه یک کتاب قطور به انسان درس می دهد، و با توجه به تکرار تاریخ که اصل اساسی زندگی انسانهاست آینده را در برابرش مجسم می کنند آری مطالعه آثار گذشتگان گوش را شنوا، چشم را بینا می سازد.

و به همین دلیل در بسیاری از آیات قرآن، دستور جهانگردی داده شده است، اما جهانگردی الهی و اخلاقی که دل عبرت بین از دیده بیرون آید و ایوان مدائن و قصرهای فراغنه را آئینه عبرت بداند، گاهی از راه دجله سری به مدائن زند و گاه سیلابی از اشک همچون دجله بر خاک مدائن جاری سازد.

از دندانهای قصرهای ویران شده شاهان جبار پندهایی نو نو بشنود، و از



درون این ذرات خاک این نغمه را به گوش جان دریابد که "گامی دو سه بر، ما نه، اشکی دو سه هم بفشان!" (۱).

سپس برای اینکه حقیقت این سخن آشکارتر گردد، قرآن می گوید: چه بسیارند کسانی که ظاهراً چشم بینا و گوش شنوا دارند اما در واقع کوران و کرانند، "چرا که چشمهای ظاهر نابینا نمی شود، بلکه دلهایی که در سینه ها جای دارد، بینایی را از دست می دهد" (فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ).

در حقیقت آنها که چشم ظاهری خویش را از دست می دهند، کور و نابینا نیستند و گاه روشن دلانی هستند از همه آگاه تر، نابینایان واقعی کسانی هستند که چشم قلبشان کور شده و حقیقت را درک نمی کنند!

لذا در روایتی از پیامبر اسلام ص می خوانیم

شر العمی، عمی القلب:

"بدترین نابینایی نابینایی دل است!"

و اعمی العمی عمی القلب: "نابینایی ترین نابینایی ها نابینایی دل است" (۲).

و در روایت دیگری که در کتاب "غوالی اللثالی" آمده، می خوانیم:

پیامبر ص فرمود:

□  
اذا اراد الله بعبد خيرا فتح عين قلبه فيشاهد بها ما كان غائبا عنه: "هنگامی که خدا بخواهد در حق بنده ای نیکی کند چشمان قلب او را می گشاید تا چیزهایی را که از او پنهان بود مشاهده کند" (۳).

اما این سؤال که چگونه نسبت درک حقایق به قلبها که در سینه ها قرار دارد داده شده است با اینکه می دانیم قلب جز تلمبه ای برای گردش خون نیست، در

ص: ۱۳۰

---

۱-۱) در زمینه بررسی تاریخ گذشتگان از طریق جهانگردی و "سیر در ارض" جلد سوم تفسیر نمونه صفحه ۱۰۱ به بعد (ذیل آیه ۱۳۷ سوره آل عمران) بحث مشروحو داشته ایم.

۲-۲) نور الثقلین ج ۳ ص ۵۰۸.

۳-۳) همان مدرک ص ۵۰۹.

"جلد اول تفسیر نمونه" ذیل آیه ۷ سوره "بقره" مشروحا به آن پاسخ داده ایم و خلاصه و فشرده اش این است.

یکی از معانی "قلب"، عقل است و یکی از معانی "صدر"، ذات و سرشت انسان.

بعلاوه قلب، مظهر عواطف است و هر گاه برقی از عواطف و ادراک‌هایی که مایه حرکت و جنبش است در روح انسان آشکار شود، نخستین اثرش در همین قلب جسمانی، ظاهر می‌گردد، ضربان قلب دگرگون می‌شود، خون با سرعت به تمام ذرات بدن انسان می‌رسد، و نشاط و نیروی تازه‌ای به آن می‌بخشد، بنا بر این اگر پدیده‌های روحی به قلب نسبت داده می‌شود بخاطر آن است که نخستین مظهر آن در بدن انسان قلب او است (دقت کنید).

جالب توجه اینکه مجموعه ادراکات انسان در آیه فوق به "قلب" (عقل) و "آذان" (گوشها) نسبت داده شده است، اشاره به اینکه برای درک حقایق دو راه بیشتر وجود ندارد یا باید انسان از درون جانش جوششی داشته باشد و مسائل را شخصا تحلیل کند و به نتیجه لازم برسد، و یا گوش به سخن ناصحان مشفق، هادیان راه و پیامبران الله و مردان حق بدهد و یا از هر دو راه به حقایق برسد (۱).

\*\*\* دومین آیه مورد بحث، چهره دیگری از جهالت و بیخبری کوردلان بی ایمان را ترسیم می‌کند، می‌گوید: "آنها با عجله از تو تقاضای عذاب می‌کنند و می‌گویند اگر راست می‌گویی پس چرا مجازات الهی دامان ما را نمی‌گیرد؟! (وَ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ)."

در پاسخ به آنها بگو زیاد عجله نکنید: "خداوند هرگز از وعده خود تخلف نخواهد کرد!" (وَ لَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ).

ص: ۱۳۱

عجله کسی می کند که بترسد فرصت از دستش برود و امکاناتش پایان گیرد، اما خدایی که از ازل تا ابد بر همه چیز قادر بوده و هست، عجله برای او مطرح نیست و همیشه قادر بر انجام وعده های خود می باشد.

برای او یک ساعت و یک روز و یک سال، فرق نمی کند: "چرا که یک روز در نزد پروردگار تو همانند هزار سال از سالهایی است که شما می شمردید" (وَ إِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ).

بنا بر این آنها چه از روی حقیقت و چه از روی استهزاء و مسخره، این سخن را تکرار کنند و بگویند "چرا عذاب خدا بر سر ما نازل نمی شود؟! باید بدانند عذاب در انتظار آنها است، و دیر یا زود به سراغشان می آید، و اگر مهلتی داده شود فرصتی است برای بیداری و تجدید نظر، ولی آنها باید توجه کنند که بعد از نزول عذاب درهای توبه و بازگشت به کلی بسته می شود و راهی به سوی نجات نیست.

در مورد جمله إِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ، علاوه بر تفسیر بالا (یکسان بودن یک روز و هزار سال در برابر قدرت خدا)، تفسیرهای دیگری نیز ذکر کرده اند.

از جمله اینکه: ممکن است شما برای انجام دادن کاری یکهزار سال وقت لازم داشته باشید اما خداوند در یک روز (بلکه کمتر) آن را انجام می دهد، بنا بر این مجازات او مقدمات زیادی نمی خواهد.

دیگر اینکه یک روز از ایام آخرت، همانند یکهزار سال در دنیا است (و پاداش و کیفرش نیز به همین نسبت افزایش می یابد) لذا در روایتی می خوانیم:

ان الفقراء يدخلون الجنة قبل الاغنياء نصف يوم، خمسمائه عام: "تهیدستان قبل از ثروتمندان به نصف روز-پانصد سال-وارد بهشت می شوند!" (۱).

\*\*\*

ص: ۱۳۲

در آخرین آیه بار دیگر روی همان مساله ای که در چند آیه قبل تکیه شده بود تاکید می کند و به کافران لجوج اینچنین هشدار می دهد: "چه بسیار شهرها و آبادیها که به آنها مهلت دادم در حالی که ستمگر بودند(مهلت دادم تا اینکه بیدار شوند و هنگامی که بیدار نشدند باز هم مهلت دادم تا در ناز و نعمت فرو روند) اما ناگهان آنها را زیر ضربات مجازات گرفتم" (وَ كَأَيُّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَمَلَيْتُ لَهَا وَ هِيَ ظَالِمَةٌ ثُمَّ أَخَذْتُهَا).

آنها نیز مثل شما از دیر شدن عذاب، شکایت داشتند و مسخره می کردند و آن را دلیل بر بطلان وعده پیامبران می گرفتند، ولی سرانجام گرفتار شدند و هر چه فریاد کشیدند، فریادشان به جایی نرسید.

آری، "همه به سوی من باز می گردند" و تمام خطوط به خدا منتهی می شود و همه این اموال و ثروتها می ماند و وارث همه او است (وَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ).

\*\*\*

اشاره

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ (۴۹) فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (۵۰) وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ (۵۱)

ترجمه:

۴۹- بگو ای مردم من برای شما بیم دهنده آشکاری هستم.

۵۰- آنها که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند آمرزش و روزی پر ارزشی برای آنها است.

۵۱- آنها که (برای تخریب و محو) آیات ما تلاش کردند و چنین می پنداشتند که می توانند بر اراده حتمی ما غالب شوند اصحاب دوزخند.

تفسیر:

رزق کریم

از آنجا که در آیات گذشته سخن از تعجیل کافران در عذاب الهی بود و این مساله ای است که تنها به مشیت ذات پاک خداوند مربوط می شود و حتی پیغمبر ص را در آن اختیاری نیست، نخستین آیه مورد بحث چنین می گوید:

" بگو ای مردم! من تنها برای شما انداز کننده آشکاری هستم " (قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ).

اما اینکه در صورت سرپیچی و تخلف از فرمان الهی، کیفر و عذابش دیر یا زود دامان شما را بگیرد، این مربوط به من نیست.

بدون شک پیامبر ص هم انذار کننده است، و هم بشارت دهند، ولی تکیه کردن بر روی "انذار" در اینجا و عدم ذکر بشارت به خاطر تناسب با مخاطبین مورد بحث است که آنها افراد بی ایمان و لجوجی بودند که حتی مجازات الهی را به باد استهزاء می گرفتند.

\*\*\* اما در دو آیه بعد چهره ای از مساله بشارت و چهره ای از انذار را ترسیم می کند و از آنجا که همواره رحمت و اسعه خدا بر عذاب و کیفرش پیشی دارد نخست از بشارت، سخن می گوید: "کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند آمرزش خدا و روزی پر ارزشی در انتظار آنها است" (فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ).

نخست با آب آمرزش و مغفرت الهی شستشو داده و پاک می شوند، خاطری آسوده و وجدانی آرام از این ناحیه پیدا می کنند. سپس مشمول انواع الطاف و نعمتهای ارزشمند او می گردند.

"رِزْقٌ كَرِيمٌ" (با توجه به اینکه "کریم" به معنی هر موجود شریف و پر ارزش است) مفهوم وسیعی دارد که تمام نعمتهای گرانبهای معنوی و مادی را شامل می شود.

آری خدای کریم در آن سرای کریم، انواع نعمتهای کریم را به بنده های مؤمن و صالحش ارزانی می دارد.

"راغب" در کتاب "مفردات" می گوید: "کرم" معمولاً به امور نیک و پر ارزشی گفته می شود که بسیار قابل توجه است، بنا بر این به نیکیهای کوچک کرم گفته نمی شود.

و اگر بعضی "رِزْقٌ كَرِيمٌ" را به معنی روزی مستمر و بی عیب و نقص، و بعضی به معنی روزی شایسته، تفسیر کرده اند همه در آن معنی جامع و کلی که اشیاء

پر ارزش و قابل توجه است جمع می شود.

\*\*\* و در آیه بعد اضافه می کند: "اما کسانی که برای تخریب و محو آیات الهی کوشش کردند و چنین می پنداشتند که می توانند بر اراده حتمی پروردگار غالب شوند، آنها اصحاب دوزخند" (وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ) (۱).

جحیم از ماده "جحم" (بر وزن شرم) به معنی شدت برافروختگی آتش است و به شدت غضب نیز گفته می شود، بنا بر این جحیم به معنی جایی است که آتش شعله ور و برافروخته ای دارد و اشاره به دوزخ است.

\*\*\*

ص: ۱۳۶

۱-۱) "سعوا" از ماده "سعی" در اصل به معنی دویدن است، و منظور در اینجا تلاش و کوشش در راه ویرانگری و تخریب و از بین بردن آیات الهی است، و "معاجزین" از ماده "عجز" در اینجا به معنی کسی است که می خواهد بر نیروی بی پایان الهی پیروز گردد. بعضی از مفسران چنین تصور کرده اند که این احتمال در باره هیچکس نمی رود که بخواهد خدا را عاجز کند و بر اراده او چیره شود و به همین دلیل "معاجزین" را نسبت به پیامبر یا مؤمنان دانسته اند. در حالی که این تعبیر در آیات دیگر قرآن در مورد خدا به کار رفته (سوره جن آیه ۱۲ و توبه آیه ۲ و ۳) و منظور از آن این است که عمل کسی در چنین چهره ای خود-نمایی کند.

اشاره

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۵۲) لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ (۵۳) وَلِيُعَلِّمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۵۴)

ترجمه:

۵۲- ما هیچ رسول و پیامبری را پیش از تو نفرستادیم مگر اینکه هر گاه آرزو می کرد (و طرحی برای پیش برد اهداف الهی خود می ریخت) شیطان القائاتی در آن می کرد، اما خداوند القائات شیطان را از میان می برد سپس آیات خود را استحکام می بخشید و خداوند علیم و حکیم است.

۵۳- هدف از این ماجرا این بود که خداوند القای شیطان را آزمونی برای آنها که در قلبشان بیماری است و آنها که سنگدلند قرار دهد، و ظالمان در عداوت شدیدی



دور از حق قرار گرفته اند.

۵۴- و نیز هدف این بود کسانی که خدا آگاهی به آنان بخشیده بدانند این حقی است از سوی پروردگار تو، در نتیجه به آن ایمان بیاورند و دلهایشان در برابر آن خاضع گردد و خداوند کسانی را که ایمان آوردند به سوی صراط مستقیم هدایت می کند.

### تفسیر:

وسوسه های شیاطین در تلاشهای انبیا

از آنجا که در آیات گذشته سخن از تلاش و کوشش مشرکان و کافران برای محو آئین الهی و استهزاء و سخریه آنها نسبت به آن در میان بود، در آیات مورد بحث هشدار می دهد که این توطئه های مخالفان برنامه تازه ای نیست، همیشه این القائات شیطانی در برابر انبیاء بوده و هست.

نخست چنین می گوید: "ما هیچ رسول و پیامبری را پیش از تو نفرستادیم مگر اینکه هر گاه آرزو می کرد و طرحی برای پیشبرد اهداف الهی خود می کشید شیطان، القائاتی در آن طرح می کرد" (وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلَقَى الشَّيْطَانَ فِي أُمَّتِهِ).

اما خداوند پیامبر خود را در برابر هجوم این القائات شیطانی تنها نمی گذاشت "خداوند القائات شیطان را از میان می برد، سپس آیات خود را استحکام می بخشید" (فَيَنْسُخُ اللَّهُ مَا يُلْقَى الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ).

و این کار برای خدا آسان است چرا که "خداوند علیم و حکیم می باشد" و از همه این توطئه ها و نقشه های شوم با خبر است و طرز خنثی کردن آنها را به خوبی می داند (وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ).

\*\*\* ولی همواره این توطئه های شیطانی مخالفان، میدان آزمایشی برای آگاهان و مؤمنان و کافران تشکیل می داد، لذا در آیه بعد اضافه می کند: "این ماجراها

برای این بود که خداوند القای شیطان را آزمونی برای آنها که در قلبشان بیماری است و آنها که سنگدلند قرار دهد" (لِيُجَعَلَ مَا يُلْقَى الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ).

"و ظالمان بیدادگر در عداوت و مخالفت شدیدی دور از حق قرار گرفته اند" (وَ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ).

\*\*\* و نیز "هدف از این ماجرا این بود آنها که عالماند و آگاه، حق را از باطل تشخیص دهند، و برنامه های الهی را از القانات شیطانی جدا سازند و در مقایسه با یکدیگر بدانند که آئین خدا حق است، و از سوی پروردگار تو است، در نتیجه به آن ایمان آوردند و دلهایشان در برابر آن خاضع گردد" (وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ).

البته خدا این مؤمنان آگاه و حق طلب را در این مسیر پر خطر تنها نمی گذارد بلکه "خداوند افرادی را که ایمان آوردند به سوی صراط مستقیم هدایت می کند" (وَ إِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ).

\*\*\*

#### نکته ها:

#### اشاره

#### ۱- القانات شیطان چیست

آنچه در بالا در تفسیر آیات فوق گفتیم هماهنگ با نظرات جمعی از محققین است، با این حال احتمالات دیگری در تفسیر آیه نیز ذکر شده:

از جمله اینکه "تمنی" و "امنیه" به معنی تلاوت و قرائت است، چنان که در اشعار عرب گاه به این معنی آمده، بنا بر این، آیه وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ ...

می گوید "تمام پیامبران پیشین و انبیاء به هنگامی که کلمات خدا را بر مردم می خواندند شیاطین (مخصوصا شیاطین از نوع بشر) در لابلای سخنان آنها القاناتی می کردند

و مطالبی برای انحراف افکار عمومی در لابلاهای آن می گفتند تا اثرات هدایت بخش آنها را خنثی کنند، اما خداوند این القائنات شیطانی را محو و نابود می کرد و آیات خود را استحکام می بخشید."

البته این تفسیر با جمله **ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ** هماهنگی دارد، و با افسانه "گرانیق" که بعداً می آید (طبق بعضی از توجیهات) سازگار است، ولی مهم این است که "تمنی" و "امنیه" کمتر به معنی تلاوت آمده تا آنجا که در آیات قرآن در هیچ موردی در این معنی به کار نرفته است.

ریشه اصلی "تمنی" که از ماده "منی" (بر وزن مشی) گرفته شده، در اصل به معنی تقدیر و فرض است، و اگر نطفه انسان و حیوانات را "منی" می گویند به خاطر این است که صورت بندی از طریق آن انجام می گیرد، و اگر به مرگ "منیه" گفته می شود به خاطر آن است که اجل مقدر انسان در آن فرا می رسد آرزوها را از این رو "تمنی" می گویند که انسان تقدیر و تصویر آن را در ذهن خود می گیرد، نتیجه اینکه ریشه اصلی این کلمه همه جا به "تقدیر و فرض و تصویر" باز می گردد.

البته "تلاوت" را می توان به نوعی با این معنی ارتباط داد و گفت: تلاوت عبارت از تقدیر و تصویر الفاظ می باشد، ولی ارتباطی است بسیار دور که کمتر در کلمات عرب اثری از آن دیده شده است.

اما معنی گذشته که در تفسیر آیه گفتیم، (طرحها و برنامه های پیامبران برای پیشبرد اهداف الهی) تناسب زیادی با معنی ریشه ای "تمنی" دارد.

سومین احتمالی که در تفسیر آیه فوق از سوی بعضی از مفسران اظهار شده این است که منظور اشاره به پاره ای از "خطورات" و وسوسه های شیطانی است که گاه در یک لحظه زودگذر در میان افکار پاک و نورانی انبیاء افکنده می شد، اما چون آنها دارای مقام عصمت بودند و با نیروی غیبی و امداد الهی تقویت می شدند

خدا این خطورات زودگذر و القائنات شیطانی را از صفحه افکارشان محو می کرد و آنها را در همان صراط مستقیم پیش می برد.

این تفسیر نیز با آیات دوم و سوم مورد بحث چندان سازگار نیست، چرا که قرآن این القائنات شیطانی را وسیله آزمایش کافران و آگاهی مؤمنان می شمرد در حالی که خطورات قلبی پیامبران که بزودی محو می شود چنین اثری نمی تواند داشته باشد.

از مجموع آنچه گفتیم روشن می شود که تفسیر اول از همه مناسبتر است، که در حقیقت اشاره به فعالیتهای شیاطین و وسوسه های آنها در برابر برنامه های سازنده انبیاء است چرا که آنها همیشه می خواستند با القائنات خود این برنامه ها و تقدیرها را بهم بزنند، اما خدا مانع از آن می شد.

\*\*\*

## ۲- افسانه ساختگی غرائق!

در بعضی از کتب اهل سنت روایات عجیبی در اینجا از ابن عباس نقل شده که: پیامبر خدا ص در مکه مشغول خواندن سوره "النجم" بود، چون به آیاتی که نام بتهای مشرکان در آن بود رسید (أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ وَ مَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ) در این هنگام شیطان این دو جمله را بر زبان او جاری ساخت:

تلک الغرائق العلی، و ان شفاعتھن لترتجی!.

(اینها پرندگان زیبای بلند مقامی هستند و از آنها امید شفاعت است!) (۱).

در این هنگام مشرکان خوشحال شدند و گفتند محمد ص تا کنون نام خدایان ما را به نیکی نبرده بود، در این هنگام پیامبر ص سجده کرد و آنها هم سجده کردند، جبرئیل نازل شد و به پیامبر ص اخطار کرد که این دو جمله را من

ص: ۱۴۱

---

۱- ۱) غرائق جمع غرنوق (بر وزن مزدور) یک نوع پرنده آبی سفید یا سیاه رنگ است و به معانی دیگر نیز آمده (قاموس اللغه).

برای تو نیاورده بودم، این از القائنات شیطان بود در این موقع آیات مورد بحث ( وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ ... ) نازل گردید و به پیامبر ص و مؤمنان هشدار داد (۱) ! گر چه جمعی از مخالفان اسلام برای تضعیف برنامه های پیامبر ص به گمان اینکه دستاویز خوبی پیدا کرده اند این قضیه را با آب و تاب فراوان نقل کرده و شاخ و برگهای زیادی به آن داده اند ولی قرائن فراوان نشان می دهد که این یک حدیث مجعول و ساختگی است که برای بی اعتبار جلوه دادن قرآن و کلمات پیامبر اسلام ص وسیله شیطان صفتان جعل شده است زیرا:

اولا- به گفته محققان، راویان این حدیث افراد ضعیف و غیر موثقند، و صدور آن از ابن عباس نیز به هیچوجه معلوم نیست، و به گفته "محمد بن اسحاق" این حدیث از مجعولات زنادقه می باشد و او کتابی در این باره نگاشته است (۲).

ثانیا- احادیث متعددی در مورد نزول سوره نجم و سپس سجده کردن پیامبر و مسلمانان در کتب مختلف نقل شده، و در هیچیک از این احادیث سخنی از افسانه غرانیق نیست، و این نشان می دهد که این جمله بعدا به آن افزوده شده است (۳).

ثالثا- آیات آغاز سوره نجم صریحا این خرافات را ابطال می کند آنجا که می گوید وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ: "پیامبر از روی هوای نفس سخن نمی گوید آنچه می گوید تنها وحی الهی است" این آیه با افسانه فوق چگونه سازگار است؟ رابعا- آیه ای که بعد از ذکر نام بتها در این سوره آمده، همه بیان مذمت

ص: ۱۴۲

---

۱-۱) در المیزان ذیل آیات مورد بحث، این حدیث از جماعتی از حفاظ اهل سنت از جمله ابن حجر نقل شده است.

۲-۲) تفسیر کبیر فخر رازی جلد ۲۳ صفحه ۵۰.

۳-۳) همان مدرک.

بتها و زشتی و پستی آنها است و با صراحت می گوید: اینها اوهامی است که شما با پندارهای بی اساس خود ساخته اید و هیچگونه کاری از آنها ساخته نیست (إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَى .

با این مذمت‌های شدید چگونه ممکن است چند جمله قبل از آن، مدح بتها شده باشد بعلاوه قرآن صریحا یادآور شده که خدا تمامی آن را از هر گونه تحریف و انحراف و تزییع حفظ می کند چنان که در آیه ۹ سوره حجر می خوانیم: "إِذَا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ."

خامسا- مبارزه پیامبر ص با بت و بت پرستی یک مبارزه آشتی ناپذیر و پی گیر و بی وقفه از آغاز تا پایان عمر او است، پیغمبر ص در عمل نشان داد که هیچگونه مصالحه و سازش و انعطافی در مقابل بت و بت پرستی- حتی در سخت ترین حالات- نشان نمی دهد، چگونه ممکن است چنین الفاظی بر زبان مبارکش جاری شود.

و سادسا- حتی آنها که پیامبر اسلام ص را از سوی خدا نمی دانند و مسلمان نیستند او را انسانی متفکر و آگاه و مدبر می دانند که در سایه تدبیرش به بزرگترین پیروزیها رسید، آیا چنین کسی که شعار اصلیش لا اله الا الله و مبارزه آشتی ناپذیر با هر گونه شرک و بت پرستی بوده، و عملا- نشان داده است که در ارتباط با مساله بتها حاضر به هیچگونه سازشی نیست، چگونه ممکن است برنامه اصلی خود را رها کرده و از بتها این چنین تجلیل به عمل آورد؟! از مجموع این بحث بخوبی روشن می شود که افسانه غرائبق ساخته و پرداخته دشمنان ناشی و مخالفان بیخبر است که برای تضعیف موقعیت قرآن و پیامبر ص چنین حدیث بی اساس را جعل کرده اند.

لذا تمام محققان اسلامی اعم از شیعه و اهل تسنن این حدیث را قویا نفی

و تضعیف کرده اند و به جعل جاعلین نسبت داده اند (۱).

البته بعضی از مفسران توجیهی برای این حدیث ذکر کرده اند که بر فرض ثبوت اصل حدیث، قابل مطالعه بود و آن اینکه: "پیامبر اسلام ص آیات قرآن را آهسته و با تانی می خواند، و گاه در میان آن لحظاتی سکوت می کرد، تا دل‌های مردم آن را بخوبی جذب کند، هنگامی که مشغول تلاوت آیات سوره نجم بود و به آیه " أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ وَ مَدَّآةَ اللَّاتِ وَالْأُخْرَىٰ " رسید بعضی از شیطان صفتان (مشرکان لجوج) از فرصت استفاده کرده و جمله تلك الغرائق العلی و ان شفاعتهن لترتجی را در این وسط با لحن مخصوصی سر دادند تا هم ذهن کجی به سخنان پیامبر ص کنند و هم کار را بر مردم مشتبه سازند، ولی آیات بعد به خوبی از آنها پاسخ گفت و بت پرستی را شدیداً محکوم کرد" (۲).

و از اینجا روشن می شود اینکه بعضی خواسته اند داستان غرائق را نوعی انعطاف از ناحیه پیامبر ص نسبت به بت پرستان به خاطر سرسختی آنها و علاقه پیامبر ص به جذب آنان به سوی اسلام بدانند و از این راه تفسیر کنند، مرتکب اشتباه بزرگی شده اند، و نشان می دهد که این توجیه گران موضع اسلام و پیامبر ص را در برابر بت و بت پرستی درک نکرده اند و مدارک تاریخی که می گوید دشمنان هر بهایی را حاضر شدند به پیامبر ص در این زمینه پردازند و او قبول نکرد و ذره ای از برنامه خود عدول نمود ندیده اند، و یا عمداً تجاهل می کنند.

\*\*\*

### ۳- فرق "رسول" و "نبی"

در مورد فرق میان "رسول" و "نبی" سخن بسیار است، آنچه مناسبتر

ص: ۱۴۴

۱- ۱) مجمع البیان، تفسیر فخر رازی، قرطبی، فی ظلال، تفسیر صافی، روح المعانی و المیزان و تفسیرهای دیگر ذیل آیات مورد بحث.

۲- ۲) تفسیر "قرطبی" جلد ۷ صفحه ۴۴۷۴- "مرحوم طبرسی" در "مجمع البیان" نیز آن را به عنوان یک احتمال آورده است.

به نظر می‌رسد این است که "رسول" به پیامبرانی گفته می‌شود که مامور تبلیغ و دعوت به آئین خود بوده‌اند، و چنان که در حالات آنها می‌خوانیم از هر گونه کوشش و تلاشی در این راه فروگذار نکردند و انواع مشکلات را به جان خریدند.

اما "نبی" چنان که از ماده اصلی این لغت پیدا است کسی است که از وحی الهی خبر می‌دهد، هر چند مامور به تبلیغ گسترده نیست، و در واقع به طبیعی می‌ماند که دردمندان به سراغ او می‌روند و از او دارو و درمان می‌جویند، می‌دانیم شرایط محیطها و پیامبران با هم مختلف بوده و هر کدام ماموریتی داشتند (۱).

\*\*\*

ص: ۱۴۵

---

۱-۱) در جلد اول تفسیر نمونه ذیل آیه ۱۲۴ سوره بقره نیز در این زمینه صحبت کرده ایم.



اشاره

وَلَا يَرَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مَرْيَةِ مِنْهُ حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ يَوْمَ عَقِيمٍ (۵۵) الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ لِّلَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ (۵۶) وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ (۵۷) وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (۵۸) لَيَدْخِلْنَهُمْ مُدْخَلَ بَرْزَخٍ بَاطِنٍ أَلَمْ يَكُنْ لَهُمُ اللَّهُ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ (۵۹)

ترجمه:

۵۵- کافران همواره در باره قرآن در شکند تا روز قیامت ناگهانی فرا رسد، یا عذاب روز عقیم (روزی که قادر بر جبران نیستند) به سراغشان بیاید.

۵۶- حکومت و فرمانروایی در آن روز از آن خدا است، و بین آنها حکم می فرماید کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند در باغهای پر نعمت بهشتند.

۵۷- کسانی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند عذاب خوارکننده ای برای آنها است.

۵۸- کسانی که در راه خدا هجرت کردند سپس کشته شدند یا به مرگ طبیعی از دنیا رفتند خداوند به آنها روزی نیکویی می دهد که او بهترین روزی دهندگان است.

## تفسیر:

رزق حسن

در تعقیب آیات گذشته که سخن از تلاش و کوشش مخالفان برای محو آیات الهی می گفت در آیات مورد بحث، اشاره به ادامه این تلاشها از ناحیه افراد متعصب سرسخت می کند.

نخست می گوید: "کافران همواره در باره قرآن و آئین توحیدی تو در شک هستند، (تا روز قیامت) ناگهان فرا رسد، یا عذاب روز عقیم روزی که قادر بر جبران نیستند، به سراغشان بیاید" (وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مَرِيَةٍ مِنْهُ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ يَوْمٍ عَقِيمٍ).

بدیهی است منظور از "کافران" در اینجا همه آنها نیستند چرا که بسیاری در ادامه راه بیدار شدند و به پیامبر ص و صفوف مسلمین پیوستند، منظور سران آنها و افراد لجوج و فوق العاده متعصب و کینه توزند که هرگز ایمان نیاوردند و همواره به کارشکنیهای خود ادامه دادند.

واژه "مریه" که به معنی شک و تردید است نشان می دهد که آنها هرگز یقین به خلاف قرآن و اسلام نداشتند هر چند در الفاظشان چنین اظهار می کردند بلکه حد اقل به مرحله شک تنزل کرده بودند، اما تعصبها به آنها اجازه مطالعه بیشتر و یافتن حقیقت را نمی داد.

کلمه "ساعه" گرچه بعضی احتمال داده اند به معنی لحظه مرگ و مانند آن بوده باشد، ولی آیات بعد نشان می دهد که منظور از آن پایان جهان و قرار گرفتن در آستانه قیامت است که با کلمه "بغته" (ناگهانی) مخصوصا همراه است.

منظور از عِدَابٌ "يَوْمِ عَقِيمٍ" مجازات روز قیامت است و اینکه روز قیامت توصیف به "عقیم" (نازا) شده اشاره به این است که آنها روز دیگری پشت سر ندارند تا بتوانند به جبران گذشته برخیزند و در سرنوشت خود تغییری ایجاد کنند.

\*\*\* سپس به حاکمیت مطلقه پروردگار در روز رستاخیز اشاره کرده می گوید:

"حکومت و فرمانروایی در آن روز مخصوص خدا است" (الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ).

البته این اختصاص به روز قیامت ندارد، امروز و همیشه حاکم و مالک مطلق خدا است، منتهی چون در این دنیا مالکان و حاکمان دیگری نیز وجود دارند، هر چند قلمرو حکومتشان بسیار محدود و ضعیف است و جنبه صوری و ظاهری دارد، اما همین امر ممکن است موجب تداعی این فکر شود که حاکم و مالک دیگری غیر از خداوند وجود دارد اما در صحنه قیامت که همه این مسائل بر چیده می شود بیش از هر زمان این حقیقت آشکار می گردد که حاکم و مالک تنها او است.

به تعبیر دیگر دو رقم حاکمیت و مالکیت وجود دارد: حاکمیت حقیقی که حاکمیت خالق بر مخلوق است و حاکمیت اعتباری و قرار دادی که میان مردم معمول است، در دنیا این هر دو وجود دارد اما در سرای آخرت حکومتهای قرار دادی و اعتباری همه بر چیده می شود تنها حکومت حقیقی خالق جهان باقی می ماند (۱).

به هر حال چون مالک حقیقی او است، حاکم حقیقی هم او خواهد بود، لذا او در میان همه انسانها-اعم از مؤمن و کافر- حکومت و داوری می کند، و نتیجه آن همان است که قرآن به دنبال این سخن فرموده: "آنها که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند در باغهای پر نعمت بهشت قرار دارند،" باغهایی

ص: ۱۴۸

که همه مواهب در آن جمع است و هر خیر و برکتی که بخواهند در آن موجود است (فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ).

\*\*\* اما آنها که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند، عذاب خوار کننده ای برای آنهاست" (وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ).

چه تعبیر گویا و زنده ای؟ عذابی که آنها را پست و حقیر می کند و در برابر آن همه گردنکشی ها و خود برترینی ها و استکبار در برابر خلق خدا آنها را به پائینترین مرحله ذلت می کشاند، و می دانیم توصیف "عذاب" به "الیم" و "عظیم" و "مهین" که در آیات مختلف قرآن ذکر شده هر کدام متناسب نوع گناهی است که از گردنکشان سر می زده است!

جالب توجه اینکه در باره مؤمنان اشاره به دو چیز می کند: "ایمان" و "عمل صالح" و در نقطه مقابل در باره کافران اشاره به "کفر" و "تکذیب آیات الهی" است، که در واقع هر کدام ترکیبی است از اعتقاد درونی و آثار برونی و عملی آن، چرا که اعمال انسان غالباً از یک ریشه فکری و اعتقاد سرچشمه می گیرد.

\*\*\* و از آنجا که در آیات گذشته سخن از مهاجرانی به میان آمد که از خانه و کاشانه خود به خاطر نام الله و حمایت از آئین او بیرون رانده شدند، در آیه بعد از آنها به عنوان یک گروه ممتاز یاد کرده، می گوید: "کسانی که در راه خدا هجرت کردند، سپس شربت شهادت نوشیدند و یا به مرگ طبیعی از دنیا رفتند خداوند به همه آنها روزی نیکویی می دهد، و از نعمتهای ویژه ای برخوردار می کند چرا که او بهترین روزی دهندگان است" (وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا لَيُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ).

بعضی از مفسران گفته اند: "رزق حسن"، اشاره به نعمتهایی است که وقتی چشم انسان به آن می افتد، چنان مجذوب می شود که نمی تواند دیده از آن بر گیرد و به غیر آن نگاه کند، و تنها خدا قدرت دارد که چنین روزی را به کسی دهد.

بعضی از دانشمندان شان نزولی برای این آیه ذکر کرده اند که خلاصه اش چنین است: "هنگامی که مهاجران به مدینه آمدند بعضی از آنها به مرگ طبیعی از دنیا رفتند، در حالی که بعضی شربت شهادت نوشیدند، در این هنگام گروهی تمام فضیلت را برای شهیدان قائل شدند، آیه فوق نازل شد و هر دو را مشمول بهترین نعمتهای الهی معرفی کرد، لذا بعضی از مفسران از این تعبیر چنین نتیجه گرفته اند که مهم جان دادن در راه خدا است چه از طریق شهادت باشد و چه از طریق مرگ طبیعی، هر کس برای خدا و در راه خدا بمیرد مشمول ثواب شهیدان است (ان المقتول فی سبیل الله و المیت فی سبیل الله شهید) (۱).

\*\*\* و در آخرین آیه نمونه ای از این رزق حسن را بازگو کرده می گوید:

"خداوند آنها را در محلی وارد می کند که از آن راضی و خشنود خواهند بود" (لَيُدْخِلَنَّهُمْ مُدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ).

اگر در این جهان از منزل و ماوای خود به ناراحتی تبعید و اخراج شدند خداوند در جهان دیگر آنها را در منزل و ماوایی جای می دهد که از هر نظر مورد رضایت آنها است، و به این ترتیب ایثار و فداکاری آنان را به عالیتین وجه جبران می کند.

و در پایان می فرماید: "خداوند، عالم و آگاه است و از اعمال این بندگان با خبر، و در عین حال حلیم است" و عجله در مجازات و کیفر نمی کند، تا مؤمنان در این میدان آزمایش پرورش یابند و آزموده شوند (وَ إِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ).

ص: ۱۵۰

اشاره

ذَلِكَ وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُعِيَ عَلَيْهِ لِيُنْصَرَفَ عَنْهُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوفٌ غَفُورٌ (۶۰) ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ يُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُوَلِّجُ  
النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ (۶۱) ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ  
(۶۲)

ترجمه:

۶۰-مطلب چنین است، و هر کس به همان مقدار که به او ستم شده مجازات کند سپس مورد تعدی قرار گیرد خدا او را یاری خواهد کرد خداوند بخشنده و آمرزنده است.

۶۱-این بخاطر آن است که خداوند شب را در روز و روز را در شب داخل می کند و خداوند شنوا و بینا است.

۶۲-این بخاطر آن است که خدا حق است و آنچه را غیر از او می خوانند باطل است و خداوند بلند مقام و بزرگ است.

شان نزول:

در بعضی از روایات آمده است که جمعی از مشرکان مکه با مسلمانان روبرو شدند در حالی که فقط دو شب به پایان ماه محرم باقی مانده بود، مشرکان به یکدیگر گفتند یاران محمد ص در ماه محرم دست به پیکار نمی زنند و جنگ را حرام

ص: ۱۵۱

می دانند و به همین دلیل حمله را آغاز کردند، مسلمانان نخست با اصرار از آنها خواستند که در این ماه حرام جنگ را آغاز نکنند، ولی آنها گوش ندادند، ناچار برای دفاع از خود وارد عمل شدند و مردانه جنگیدند و خداوند آنها را پیروز کرد (نخستین آیه فوق در اینجا نازل گشت) (۱).

\*\*\*

## تفسیر:

پیروزمندان کیانند؟

□  
در آیات گذشته سخن از مهاجران فی سبیل الله بود و وعده های پادشاه بزرگی که خداوند در قیامت به آنها داده است.

برای اینکه تصور نشود که وعده الهی، مخصوص آخرت است در نخستین آیه مورد بحث سخن از پیروزی آنها-در سایه لطف الهی-در این جهان می گوید می فرماید: "مساله چنین است و هر کس در برابر ستمی که به او شده به همان اندازه دست به مجازات زند، سپس بر او ظلم شود، خداوند او را یاری خواهد کرد" (ذَلِكَ وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوِقَبَ بِهِ ثُمَّ بُعِيَ عَلَيْهِ لِيَنْصِرَهُ اللهُ).

اشاره به اینکه دفاع در مقابل ظلم و ستم، یک حق طبیعی است و هر کس مجاز است به آن اقدام کند.

ولی تعبیر به "مثل" تاکید بر این حقیقت است که نباید از حد تجاوز کند.

جمله "ثُمَّ بُعِيَ عَلَيْهِ"، نیز اشاره به این است که اگر شخص در مقام دفاع از خویشتن تحت فشار ظلم قرار گیرد، خدا وعده یاری به او داده است، و به این ترتیب کسی که از آغاز سکوت کند و تن به ظلم و ستم در دهد و هیچگونه گام مؤثری در راه دفاع از خود بر ندارد خدا به چنین کسی وعده یاری نداده است،

ص: ۱۵۲

---

۱-۱) "مجمع البیان" و "در المنثور" ذیل آیات مورد بحث.

وَعَدَهُ الْهَى مَخْصُوصَ كَسَانَى اسْتِ كَه تَمَام نَىرُوى خُود رَا بَرَاى دَفَاعِ دَر بَرَابَرِ ظَالِمَانِ وَ سَتَمَكْرَانِ بَسِيحَ كُنْتَدِ وَ بَاز هَم اَز طَرْفِ دَشْمَنِ تَحْتِ سَتَمِ قَرَارِ بَكِىْرِنْدِ.

وَ اَز اَنجَا كَه هَمَىشَه قِصَاصِ وَ مَجَازَاتِ بَاىدِ بَا عَفْوِ وَ رَحْمَتِ، اَمَىخْتَه شُودِ تَا اَفْرَادَى كَه اَز كَارِ خُودِ پَشَىمَانِ گَشْتَه اَنْدِ وَ سَرِ تَسْلَىمِ فَرُودِ اَوْرَدَه اَنْدِ زَىرِ پُوشَشِ اَن قَرَارِ كَىرِنْدِ دَر پَاىانِ اَىَه مى فَرْمَاىد: "خُداوَنْدِ بَخْشَنْدَه وَ اَمْرَزَنْدَه اسْتِ" ( اِنَّ اللّٰهَ لَعَفُوٌّ غَفُوْرٌ ).

اىن دَرَسْتِ بَه اَیَاتِ قِصَاصِ مى مَانْدِ كَه اَز يَكِ طَرْفِ بَه اَوَلِیَاى دَمِ اَجَازَه قِصَاصِ مى دَهْدِ، وَ اَز سَوىِ دَىگَرِ دَسْتُورِ عَفْوِ رَا بَه عَنوَانِ يَكِ فَضَىلِتِ (دَر مَورِدِ كَسَانَى كَه شَاىسْتَه عَفُوْنْدِ) دَر كَنَارِ اَن مى كُذَارْدِ.

\*\*\* وَ اَز اَنجَا كَه وَعَدَه نَصْرَتِ وَ یَارَى هَنگَامَى دَلگَرَمِ كُنْتَدَه وَ مَؤَثْرَ اسْتِ كَه اَز شَخْصِ قَادِرِ وَ تَوانَاىى بُوْدَه بَاشْدِ، لَذَا دَر اَىَه بَعْدِ گُوشَه اَىِ اَز قَدْرَتِ بىِ پَاىانِ خُداِ رَا دَر پَهْنَه عَالَمِ هَسْتَى چَنِىنِ بَاز گُوىِ كُنْد: "اىنِ بَخَاطِرِ اَن اسْتِ كَه خُداوَنْدِ شَبِ رَا دَر رُوزِ وَ رُوزِ رَا دَر شَبِ دَاخِلِ مى كُنْد" (دَائِمَا اَز يَكَى مى كَاهِدِ وَ طَبَقِ نِظَامِ مَعِىنىِ بَرِ دَىگَرَىِ مى اَفزَاىدِ، نِظَامَىِ پَاىدَارِ وَ كَامَلَا حِسابِ شُدَه كَه هَزَارَانِ بَلَكَه مَلِیُونِهاِ سَالِ بَرِ قَرَارِ اسْتِ). ( ذَلِكَ بِاَنَّ اللّٰهَ يُوَلِّجُ اللَّیْلَ فِى النَّهَارِ وَ يُوَلِّجُ النَّهَارَ فِى اللَّیْلِ ).

"یُولِج" اَز مَادَه "اِیْلَاج" دَر اَصْلِ اَز وُلُوجِ بَه مَعْنَى دَخُولِ اسْتِ، اىنِ تَعْبِىرِ هَمَانِگُونَه كَه گَفْتِىمِ اِشارَه بَه دِگَرِ گُونِیْهاِ تَدْرِیجَىِ وَ كَامَلَا-مَنْظَمِ وَ حِسابِ شُدَه شَبِ وَ رُوزِ دَر فِصُولِ مَخْتَلِفِ سَالِ اسْتِ كَه اَز يَكَى كَاسْتَه وَ بَه دَىگَرَىِ اَفزُودَه مى شُودِ، اَمَا اىنِ اِحْتِمَالِ نِیْزِ وَجُودِ دَارْدِ كَه اِشارَه بَه مَسَالَه طُلُوعِ وَ غُرُوبِ اَفْتَابِ بَاشْدِ كَه بَه خَاطِرِ شَرَايِطِ خَاصِ جَوِ (هَواىِ اطْرَافِ زَمِىنِ) اىنِ اَمْرِ بَه صُورَتِ نَاگَهَانَىِ اَنجَامِ نَمَى كَىرِدِ، بَلَكَه اَز اَعْازِ طُلُوعِ فِجْرِ، اِشْعَه اَفْتَابِ بَه طَبَقَاتِ بَا لَاىِ هَواِ مى اَفْتَدِ وَ اَهْسْتَه اَهْسْتَه بَه طَبَقَاتِ پَاىِنِ مَنْتَقَلِ مى شُودِ، گُوىِ رُوزِ تَدْرِیجَا



وارد شب می گردد، و لشکر نور بر سپاهیان ظلمت چیره می شود، و بعکس هنگام غروب آفتاب نخست نور از قشر پائین جو برچیده می شود و هوا کمی تاریک می گردد و تدریجاً از طبقات بالاتر، تا آخرین شعاع خورشید برچیده شود و لشکر ظلمت همه جا را تسخیر کند، و اگر این موضوع نبود، طلوع و غروب آفتاب در یک لحظه زود گذر انجام می گرفت و انتقال ناگهانی از شب به روز و روز به شب هم از نظر جسمی و روحی برای انسان زیانبار بود، و هم از نظر نظام اجتماعی این تغییر سریع و بی مقدمه مشکلات فراوان به وجود می آورد.

هیچ مانعی ندارد که آیه فوق اشاره به هر دو تفسیر باشد.

و در پایان آیه می گوید "خداوند سمیع و بصیر است" (وَ أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ).

تقاضای کمک مؤمنان را می شنود، و از حال و کار آنها آگاه است، و در موقع لزوم، لطفش به یاری آنها می شتابد، همانگونه که از اعمال و نیت دشمنان حق با خبر است.

\*\*\* آخرین آیه مورد بحث در واقع دلیلی است برای آنچه قبلاً گذشت، می گوید:

"این به خاطر آن است که خداوند حق است، و آنچه را غیر از او می خوانند باطل است، و خداوند بلند مقام و بزرگ است" (ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ).

اگر می بینید لشکریان حق پیروز می شوند، باطل عقب نشینی می کند، لطف خدا به یاری مؤمنان می شتابد و کافران را تنها می گذارد، به خاطر آن است که آنها باطلند و اینان حق، آنها بر خلاف نظام عالم هستی هستند و سرنوشتشان فنا و نیستی است و اینها هماهنگ با قوانین جهان هستی.

اصولاً خداوند حق است و غیر او باطل است و تمام انسانها و موجوداتی که

به نحوی با خدا ارتباط دارند حقند و به همان اندازه که از او بیگانه اند باطلند (۱).

کلمه "علی" که از ماده "علو" گرفته شده به معنی بلند مقام است، و نیز به کسی گفته می شود که قادر و قاهر است و کسی قدرت مقاومت در برابر اراده او ندارد.

"کبیر" نیز اشاره ای است به عظمت علم و قدرت پروردگار و کسی که دارای این صفات است بخوبی می تواند دوستان خود را یاری دهد، و دشمنان را در هم بشکند لذا دوستانش باید به وعده های او دلگرم باشند.

\*\*\*

ص: ۱۵۵

---

۱- ۱) در تفسیر "المیزان" می خوانیم: اطلاق "حق" بر خدا و "باطل" بر غیر او یا به خاطر این است که حقی که به هیچوجه با باطل آمیخته نیست او است، یا به خاطر اینکه حقی که در حقانیتش استقلال دارد و دیگران بخاطر رابطه با او رنگ حق به خود می گیرند خدا است.



۶۵- آیا ندیدی که خداوند آنچه در زمین است مسخر شما کرد؟ و کشتیها به فرمان او بر صفحه اوقیانوسها حرکت می کنند و آسمان (کرات و سنگهای آسمانی) را نگه می دارد تا بر زمین، جز به فرمان او، فرو نیفتند؟ خداوند نسبت به مردم رحیم و مهربان است.

۶۶- او کسی است که شما را زنده کرد سپس می میراند بار دیگر زنده می کند اما این انسان کفران کننده و ناسپاس است.

### تفسیر:

نشانه های خدا در صحنه هستی

در آیات گذشته، سخن از قدرت بی پایان خداوند و حقانیت او بود، در آیات مورد بحث نشانه های مختلفی از این قدرت گسترده و حقانیت مطلقه را بیان می کند.

نخست می گوید: "آیا ندیدی که خداوند از آسمان آبی فرستاد و زمین خشکیده و مرده بواسطه آن سبز و خرم می گردد؟!)"  
أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتَصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً).

زمینی که آثار حیات از او رخت بر بسته بود و چهره ای عبوس و زشت و تیره داشت با نزول قطرات حیاتبخش باران، زنده شد و آثار حیات در آن نمایان گشت و لبخند زندگی در چهره او آشکار.

آری "خداوندی که به این سادگی اینهمه حیات و زندگی می آفریند لطیف و خبیر است" (إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ).

"لطیف" از ماده "لطف" به معنی کار بسیار ظریف و باریک است، و اگر به رحمتهای خاص الهی، "لطف" گفته می شود نیز به خاطر همین ظرافت آن است.

"خبیر" به معنی کسی است که از مسائل دقیق آگاه است.

لطیف بودن خدا ایجاب می کند که نطفه های کوچک و کم ارزش گیاهان را که در درون بذرها در اعماق خاکها نهفته است پرورش دهد، و آنها را که

در نهایت ظرافت و لطافتند از اعماق خاک تیره بر خلاف قانون جاذبه بیرون فرستد، و در معرض تابش آفتاب، و وزش نسیم قرار دهد، و سرانجام آن را به گیاهی بارور، یا درختی تنومند تبدیل کند.

اگر او دانه های باران را نمی فرستاد و محیط بذر و زمین اطراف آن نرم و ملایم و "لطیف" نمی شد آنها هرگز قدرت نمو و رشد نمی داشتند، اما او با این باران به آن محیط خشک و خشن، لطف و نرمش بخشید تا آماده حرکت و نمو گردد.

در عین حال از تمام نیازها و احتیاجات این دانه ضعیف از آغاز حرکت در زیر خاک تا هنگامی که سر به آسمان کشیده، آگاه و خبیر است.

خداوند به مقتضای لطفش باران را می فرستد، و به مقتضای خبیر بودنش اندازه ای برای آن قائل است که اگر از حد بگذرد سیل است و ویرانی، و اگر کمتر از حد باشد خشکسالی و پژمردگی و این است معنی لطیف بودن و خبیر بودن خداوند.

در آیه ۱۸ سوره مؤمنون نیز می خوانیم: **وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكِنَاهُ فِي الْأَرْضِ**: "ما از آسمان آبی فرستادیم به اندازه معین، سپس آن را در زمین ساکن کردیم" (۱).

\*\*\* نشانه دیگری که برای قدرت بی پایان و حقانیت ذات پاک او می آورد این است که می گوید: "آنچه در آسمانها، و آنچه در زمین است از آن خدا است" **(لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ)**.

خالق همه او است، و مالک همه نیز او است، و به همین دلیل بر همه چیز توانایی دارد.

ص: ۱۵۸

---

۱- ۱) در جلد پنجم تفسیر نمونه صفحه ۳۸۶ ذیل آیه ۱۰۳ سوره انعام بحث جالبی در باره "لطیف بودن خداوند" داشتیم به آنجا مراجعه فرمائید.

و نیز به همین دلیل<sup>۱۱</sup> او تنها غنی و بی نیاز در عالم هستی، و شایسته هر گونه حمد و ستایش است<sup>۱۲</sup> (وَ إِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ).

پیوند این دو صفت (غنی و حمید) با هم یک پیوند بسیار حساب شده است، چرا که اولاً بسیاری از کسانی که غنی هستند اما بخیلند و استثمارگر و انحصار طلب و غرق غفلت و غرور، و به همین دلیل عنوان غنی بودن گاهی تداعی این اوصاف را می کند، ولی غنی بودن خداوند توأم است با لطف و بخشندگی، جود و سخای او نسبت به بندگان که او را شایسته حمد و ستایش می کند.

ثانیاً: اغنیای دیگر غنایشان ظاهری است و اگر جود و سخایی دارند در واقع از خودشان نیست چرا که تمام نعمت و امکانات را خدا در اختیار آنها گذارده است، غنی بالذات و شایسته هر گونه ثنا و ستایش تنها ذات پاک او است.

ثالثاً: بی نیازان دیگر اگر کاری می کنند بالاخره سودی از آن عاید خودشان می شود تنها کسی که بی حساب می بخشد و سودی عائد او نمی گردد بلکه می خواهد تا بر بندگان جودی کند، او است و به همین دلیل از همه شایسته تر به حمد و ثنا است.

\*\*\* باز به نمونه دیگری از این قدرت بی پایان در زمینه تسخیر موجودات برای انسانها اشاره کرده می فرماید: "آیا ندیدی که خداوند آنچه را در زمین است مسخر شما کرد" و همه مواهب و امکانات آن را در اختیار شما قرار داد؟ تا هر گونه بخواهید از آن بهره بگیرید (أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مِمَّا فِي الْأَرْضِ).

و همچنین کشتیها را در حالی که در دریاها به فرمان او به حرکت در می آیند و سینه آنها را می شکافند و به سوی مقصدها پیش می روند<sup>۱۳</sup> (وَ الْفُلُوكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ).

از این گذشته<sup>۱۴</sup> خداوند آسمان را در جای خود نگه میدارد تا بر زمین جز به فرمان او فرود نیفتد<sup>۱۵</sup> (وَ يُمَسِّكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ).

از یک سو هر یک از کرات آسمانی را در مدار خود به حرکت در آورده و نیروی "دافعه" حاصل از گریز از مرکز را درست معادل نیروی "جاذبه" آنها قرار داده است، تا هر یک در مدار خود بی آنکه در فاصله های آنها دگرگونی حاصل بشود به حرکت در آیند، و تصادمی در میان کرات روی ندهد.

از سوی دیگر جو زمین را آن چنان آفریده که به سنگریزه های سرگردان اجازه بر خورد با زمین و تولید ناراحتی و ویرانی برای اهلیش ندهند.

آری این رحمت و لطف او نسبت به بندگان است که این چنین گهواره زمین را امن و امان و خالی از هر گونه خطر آفریده تا محل آسایش و آرامش بندگان باشد، نه سنگهای سرگردان آسمانی بر زمین سقوط می کنند نه کرات دیگر با آن تصادم می نمایند.

لذا در پایان آیه اضافه می کند: "خداوند نسبت به مردم مهربان و رحیم است (إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُفٌ رَحِيمٌ)." □ □

\*\*\* سرانجام در آخرین آیه از قدرت پروردگار در مهمترین مساله جهان هستی، یعنی مساله حیات و مرگ سخن می گوید و می فرماید: "او کسی است که شما را زنده کرد" (خاک بی جان بودید لباس حیات بر شما پوشانید) (وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ).

"سپس بعد از طی دوره حیات شما را می میراند" (و به همان خاک که از آن برخاستید باز می گردید) (ثُمَّ يُمِيتُكُمْ).

"و دیگر بار در رستاخیز حیات نوین به شما می بخشد" (و سر از خاک مرده بر می آورید و آماده حساب و جزا می شوید) (ثُمَّ يُحْيِيكُمْ).

اما با این حال "این انسان در برابر اینهمه نعمتهایی که خدا در زمین و آسمان در جسم و جان، به او ارزانی داشته کفران کننده و ناسپاس است، و با دیدن اینهمه

نشانه های روشن، ذات پاک او را انکار می کنند" (إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ).

\*\*\*

**نکته ها:**

**اشاره**

### **۱- صفات ویژه پروردگار**

در آیات فوق و دو آیه قبل از آن به ترتیب چهارده بخش از صفات خداوند (در آخر هر آیه دو صفت) بیان شده است: علیم و حلیم- عفو و غفور- سمیع و بصیر- علی و کبیر- لطیف و خبیر- غنی و حمید- رءوف و رحیم که هر بخش از این صفات دو گانه هماهنگ و مکمل یکدیگرند، عفو خداوند با غفران او، سمیع بودن با بصیر بودن، بلند مقام بودنش با بزرگیش، لطیف بودن با آگاهیش، غنی بودن با حمید بودنش، و بالاخره رءوف بودن با مهربانیش همه هماهنگ، و در عین حال هر کدام از آنها درست متناسب همان بحثی است که در آن آیه مطرح شده، و چون قبلا در ذیل خود آیات از آن سخن گفته ایم نیاز به تکرار نمی بینیم.

\*\*\*

### **[۲- آیات فوق دلیل بر قدرت خدا است]**

آیات فوق همانگونه که دلیلی بر قدرت خدا است و تاکید بر وعده های نصرت الهی نسبت به بندگان با ایمان، همچنین نشانه ای است از حقانیت ذات پاک او که در آیات گذشته روی آن تکیه شده بود، و نیز دلیلی است بر توحید، و دلیلی است بر معاد، چرا که مساله زنده شدن زمینهای مرده به وسیله گیاهان سر سبز در پرتو نزول باران و همچنین مساله حیات و مرگ نخستین انسان شاهد زنده ای است بر اینکه او قادر است بار دیگر انسان را زنده کند و لباس حیات بر او بپوشاند، چنان که در بسیاری از آیات قرآن به همین امور بر مساله معاد استدلال شده.

ضمنا جمله إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ با توجه به اینکه "کفور" صیغه مبالغه است



اشاره به کفر و انکار انسانهای لجوج می کند که حتی با مشاهده اینهمه آیات عظمت خدا باز راه انکار را پیش می گیرند، و یا اشاره به کفران و ناسپاسی اینگونه افراد است که وجودشان غرق نعمتهای او است و باز هم نه در مقام شکر منعمند و نه شناخت او.

\*\*\*

### ۳- تسخیر موجودات زمین و آسمان

همانگونه که سابقا هم اشاره کرده ایم تسخیر این امور برای انسان از این نظر است که خدا آنها را خدمتگزار انسان قرار داده و در مسیر منافع او می باشند (شرح مفصل این موضوع را در جلد یازدهم تفسیر نمونه صفحه ۱۶۷ به بعد-ذیل آیات ۱۲ تا ۱۴ سوره نحل و همچنین در جلد دهم صفحه ۱۲۰ به بعد ذیل آیه ۲ سوره رعد-بیان کرده ایم).

و اگر می بینیم در میان نعمتهای زمینی، حرکت کشتیها بر صحنه اقیانوسها بالخصوص ذکر شده به خاطر آن است که این کشتیها در گذشته و حال مهمترین وسیله ارتباطی و انتقال انسانها و کالاها از نقطه ای به نقطه دیگر بوده و هستند، و هیچ وسیله نقلیه ای تا کنون نتوانسته است جای کشتیها را در این زمینه بگیرد.

به طور قطع اگر یک روز تمام کشتیها بر صفحه اقیانوسها از حرکت باز ایستند زندگی انسانها به کلی مختل خواهد شد، چرا که راههای خشکی قدرت و کشش نقل و انتقال اینهمه وسائل و کالا را ندارد، مخصوصا در عصر و زمان ما با توجه به اینکه مهمترین وسیله حرکت زندگی صنعتی بشر نفت است، و مهمترین وسیله برای انتقال نفت از نقطه ای به نقاط دیگر همان کشتیها هستند اهمیت این نعمت بزرگ الهی آشکارتر می شود، چرا که گاهی کار یک کشتی نفت کش گول پیکر را "ده هزار اتومبیل هم" نمی تواند انجام دهد! و انتقال نفت از طریق خطوط لوله نیز برای نقاط محدودی از دنیا امکان پذیر است.

\*\*\*

اشاره

لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُنَازِعُونَكَ فِي الْأَمْرِ وَادْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ هُدًى مُسْتَقِيمٍ (۶۷) وَإِنْ جَادَلُوكَ فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ (۶۸) اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (۶۹) أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ (۷۰)

ترجمه:

۶۷- برای هر امتی عبادتی قرار دادیم تا آن عبادت را (در پیشگاه خدا) انجام دهند، بنا بر این آنها نباید در این امر با تو به نزاع برخیزند، به سوی پروردگارت دعوت کن که بر هدایت مستقیم قرار داری (و راه راست همین است که تو می پویی).

۶۸- و اگر آنها با تو به جدال برخیزند بگو: خدا از اعمالی که شما انجام می دهید آگاه تر است.

۶۹- خداوند میان شما در آن چه اختلاف داشتید داوری می کند.

۷۰- آیا نمی دانی خداوند آنچه را در آسمان و زمین است می داند؟ همه اینها در کتابی ثبت است (کتاب علم بی پایان پروردگار) و این بر خداوند آسان است.

تفسیر:

هر امتی عبادتی دارد

در بحثهای گذشته گفتگوهایی پیرامون مشرکان داشتیم، از آنجا که

مشرکان به طور خصوص و مخالفان اسلام به طور عموم، جر و بحثهایی با پیامبر ص پیرامون مسائل و احکام تازه اسلام داشتند و نسخ و دگرگونی قسمتهایی از احکام شرایع پیشین را نقطه ضعفی برای شریعت اسلام می پنداشتند در حالی که این دگرگونی ها نه تنها ضعف نبود بلکه یکی از برنامه تکامل ادیان محسوب می شد، لذا در نخستین آیه مورد بحث می فرماید: "برای هر امتی عبادتی قرار دادیم تا خدا را با آن پرستش کنند" (لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ) (۱).

مناسک: چنان که قبلا هم گفته ایم جمع "منسک" به معنی مطلق عبادت است، و در اینجا ممکن است تمام برنامه های دینی و الهی را شامل شود، بنا بر این آیه گویای این حقیقت است که امتهای پیشین هر کدام برنامه ای مخصوص به خود داشتند که در آن شرائط خاص از نظر زمان و مکان و جهات دیگر کاملترین برنامه بوده است، ولی مسلما با دگرگون شدن آن شرائط لازم بود احکام تازه تری جانشین آنها شود.

لذا به دنبال این سخن اضافه می کند: "بنا بر این نباید آنها در این امر با تو به نزاع برخیزند" (فَلَا يَنَازِعَنَّكَ فِي الْأَمْرِ).

"و تو به سوی پروردگارت دعوت کن که راه راست همین است که تو می پویی (وَ ادْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلىٰ هُدًى مُّسْتَقِيمٍ).

هرگز گفتگوها و ایرادهای بی پایه آنان در روحیه تو کمترین اثری نگذارد

ص: ۱۶۴

---

۱ - ۱) جمعی از مفسران، این آیات را اشاره به پاسخ ایرادی دانسته اند که از ناحیه مشرکان مطرح می شد که می گفتند چگونه گوشت حیواناتی را که ذبح شده است می خورید اما گوشت میت (مردار) را نمی خورید در حالی که اولی را شما کشته اید و دومی را خدا! این آیات نازل شده و به آنها پاسخ گفت ولی بسیار بعید به نظر می رسد که آیات فوق اشاره به چنین مطلبی باشد زیرا خوردن گوشت مردار که گوشت فاسد و زیانباری است ظاهرا در هیچ شریعتی مجاز و مباح نبوده است تا قرآن صحنه بر آن بگذارد و بگوید هر شریعتی برای خود برنامه ای داشته است.

که دعوتت به سوی خدا است، و مسیر تو هدایت، و راهت مستقیم است! توصیف "هدی" به "مستقیم بودن" یا جنبه تاکید دارد، و یا اشاره به این است که هدایت به سوی مقصد ممکن است از طرق مختلفی صورت گیرد راههای نزدیک و دور، مستقیم و کج، ولی هدایت الهی، از نزدیکترین و مستقیم ترین راه است.

\*\*\* "اما اگر باز به مجادله و منازعه ادامه دهند و سخنان تو در دل آنها اثر نگذارد در پاسخ آنها بگو، خدا از اعمالی که شما انجام می دهید آگاهتر است" (وَإِنْ جَادَلُوكَ فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ).

\*\*\* "خداوند در میان شما در آنچه اختلاف داشتید داوری می کند" (و در صحنه قیامت که صحنه بازگشت به توحید و یکپارچگی و بر طرف شدن اختلافات است حقایق را برای همه شما آشکار می سازد) ("اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ") (۱).

\*\*\* و از آنجا که قضاوت و داوری در قیامت نسبت به اختلافات و اعمال بندگان نیاز به علم و آگاهی وسیعی به همه آنها دارد، در آخرین آیه مورد بحث اشاره به علم بی پایان خدا کرده، چنین می گوید: "آیا نمی دانی که خداوند آنچه را که در آسمانها و زمین است می داند"؟ ("أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ").

ص: ۱۶۵

---

۱- ۱) خطاب در این آیه ممکن است متوجه خصوص مخالفان اسلام و پیامبر(ص) باشد، بنا بر این جمله <sup>□</sup>اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ... مقول قول پیامبر(ص) است، و نیز ممکن است مخاطب هم مسلمانان باشند و هم مخالفان، و بنا بر این، این آیه بیان مستقلی است از ناحیه خداوند نسبت به همگان.

آری "همه اینها در کتابی ثبت است" (إِنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ).

کتاب علم بی پایان خداوند، کتاب عالم هستی و جهان علت و معلول، جهانی که چیزی در آن گم نمی شود و نابود نمی گردد، بلکه همواره تغییر صورت می دهد حتی امواج صدای ضعیفی که از حلقوم انسانی در هزاران سال قبل بر خاسته به کلی نابود نشده است، و همواره در این فضا وجود دارد این یک کتاب بسیار دقیق و جامع است که همه چیز در آن ضبط شده است.

و به تعبیر دیگر همه اینها در "لوح محفوظ"، لوح علم الهی ثبت است، و همه این موجودات با تمام خصوصیات و جزئیات نزد او حاضرند.

و لذا در آخرین جمله می فرماید: "این بر خداوند آسان است" چرا که همگی موجودات با تمام خصوصیاتشان نزد او حضور دارند (إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ).

\*\*\*

ص: ۱۶۶

اشاره

وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يَنْزَلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ (٧١) وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ يَكَادُونَ يَسْمِطُونَ بِالَّذِينَ يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا قُلْ أَفَأَبْتُكُمْ بِشَرِّ مَنْ ذَلِكُمْ النَّارُ وَعَدَهَا اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (٧٢) أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبٌ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ (٧٣) مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ (٧٤)

۷۱- آنها غیر از خداوند چیزهایی را می پرستند که خدا هیچگونه دلیلی برای آن نازل نکرده است، و چیزهایی که علم و آگاهی به آن ندارند، و برای ظالمان یاور و راهنمایی نیست.

۷۲- و هنگامی که آیات روشن ما بر آنها خوانده می شود در چهره کافران آثار انکار مشاهده می کنی، آن چنان که نزدیک است برخیزند و با مشت به کسانی که آیات ما را بر آنها می خوانند حمله کنند! بگو: آیا شما را به بدتر از این خبر دهم؟ همان آتش سوزنده (دوزخ) است که خدا به کافران وعده داده، و بدترین جایگاه است! ۷۳- ای مردم مثلی زده شده است گوش به آن فرا دهید: کسانی را که غیر از خدا می خوانید هرگز نمی توانند مگسی بیافرینند، هر چند برای این کار دست به دست هم دهند و هر گاه مگس چیزی از آنها بریاید نمی توانند آن را باز پس گیرند، هم این طلب کنندگان ناتوانند و هم آن مطلوبان (هم این عابدان و هم آن معبودان).

۷۴- آنها خدا را آن گونه که باید بشناسند نشناختند، خداوند قوی و شکست ناپذیر است.

### تفسیر:

معبودانی ضعیفتر از یک مگس!

در این آیات- به تناسب بحثهایی که قبلاً پیرامون توحید و شرک بود- باز سخن از مشرکان و برنامه های غلط آنها می گوید:

و از آنجا که یکی از روشنترین دلایل بطلان شرک و بت پرستی این است که هیچگونه دلیل عقلی و نقلی بر جواز این عمل دلالت نمی کند، در آیه نخست می فرماید: "آنها غیر از خدا چیزهایی را می پرستند که هیچگونه دلیلی خداوند برای آن نازل نکرده است" (وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يَنْزِلْ بِهِ سُلْطَانًا).

در واقع این ابطال اعتقاد بت پرستان است که معتقد بودند خدا اجازه بت پرستی را به آنها داده، و این بتها شفیعان در گاه او می باشند.

سپس اضافه می کند: "آنها معبودهایی را می پرستند که علم و دانشی به حقانیت آنها ندارند" (وَمَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ).

یعنی نه از طریق دستور الهی، و نه از طریق دلیل عقل هیچ حجت و برهانی برای کار خود مطلقا ندارند.

بدیهی است کسی که در اعتقاد و اعمال خود متکی به دلیل روشنی نیست، ستمگر است، هم به خویش ستم کرده، و هم به دیگران، و به هنگام گرفتار شدن در چنگال مجازات الهی هیچکس قدرت دفاع از او ندارد، لذا در پایان آیه می گوید:

"برای ستمکاران یاور و راهنمایی نیست" (وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ).

بعضی از مفسران گفته اند که "نصیر" در اینجا به معنی دلیل و برهان است، چرا که یاری کننده حقیقی همان می باشد (۱).

این احتمال نیز وجود دارد که مراد از "نصیر"، راهنما است و مکملی است برای بحث گذشته یعنی نه حجت الهی دارند، نه دلیل عقلی که خود به آن رسیده باشند، و نه رهبر و راهنما و استادی که آنها را در این مسیر یاری کند، چرا که آنها ستمگرند و در برابر حق تسلیم نیستند.

این تفسیرهای سه گانه با هم منافاتی ندارند هر چند تفسیر اول روشنتر به نظر می رسد.

\*\*\* سپس به عکس العمل بت پرستان در برابر آیات خدا، و شدت لجاجت و تعصب آنها در یک جمله کوتاه اشاره کرده می گوید: "و هنگامی که آیات روشن ما که بهره گیری از آن برای هر صاحب عقلی آسان است بر آنها خوانده می شود، در چهره کافران آثار انکار را به خوبی مشاهده می کنی" (وَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ) (۲).

در حقیقت هنگام شنیدن این آیات بینات، تضادی در میان منطق زنده

ص: ۱۶۹

---

۱-۱) المیزان و تفسیر فخر رازی ذیل آیه مورد بحث.

۲-۲) کلمه "منکر" مصدر میمی و به معنی "انکار" است، و از آنجا که انکار یک حالت درونی است و قابل مشاهده نمی باشد، بنا بر این منظور آثار و علائم انکار است.



قرآن و تعصبات جاهلانه آنها پیدا می شود، و چون حاضر به تسلیم در برابر حق نیستند، بی اختیار آثار آن در چهره هاشان نمایان می شود، بلکه بر اثر شدت تعصب و لجاج<sup>۱</sup> نزدیک است بر خیزند و با مشت‌های گره کرده خود به کسانی که آیات ما را بر آنها می خوانند حمله کنند!" (يَكَادُونَ يَسْطُونَ بِالَّذِينَ يَتْلُونَ عَلَيْهِمُ آيَاتِنَا).

"یسطون" از ماده "سطوت" به معنی بلند کردن دست و حمله کردن به طرف مقابل است، و در اصل - به گفته راغب در مفردات - به معنی بلند شدن اسب، بر سر پاها و بلند کردن دستها است، سپس به معنی بالا اطلاق شده.

در حالی که انسان اگر منطقی فکر کند هر گاه سخن خلافی بشنود، نه چهره در هم می کشد و نه پاسخ آن را با مشت گره کرده می دهد، بلکه با بیان منطقی آن را رد می کند، این عکس العمل های نادرست کافران، خود دلیل روشنی است بر اینکه آنها تابع هیچ دلیل و منطقی نیستند، تنها جهل و عصیت بر وجودشان حاکم است.

قابل توجه اینکه جمله يَكَادُونَ يَسْطُونَ با توجه به اینکه از دو فعل مضارع تشکیل شده دلیل بر استمرار<sup>۲</sup> حالت حمله و پرخاشگری<sup>۳</sup> در وجود آنها است که گاه شرائط ایجاب می کرد عملاً آن را ظاهر کنند، و گاه که شرائط اجازه نمی داد، حالت آمادگی حمله در آنها پیدا می شد و به تعبیر ما به خود می پیچیدند که چرا قادر بر حمله و ضرب نیستند.

قرآن در برابر این بی منطقان به پیامبر ص دستور می دهد: "به آنها بگو: آیا می خواهید من شما را به بدتر از این خبر دهم؟! بدتر از این همان آتش سوزنده دوزخ است!" (قُلْ أَفَأَتَّبِعُكُمْ بِشَرِّ مِمَّنْ ذَلِكُمُ النَّارُ) (۱).

ص: ۱۷۰

۱- ۱) کلمه "النار" در اینجا خبر مبتدای محذوفی است و در تقدیر هی النار بوده، بعضی نیز احتمال داده اند که "النار" مبتدا باشد و جمله وعدها الله... خبر آن. ولی احتمال اول صحیحتر است، ضمناً "وعد" فعلی است که در اینجا دو مفعول گرفته مفعول اولش "الذین کفروا" که مؤخر شده و مفعول دومش ضمیر "هاء" می باشد که مقدم گردیده که شاید تقدیم آن برای انحصار است.

یعنی اگر به زعم شما این آیات بینات الهی شر است، چون با افکار منحرف و نادرستتان هماهنگ نیست، من، بدتر از این را به شما معرفی می‌کنم، که همان مجازات دردناک الهی است که در برابر این لجاج و عناد سرانجام دامانتان را خواهد گرفت.

"همان آتش سوزانی که خداوند به کافران وعده داده" (وَعَدَهَا اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا).

"و دوزخ آتش سوزانش بدترین جایگاه است" (و بئس المصير).

در حقیقت در برابر این آتش مزاجان پرخاشگر که شعله‌های عصبیت و لجاج، همواره در درونشان افروخته است، پاسخی جز آتش دوزخ نیست! چرا که همیشه مجازات الهی تناسب نزدیکی با چگونگی گناه و عصیان دارد.

\*\*\* در آیه بعد ترسیم جالب و گویایی از وضع بتها و معبودهای ساختگی، و ضعف و ناتوانی آنها، بیان می‌کند، و بطلان اعتقاد مشرکان را به روشترین وجهی آشکار می‌سازد.

روی سخن را به عموم مردم کرده، می‌گوید: "ای مردم در اینجا مثلی زده شده است گوش به آن فرا دهید" (و دقیقاً به آن بیندیشید) (يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاذْتَمِعُوا لَهُ).

"کسانی را که شما غیر از خدا می‌خوانید هرگز نمی‌توانند مگسی بیافرینند هر چند برای این کار اجتماع کنند و دست به دست یکدیگر بدهند" (إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَاباً وَ لَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ).

همه بتها و همه معبودهای آنها و حتی همه دانشمندان و متفکران و مخترعان بشر اگر دست به دست هم بدهند قادر بر آفرینش مگسی نیستند.

بنا بر این چگونه می‌خواهید شما اینها را هم‌ردیف پروردگار بزرگی

قرار دهید که آفریننده آسمانها و زمین و هزاران هزار نوع موجود زنده در دریاها و صحراها و جنگلها و اعماق زمین است، خداوندی که حیات و زندگی را در اشکال مختلف و چهره های بدیع و متنوع قرار داده که هر یک از آنها انسان را به اعجاب و تحسین وادار، آن معبودهای ضعیف کجا و این خالق قادر و حکیم کجا؟ سپس اضافه می کند نه تنها قادر نیستند مگسی بیافرینند بلکه از مقابله با یک مگس نیز عاجزند چرا که "اگر مگس چیزی از آنها را برآید نمی تواند آن را باز پس گیرند!" (وَإِنْ يَسْأَلُهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَفِذُوهُ مِنْهُ).

موجودی به این ضعیفی و ناتوانی که حتی در مبارزه با یک مگس شکست می خورد چه جای این دارد که او را حاکم بر سرنوشت خویش بدانند و حلال مشکلات.

آری "هم این طلب کنندگان و عابدان ضعیف و ناتوانند و هم آن مطلوبان و معبودان" (ضَعْفَ الطَّالِبِ وَ الْمَطْلُوبِ).

در روایات می خوانیم: بت پرستان قریش، بتهایی را که در اطراف کعبه گرد- آوری کرده بودند آنها را با مشک و عنبر و گاه با زعفران یا عسل می آلودند و اطراف آنها ندای لبیک اللهم لبیک، لبیک لا شریک لک، الا شریک هو لک تملکه و ما ملک! که بیانگر شرک و بت پرستی آنها و تحریف لبیک موحدان بود سر در می دادند، و این موجودات پست و بی ارزش را شریک خدا می پنداشتند، ولی مگسها می آمدند و بر آنها می نشستند و آن عسل و زعفران و مشک و عنبر را می ربودند و آنها قدرت بر باز پس گرفتن آن نداشتند! قرآن مجید همین صحنه را عنوان قرار داده و برای بیان ضعف و ناتوانی بتها و سستی منطق مشرکان از آن بهره گیری می کند، می گوید شما خوب نگاه کنید ببینید معبودهایتان چگونه زیر دست و پای مگسها قرار گرفته اند و قادر به کمترین دفاع از خود نیستند؟! این چه معبودهای بی عرضه و بی ارزشی هستند که شما

حل مشکلات خود را از آنها می خواهید؟!.

در اینکه منظور از "طالب" و "مطلوب" چیست؟ حق همان است که در بالا گفتیم: "طالب" عبادت کنندگان بتها هستند و "مطلوب" خود بتها که هر دو ضعیف هستند و ناتوان.

بعضی از مفسران نیز احتمال داده اند که "طالب" اشاره به مگس است، و مطلوب اشاره به بتها (زیرا مگسها به سراغ بتها می روند تا از مواد غذایی روی آنها بهره گیرند).

بعضی دیگر "طالب" را بتها دانسته اند و "مطلوب" را مگس (زیرا به فرض که بتها به فکر آفرینش مگس ضعیفی بیفتند قادر نخواهند بود) ولی تفسیر اول صحیحتر به نظر می رسد.

□  
\*\*\* قرآن بعد از بیان مثال زنده فوق، نتیجه گیری می کند که "آنها خدا را آن گونه که باید بشناسند نشناختند" (مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ).

بقدری در معرفت و شناسایی خدا، ضعیف و ناتوانند که خداوند با آن عظمت را تا سر حد این معبودهای ضعیف و بی مقدار تنزل دادند، و آنها را شریک او شمردند، که اگر کمترین معرفتی در باره خدا داشتند بر این مقایسه خود می خندیدند.

□  
و در پایان آیه می فرماید: "خداوند قوی و عزیز است" (إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ).

نه همچون بتها که قادر بر آفرینش موجود کوچکی نیستند و حتی قدرت دفاع از خویش در برابر مگسی ندارند، او بر همه چیز قادر و توانا است و هیچکس را قدرت مقابله با او نیست.

\*\*\*

## مثالی روشن برای بیان ضعفها

گر چه جمعی از مفسران عقیده دارند که قرآن در آیات فوق، سخن از "مثل" به میان آورده، اما خود مثل را صریحا بیان نکرده است بلکه اشاره به موارد دیگر قرآن نموده، و یا اصلا "مثل" در اینجا به معنی اثبات و تبیین مطلب یا چیز عجیب است، نه به معنی معروفش.

ولی بدون شک، این نظر نادرستی است، چرا که قرآن در آیات فوق، مصداق این مثالی را که دعوت عمومی برای اندیشه در آن کرده است بیان نموده این مثال همان "مگس" است از نظر آفرینش و از نظر ربودن ذرات غذایی!.

این مثال گر چه در برابر مشرکان عرب ذکر شده، ولی با توجه به اینکه مخاطب همه مردم جهانند (يَا أَيُّهَا النَّاسُ) اختصاصی به بتهای سنگی و چوبی ندارد، بلکه تمام معبودهایی را که جز خدا می پرستند در این مثال شرکت داده شده اند، اعم از فرعونها و نمرودها و بتهای شخصیتهای کاذب و قدرتهای پوشالی و مانند آن.

آنها نیز بر این مثال منطبق هستند، آنها هم اگر دست به دست هم بدهند و تمام لشگر و عسکرشان را جمع و جور کنند و اندیشمندان و فرزاتگانیشان را دعوت کنند قادر به خلق مگسی نیستند، و حتی اگر مگسی ذره ای از سفره آنها بر گیرد توانایی به باز گرداندن آن ندارند.

\*\*\*

## پاسخ به یک سؤال

ممکن است در اینجا گفته شود که انسان امروز با نیروی علم و دانش خود توانسته است اختراعاتی کند که به مراتب از یک مگس برتر و بالاتر است.

وسائل نقلیه سریع السیر و بادپیمایی ساخته که در یک چشم بر هم زدن مسافت زیادی را طی می کند.

مغزهای الکترونیکی دقیقی را اختراع کرده که پیچیده ترین معادلات ریاضی را در یک لحظه حل می نماید، آیا این گفتگوها در باره انسان عصر ما نیز صادق است؟ در پاسخ می گوئیم: ساختن این وسائل محیر العقول بدون شک، دلیل بر پیشرفت فوق العاده صنایع بشر است، اما همه اینها در برابر مساله آفرینش یک موجود زنده و خلقت حیات مسائلی ساده و پیش پا افتاده است.

اگر کتبی را که در باره فیزیولوژی موجودات زنده، و فعالیتهای بیولوژیکی و حیاتی یک حشره کوچک مانند مگس بحث می کند، به دقت بررسی کنیم، خواهیم دید که ساختمان مغز یک مگس و سلسله اعصاب و دستگاه گوارش او به مراتب از ساختمان مجهزترین هواپیماها برتر است و اصلاً قابل مقایسه با آن نیست.

اصولاً "مساله حیات" و حس و حرکت موجودات زنده و نمو و تولید مثل آنها هنوز به صورت معمایی در برابر دانشمندان قرار گرفته است، و ریزه کاریها و ظرافتهایی که در ساختمان این موجودات به کار رفته، خود معماهای دیگری است، معماهایی که هنوز به هیچوجه حل نشده.

به گفته دانشمندان علوم طبیعی چشمهای فوق العاده کوچک بعضی از همین حشرات خود مرکب از صدها چشم است! یعنی همان چشمی را که ما به زحمت می بینیم و شاید به اندازه یک سر سوزن بیش نیست از چند صد چشم کوچکتر تشکیل یافته که مجموعه آنها را "چشم مرکب" می نامند! به فرض که انسان بتواند از مواد بی جان سلول زنده ای بسازد چه کسی می تواند، صدها چشم کوچک که هر کدام از آنها خود دارای دوربین ظریف و طبقات و دستگاه هایی است در کنار هم بچیند و رشته ارتباطی آنها را در مغز حشره پیوند دهد و اطلاعات را به وسیله آنها

به مغز حشره منتقل سازد و حشره بتواند در موقع مناسب، عکس العمل نسبت به حوادثی که اطراف او می گذرد نشان دهد؟ آیا اگر همه انسانها جمع شوند، قدرت بر آفرینش چنین موجود ظاهرا ناچیز اما در واقع بسیار پیچیده و اسرار آمیز خواهند داشت؟! و باز به فرض انسان همه این مسائل را عملی سازد ولی آیا می توان نام آن را خلقت گذاشت؟ یا ترکیب و مونتاژی است از وسائل موجود در همین جهان آفرینش؟ آیا کسانی که قطعات پیش ساخته اتومبیلی را به هم مونتاژ می کنند، مخترع محسوب می شوند و نام عمل آنها را ابداع و اختراع می توان گذاشت؟\*\*\*

اشاره

اللَّهُ يَصِيطُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ رَسُولًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ (٧٥) يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ  
(٧٦) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (٧٧) وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ  
إِجْتَابَكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِثْلَ مَا جَعَلَ لَكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا  
عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ (٧٨)



۷۵- خداوند از فرشتگان رسولانی بر می‌گزیند و همچنین از انسان خداوند شنوا و بینا است.

۷۶- آنچه را در پیش روی آنها و پشت سر آنهاست می‌داند و همه کارها به سوی خدا باز می‌گردد.

۷۷- ای کسانی که ایمان آورده‌اید رکوع کنید و سجود بجا آورید و پروردگارتان را عبادت کنید و کار نیک انجام دهید تا رستگار شوید.

۷۸- در راه خدا جهاد کنید و حق جهادش را ادا نمائید او شما را برگزید و در دین کار سنگین و شاقی بر شما نگذارد این همان آئین پدر شما ابراهیم است او شما را در کتب پیشین و در این کتاب آسمانی مسلمان نامید تا پیامبر شاهد و گواه بر شما باشد و شما گواهان بر مردم بنا بر این نماز را بر پا دارید و زکاه را بدهید و به خدا تمسک جوئید که او مولا و سرپرست شماست چه مولای خوب و چه یار و یاور شایسته‌ای.

### شان نزول:

به طوری که جمعی از مفسران، نقل کرده‌اند، بعضی از مشرکان مانند "ولید بن مغیره" (که مغز متفکر آنان محسوب می‌شد) به هنگام مبعوث شدن پیامبر ص با تعجب و انکار می‌گفتند: "أُنزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا": "آیا از میان همه ما وحی الهی بر محمد (این یتیم فقیر و تهیدست امت ما) نازل شده است؟" نخستین آیات فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت (که انتخاب انبیاء و فرشتگان برای رسالت روی معیار شایستگی و معیار معنویت آنها بوده است) (۱).

\*\*\*

### تفسیر:

پنج دستور سازنده و مهم

با توجه به اینکه در آیات گذشته سخن از توحید و شرک و معبودهای پنداری

ص: ۱۷۸

---

۱- ۱) تفسیر "قرطبی" و تفسیر "ابو الفتوح رازی" و تفسیر "فخر رازی" و تفسیر "روح المعانی" ذیل آیه مورد بحث.

مشرکان در میان بود، و با توجه به اینکه جمعی از مردم، فرشتگان یا بعضی از پیامبران را برای عبادت برگزیدند، قرآن در نخستین آیات مورد بحث می گوید:

□ همه رسولان الهی، بندگان سر بر فرمان او هستند "خداوند از فرشتگان، رسولانی بر می گزیند و همچنین از انسانها" (اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ).

از فرشتگان رسولانی همچون جبرئیل، و از انسانها فرستادگانی همچون پیامبران بزرگ الهی و تعبیر به "من" که در اینجا تبعیضیه است نشان می دهد که همه فرشتگان الهی، رسولان او به سوی بشر نبودند، بلکه گروهی از آنها این سمت را داشتند، این تعبیر منافات با آیه اول سوره فاطر که می گوید: □ جَاءَ لِمَلَائِكَتِهِ رُسُلًا (خدا فرشتگان را رسولان قرار داده است) ندارد، چرا که منظور در این آیه نیز بیان جنس است، نه بیان عمومیت افراد.

□ و در پایان آیه اضافه می کند: "خداوند شنوا و بینا است" (إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ).

یعنی چنان نیست که خداوند مانند انسانها از کار رسولانش در غیابشان بی خبر باشد، بلکه در هر لحظه از وضع آنها با خبر است، سخنانشان را می شنود و اعمالشان را می بیند.

\*\*\* سپس اشاره به مسئولیت پیامبران در ابلاغ رسالت از یک سو و مراقبتها الهی نسبت به آنها از سوی دیگر کرده، می گوید: "خداوند آنچه را در پیش روی آنها، و پشت سر آنها است می داند" (يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ).

هم از آینده آنها آگاه است و هم از گذشته و آنچه را پشت سر نهاده اند.

□ "و همه کارها به خدا باز می گردد، و همه در برابر او مسئولند" (وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ).

تا مردم بدانند فرشتگان و پیامبران الهی نیز بندگان هستند سر بر فرمان خدا، و دارای مسئولیت در پیشگاه او، و از خود چیزی ندارند جز آنچه خدا به آنها داده است، نه اینکه معبودان و خدایانی باشند در برابر الله.

بنا بر این جمله **مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ**... در واقع اشاره به تکلیف و مسئولیت رسولان الهی و کنترل اعمال آنها از ناحیه پروردگار است همانند آنچه در سوره جن آیه ۲۷ و ۲۸ آمده است (فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْمَعُ كَ مَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَ مَنْ خَلْفَهُ رَصَدًا لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَ أَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ: "خداوند هیچکس را بر اسرار غیب خود آگاه نمی کند مگر رسولانی را که برگزیده است و از آنها راضی شده، و برای آنها مراقبانی از پیش رو و پشت سر می فرستد تا روشن شود آیا آنها رسالات پروردگارشان را ابلاغ کرده اند یا نه، و خداوند از آنچه نزد آنان است با خبر است" (۱).

ضمناً روشن شد که منظور از **مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ** "حوادث آینده است و از **مَا خَلْفَهُمْ** "حوادث گذشته.

\*\*\* در دو آیه بعد که آیات پایان سوره حج را تشکیل می دهد، روی سخن را به افراد با ایمان کرده و یک سلسله دستورات کلی و جامع را که حافظ دین و دنیا و پیروزی آنها در تمام صحنه ها است بیان می دارد و با این حسن ختام، "سوره حج" پایان می گیرد.

نخست به چهار دستور مهم اشاره کرده می گوید: "ای کسانی که ایمان آورده اید، رکوع کنید، و سجده بجا آورید، و پروردگارتان را عبادت کنید، و کار نیک انجام دهید تا رستگار شوید"

ص: ۱۸۰

---

۱ - ۱) "علامه طباطبائی" در "تفسیر المیزان" ذیل آیات مورد بحث جمله **مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ**... را اشاره به مساله عصمت و حمایت الهی از پیامبران می داند، اما با توجه به آنچه در بالا گفتیم این تفسیر چندان نزدیک به نظر نمی رسد.

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ).

بیان دو رکن رکوع و سجود از میان تمام ارکان نماز به خاطر اهمیت فوق العاده آنها در این عبادت بزرگ است.

دستور عبودیت به طور مطلق که بعد از این دو بیان شده هر گونه عبادت و بندگی خدا را شامل می شود.

تعبیر به "ربکم" (پروردگار شما) در حقیقت اشاره ای است به شایستگی او برای عبودیت و عدم شایستگی غیر او، زیرا تنها مالک و صاحب و تربیت کننده او است.

دستور به "فعل خیرات" هر گونه کار نیکی را-بدون هیچ قید و شرط-شامل می شود، و اینکه از "ابن عباس" نقل شده که منظور صله رحم و مکارم اخلاق است در حقیقت بیان مصداق زنده ای از این مفهوم عام می باشد.

\*\*\* سپس پنجمین دستور را در زمینه جهاد-به معنی وسیع کلمه-صادر می کند و می گوید: "در راه خدا جهاد کنید و حق جهادش را ادا نمائید" (وَاجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ).

اکثر مفسران اسلامی، "جهاد" را در اینجا به معنی مخصوص مبارزه مسلحانه با دشمنان نگرفته اند، بلکه همانگونه که از مفهوم لغوی آن استفاده می شود به معنی هر گونه جهاد و کوشش در راه خدا و تلاش برای انجام نیکیها، و مبارزه با هوسهای سرکش (جهاد اکبر) و پیکار با دشمنان ظالم و ستمگر (جهاد اصغر) دانسته اند.

مرحوم "طبرسی" در "مجمع البیان" از اکثر مفسران چنین نقل می کند که منظور از "حق جهاد" خلوص نیت و انجام دادن اعمال برای خدا است.

بدون شك "حق جهاد" نیز معنی وسیعی دارد که از نظر کیفیت و کمیت

و مکان و زمان و سایر جهات، همه را شامل می شود، اما از آنجا که مرحله "اخلاص" سخت ترین مرحله در جهاد نفس است، روی این مرحله تکیه کرده است، چرا که نفوذ افکار و انگیزه های غیر الهی در قلب و اعمال انسان آن قدر مخفی و باریک و پنهان است که جز بندگان خاص خدا از آن رهایی نمی یابند!

در حقیقت قرآن مجید در این پنج دستور از مراحل ساده شروع کرده و به آخرین و برترین مراحل عبودیت می رساند: نخست سخن از رکوع و سپس از آن برتر سخن از سجود است، بعد عبادت به طور کلی، و سپس انجام کارهای نیک اعم از عبادات و غیر عبادات، و در آخرین مرحله سخن از جهاد و تلاش و کوشش فردی و جمعی در بخش درون و برون، کردار و گفتار و اخلاق و نیت به میان آورده است.

و این دستور جامعی است که فلاح و رستگاری بدون شک در دنبال آن خواهد بود.

و از آنجا که این تصور ممکن است پیدا شود، اینهمه دستورات سنگین که هر یک از دیگری جامعتر و وسیعتر است چگونه بر دوش ما بندگان ضعیف قرار داده شده است، در جمله های بعد تعبیرات گوناگونی دارد که نشان می دهد اینها دلیل لطف الهی نسبت به شما است و نشانه عظمت و مقام شخصیت شما مؤمنان در پیشگاه او است.

در نخستین تعبیر می فرماید: "او شما را برگزید" (هُوَ اجْتَبَاكُمْ).

اگر برگزیدگان خدا نبودید این مسئولیتها بر دوش شما گذارده نمی شد.

و در تعبیر بعد می فرماید: "او کار سنگین و شاقی در دین بر شما نگذاشته است" (وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ).

یعنی اگر درست بنگرید اینها تکالیف شاقی نیستند، بلکه با فطرت پاک شما هماهنگ و سازگارند، و اصولاً چون وسیله تکامل شما هستند و هر کدام

فلسفه و منافع روشنی دارند که عائد خودتان می شود، در ذائقه جانتان تلخ نخواهند بود، بلکه کاملاً شیرین و گوارا هستند.

در سومین تعبیر می گوید: از این گذشته "این همان آئین پدر شما ابراهیم است" (مَلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ).

اطلاق "پدر" بر "ابراهیم" یا به خاطر آن است که عربها و مسلمانان آن روز غالباً از نسل اسماعیل بودند و یا به خاطر این بود که آنها همگی "ابراهیم" را بزرگ می شمردند و از او به صورت یک پدر روحانی و معنوی احترام می کردند هر چند آئین پاک او با انواع خرافات آلوده شده بود.

سپس تعبیر دیگری در این زمینه دارد می گوید: "او شما را در کتب پیشین، مسلمان نامید و همچنین در این کتاب آسمانی" (قرآن) (هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَ فِي هَذَا).

و مسلمان کسی است که این افتخار را دارد که در برابر همه فرمانهای الهی تسلیم است.

در اینکه: مرجع ضمیر "هو" (او) چه کسی است در میان مفسران گفتگو است بعضی گفته اند به "خدا" بر می گردد، یعنی خدا هم در کتب پیشین و هم در قرآن شما را به این نام افتخار آمیز نامیده است، ولی بعضی دیگر آن را اشاره به "ابراهیم" می دانند، چرا که در آیه ۱۲۸ سوره بقره می خوانیم ابراهیم پس از پایان بنای کعبه از خداوند تقاضاهایی کرد، از جمله این بود: رَبَّنَا وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ: "پروردگارا! من و فرزندانم اسماعیل را تسلیم در مقابل فرمانت قرار ده، و از دودمان ما امتی مسلم و تسلیم در برابر اراده ات به وجود آور".

ولی تفسیر اول صحیحتر به نظر می رسد زیرا با ذیل آیه سازگارتر است، که می گوید: "او شما را در کتب پیشین و در این کتاب (قرآن) مسلمان نامید" و این

تعبیر در باره ابراهیم، تناسب ندارد بلکه مناسب خداوند است (۱).

سرانجام پنجمین و آخرین تعبیر شوق آفرین را در باره مسلمانان کرده و آنها را به عنوان الگو و اسوه امتها معرفی می کند و می فرماید: "هدف این بوده است که پیامبر ص شاهد و گواه بر شما باشد و شما هم گواهان بر مردم!" (لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ).

"شاهد" به معنی شاهد از ماده شهود به معنی آگاهی توأم با حضور است مفهوم این سخن آن است که شاهد بودن پیامبر ص بر همه مسلمانها به معنی آگاهی او از اعمال امت خویش است، و این با روایات "عرض اعمال" و بعضی از آیات قرآن که به آن اشاره می کند کاملاً سازگار می باشد، چرا که طبق این روایات اعمال همه امت را در عرض هفته به حضور پیامبر ص عرضه می دارند و روح پاک او از همه اینها آگاه و با خبر می شود، بنا بر این او شاهد و گواه این امت است.

اما شاهد و گواه بودن این امت، طبق بعضی از روایات به معنی معصومین این امت و امامان است که آنها نیز گواهان بر اعمال مردمند.

در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا ع می خوانیم: که فرمود:

نحن حجج الله في خلقه و نحن شهداء الله و اعلامه في بريته: "ما حجتهاى خدا در میان خلقیم و شاهدان او و نشانه هایش در میان مردمیم" (۲).

در حقیقت مخاطب در جمله "تکونوا" ظاهراً همه امتند اما در واقع گروهی از سران و بزرگان آنها می باشد، و خطاب به کل به خاطر جزء در تعبیرات روزمره فراوان است مثلاً در آیه ۲۰ سوره مائده می خوانیم: که خداوند ضمن

ص: ۱۸۴

۱ - ۱) در قرآن مجید، در آیه ۳ سوره مائده نام این آئین را صریحاً "اسلام" نهاده " وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِيناً " و در آیات متعددی از پیامبر اسلام (ص) به عنوان "أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ" یاد شده است (انعام-۱۴-زمر-۱۲).

۲ - ۲) از کتاب "کمال الدین" صدوق، طبق نقل تفسیر نور الثقلین جلد ۳ صفحه ۵۲۶ روایات دیگری نیز به همین مضمون در این زمینه نقل شده است.

بر شمردن نعمتهایش بر بنی اسرائیل به آنها خطاب کرده می گوید: "خداوند شما را ملوک و پادشاهان قرار داد" در حالی که می دانیم افراد معدودی از آنها به این مقام رسیدند.

البته "شهود" معنی دیگری نیز دارد و آن "شهادت عملی" است، یعنی مقیاس سنجش و الگو بودن اعمال یک فرد نمونه و بارز برای اعمال سایرین، در این صورت تمام مسلمانان راستین چنین خواهند بود، چرا که آنها امت نمونه ای هستند با برترین آئین که می توانند مقیاس و الگویی برای سنجش شخصیت و فضیلت در میان همه امتها باشند.

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام ص می خوانیم که خداوند چند فضیلت و برتری به امت اسلام داده است، از جمله اینکه در امتهای پیشین، پیامبر آنها شاهد و گواه قومش بود ولی خداوند تمام امت مرا گواهان بر خلق قرار داده زیرا می فرماید: لِيُكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ (۱).

یعنی همانگونه که پیامبر ص اسوه و الگوی امت خویش است شما هم اسوه ها و الگوها برای مردم جهانید.

این تفسیر در عین حال با تفسیر سابق منافات ندارد ممکن است همه امت شاهد و گواه باشند و امامان شاهدان و گواهان نمونه و ممتاز (۲).

در پایان این آیه بار دیگر وظائف پنجگانه پیشین را در تعبیرات فشرده تری که در سه جمله خلاصه می شود به عنوان تاکید چنین بازگو می کند: "اکنون که چنین است و شما دارای این امتیازات و افتخارات هستید، نماز را بر پا دارید، زکات را ادا کنید و به آئین حق و ذیل عنایت پروردگار تمسک جوید"

ص: ۱۸۵

۱-۱) تفسیر برهان جلد ۳ صفحه ۱۰۵.

۲-۲) در این زمینه در جلد اول تفسیر نمونه در ذیل آیه ۱۴۳ سوره بقره و همچنین در جلد سوم ذیل آیه ۴۱ سوره نساء مشروحا بحث کرده ایم.



( فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ ).

که "مولى و سرپرست و یار و یاور شما او است" (هُوَ مَوْلَاكُمْ).

"چه مولى و سرپرست خوبى، و چه یار و یاور شایسته اى" (فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَ نِعْمَ النَّصِيرُ).

در حقیقت جمله "فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَ نِعْمَ النَّصِيرُ" دلیلی است بر "وَ اعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ" یعنی اینکه به شما فرمان داده شده تنها به ذیل عنایت پروردگار تمسک جوئید به خاطر آن است که او برترین و بهترین مولى و شایسته ترین یار و یاور است.

\*\*\*پروردگارا! به ما این توفیق و سعادت را مرحمت فرما که با اعتصام به ذات پاکت و پیوند با خلق و خالق مردمی نمونه باشیم و الگو و شاهد بر دیگران، و تفسیری جامع و نمونه بر این کتاب بزرگت تا پایان بنگاریم.

خداوند! همانگونه که در کتاب آسمانیت قرآن و کتب پیشینیان ما را مسلمان خواندی توفیق مرحمت فرما تا سراپا تسلیم فرمان تو باشیم.

بار الها! ما را بر دشمنانی که امروز در هر گوشه و کنار، قصد یورش بر قرآن و اسلام دارند پیروز گردان که تو بهترین مولى و یار و یاورى (فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَ نِعْمَ النَّصِيرُ).

(۲۳) سوره مؤمنون این سوره در مکه نازل شده و ۱۱۸ آیه است

اشاره

ص: ۱۸۷



در روایات اسلامی که از پیامبر ص و ائمه اهل بیت ع بما رسیده فضیلت بسیاری برای این سوره بیان شده است.

در حدیثی از پیامبر ص می خوانیم

من قرء سوره المؤمنین بشرته الملائکه يوم القيامة بالروح و الريحان و ما تقر به عينه عند نزول ملك الموت:

"هر کس سوره مؤمنان را تلاوت کند فرشتگان در روز قیامت او را به روح و ریحان بشارت می دهند و هنگامی که فرشته مرگ برای قبض روح او می آید چنان بشارتی به او می دهد که چشمش روشن می شود" (۱).

و از امام صادق ع می خوانیم:

□  
من قرء سوره المؤمنین ختم الله له بالسعادة اذا كان يدمن قراءتها في كل جمعه، و كان منزله في الفردوس الاعلى مع النبيين و المرسلين: "هر کس سوره مؤمنون را بخواند و در هر جمعه آن را ادامه دهد خداوند پایان زندگی او را با سعادت قرار می دهد و جایگاه او فردوس اعلى (بهشت برین) است، همراه پیامبران و رسولان" (۲).

تکرار این معنی را ضروری می دانیم که ذکر فضائل تلاوت سوره ها هرگز به معنی خواندن خالی از اندیشه و تصمیم و عمل نیست که این کتاب آسمانی کتاب تربیت و انسانسازی و برنامه های عملی است، و به راستی اگر کسی برنامه های عقیدتی و عملی خود را با محتوای این سوره و حتی چند آیه آغاز آن که بیان صفات مؤمنان است تطبیق دهد آن همه افتخارات باید نصیب او شود.

و لذا در بعضی از روایات از پیامبر ص نقل شده: هنگام نزول آغاز این سوره فرمود

لقد انزل الى عشر آيات من اقامهن دخل الجنة: "ده آیه بر من نازل شده که هر کس آنها را بر پا دارد وارد بهشت خواهد شد" (۳).

ص: ۱۸۹

۱- ۱ و ۲) تفسیر مجمع البیان ج ۷ ص ۹۸.

۲- ۳) روح المعانی ج ۱۸ ص ۲.

تعبیر به "اقام" (بر پا دارد) به جای "قرء" (بخواند) گویای همان حقیقتی است که در بالا اشاره کردیم که هدف اصلی پیاده کردن محتوای این آیات در متن زندگی است، نه مجرد خواندن.

\*\*\*

محتوای سوره مؤمنون

این سوره چنان که از نامش پیدا است بخش مهمی از آن سخن از اوصاف برگزیده مؤمنان است. سپس بحث هایی در زمینه اعتقاد و عمل بیان می کند که تکمیل کننده آن صفات می باشد. رویهمرفته مجموع مطالب این سوره را می توان به چند بخش تقسیم کرد: بخش اول- که از آیه قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ آغاز میشود تا چندین آیه بعد بیانگر صفاتی است که مایه فلاح و رستگاری مؤمنان است و خواهیم دید این اوصاف آن قدر حساب شده و جامع است که جنبه های مختلف زندگی فردی و اجتماعی را تحت پوشش خود قرار می دهد. و از آنجا که خمیر مایه همه آنها ایمان و توحید است در بخش دوم به نشانه های مختلف خداشناسی، و آیات آفاقی و انفسی پروردگار در پهنه عالم هستی، اشاره کرده، و نمونه هایی از نظام شگرف عالم آفرینش را در آسمان و زمین و آفرینش انسان و حیوانات و گیاهان بر می شمارد. و برای تکمیل جنبه های عملی در بخش سوم به شرح سرگذشت عبرت انگیز جمعی از پیامبران بزرگ همچون نوح، هود، موسی، عیسی ع پرداخته فرازهایی از زندگی آنها را بیان می کند. در بخش چهارم روی سخن را به مستکبران کرده، و با دلائل منطقی و گاه با تعبیرات تند و کوبنده به آنها هشدار می دهد، تا دلهای آماده به خود آید و راه بازگشت به سوی خدا را پیدا کند. در بخش پنجم بحث های فشرده ای درباره معاد بیان کرده است. و در بخش ششم از حاکمیت خداوند بر عالم هستی و نفوذ فرمائش در همه جهان سخن می گوید. سرانجام در بخش هفتم باز هم سخن از قیامت، حساب، جزا و پاداش نیکوکاران و کیفر بدکاران به میان می آورد، و با بیان هدف آفرینش انسان سوره را پایان می دهد. و به این ترتیب محتوای این سوره مجموعه ای است از درسهای اعتقادی و عملی، و مسائل بیدار کننده و بیان خط سیر مؤمنان از آغاز تا پایان. \*\*\* این سوره همانگونه که در آغاز هم گفته ایم در مکه نازل شده، ولی بعضی از مفسران نوشته اند که بعضی از آیات این سوره در مدینه نازل شده است، وجود آیه زکات در آن برای بعضی این فکر را به وجود آورده که تمام این سوره نمی تواند در مکه نازل شده باشد، چرا که می دانیم زکات نخستین بار در مدینه تشریح شد و به دنبال نزول آیه خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً... (توبه ۱۰۳) پیامبر ص فرمان داد ماموران جمع زکات به اطراف بروند و از مردم زکات بگیرند. ولی باید توجه داشت که "زکات" مفهوم وسیعی دارد که واجب و مستحب را شامل می شود، و معنی آن منحصر به زکات واجب نیست، لذا در روایات می خوانیم که نماز و زکات همیشه با هم بوده است ۱. اما از این گذشته به عقیده بعضی از دانشمندان زکات در مکه نیز واجب بوده، ولی به صورت اجمالی و سر بسته، یعنی هر کس موظف بوده مقداری از اموال خود را به نیازمندان بدهد. ولی در مدینه که حکومت اسلامی تشکیل شد زکات تحت برنامه دقیقی قرار گرفت و برای آن نصاب بندی شد و پیامبر ص ماموران جمع زکات را به هر سو فرستاد تا از مردم زکات بگیرند. ۲

ص: ۱۹۰

در روایات اسلامی که از پیامبر ص و ائمه اهل بیت ع بما رسیده فضیلت بسیاری برای این سوره بیان شده است.

در حدیثی از پیامبر ص می خوانیم

من قرء سوره المؤمنین بشرته الملائکه يوم القيامة بالروح و الريحان و ما تقر به عينه عند نزول ملك الموت:

"هر کس سوره مؤمنان را تلاوت کند فرشتگان در روز قیامت او را به روح و ریحان بشارت می دهند و هنگامی که فرشته مرگ برای قبض روح او می آید چنان بشارتی به او می دهد که چشمش روشن می شود" (۱).

و از امام صادق ع می خوانیم:

□  
من قرء سوره المؤمنین ختم الله له بالسعادة اذا كان يدمن قراءتها في كل جمعه، و كان منزله في الفردوس الاعلى مع النبيين و المرسلين: "هر کس سوره مؤمنون را بخواند و در هر جمعه آن را ادامه دهد خداوند پایان زندگی او را با سعادت قرار می دهد و جایگاه او فردوس اعلى (بهشت برین) است، همراه پیامبران و رسولان" (۲).

تکرار این معنی را ضروری می دانیم که ذکر فضائل تلاوت سوره ها هرگز به معنی خواندن خالی از اندیشه و تصمیم و عمل نیست که این کتاب آسمانی کتاب تربیت و انسانسازی و برنامه های عملی است، و به راستی اگر کسی برنامه های عقیدتی و عملی خود را با محتوای این سوره و حتی چند آیه آغاز آن که بیان صفات مؤمنان است تطبیق دهد آن همه افتخارات باید نصیب او شود.

و لذا در بعضی از روایات از پیامبر ص نقل شده: هنگام نزول آغاز این سوره فرمود

لقد انزل الى عشر آيات من اقامهن دخل الجنة: "ده آیه بر من نازل شده که هر کس آنها را بر پا دارد وارد بهشت خواهد شد" (۳).

ص :

---

□  
۱-۱) در روایتی از امام باقر و امام صادق می خوانیم فرض الله الزكاه مع الصلاه.

۲-۲) تفسیر روح المعانی ج ۱۸ ص ۲.

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ (۱) الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ (۲) وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ (۳) وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ (۴) وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ (۵) إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ (۶) فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَوُលَيْكَ هُمُ الْعَادُونَ (۷) وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ (۸) وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ (۹) أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ (۱۰) الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۱۱)

## ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر ۱- مؤمنان رستگار شدند.

۲- آنها که در نمازشان خشوع دارند.

۳- و آنها که از لغو و بیهودگی رویگردانند.

۴- و آنها که زکات را انجام می دهند.

۵- و آنها که دامان خود را از آلودگی به بی عفتی حفظ می کنند.

۶- تنها آمیزش جنسی با همسران و کنیزانشان دارند که در بهره گیری از آنها ملامت نمی شوند.

۷- و هر کس غیر این طریق را طلب کند تجاوزگر است.

۸- و آنها که امانتها و عهد خود را مراعات می کنند.

۹- و آنها که از نمازها مواظبت می نمایند.

۱۰- (آری) آنها وارثانند.

۱۱- که بهشت برین را ارث می برند، و جاودانه در آن خواهند ماند.

## تفسیر:

صفات برجسته مؤمنان

همانگونه که قبلاً گفتیم انتخاب نام مؤمنون برای این سوره به خاطر آیات آغاز این سوره است که ویژگیهای مؤمنان را در عباراتی کوتاه، زنده و پر محتوا تشریح می کند، و جالب اینکه نخست به سرنوشت لذتبخش و پر افتخار مؤمنان - پیش از بیان صفات آنها - اشاره می نماید تا شعله های شوق و عشق را در دلها برای رسیدن به این افتخار بزرگ زنده کند.

می فرماید: "مؤمنان رستگار شدند"، و به هدف نهایی خود در تمام ابعاد رسیدند (قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ).

"افلح" از ماده "فلح و فلاح" در اصل به معنی شکافتن و بریدن است، سپس به هر نوع پیروزی و رسیدن به مقصد و خوشبختی اطلاق شده است.

در حقیقت افراد پیروزمند و رستگار و خوشبخت موانع را از سر راه بر می دارند





و راه خود را به سوی مقصد می شکافند و پیش می روند.

البته فلاح و رستگاری معنی وسیعی دارد که هم پیروزیهای مادی را شامل می شود، و هم معنوی را، و در مورد مؤمنان هر دو بعد منظور است.

پیروزی و رستگاری دنیوی در آن است که انسان آزاد و سربلند، عزیز و بی نیاز زندگی کند، و این امور جز در سایه ایمان امکان پذیر نیست، و رستگاری آخرت در این است که در جوار رحمت پروردگار، در میان نعمتهای جاویدان، در کنار دوستان شایسته و پاک، و در کمال عزت و سربلندی به سر برد.

"راغب" در "مفردات" ضمن تشریح این معنی می گوید: "فلاح دنیوی در سه چیز خلاصه می شود: بقاء و غنا و عزت، و فلاح اخروی در چهار چیز: بقاء بلا فناء، و غنی بلا فقر، و عز بلا ذل، و علم بلا جهل: "بقای بدون فنا، بی نیازی بدون فقر، عزت بدون ذلت، و علم خالی از جهل".

\*\*\* سپس به بیان این صفات پرداخته و قبل از هر چیز انگشت روی نماز می گذارد و می گوید: "آنها کسانی هستند که در نمازشان خاشعند" (الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ).

"خاشعون" از ماده "خشوع" به معنی حالت تواضع و ادب جسمی و روحی است که در برابر شخص بزرگ یا حقیقت مهمی در انسان پیدا می شود، و آثارش در بدن ظاهر می گردد.

در اینجا قرآن "اقامه صلاه" (خواندن نماز) را نشانه مؤمنان نمی شمارد بلکه خشوع در نماز را از ویژگیهای آنان می شمرد، اشاره به اینکه نماز آنها الفاظ و حرکاتی بی روح و فاقد معنی نیست، بلکه به هنگام نماز آن چنان حالت توجه به پروردگار در آنها پیدا می شود که از غیر او جدا می گردند و به او می پیوندند، چنان غرق حالت تفکر و حضور و راز و نیاز با پروردگار می شوند که

بر تمام ذرات وجودشان اثر می گذارد، خود را ذره ای می بینند در برابر وجودی بی پایان، و قطره ای در برابر اقیانوسی بیکران.

لحظات این نماز هر کدام برای او درسی است از خودسازی و تربیت انسانی و وسیله ای است برای تهذیب روح و جان.

در حدیثی می خوانیم که پیامبر ص مردی را دید که در حال نماز با ریش خود بازی می کند فرمود:

اما انه لو خشع قلبه لخشعت جوارحه! "اگر او در قلبش خشوع بود اعضای بدنش نیز خاشع می شد" (۱).

اشاره به اینکه خشوع یک حالت درونی است که در برون اثر می گذارد.

پیشوایان بزرگ اسلام آن چنان خشوعی در حالت نماز داشتند که به کلی از ما سوی الله بیگانه می شدند، تا آنجا که در حدیثی می خوانیم: پیامبر اسلام ص گاه به هنگام نماز به آسمان نظر می کرد اما هنگامی که آیه فوق نازل شد دیگر سر بر نمی داشت و دائما به زمین نگاه می کرد" (۲).

\*\*\* دومین صفتی را که بعد از صفت خشوع برای مؤمنان بیان می کند این است که: "آنها از هر گونه لغو و بیهودگی رویگردانند" (وَ الَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ).

در واقع تمام حرکات و خطوط زندگی آنان هدفی را دنبال می کند، هدفی مفید و سازنده چرا که لغو به معنی کارهای بی هدف و بدون نتیجه مفید است.

در حقیقت لغو همانگونه که بعضی از مفسران بزرگ گفته اند هر گفتار و عملی است که فایده قابل ملاحظه ای نداشته باشد، و اگر می بینیم بعضی از مفسران آن را به باطل تفسیر کرده اند.

ص: ۱۹۵

---

۱-۱) تفسیر صافی و تفسیر مجمع البیان ذیل آیه مورد بحث.

۲-۲) تفسیر مجمع البیان و تفسیر فخر رازی ذیل آیه مورد بحث.

و بعضی به معنی همه معاصی.

و بعضی به معنی دروغ.

و بعضی به معنی دشنام یا مقابله دشنام به دشنام.

و بعضی به معنی غنا و لهو و لعب.

و بالاخره بعضی به معنی شرک، تفسیر کرده اند همه اینها مصداقهای آن مفهوم جامع و کلی است.

البته لغو تنها شامل سخنان و افعال بیهوده نمی شود بلکه افکار بیهوده و بی پایه ای که انسان را از یاد خدا غافل و از تفکر در آنچه مفید و سازنده است به خود مشغول می دارد همه در مفهوم لغو جمع است.

در واقع مؤمنان آن چنان ساخته شده اند که نه تنها به اندیشه های باطل و سخنان بی اساس و کارهای بیهوده دست نمی زنند، بلکه به تعبیر قرآن از آن "معرض" و رویگردانند.

\*\*\* در آیه بعد به سومین صفت مؤمنان راستین که جنبه اجتماعی و مالی دارد اشاره کرده می گوید: "آنها کسانی هستند که زکات را انجام می دهند" (وَ الَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ) (۱).

و از آنجا که این سوره-همانگونه که قبلا- نیز گفتیم- از سوره هایی است که در مکه نازل شده و در آن هنگام حکم زکات معمولی نازل نگردیده بود، مفسران در تفسیر این آیه گفتگوهای مختلفی دارند.

ص: ۱۹۶

---

۱-۱) "زکات" در اینجا معنی مصدری دارد و به همین دلیل تعبیر "فاعلون" بعد از آن آمده است، این احتمال را نیز بعضی از مفسران داده اند که زکات به همان معنی معروفش یعنی مقداری از مال می باشد، در این صورت فاعلون به معنی "مؤدون" (ادا کنندگان) خواهد بود.

آنچه صحیحتر به نظر می‌رسد این است که زکات منحصرًا به معنی زکات واجب نیست، بلکه زکاتهای مستحب در شرع اسلام فراوان است، آنچه در مدینه نازل شد زکات واجب بود ولی زکات مستحب قبلاً نیز بوده است.

بعضی از مفسران نیز این احتمال را داده‌اند که زکات به صورت یک حکم وجوبی اما بدون حد و حدود در "مکه" بوده است، یعنی مسلمانان موظف بودند مقداری از اموال خود را به نیازمندان بپردازند، ولی بعد از تشکیل حکومت اسلامی و تاسیس بیت المال زکات تحت برنامه مشخصی قرار گرفت و نصابها و مقادیرهای معینی برای آن قرار داده شد و مأمور این جمع زکات از طرف پیامبر ص به هر سو اعزام شدند.

اما اینکه بعضی از مفسران مانند فخر رازی و آلوسی در روح المعانی و راغب در مفردات نقل کرده که زکات در اینجا به معنی هر گونه کار نیک و یا تزکیه و پاکسازی روح و جان است بسیار بعید به نظر می‌رسد، زیرا در قرآن مجید هر جا نماز و زکات همراه با هم ذکر می‌شود زکات به همان معنی انفاق مالی است، و استفاده معنی دیگر نیاز به قرینه روشنی دارد که در اینجا نیست.

\*\*\* چهارمین ویژگی مؤمنان را مساله پاکدامنی و عفت به طور کامل، و پرهیز از هر گونه آلودگی جنسی قرار داده، چنین می‌گوید: "آنها کسانی هستند که فروج (۱) خویش را از بی‌عفتی حفظ می‌کنند" (وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ).

\*\*\* "مگر نسبت به همسران و کنیزانشان که در بهره‌گیری از آنها هیچگونه ملامت و سرزنش ندارند" (إِلَّا عَلَىٰ أَرْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ).

\*\*\*

ص: ۱۹۷

---

(۱-۱) "فروج" جمع "فرج" کنایه از دستگاه تناسلی است.

از آنجا که غریزه جنسی سرکش ترین غرائز انسان است و خویشتن داری در برابر آن نیاز به تقوی و پرهیزگاری فراوان و ایمان قوی و نیرومند دارد، در آیه بعد بار دیگر روی همین مساله تاکید کرده و می گوید: "هر کس غیر این طریق را (جهت بهره گیری جنسی) طلب کند تجاوزگر است" (فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ).

تعبیر به محافظت "فروج" گویا اشاره به این است که اگر مراقبت مستمر و پی گیر در این زمینه نباشد، بیم آلودگی فراوان است. و تعبیر به "همسران" شامل همسران دائم و موقت هر دو می شود، هر چند بعضی از مفسران اهل سنت در اینجا گرفتار اشتباهی شده اند که در نکات به آن اشاره خواهد شد.

تعبیر به "غَيْرُ مُلْعَمِينَ" (آنها مورد ملامت قرار نمی گیرند) ممکن است اشاره به طرز فکر غلطی باشد که برای مسیحیت انحرافی پیدا شده که آنها هر گونه آمیزش جنسی را خلاف شان انسان می پندارند و ترک مطلق آن را فضیلت می دانند تا آنجا که کشیشان کاتولیک و همچنین زنان و مردان تارک دنیا، در تمام عمر، مجرد زندگی می کنند، و هر گونه ازدواج را مخالف این مقام روحانی تصور می کنند! (هر چند این مساله بیشتر جنبه ظاهری دارد اما در خفا جمعی از آنها طرقی برای اشباع غریزه جنسی خود انتخاب می کنند و کتابهای نویسندگان خودشان پر است از داستانهایی که در این زمینه نوشته اند [\(۱\)](#)).

به هر حال امکان ندارد خداوند غریزه ای را به عنوان بخشی از نظام احسن در انسان بیافریند و بعد آن را به کلی تحریم یا مخالف مقام انسانی بداند.

این نکته چندان نیاز به یاد آوری ندارد که حلال بودن همسران مخالف با بعضی از موارد استثنایی نیست، مانند حالت عادت ماهانه و امثال آن.

ص: ۱۹۸

همچنین حلال بودن کنیزان (زنان برده) مشروط بر شرایط متعددی است که در کتب فقهی آمده و چنان نیست که هر کنیزی به صاحب آن حلال باشد، و در واقع در بسیاری از جهات و شرایط، همان شرایط همسران را دارد.

\*\*\* در هشتمین آیه مورد بحث به پنجمین و ششمین صفت برجسته مؤمنان اشاره کرده، می گوید: "آنها کسانی هستند که امانت ها و عهد خود را مراعات می کنند" ( وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ ).

حفظ و ادای امانت-به معنی وسیع کلمه-و همچنین پایبند بودن به عهد و پیمان در برابر خالق و خلق از صفات بارز مؤمنان است.

در مفهوم وسیع امانت، امانتهای خدا و پیامبران الهی و همچنین امانتهای مردم جمع است، نعمتهای مختلف خدا هر یک امانتی از امانات او هستند، آئین حق، کتب آسمانی، دستور العملهای پیشوایان راه حق و همچنین اموال و فرزندان و پستها و مقامها، همه امانتهای اویند که مؤمنان در حفظ و ادای حق آنها می کوشند تا در حیاتند از آن پاسداری می کنند و به هنگام ترک دنیا آنها را به نسلهای برومند آینده خود می سپارند، و چنین نسلی را برای پاسداری آن تربیت می کنند.

دلیل بر عمومیت مفهوم امانت در اینجا علاوه بر گستردگی و اطلاق لفظ، روایات متعددی است که در تفسیر امانت وارد شده، گاهی امانت به معنی "امامت امامان معصوم" که هر امام آن را به امام بعد از خود می سپارد تفسیر شده (۱) و گاه به مطلق ولایت و حکومت.

جالب اینکه "زراره" که از شاگردان بزرگ امام باقر ع و امام صادق ع است چنین می گوید: "منظور از جمله " أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا " (آیه ۵۸ سوره نساء) این است که ولایت و حکومت را به اهلس واگذارید!" (۲).

ص: ۱۹۹

۱-۱) تفسیر برهان جلد اول صفحه ۳۸۰.

۲-۲) همان مدرک.

و این نشان می دهد که حکومت از مهمترین ودیعه های الهی است که باید آن را به اهلش سپرد.

همچنین دلیل عمومیت عهد و پیمان، تعبیراتی است که در سایر آیات قرآن آمده از جمله و أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ: "به عهد خداوند وفا کنید هنگامی که عهد و پیمان بستید" (نحل-۹۱).

قابل توجه اینکه در بعضی از آیات قرآن تعبیر به "ادای امانت" و "یا" عدم خیانت در امانت "شده، در حالی که در آیه مورد بحث تعبیر به "رعایت امانت" شده که هم شامل ادا می شود هم محافظت و مراقبت کامل از آن.

بنا بر این اگر کوتاهی در اصلاح چیزی که مورد امانت است باعث ضرر یا خطری بشود شخص امین موظف است که در اصلاح آن نیز بکوشد (و به این ترتیب سه کار لازم است اداء و حفظ و اصلاح).

به هر حال مسلم است که پایبند بودن به تعهدات و حفظ و ادای امانات از مهمترین پایه های نظام اجتماعی بشر است و بدون آنها هرج و مرج در سرتاسر جامعه به وجود خواهد آمد، به همین دلیل حتی افراد و ملت‌هایی که اعتقاد الهی و مذهبی نیز ندارند برای مصون ماندن از این هرج و مرج اجتماعی ناشی از خیانت در عهد و امانت، خود را موظف به انجام این دو برنامه-لا اقل در مسائل کلی اجتماعی-می دانند.

در زمینه اهمیت امانت در جلد سوم تفسیر نمونه صفحه ۴۳۲ به بعد (ذیل آیه ۵۸ سوره نساء) و در جلد هفتم تفسیر نمونه صفحه ۱۳۶ (ذیل آیه ۲۷ سوره انفال) و در زمینه وفاء به عهد جلد چهارم صفحه ۲۴۲ (ذیل آیه یک سوره مائده) و جلد ۱۱ صفحه ۳۸۲ (ذیل آیه ۹۱ سوره نحل) مشروحا بحث کرده ایم.

\*\*\* بالآخره در نهمین آیه آخرین ویژگی مؤمنان را که محافظت بر نمازها است



بیان کرده می گوید: "آنها کسانی هستند که در حفظ نمازهای خویش می کوشند" ( وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ).

جالب اینکه: نخستین ویژگی مؤمنان را "خشوع در نماز" و آخرین صفت آنها را "محافظت بر نماز" شمرده است، از نماز شروع می شود و به نماز ختم می گردد چرا که نماز مهمترین رابطه خلق و خالق است.

نماز برترین مکتب عالی تربیت است.

نماز وسیله بیداری روح و جان و بیمه کننده انسان در برابر گناهان است.

خلاصه نماز هر گاه با آدابش انجام گیرد زمینه مطمئنی برای همه خوبیها و نیکیها خواهد بود.

یاد آوری این نکته نیز لازم است که آیه نخست و آیه اخیر اشاره به دو مطلب متفاوت می کند، و به همین دلیل در آیه نخست، صلاه به صورت "مفرد" و در آیه اخیر به صورت "جمع" است، اولی به مساله خشوع و توجه خاص درونی که روح نماز است و اثر بر تمام اعضاء می گذارد اشاره می کند، و دومی به مساله آداب و شرائط نماز از نظر وقت و زمان و مکان و همچنین از نظر تعداد نمازها، و به نمازگزاران و مؤمنان راستین توصیه می کند در همه نمازها مراقب همه این آداب و شرائط باشند.

در مورد اهمیت نماز در مجلدات مختلف این تفسیر مشروحا بحث کرده ایم:

به جلد نهم صفحه ۲۶۷ (ذیل آیه ۱۱۴ سوره هود).

و جلد چهارم صفحه ۱۰۴ (ذیل آیه ۱۰۳ سوره نساء).

و جلد سیزدهم (ذیل آیه ۱۴ سوره طه) مراجعه فرمائید.

\*\*\* بعد از ذکر این صفات ممتاز، نتیجه نهایی آن را به این صورت بیان می کند:

"آنها وارثانند" ( أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ ).

\*\*\*

همان وارثانی که فردوس و بهشت برین را به ارث می برند و جاودانه در آن خواهند ماند (الَّذِينَ يَرْتُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ).

"فردوس" در اصل -به گفته بعضی- یک لغت رومی است و بعضی آن را عربی و بعضی اصل آن را فارسی می دانند و به معنی "باغ" است، یا باغ مخصوصی که تمام نعمتها و مواهب الهی در آن جمع است و لذا می توان آن را به عنوان "بهشت برین" (بهترین و برترین باغهای بهشت) نامید.

تعبیر به "ارث بردن" ممکن است اشاره به این باشد که مؤمنان بدون زحمت به آن می رسند همانند ارث که انسان زحمتی برای آن نکشیده است، درست است که نائل شدن به مقامات عالی بهشت، بسیار تلاش و کوشش و پاکی و خودسازی می خواهد ولی آن پاداش عظیم در مقابل این اعمال ناچیز بقدری زیاد است که گویی انسان بی زحمت به آن رسیده است.

توجه به این نکته نیز لازم است که در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام ص چنین نقل شده:

ما منکم من احد الا- و له منزلان: منزل فی الجنة، و منزل فی النار، فان مات و دخل النار ورث اهل الجنة منزله: "هر یک از شما بدون استثنا دارای دو منزل است: منزلی در بهشت، و منزلی در دوزخ، اگر دوزخی شود و وارد جهنم گردد اهل بهشت منزلگاه او را به ارث می برند".

تعبیر به "ارث" در آیه مورد بحث ممکن است اشاره به این نکته نیز باشد.

این احتمال را نیز بعضی از مفسران دور ندانسته اند که تعبیر به ارث در اینجا اشاره به سرانجام کار مؤمنان است، همچون میراث که در پایان کار به وارث می رسد.

و به هر حال این مرحله عالی بهشت طبق ظاهر آیات فوق مخصوص مؤمنانی است که دارای صفات بالا هستند، به این ترتیب دیگر بهشتیان در مراحل پائینتر قرار دارند.

\*\*\*

[۱- انتخاب فعل ماضی "افلح" برای چیست؟]

انتخاب فعل ماضی "افلح" در مورد رستگاری مؤمنان برای تاکید هر چه بیشتر است، یعنی رستگاری آنها آن قدر مسلم است که گویی قبلاً تحقق یافته، و ذکر کلمه "قد" قبل از آن نیز تاکید دیگری برای موضوع است.

تعبیراتی همچون "خاشعون" "معرضون" "راعون" و "یحافظون"... (به صورت اسم فاعل یا فعل مضارع) همه دلیل بر آن است که برنامه های مؤمنان راستین در این اوصاف برجسته موقتی و محدود نیست بلکه مستمر و دائمی است.

\*\*\*

۲- همسر دائم و موقت

از آیات فوق، استفاده می شود که تنها دو گروه از زنان بر مردان حلال هستند: نخست همسران و دیگر کنیزان (با شرایط مخصوص) و به همین جهت این آیه در کتب فقهیه در بحثهای نکاح در موارد بسیاری مورد استناد قرار گرفته است.

جمعی از مفسران و فقهای اهل سنت خواسته اند از این آیه شاهی برای نفی ازدواج موقت بیاورند، و بگویند آن هم در حکم زنا است!

اما با توجه به این حقیقت که "ازدواج موقت" (متعّه) به طور مسلم در زمان پیامبر ص حلال بوده است و احدی از مسلمانان آن را انکار نمی کنند، منتها بعضی می گویند در آغاز اسلام بوده و بسیاری از صحابه نیز به آن عمل کرده اند سپس نسخ شده و بعضی می گویند: عمر بن خطاب از آن جلوگیری به عمل آورد.

□

با توجه به این واقعیتها مفهوم سخن این دسته از دانشمندان اهل تسنن این خواهد بود که پیامبر ص العیاذ بالله زنا را -حد اقل برای مدتی- مجاز شمرده است، و این غیر ممکن است.

از این گذشته (دقت کنید) متعه بر خلاف پندار این گروه یک نوع ازدواج است ازدواجی است موقت و دارای اکثر شرائط ازدواج دائم، بنا بر این قطعا در جمله "إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ" داخل است، و به همین دلیل به هنگام خواندن صیغه ازدواج موقت از همان صیغه های ازدواج دائم (انکحت و زوجت) با قید مدت استفاده می شود، و این بهترین دلیل بر ازدواج بودن آن است.

در باره ازدواج موقت و دلایل مشروعیت آن در اسلام و عدم نسخ این حکم و همچنین فلسفه اجتماعی آن و پاسخ به ایرادات مختلف در جلد سوم صفحه ۳۳۵ به بعد (ذیل آیه ۲۴ سوره نساء) مشروحا بحث کرده ایم.

\*\*\*

### ۳- خشوع، روح نماز است -

اگر رکوع و سجود و قرائت و تسبیح را جسم نماز بدانیم، حضور قلب و توجه درونی به حقیقت نماز و کسی که با او راز و نیاز می کنیم روح نماز است.

خشوع نیز در واقع چیزی جز حضور قلب توأم با تواضع و ادب و احترام نیست و به این ترتیب روشن می شود که مؤمنان تنها به نماز به عنوان یک کالبد بی روح نمی نگرند بلکه تمامی توجه آنها به باطن و حقیقت نماز است.

بسیارند کسانی که اشتیاق فراوان به حضور قلب و خشوع و خضوع در نمازها دارند اما هر چه می کوشند توفیق آن را نمی یابند.

برای تحصیل خشوع و حضور قلب در نماز و سایر عبادات، امور ذیل را دقیقا توصیه می کنیم:

۱- بدست آوردن آن چنان معرفتی که دنیا را در نظر انسان کوچک و خدا را در نظر انسان بزرگ کند، تا هیچ کار دنیوی نتواند به هنگام راز و نیاز با معبود نظر او را به خود جلب و از خدا منصرف سازد.

۲- توجه به کارهای پراکنده و مختلف، معمولا مانع تمرکز حواس است

ص: ۲۰۴

و هر قدر انسان، توفیق پیدا کند که مشغله های مشوش و پراکنده را کم کند به حضور قلب در عبادات خود کمک کرده است.

۳- انتخاب محل و مکان نماز و سایر عبادات نیز در این امر، اثر دارد، به همین دلیل، نماز خواندن در برابر اشیاء و چیزهایی که ذهن انسان را به خود مشغول می دارد مکروه است، و همچنین در برابر درهای باز و محل عبور و مرور مردم، در مقابل آئینه و عکس و مانند اینها، به همین دلیل معابد مسلمین هر قدر ساده تر و خالی از زرق و برق و تشریفات باشد بهتر است چرا که به حضور قلب کمک می کند.

۴- پرهیز از گناه نیز عامل مؤثری است، زیرا گناه قلب را از خدا دور می سازد، و از حضور قلب می کاهد.

۵- آشنایی به معنی نماز و فلسفه افعال و اذکار آن، عامل مؤثر دیگری است.

۶- انجام مستحبات نماز و آداب مخصوص آن چه در مقدمات و چه در اصل نماز نیز کمک مؤثری به این امر می کند.

۷- از همه اینها گذشته این کار، مانند هر کار دیگر نیاز به مراقبت و تمرین و استمرار و پی گیری دارد، بسیار می شود که در آغاز انسان در تمام نماز یک لحظه کوتاه قدرت تمرکز فکر پیدا می کند، اما با ادامه این کار و پی گیری و تداوم آن چنان قدرت نفس پیدا می کند که می تواند به هنگام نماز دریچه های فکر خود را بر غیر معبود مطلقاً ببندد! (دقت کنید).

\*\*\*

اشاره

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ (۱۲) ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ (۱۳) ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَلَبَّازَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ (۱۴) ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعِيدٌ ذَلِكَ لَمَيْتُونَ (۱۵) ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ (۱۶)

ترجمه:

۱۲- ما انسان را از عصاره ای از گل آفریدیم.

۱۳- سپس آن را نطفه ای در قرارگاه مطمئن (رحم) قرار دادیم.

۱۴- سپس نطفه را به صورت علقه (خون بسته) و علقه را به صورت مضغه (چیزی شبیه گوشت جویده) و مضغه را به صورت استخوانهایی در آوردیم، از آن پس آن را آفرینش تازه ای ایجاد کردیم، بزرگ است خدایی که بهترین خلق کنندگان است!  
۱۵- سپس شما بعد از آن می میرید.

۱۶- سپس در روز قیامت برانگیخته می شوید.

تفسیر:

مراحل تکامل جنین در رحم مادر

ذکر اوصاف مؤمنان راستین و همچنین پاداش بی نظیری که خداوند به آنها می دهد در آیات گذشته، این شوق را در دلها زنده می کند که باید به صفوف آنها پیوست، اما از چه راهی؟ و از کدام طریق؟ آیات مورد بحث و قسمتی از آیات آینده، طرق اساسی تحصیل ایمان و معرفت را نشان می دهد، نخست دست انسان را گرفته و به کاوش در اسرار درون و "سیر

در عالم انفس" و او می دارد، و در آیاتی که بعد از آن خواهد آمد او را به جهان برون و موجودات شگرف عالم هستی توجه می دهد و به "سیر آفاقی" می پردازد.

نخست می گوید: "ما انسان را از چکیده و خلاصه ای از گل آفریدیم" ( وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ ) (۱).

آری این گام نخست است که انسان با آن عظمت، با آن همه استعداد و شایستگی ها این افضل مخلوقات و برترین موجودات جهان از خاکی بی ارزش است همان خاکی که در کم ارزش بودن ضرب المثل است، و این نهایت قدرت نمایی او است که از چنین مواد ساده ای چنان موجود بدیعی آفرید.

\*\*\* در آیه بعد اضافه می کند:

"سپس او را نطفه ای قرار دادیم در قرارگاه امن و امانی" ( ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ ).

در حقیقت نخستین آیه به آغاز وجود همه انسانها اعم از آدم و فرزندان او اشاره می کند که همه به خاک باز می گردند و از گل برخاسته اند، اما در دومین آیه به تداوم نسل آدم از طریق ترکیب نطفه نر و ماده و قرار گرفتن در قرارگاه رحم توجه می دهد.

در حقیقت این بحث شبیه تعبیری است که در آیات ۷ و ۸ سوره سجده آمده است: وَ بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ "آغاز آفرینش انسان را از گل قرار داد و نسل او را از چکیده ای از آب بی ارزش".

تعبیر از رحم به "قرار مکین" (قرارگاه امن و امان) اشاره به موقعیت خاص رحم در بدن انسان است، در واقع در محفوظترین نقطه بدن که از هر طرف

ص: ۲۰۷

---

۱-۱) "سلاله" (بر وزن عصاره) به معنی چیزی است که از دیگری گرفته می شود و در واقع خلاصه و عصاره و برگزیده ای از آن است (مجمع البیان ذیل آیه مورد بحث).

کاملاً تحت حفاظت است قرار گرفته، ستون فقرات و دنده ها از یک سو، استخوان نیرومند لگن خاصره از سوی دیگر، پوششهای متعدد شکم از سوی سوم حفاظتی که از ناحیه دستها به عمل می آید از سوی چهارم، همگی شواهد این قرارگاه امن و امان است.

\*\*\* بعد به مراحل شگفت آور و بهت آور سیر نطفه در رحم مادر و چهره های گوناگون خلقت که یکی بعد از دیگری در آن قرارگاه امن و دور از دست بشر ظاهر می شود اشاره کرده می فرماید: "سپس ما نطفه را به صورت خون بسته ای درآوردیم و بعد این خون بسته را به "مضغه" که شبیه گوشت جویده است تبدیل کردیم و بعد آن را به صورت استخوان در آوردیم، و از آن پس بر استخوانها گوشت پوشانیدیم" (ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا).

این چهار مرحله متفاوت که به اضافه مرحله نطفه بودن، مراحل پنجگانه ای را تشکیل می دهد هر کدام برای خود عالم عجیبی دارد مملو از شگفتیها که در علم جنین شناسی امروز دقیقاً مورد بررسی قرار گرفته و پیرامون آن کتابها نوشته اند، ولی روزی که قرآن از این مراحل مختلف خلقت جنینی انسان و شگفتیهای آن سخن می گفت، اثری از این علم و دانش نبود.

و در پایان آیه به آخرین مرحله که در واقع مهمترین مرحله آفرینش بشر است با یک تعبیر سر بسته و پر معنی اشاره کرده می فرماید: "سپس ما او را آفرینش تازه ای بخشیدیم" (ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ).

"بزرگ و پر برکت است خدایی که بهترین خلق کنندگان است" (فَبَارَكُ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ).

آفرین بر این قدرت نمایی بی نظیر که در ظلمتکده رحم این چنین تصویر



بدیعی با اینهمه عجائب و شگفتیها بر قطره آبی نقش می زند.

آفرین بر آن علم و حکمتی که اینهمه استعداد و لیاقت و شایستگی را در چنین موجود ناچیزی ایجاد می کند، آفرین بر او و بر خلقت بی نظیرش.

ضمناً باید توجه داشت که "خالق" از ماده خلق، و خلق در اصل به معنی اندازه گیری است، هنگامی که یک قطعه چرم را برای بریدن، اندازه گیری می کنند، عرب واژه "خلق" در باره آن به کار می برد، و از آنجا که در آفرینش مساله اندازه گیری بیش از همه چیز اهمیت دارد این کلمه خلق در باره آن به کار رفته است.

تعبیر به "أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ" (بهترین آفرینندگان) این سؤال را به وجود می آورد که مگر غیر از خدا آفریدگار دیگری وجود دارد؟! بعضی از مفسران توجیهاات گوناگونی برای آیه کرده اند، در حالی که نیازی به این توجیهاات نیست، و کلمه خلق به معنی اندازه گیری و صنعت در باره غیر خداوند نیز صادق است، ولی البته خلق خدا با خلق غیر او از جهات گوناگونی متفاوت است:

-خداوند ماده و صورت اشیاء را می آفریند، در حالی که اگر انسان بخواهد چیزی ایجاد کند تنها می تواند با استفاده از مواد موجود این جهان صورت تازه ای به آن ببخشد مثلاً از مصالح ساختمانی خانه ای بسازد، یا از آهن و فولاد، اتومبیل یا کارخانه ای اختراع کند.

-از سویی دیگر خلقت و آفرینش خداوند، نامحدود است و او آفریدگار همه چیز است  $\square$   $\square$  خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ (سوره رعد آیه ۱۶) در حالی انسان موجودات بسیار محدودی را می تواند ابداع کند، و گاه توأم با انواع ضعفها و نقصها است که در جریان عمل باید آنها را تکمیل کند، اما خلق و ابداع پروردگار خالی از هر گونه عیب و نقص است.

-از سوی سوم در آنجا که انسان توانایی بر این امر پیدا می کند، آن نیز به اذن

و فرمان خدا است که بی اذن او در عالم حتی برگی بر درختی نمی جنبد چنان که در باره حضرت مسیح ع در سوره مائده آیه ۱۱۰ می خوانیم وَ اِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ يٰۤاٰذِنِي: "در آن هنگام که تو از گل، صورتی همچون صورت پرنده به اذن من خلق می کردی".

\*\*\* آیه بعد از مساله توحید و شناخت مبدء به طرز زیبا و ظریفی به مساله "معاد" منتقل می شود، و می گوید: این انسان با همه شگفتیهایش تا ابد زنده نمی ماند، زمانی فرا می رسد که این ساختمان عجیب از هم فرو می ریزد و "شما بعد از این زندگی همگی می میرید" (تُمْ اِنَّكُمْ بَعْدَ ذٰلِكَ لَمَيِّتُونَ).

\*\*\* ولی برای اینکه این تصور پیش نیاید که با مردن انسان همه چیز پایان می گیرد (پس این آفرینش با اینهمه شکوه و عظمت برای این چند روز زندگی امری بیهوده بوده است) بلا فاصله می افزاید: "سپس شما روز قیامت بار دیگر به زندگی باز می گردید و برانگیخته می شوید" (البتة در سطحی عالیترو در جهانی وسیعتر و گسترده تر) (تُمْ اِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ).

\*\*\*

**نکته:**

**اشاره**

### **۱- اثبات مبدء و معاد با یک دلیل -**

جالب اینکه در آیات فوق برای اثبات وجود خدا و قدرت و عظمت او از همان دلیلی استفاده شده است که در سوره حج برای اثبات معاد، و آن مساله مراحل مختلف خلقت انسان در عالم جنین است و اتفاقاً در ذیل همین آیات مورد بحث چنان که دیدیم گریزی به مساله معاد نیز زده شده است (۱).

ص: ۲۱۰

---

۱- ۱) در آغاز سوره حج ذیل آیات ۵ تا ۷ در زمینه دلائل معاد از جمله از طریق جنین شناسی بحث کرده ایم (به آغاز همین جلد چهاردهم مراجعه فرمائید).

آری از یک سو می توان عظمت خدا را از عجائب خلقت انسان در مخفیگاه رحم که هر روز شکل و نقش تازه ای به خود می گیرد شناخت که گویی جمعی نقاش چیره دست، گروهی صنعتگر و ابداع گر ماهر در کنار این قطره آب نشسته اند و شب و روز روی آن کار می کنند و این ذره ناچیز را در زمان بسیار کوتاهی با ظرافت فوق العاده از مراحل و گذرگاههای مختلف حیات می گذرانند.

اگر می توانستیم از مراحل رشد و نمو جنین بطور کامل فیلم برداری کنیم و آنها را از مقابل چشم بگذرانیم آن گاه می فهمیدیم چه شگفتیها در این کار نهفته است؟ هر چند پیشرفت فوق العاده جنین شناسی در عصر ما و تحقیقات روز افزون دانشمندان و تجربیات و آزمایشهایشان روی این امر، بسیاری از مسائل را روشن ساخته و هنگامی که انسان در برابر نتیجه این تحقیقات قرار می گیرد بی اختیار جمله **فَبَارَكْ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ** را زمزمه می کند.

و از سوی دیگر این آفرینشهای پی در پی که هر روز چهره تازه ای به خود می گیرد، و اصولاً پیدایش یک انسان کامل از یک قطره کوچک آب، بیانگر قدرت خداوند بر مساله معاد و بازگشت انسان به زندگی مجدد است، و به این ترتیب با بیان یک دلیل دو هدف و با یک کرشمه دو کار، انجام شده است (۱).

\*\*\*

## ۲- آخرین مرحله تکامل انسان در رحم-

جالب اینکه در مراحل پنجگانه ای که برای آفرینش انسان در آیه فوق ذکر شده همه جا تعبیر به "خلق" شده است، اما هنگامی که به آخرین مرحله می رسد تعبیر به "انشاء" می کند.

"انشاء" همانگونه که ارباب لغت گفته است به معنی "ایجاد کردن چیزی

ص: ۲۱۱

---

۱- ۱) در باره مراحل جنین و شاهکار آفرینش در این زمینه در جلد دوم تفسیر نمونه صفحه ۳۱۶ (ذیل آیه هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ سوره آل عمران-۶) نیز بحث کرده ایم.

توأم با تربیت آن "است، این تعبیر نشان می دهد که مرحله اخیر با مراحل قبل (مرحله نطفه و علقه و مضغه و گوشت و استخوان) کاملاً متفاوت است مرحله ای است مهم که قرآن از آن سر بسته یاد کرده و تنها می گوید: "سپس ما به آن آفرینش تازه ای دادیم" و بلافاصله پشت سر آن "فَبَارَكُ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ" می گوید.

این چه مرحله ای است که این قدر شایان اهمیت است، این همان مرحله ای است که جنین وارد مرحله حیات انسانی می شود، حس و حرکت پیدا می کند، و به جنبش در می آید که در روایات اسلامی از آن تعبیر به مرحله "نفخ روح" (دمیدن روح در کالبد) شده است.

اینجا است که انسان با یک جهش بزرگ زندگی نباتی و گیاهی را پشت سر گذاشته و گام به جهان حیوانات و از آن برتر به جهان انسانها می گذارد، و فاصله آن با مرحله قبل آن قدر زیاد است که تعبیر از آن با جمله ثم خلقنا کافی نبود و لذا "ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ" فرمود.

در اینجا است که انسان، ساختمان ویژه ای پیدا می کند که او را از همه جهان ممتاز می سازد، به او شایستگی خلافت خدا در زمین می دهد، و قرعه امانتی را که کوه ها و آسمانها بار آن را نتوانست کشید، به نام او می زنند.

در واقع همین جا است که "عالم کبیر" با همه شگفتیهایش در این "جرم صغیر" منطوی و پیچیده می شود و به راستی شایسته "تبارک اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ" است.

\*\*\*

### ۳- لباس گوشتین بر اندام استخوانها! -

نویسنده تفسیر فی ظلال ذیل آیه مورد بحث در اینجا جمله عجیبی نقل می کند و آن اینک: جنین بعد از آنکه مرحله "علقه" و "مضغه" را پشت سر گذاشت تمام سلولهایش تبدیل به سلولهای استخوانی می شود و بعد از آن تدریجاً عضلات و گوشت روی آن را می پوشاند، بنا بر این جمله کسونا العظام لحما یک معجزه علمی است که پرده از روی این مساله

که در آن روز برای هیچکس روشن نبود بر می دارد، زیرا قرآن نمی گوید: ما مضغه را تبدیل به استخوان و گوشت کردیم بلکه می گوید: ما مضغه را تبدیل به استخوان کردیم و بر استخوانها لباس گوشت پوشاندیم اشاره به اینکه مضغه نخست تبدیل به استخوان می شود و بعد از آن گوشت روی آن را می پوشاند.

\*\*\*

#### ۴- لباس مقاوم برای استخوانها!

اصولا اینکه از عضلات تعبیر به "لباس" می کند خود گویای این واقعیت است که اگر این لباس بر استخوانها نبود بسیار اندام انسان زشت و نازیبا بود (درست همانند اسکلتهایی که همه ما خود آن یا لا اقل عکس آن را دیده ایم).

از این گذشته لباس حافظ بدن است، عضلات نیز حافظ استخوانها هستند که اگر آنها نبودند، ضربه هایی که بر بدن وارد می شد استخوانها را مرتبا صدمه می زد یا می شکست، همچنین کاری را که لباس در حفاظت انسان از گرما و سرما می کند گویا در نگهداری استخوانها که ستون اصلی بدن هستند انجام می دهند اینها همه نشان دهنده دقت قرآن در تعبیرات است.

\*\*\*

اشاره

وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ (١٧) وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْوَيْنَاهُ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ لِقَادِرُونَ (١٨) فَأَنْشَأْنَا لَكُمْ بِهِ جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ لَكُمْ فِيهَا فَوَاكِهُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ (١٩) وَشَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورٍ سَيْنَاءَ تَنْبُتُ بِالذُّهْنِ وَصَبْغٍ لِللَّكَلِينِ (٢٠) وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهَا وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ (٢١) وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ (٢٢)

۱۷- ما بر بالای سر شما هفت راه (طبقه) قرار دادیم، و ما از خلق (خود) غافل نبوده و نیستیم.

۱۸- از آسمان آبی به اندازه معین نازل کردیم و آن را در زمین (در مخازن مخصوصی) ساکن نمودیم و ما بر از بین بردن آن کاملاً قادریم.

۱۹- سپس به وسیله آن باغهایی از درخت نخل و انگور برای شما ایجاد کردیم، باغهایی که در آن میوه های بسیار است و از آن تناول می کنید.

۲۰- و نیز درختی که از طور سینا میروید و از آن روغن و "نان خورش" برای خوردگان فراهم می گردد.

۲۱- برای شما در چهارپایان عبرتی است، از آنچه در درون آنها است (از شیر) شما را سیراب میکنیم و برای شما در آنها منافع فراوانی است و از گوشت آنها می خورید.

۲۲- و بر آنها و بر کشتیها سوار می شوید.

### تفسیر:

باز هم نشانه های توحید

گفتیم قرآن پس از ذکر صفات مؤمنان به طرق تحصیل ایمان پرداخته، و در آیات گذشته چنان که دیدیم از آیات انفسی و نشانه های عظمت پروردگار در وجود خود ما سخن گفت، اکنون به جهان برون و آیات آفاقی می پردازد و عظمت آفرینش را در آسمان و زمین منعکس می کند:

نخست می فرماید: "ما بر فراز شما هفت طریقه آفریدیم" (وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ).

"طرائق" جمع "طریقه" به معنی "راه" یا به معنی "طبقه" است، در صورت اول معنی آیه چنین می شود که ما هفت راه بالای سر شما آفریدیم، ممکن است این راهها طرق رفت و آمد فرشتگان باشد، و ممکن است مدار گردش ستارگان آسمان.

بنا بر معنی دوم مفهومش این است که ما هفت طبقه (هفت آسمان) بر فراز شما آفریدیم.

در باره آسمانهای هفتگانه قبلا سخن بسیار گفته ایم آنچه در اینجا به عنوان اشاره باید گفت این است که اگر عدد هفت را به معنی "تکثیر" بگیریم مفهومش این است که بر فراز شما عالمهای بسیار و کرات و کواکب و سیارات بی شماری است.

تعبیر به طبقه هرگز نباید افلاک بطلمیوسی را که همچون پوست پیاز بر فراز یکدیگر قرار داشتند تداعی کند، و چنین تصور شود که قرآن بر این فرضیه نادرست تکیه کرده، بلکه "طرائق و طبقات" اشاره به عوالمی است که در فواصل مختلف از ما قرار دارند و نسبت به ما هر یک فوق دیگری است، بعضی دورتر و بعضی نزدیکتر.

و اگر عدد "سبع" (هفت) را، عدد "شمارش و تعداد" بگیریم، مفهومش این است غیر از این عالمی که شما می بینید (مجموعه ثوابت و سیارات و کهکشانها) شش عالم دیگر ما فوق آن قرار دارد که هنوز دست علم و دانش بشر به آن نرسیده است.

و هر گاه به نقشه منظومه شمسی و قرار گرفتن سیارات مختلف بر گردد آن درست دقت کنیم تفسیر دیگری نیز برای این آیه می توان یافت و آن اینکه از این نه سیاره که گرد آفتاب می گردند دو سیاره (عطارد و زهره) مدارشان زیر مدار زمین است، در حالی که شش سیاره دیگر مدارشان بیرون مدار زمین و شبیه طبقاتی است که یکی بر فراز دیگری قرار گرفته و هنگامی که مدار کره ماه را که آنهم گرد زمین می چرخد بر آن بیفزائیم عدد هفت مدار (مسیر) یا هفت طبقه تکمیل می گردد (دقت کنید).  
[\(۱\)](#)

ص: ۲۱۶

---

۱-۱) برای توضیح بیشتر در باره آسمانهای هفتگانه به جلد اول تفسیر نمونه ذیل آیه ۲۹ سوره بقره مراجعه شود.



و از آنجا که تعدد عوالم و طرق آنها ممکن است این توهم را به وجود آورد که آیا این وسعت و عظمت عالم موجب نخواهد شد که آفریدگار از آنها غافل گردد، در پایان آیه بلا فاصله می فرماید: "ما هرگز از آفرینش خود غافل نبوده و نخواهیم بود" (وَ مَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ).

تکیه بر روی عنوان "خلق" در اینجا اشاره به این است که مساله آفرینش و خلقت به خودی خود دلیل علم آفریدگار و توجه او به آنها است، مگر می شود "آفریننده" از "آفریده" خود غافل باشد؟!.

این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که منظور این است: ما راههای فراوانی برای آمد و شد فرشتگان بر فراز شما قرار دادیم و از حال شما غافل نیستیم و فرشتگان ما نیز شاهد و ناظر اعمال شمایند.

\*\*\* آیه بعد به یکی دیگر از مظاهر قدرت الهی که از برکات آسمان و زمین محسوب می شود یعنی باران اشاره کرده می گوید: "ما از آسمان آبی فرو فرستادیم به اندازه معین" (وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ).

نه آن قدر زیاد که زمینها را در خود غرق کند، و نه آن قدر کم که تشنه کامان در جهان گیاهان و حیوانات سیراب نگردند.

آری از "آسمان" که بگذریم و به "زمین" بپردازیم یکی از مهمترین مواهب الهی آبی است که مایه حیات همه موجودات زنده است.

سپس به مساله مهمتری در همین رابطه که مساله ذخیره آبها در منابع زیر زمینی است پرداخته می گوید "ما این آب را در زمین در مخازن مخصوص ساکن کردیم، در حالی که اگر می خواستیم آن را از بین ببریم کاملاً قدرت داشتیم" (فَأَسْبِغْنَا فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَىٰ ذَهَابٍ بِهِ لِقَادِرُونَ).

می دانیم قشر روئین زمین از دو طبقه کاملاً مختلف تشکیل یافته: طبقه نفوذ پذیر

و طبقه نفوذ ناپذیر، اگر تمام قشر زمین نفوذ پذیر بود آبهای باران فوراً در اعماق زمین فرو می رفتند و بعد از یک باران ممتد و طولانی همه جا خشک می شد و قطره ای آب پیدا نبود! و اگر تمام قشر زمینی طبقه نفوذ ناپذیر همچون گل رس بود تمام آبهای باران در سطح زمین می ماندند آلوده و متعفن می شدند و عرصه زمین را بر انسان تنگ می کردند، و این آبی که مایه حیات است مایه مرگ انسان می شد.

ولی خداوند بزرگ و منان قشر بالا را نفوذ پذیر و قشر زیرین را نفوذ ناپذیر قرار داده تا آبها در زمین فرو روند و در منطقه نفوذ ناپذیر مهار شوند و ذخیره گردند، و بعداً از طریق چشمه ها، چاهها و قناتها مورد استفاده واقع شوند، بی آنکه بگنند و تولید مزاحمت کنند یا آلودگی پیدا کنند (۱).

این آب گوارایی را که ما امروز از چاه عمیق بیرون می کشیم و با نوشیدن آن جان تازه پیدا می کنیم ممکن است از قطرات بارانی باشد که هزاران سال قبل از ابرها نازل شده و در اعماق زمین برای امروز ذخیره گشته است، بی آنکه فاسد شود.

به هر حال کسی که انسان را برای زندگی آفرید و مهمترین مایه حیات او را آب قرار داد منابع بسیار مهمی برای ذخیره این ماده حیاتی قبل از او آفریده و آبها را در آن ذخیره کرده است! البته قسمتی از ذخیره های این ماده حیاتی بر فراز کوه ها است (به صورت برفها و یخها) که گاهی همه ساله آب شده جریان می یابد و گاه صدها و یا هزاران سال بر قله کوهی می ماند تا روزی که فرمان نزول به آنها داده شود و بر اثر تغییر حرارت جوی به سوی دشت و هامون سرازیر گردد و زمینهای تشنه را سیراب کند،

ص: ۲۱۸

---

۱-۱) - باید توجه داشت که عبور آبهای آلوده از قشر نفوذ پذیر زمین غالباً موجب تصفیه آن می شود!

ولی با توجه به کلمه "فی" در "فی الارض" چنین به نظر می رسد که آیه اشاره به منابع زیر زمینی آب می کند نه فوق زمینی.

\*\*\* در آیه بعد به دنبال نعمت پر برکت باران به محصولاتی که از آن می روید اشاره کرده می گوید: "ما به وسیله این آب، باغهایی از درخت نخل و انگور برای شما ایجاد کردیم، باغهایی که در آن میوه های بسیار است و از آن می خورید" (فَأَنْشَأْنَا لَكُمْ بِهِ جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ لَكُمْ فِيهَا فَوَاكِهُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ).

خرما و انگور تنها محصول آنها نیست بلکه این دو محصول عمده و پر ارزش آنها است و گر نه انواع مختلفی از دیگر میوه ها در آن یافت می شود.

جمله "و مِنْهَا تَأْكُلُونَ" (از آن می خورید) ممکن است اشاره به این باشد که محصول این باغهای پر برکت تنها میوه های آنها نیست، بلکه خوردنی بخشی از آن است.

این باغها (از جمله نخلستانها) استفاده های فراوان دیگری برای زندگی انسان دارد، از برگهای آنها، فرش، و گاهی لباس درست می کنند، از چوبهای آنها خانه می سازند، از ریشه ها و برگها و میوه های بعضی از این درختان مواد دارویی می گیرند، و نیز از بسیاری از آنها علوفه برای دامها، و از چوب آنها برای سوخت استفاده می کنند.

فخر رازی در تفسیر خود این احتمال را نیز داده است که منظور از "مِنْهَا تَأْكُلُونَ" این است که زندگی و روزی شما از این باغها اداره می شود، درست همانند اینکه در فارسی می گوئیم: فلان کس از فلان کسب و کار نان می خورد (یعنی گذران زندگی او از آن است) (۱).

این نکته نیز قابل توجه است که در آیات فوق، مبدء حیات انسانی آب

ص: ۲۱۹

---

۱-۱) بنا بر تفسیر اول "من" "تبعیضیه" است، و بنا بر تفسیر دوم "نشویه".

نطفه شمرده شده، و مبدء حیات گیاهی آب باران، در واقع این دو نمونه برجسته حیات هر دو از آب سرچشمه می گیرند، آری قانون خداوند، قانون واحد و گسترده ای در همه جا است.

\*\*\* بعد به یکی دیگر از درختان پر برکتی که از همین آب باران پرورش می یابد اشاره کرده می گوید: علاوه بر این باغهای نخل و انگور و میوه های دیگر "درختی ایجاد کردیم که از طور سیناء می روید و از آن روغن و "نان خورش" (۱) برای خوردن گان بدست می آید" (وَ شَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ تَنْبُتُ بِالذُّهْنِ وَ صَبِغٍ لِلْأَكْلِينَ).

در اینکه منظور از "طور سیناء" چیست، مفسران دو احتمال عمده داده اند:

نخست اینکه اشاره به همان "کوه طور" معروف است که در صحرای سینا قرار دارد، و اگر می بینیم که قرآن در اینجا درخت زیتون را به عنوان درختی که از کوه طور می روید توصیف کرده به خاطر آن است که عربهای حجاز هنگامی که از بیابانهای خشک این منطقه می گذشتند و به شمال رو می آوردند نخستین منطقه ای که در آن به درختهای پر بار زیتون بر خورد می کردند، منطقه طور در جنوب صحرای سیناء بوده است، مشاهده نقشه جغرافیایی این مطلب را به خوبی روشن می کند.

احتمال دیگر اینکه طور سیناء جنبه توصیفی دارد و به معنی "کوه پر برکت" یا "کوه پر درخت" یا "کوه زیبا" است (چون "طور" به معنی کوه و "سیناء" به معنی پر برکت و زیبا و مشجر است).

واژه "صبغ" در اصل به معنی رنگ است، ولی از آنجا که انسان به هنگام

ص: ۲۲۰

---

(۱-۱) غذایی که همراه با نان می خورند.

خوردن غذا معمولاً نان خود را با خورشی که می خورد رنگین می کند به تمام انواع نان خورشها، "صیغ" گفته شده است، به هر حال کلمه صیغ، ممکن است اشاره به همان روغن زیتون باشد که با نان می خوردند و یا انواع نان خورشها که از درختان دیگر استفاده می کردند.

در اینجا سؤالی پیش می آید که چرا در میان انواع میوه ها بالخصوص روی این سه میوه تکیه شده است: خرما، انگور و زیتون؟ در پاسخ باید به این نکته توجه داشت که از نظر تحقیقات علمی غذانشناسان کمتر میوه ای وجود دارد که برای بدن انسان به اندازه این سه میوه مفید و مؤثر باشد.

"روغن زیتون" برای تولید سوخت و ساز بدن ارزش فراوانی دارد، کالری حرارتی آن بسیار زیاد، دوست صمیمی کبد انسان، بر طرف کننده عوارض کلیه ها و سنگهای صفراوی و قلنجهای کلیوی، تقویت کننده اعصاب و بالآخره اکسیر سلامتی است.

در مورد "خرما" آن قدر توصیف شده که در این مختصر نمی گنجد: قند فراوان خرما از سالمترین قندها است و از نظر بسیاری از غذانشناسان خرما یکی از عوامل جلوگیری از سرطان است، دانشمندان در خرما سیزده ماده حیاتی، و پنج نوع ویتامین کشف کرده اند که آن را به صورت یک منبع فوق العاده ارزشمند غذایی در می آورد.

اما "انگور" به عقیده بعضی از دانشمندان، یک داروخانه طبیعی است، از نظر خواص همچون شیر مادر است و دو برابر گوشت در بدن ایجاد حرارت می کند، خون را تصفیه می کند، سموم بدن را دفع می نماید، انواع ویتامین موجود در آن به انسان نیرو و توان می بخشد (۱).

ص: ۲۲۱

---

۱- ۱) برای توضیح بیشتر در باره این سه میوه حیات بخش به جلد ۱۱ صفحه ۱۷۲ به بعد (ذیل آیه ۱۱ سوره نحل) مراجعه فرمائید.

\*\*\* بعد از بیان گوشه ای از نعمتهای پروردگار در جهان گیاهان که به وسیله آب باران پرورش می یابد به بخش مهمی از نعمتها و مواهب او در جهان حیوانات پرداخته می گوید: "در چهارپایان برای شما عبرت بزرگی است" (وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً (۱)).

سپس این عبرت را چنین شرح می دهد: "ما از آنچه در درون آنها است شما را سیراب می کنیم" (نُشَقِّكُم مِّمَّا فِي بُطُونِهِمْ).

آری شیر گوارا این غذای نیروبخش و کامل از درون این حیوانات، از لابلای خون و مانند آن بیرون می فرستیم تا بدانید چگونه خداوند قدرت دارد از میان چنین اشیاء ظاهراً آلوده ای یک نوشیدنی به این پاکی و گوارایی بیرون فرستد.

سپس اضافه می کند: مسائل عبرت انگیز و برکات حیوانات منحصر به شیر نیست بلکه "برای شما در آنها منافع بسیاری است و از گوشت آنها نیز می خورید" (وَ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ).

علاوه بر گوشت که آن نیز در حد اعتدالش از بخشهای عمده مواد غذایی مورد نیاز بدن را تشکیل می دهد، از چرم آنها انواع لباس و خیمه های پر دوام، و از پشم آنها انواع لباسها و پوششها و فرشها، و از بعضی اجزای بدن آنها مواد دارویی و حتی از مدفوع آنها مواد تقویت کننده برای درختان و زراعتها تهیه می کنید.

\*\*\* از همه اینها گذشته، از چهارپایان به عنوان مرکبهای راهوار در خشکی و از کشتی ها برای دریاها استفاده کرده "بر چهارپایان و کشتیها سوار و به منزلگاههای

ص: ۲۲۲

(۱-۱) نکره بودن "عبره" در اینجا اشاره به عظمت آن است.

مقصود خود می رسید" (وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ) (۱).

اینهمه آثار و خواص و فوائد در این حیوانات به راستی مایه عبرت است، هم انسان را به آفریننده اینهمه نعمت آشنا می سازد و هم حس شکرگزاری را در او برمی انگیزد (۲).

تنها سؤالی که اینجا باقی می ماند این است که چگونه چهارپایان و کشتیها در یک ردیف قرار گرفته اند؟ اما با توجه به یک نکته پاسخ این سؤال روشن می شود: زیرا انسان نیاز به مرکب در همه روی زمین دارد، در کنار مرکب برای خشکی مرکبهای دریایی یعنی کشتیها را ذکر می کند و در حقیقت این تعبیر همانند چیزی است که در آیه ۷۰ سوره اسراء که در مورد مواهب بنی آدم می فرماید: وَحَمَلْنَاَهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ: "ما آنها را در خشکیها و دریاها حمل و نقل می کنیم".

\*\*\*

ص: ۲۲۳

---

۱- ۱) در جلد یازدهم صفحه ۳۴۴ (ذیل آیه ۸۰ سوره نحل) در مورد استفاده هائی که از حیوانات می شود مشروحا بحث کرده ایم.

۲- ۲) در مورد اهمیت کشتی و خواص مختلف ماده که سبب بهره گیری از کشتیها می شود در جلد یازدهم صفحه ۱۸۱ (ذیل آیه ۱۴ سوره نحل) و همچنین در همین جلد (جلد چهاردهم) ذیل آیه ۶۵ سوره حج بحث کرده ایم.

اشاره

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ (۲۳) فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ (۲۴) إِنَّ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جَنَّةٌ فَتَرَبَّصُوا بِهِ حَتَّىٰ حِينٍ (۲۵)

ترجمه:

۲۳- ما نوح را به سوی قومش فرستادیم، به آنها گفت ای قوم من! خداوند یکتا را پرستید که غیر از او معبودی برای شما نیست، آیا (باز از پرستش تنها) پرهیز نمی کنید؟ ۲۴- جمعیت اشرافی (و مغرور) از قوم نوح که کافر شده بودند گفتند: این مرد بشری است همچون شما که می خواهد بر شما برتری جوید، اگر خدا می خواست پیامبری بفرستد فرشتگانی نازل می کرد، ما چنین چیزی هرگز در نیاکان خود نشنیده ایم.

۲۵- او فقط مردی است که مبتلا به نوعی از جنون است، باید مدتی در باره او صبر کنید (تا مرگش فرا رسد، یا از این بیماری رهایی یابد).

تفسیر:

منطق کوردلان مغرور

از آنجا که در آیات گذشته، سخن از توحید و معرفت خداوند و دلایل عظمت



او در جهان آفرینش بود، همین مطلب را در آیات مورد بحث و آیات آینده از زبان پیامبران بزرگ و در لابلای تاریخ آنها بیان می کند.

نخست از نوح نخستین پیامبر اولوا العزم و منادی توحید شروع کرده می گوید: "ما نوح را به سوی قومش فرستادیم، او به آنها گفت که ای قوم من! الله خداوند یگانه یکتا را پرستید که غیر از او معبودی برای شما نیست" (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ).

"آیا با این بیان روشن از پرستش بتها پرهیز نمی کنید؟" (أَفَلَا تَتَّقُونَ).

\*\*\* "اما جمعیت اشرافی ثروتمند و مغرور که چشمها را در ظاهر پر می کنند و از درون خالی هستند، از قوم او گفتند: این مرد تنها بشری همچون شما است با این قید که حسی برتری جویی در او تحریک شده و می خواهد بر شما مسلط شود و حکومت کند!" (فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ).

و به این ترتیب انسان بودنش را نخستین عیبش دانستند و به دنبال آن متهمش ساختند که او یک فرد سلطه جو است و سخنانش از خدا و توحید و دین و آئین، همه توطئه ای است برای رسیدن به این مقصود! سپس افزودند: "اگر خدا می خواست رسولی بفرستد حتما فرشتگانی را برای این منظور نازل می کرد" (وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً).

و برای تکمیل این استدلال واهی گفتند: "ما هرگز چنین چیزی را از نیاکان پیشین خود نشنیده ایم که انسانی دعوی نبوت کند و خود را نماینده خدا بداند!" (مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأُولِينَ).

\*\*\* ولی این سخنان بی اساس در روح این پیامبر بزرگ اثر نکرد و نوح هم چنان

به دعوت خود ادامه می داد و نشانه ای از برتری جویی و سلطه طلبی در کار او نبود، لذا او را به اتهام دیگری متهم ساختند و آن اتهام "جنون و دیوانگی" بود که همه پیامبران الهی و رهبران راستین را در طول تاریخ به آن متهم ساختند، گفتند:

"او فقط مردی است که مبتلا به نوعی از جنون است باید مدتی در باره او صبر کنید تا مرگ او فرا رسد و یا از این جنون شفا یابد!" (إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ فَتَرَبَّصُوا بِهِ حَتَّىٰ حِينٍ).

جالب اینکه آنها در این تهمت خود نسبت به این پیامبر بزرگ تعبیر "بِهِ جِنَّةٌ" را (دارای نوعی جنون است) به کار بردند، تا بر این واقعیت سرپوش نهند که زندگی این پیغمبر و سخنان او همگی بهترین نشانه عقل و دانش او است در حقیقت آنها می خواستند بگویند همه اینها درست است، ولی جنون فنون و چهره های مختلفی دارد که در بعضی مظاهر عقل نیز هست!! جمله فَتَرَبَّصُوا بِهِ حَتَّىٰ حِينٍ ممکن است اشاره به انتظار مرگ نوح باشد که مخالفان برای آن دقیقه شماری می کردند تا آسوده خاطر شوند، و ممکن است تأکیدی بر نسبت جنون به او باشد یعنی انتظار بکشید تا از این بیماری بهبودی یابد! (۱).

به هر حال آنها در سخنان خود سه نوع اتهام واهی و ضد و نقیض برای نوح قائل شدند، و هر یک را دلیل بر نفی رسالت او گرفتند.

نخست اینکه اصولاً ادعای رسالت از ناحیه بشر دروغ است! چنین چیزی سابقه نداشت اگر خدا می خواست باید فرشتگانی بفرستد.

دیگر اینکه او مرد سلطه جویی است و این ادعا را وسیله ای برای رسیدن

ص: ۲۲۶

۱-۱) بعضی نیز گفته اند این جمله اشاره به این است که او را مدتی به زندان بیفکنید و بعضی گفته اند منظور این است فعلاً او را به حال خود رها کنید تا بعد، ولی این دو تفسیر چندان صحیح به نظر نمی رسد.

به این هدف قرار داده است.

سوم اینکه او عقل درستی ندارد و آنچه می گوید: از این رهگذر است!

و از آنجا که پاسخ این ایرادها و اتهامات بی اساس و پریشان همه روشن بود و در آیات دیگر قرآن نیز آمده، قرآن در اینجا سخنی در این زمینه نمی گوید.

زیرا از یک سو مسلم است رهبر انسان باید از جنس خود او باشد تا با نیازها و دردها و مسائل انسان آشنایی داشته باشد، بعلاوه همیشه پیامبران از جنس بشر بوده اند.

از سوی دیگر از زندگی پیامبران به خوبی روشن می شود که مساله برادری و تواضع و نفی هر گونه سلطه جویی از بارزترین صفاتشان بوده، و عقل و هوش و درایتشان نیز حتی بر دشمنانشان آشکار بوده و در لابلائی گفته هاشان به آن اعتراف می کردند.

\*\*\*

ص: ۲۲۷

اشاره

قَالَ رَبِّ اُنصُرْنِي بِمَا كَذَّبْتَنِي (۲۶) فَاَوْحِنَا اِلَيْهِ اَنْ اَصْنَعَ الْفُلْكَ بِاَعْيُنِنَا وَوَحَيْنَا فَاِذَا جَاءَ اَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ فَاسْبِغْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اِثْنَيْنِ وَ اَهْلِكَ اِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ وَاِلا تَخَاطَبُنِي فِي الَّذِيْنَ ظَلَمُوا اِنَّهُمْ مُّعْرِضُونَ (۲۷) فَاِذَا اسْتَوَيْتَ اَنْتَ وَ مَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلْكِ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِيْنَ (۲۸) وَقُلْ رَبِّ اَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُّبَارَكًا وَاَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِيْنَ (۲۹) اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَآيَاتٍ وَاِنْ كُنَّا لَمُبْتَلِيْنَ (۳۰)

ترجمه:

۲۶- (نوح) گفت پروردگارا مرا در برابر تکذیب های آنان یاری کن.

۲۷- ما به نوح وحی کردیم که کشتی را در حضور ما و مطابق فرمان ما بساز و هنگامی که فرمان ما (برای غرق آنان) فرا رسد و آب از تنور بجوشد (که این نشانه فرا رسیدن طوفان است) از هر یک از انواع حیوانات یک جفت در کشتی سوار کن، و همچنین خانواده ات را، مگر آنها که قبلا وعده هلاکشان داده شده است (اشاره

به همسر نوح و فرزند ناخلف اوست) و دیگر در باره این ستمگران با من سخن مگوی که آنها همگی هلاک خواهند شد! ۲۸-  
و هنگامی که تو و همه کسانی که با تو هستند بر کشتی سوار شدید بگو ستایش خدایی را که ما را از قوم ستمگر نجات بخشید.

۲۹- و بگو پروردگارا ما را در منزلگاهی پر برکت فرود آر، و تو بهترین فرود آورندگان.

۳۰- (آری) در این ماجرا آیات و نشانه هایی برای صاحبان عقل و اندیشه است و ما مسلما همگان را آزمایش می کنیم.

### تفسیر:

پایان عمر یک قوم سرکش

در آیات گذشته بخشی از تهمتهای ناروایی را که دشمنان نوح به او زدند خواندیم ولی از آیات دیگر قرآن به خوبی استفاده می شود که اذیت و آزار این قوم سرکش تنها منحصر به این امور نبود بلکه با هر وسیله توانستند او را در فشار قرار دادند و آزار کردند، و نوح حد اکثر تلاش و کوشش خود را در هدایت و نجات آنها از چنگال شرک و کفر به خرج داد، هنگامی که از تلاشهای خود مایوس شد و جز گروه اندکی ایمان نیاوردند از خدا تقاضای کمک کرد چنان که در نخستین آیه مورد بحث می خوانیم:

"گفت: پروردگارا! مرا در برابر تکذیبهایی که کردند یاری کن" (قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونِ) (۱).

\*\*\* در اینجا فرمان پروردگار فرا رسید و مقدمات نجات نوح و یاران اندکش و نابودی مشرکان لجوج فراهم شد.

ص: ۲۲۹

---

۱- ۱) "باء" در "بِمَا كَذَّبُونِ" ممکن است "باء سببیه" باشد، یا مقابله، و "ما" در "بِمَا كَذَّبُونِ" ممکن است "ماء مصدریه" باشد یا "موصوله" که معانی آنها با هم تفاوت خواهد داشت، ولی این تفاوت، تفاوت مهمی نیست (دقت کنید).

"ما به نوح وحی فرستادیم که کشتی را در حضور ما و طبق فرمان ما بساز" ( فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحَيْنَا ).

تعبیر "باعیننا" (در برابر دیدگان ما) اشاره به این است که تلاش و کوشش تو در این راه در حضور ما است و تحت پوشش حمایت ما، بنا بر این با فکر راحت و آسوده به راه خود ادامه ده و از هیچ چیز ترس و واهمه نداشته باش.

ضمناً تعبیر به "وحینا" نشان می دهد که نوح طرز کشتی ساختن و چگونگی آن را از وحی الهی آموخت، و گر نه چنان چیزی- طبق نوشته تواریخ- تا آن زمان سابقه نداشت، به همین دلیل نوح کشتی را آن چنان متناسب با مقصد و مقصود خود ساخت که هیچ کم و کسری در آن نبود! سپس ادامه می دهد "هنگامی که فرمان ما فرا رسد، و نشانه اش این است که آب از درون تنور خواهد جوشید، بدان زمان طوفان نزدیک شده است بلافاصله از تمام انواع حیوانات یک جفت (نر و ماده) انتخاب و در کشتی سوار کن" ( فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ فَاسْلُكْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ ).

"و خانواده و دوستان با ایمانت را بر کشتی سوار نما، مگر آنها که قبلاً وعده هلاکشان داده شده است" (اشاره به همسر نوح و یکی از فرزندانش است) ( وَ أَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ ).

و باز اضافه می کند: "و دیگر در باره این ستمگران (که هم بر خویش ستم کردند و هم بر دیگران) با من سخنی مگو که آنها همگی غرق خواهند شد و جای گفتگو نیست" ( وَ لَا تَخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُعْرِقُونَ ).

البته این اخطار به خاطر آن بود که ممکن بود نوح تحت تاثیر عواطف انسانی یا عاطفه پدر و فرزندى قرار گیرد و باز در باره آنها شفاعت کند در حالی که آنها دیگر شایسته شفاعت نبودند.

\*\*\*

در آیه بعد می فرماید: "هنگامی که تو و همه کسانی که با تو هستند بر کشتی سوار شدی و استقرار یافتی خدا را به خاطر این نعمت بزرگ سپاس بجا آور و بگو حمد خدایی را که ما را از قوم ستمگر رهایی بخشید" (فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَ مَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلِّ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ).

\*\*\* و بعد از حمد و ستایش خدا در برابر نخستین نعمت بزرگ او یعنی نجات از چنگال ظالمان، از درگاهش چنین تقاضا کن "و بگو: پروردگارا! مرا در منزلگاهی پر برکت فرود آر، و تو بهترین فرود آورندگان" (وَقُلْ رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنزِلِينَ).

واژه "منزل" ممکن است "اسم مکان" باشد، یعنی بعد از پایان گرفتن طوفان کشتی ما را در سرزمینی فرود آور که دارای برکات فراوانی باشد و ما بتوانیم با آسودگی خاطر به زندگی خود ادامه دهیم.

و نیز ممکن است "مصدر میمی" باشد، یعنی ما را به طرز شایسته ای فرود آر چرا که بعد از پایان گرفتن طوفان به هنگام نشستن کشتی بر زمین، خطرات زیادی این سرنشینان را تهدید می کرد، نبودن جای مناسب برای زندگی، کمبود غذا، انواع بیماریها، نوح از خدا می خواهد که او را به نحوی سالم و شایسته بر زمین فرود آورد.

\*\*\* و بالاخره آخرین آیه مورد بحث اشاره به مجموع این داستان کرده می گوید:

"در این ماجرای نوح و پیروزش بر ستمکاران و مجازات این قوم سرکش به شدیدترین وجه، آیات و نشانه هایی برای صاحبان عقل و اندیشه است" (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ).

"و ما به طور مسلم همگان را آزمایش می کنیم" (وَإِنْ كُنَّا لَمُبْتَلِينَ

این جمله ممکن است اشاره به این باشد که ما قوم نوح را کرارا آزمودیم و هنگامی که از عهده آزمایشها بر نیامدند هلاکشان کردیم.

و نیز ممکن است اشاره به این باشد که ما همه انسانها را در هر عصر و زمان آزمایش می کنیم و آنچه در آیات فوق گفته شد مخصوص مردم عصر نوح نبود، بلکه در همه اعصار و قرون در اشکال مختلف، آزمایشها صورت می گیرد، و در این آزمایشها آنها که خار راه تکامل بشرند از سر راه برداشته می شوند، تا بشریت به سیر تکاملی خود هم چنان ادامه دهد.

جالب اینکه در آیات فوق، تنها به مساله ساختن کشتی و سوار شدن نوح و یارانش بر آن اکتفاء شده و اما اینکه سرانجام گنهکاران به کجا رسید پیرامون آن سخنی به میان نیامده چرا که با وعده الهی " إِنَّهُمْ مُعْرَقُونَ " مسلم می شود چنین سرنوشتی دامان آنها را گرفته، چرا که وعده اش تخلف ناپذیر است.

ذکر این معنی نیز لازم است که در باره قوم نوح و مبارزه آنها با این پیامبر بزرگ و سرنوشت دردناک آنان و ماجرای کشتی ساختن و جوشیدن آب از تنور و وقوع طوفان و غرق فرزند نوح، سخن بسیار است که ما قسمت زیادی از آن را در سوره هود جلد نهم از صفحه ۶۸ تا صفحه ۱۲۵ مشروحا آورده ایم و به خواست خدا بخش دیگری هم در تفسیر سوره نوح خواهد آمد.

\*\*\*

ص: ۲۳۲



ثُمَّ أَنشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَوْمًا آخَرِينَ (٣١) فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ (٣٢) وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِإِيمَانِ الْآخِرَةِ وَأَتْرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ (٣٣) وَلَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذَا لَخَاسِرُونَ (٣٤) أَيْعِدْكُمْ أَنْكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَكُنْتُمْ تُرَابًا وَعِظَامًا أَنْكُمْ مُخْرَجُونَ (٣٥) هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ (٣٦) إِنَّ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ (٣٧) إِنَّ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا وَمَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ (٣٨) قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَّبْتَنِي (٣٩) قَالَ عَمَّا قَلِيلٍ لِيُصِيبَهُنَّ نَادِمِينَ (٤٠) فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ بِالْحَقِّ فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً فَبُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (٤١)

۳۱- سپس بعد از آنها جمعیت دیگری را به وجود آوردیم.

۳۲- و در میان آنها رسولی از خودشان فرستادیم که پروردگار یکتا را پرستید، جز او معبودی برای شما نیست آیا (با این همه از شرک و بت پرستی) پرهیز نمی کنید؟! ۳۳- ولی اشرافیان خود خواه قوم او که کافر شده بودند و لقای آخرت را تکذیب کرده بودند و ناز و نعمت در زندگی دنیا بانها داده بودیم گفتند: این بشری است مثل شما! از آنچه شما می خورید می خورد و از آنچه می نوشید می نوشد! ۳۴- و اگر از بشری همانند خودتان اطاعت کنید مسلما زیانکارید.

۳۵- آیا او به شما وعده می دهد هنگامی که مردید و خاک و استخوان شدید بار دیگر (از قبرها) خارج می شوید؟

۳۶- هیهات، هیهات از این وعده هایی که به شما داده می شود!

۳۷- غیر از این زندگی دنیا چیزی در کار نیست، پیوسته گروهی از ما می میرند و نسل دیگری جای آنها را می گیرد و ما هرگز برانگیخته نخواهیم شد.

۳۸- او فقط مرد دروغگویی است که بر خدا افترا بسته و ما هرگز به او ایمان نخواهیم آورد.

۳۹- عرض کرد، پروردگارا! مرا در برابر تکذیب های آنها یاری فرما.

۴۰- (خداوند) فرمود: به زودی آنها از کار خود پشیمان خواهند شد. (اما زمانی که سودی به حالشان ندارد).

۴۱- سرانجام صیحه آسمانی آنها را به حق فرو گرفت و ما آنها را همچون خاشاک بر سیلاب قرار دادیم دور باد از رحمت خدا قوم ستمگر!

### تفسیر:

سرنوشت غم انگیز یک قوم دیگر (قوم ثمود)

این آیات به بحث پیرامون اقوام دیگری که بعد از نوح ع بر سر کار آمدند پرداخته و منطق آنها را که هماهنگ منطق کفار پیشین بوده، و همچنین سرنوشت دردناکشان را شرح می دهد، و بحثهایی را که در آیات گذشته ذکر شد تکمیل می کند.

نخست می گوید: "ما بعد از آنها جمعیت دیگری را به وجود آوردیم و قوم تازه ای به روی کار آمدند" (ثُمَّ أَنشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ).

"قرن" از ماده "اقتران" به معنی نزدیکی است، لذا به جمعیتی که در عصر واحد زندگی می کنند قرن گفته می شود، و گاه به زمان آنها نیز قرن می گویند، اندازه گیری مدت قرن به سی سال یا صد سال صرفاً جنبه قراردادی دارد و تابع سنتهای اقوام مختلف می باشد.

\*\*\* از آنجا که بشر نمی تواند بدون یک رهبر الهی باشد خداوند پیامبر بزرگی

را برای نشر دعوت توحید و آئین حق و عدالت به سوی آنها فرستاد چنان که آیه بعد می گوید: "ما در میان آنها رسولی از خودشان فرستادیم که پروردگار یکتا را بپرستید و جز او معبودی برای شما نیست" (فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ).

این همان چیزی بود که نخستین پایه دعوت همه پیامبران را تشکیل می داد این ندای توحید بود که زیر بنای همه اصلاحات فردی و اجتماعی است.

سپس این رسول الهی برای تاکید بیشتر به آنها می گفت: "آیا در برابر این دعوت صریح باز هم از شرک و بت پرستی پرهیز نمی کنید" (أَفَلَا تَتَّقُونَ).

در اینکه این قوم کدامیک از اقوام بودند؟ و پیامبرشان چه نام داشت؟ مفسران با بررسی آیات مشابه آن در قرآن دو احتمال داده اند:

نخست اینکه منظور "قوم ثمود است" که در سرزمینی در شمال حجاز زندگی می کردند و پیامبر بزرگ الهی "صالح" برای هدایت آنها مبعوث شد، آنها کفر ورزیدند و راه طغیان پیش گرفتند، سرانجام به وسیله صیحه آسمانی (صاعقه ای مرگبار) از میان رفتند.

شاهد این تفسیر مجازات "صیحه" است که در پایان آیات مورد بحث برای آنها ذکر شده، و در سوره هود آیه ۶۷ نیز صریحا در باره "قوم صالح" آمده است.

دیگر اینکه منظور "قوم عاد" است که پیامبرشان "هود" بود و در بعضی از آیات قرآن سرگذشت آنها بلافاصله بعد از سرگذشت نوح آمده و این خود قرینه ای بر این تفسیر است (۱).

اما با توجه به اینکه مجازات این قوم طبق آیات ۶ و ۷ سوره "الحاقه" تندباد شدیدی بود که هفت شب و هشت روز آنها را در هم می کوبید روشن می شود

ص: ۲۳۶

---

۱-۱) به سوره هود آیه ۵۰ و سوره اعراف آیه ۶۵ و سوره شعراء آیه ۱۲۳ مراجعه فرمائید.

\*\*\* به هر حال ببینیم عکس العمل این قوم سرکش در برابر ندای توحیدی این پیامبر بزرگ چه بود؟ قرآن در آیه بعد می گوید: "آن جمعیت اشرافی خودخواه که خداوند یگانه را انکار کردند و لقای آخرت و رستخیز را تکذیب نمودند و ما آنها را نعمت فراوانی در این زندگی دنیا بخشیده بودیم گفتند: این فقط انسانی است مثل شما، از آنچه شما می خورید می خورد، و از آنچه می نوشید می نوشد" (وَ قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ وَ اتْرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَ يَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ).

آری جمعیتی که در ناز و نعمت به سر می بردند و به تعبیر قرآن "ملا" بودند (ظاهری چشم پر کن و درونی از نور حق تهی داشتند) چون دعوت این پیامبر بزرگ را مخالف هوسهای خود می دیدند، و مزاحم منافع نامشروع و استکبار و برتری جویی بی دلیلشان مشاهده می کردند و به خاطر همین ناز و نعمتها از خدا دور افتاده بودند و سرای آخرت را انکار نمودند، به ستیزه بر خواستند، درست با همان منطقی که سرکشان قوم نوح داشتند.

آنان انسان بودن این رهبران الهی و خوردن و نوشیدن آنها را همانند سایر مردم دلیلی بر نفی رسالتشان گرفتند، در حالی که این خود تائیدی بر رسالت این بزرگ مردان بود که آنها از میان توده های مردم برمی خاستند که دردها و نیازها - شان را بخوبی درک کنند.

\*\*\* سپس به یکدیگر گفتند: "اگر شما بشری همانند خودتان را اطاعت کنید بطور قطع زیانکارید!" (وَ لَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِثْلُكُمْ إِنَّكُمْ إِذَا لَخَاسِرُونَ).

این کوردلان توجه به این نکته نداشتند که خودشان انتظار داشتند مردم در این وسوسه های شیطانی از آنان پیروی کنند و برای مبارزه با این پیامبر همصدا شوند، اما با این حال پیروی از کسی را که از کانون وحی کمک می گیرد و قلبش به نور علم پروردگار روشن است عیب می شمردند و مخالف آزادی و حریت انسان! \*\*\* سپس به انکار معاد که همیشه قبول آن سدی بر سر راه خود کامگان و هوسرانان بود پرداختند و گفتند: "آیا این مرد به شما وعده می دهد هنگامی که مردید و خاک و استخوان (پوسیده) شدید باز هم از قبرها بیرون می آئید و حیات نوینی را آغاز می کنید"؟! (أَيَعِدُكُمْ أَنَّكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَ كُنْتُمْ تُرَابًا وَّ عِظَامًا أَنْتُمْ مُخْرَجُونَ).

\*\*\* "هیئات! هیئات! از این وعده هایی که به شما داده می شود" (وعده های بی اساس و تو خالی!) (هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ).

اصلاً مگر ممکن است انسانی که مرد و خاک شد و ذرات آن به هر سو پراکنده گشت باز هم به زندگی باز گردد؟ چنین چیزی محال است محال!! \*\*\* سپس با این سخن انکار معاد را تاکید بیشتری کردند که "غیر از این زندگی دنیا چیزی در کار نیست، پیوسته گروهی از ما می میرند و نسل دیگری جای آنها را می گیرد، و بعد از مرگ دیگر هیچ خبری نیست! ما هرگز برانگیخته نخواهیم شد" (إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ).

\*\*\*

سرانجام به عنوان یک جمع بندی در اتهامی که نسبت به پیامبرشان داشتند چنین گفتند: "او فقط مرد دروغگویی است که بر خدا افترا بسته، و به همین دلیل ما هرگز به او ایمان نخواهیم آورد!" (إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا وَمَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ).

نه رسالتی از طرف خدا دارد، و نه وعده های رستاخیز او درست است، و نه برنامه های دیگرش، به همین دلیل یک آدم عاقل به او ایمان نخواهد آورد.

\*\*\* هنگامی که غرور و طغیان آنها از حد گذشت و تمام پرده های حیا را دریدند، و بی شرمی را در انکار رسالت و معجزات و دعوت انسانساز پیامبرشان را به آخرین حد رساندند، و خلاصه بر همه آنها اتمام حجت شد، این پیامبر بزرگ الهی رو به درگاه خدا کرد و "گفت: پروردگارا مرا در مقابل تکذیبهای آنها یاری کن" (قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونِ).

آنها هر چه توانستند گفتند و هر تهمتی می خواستند زدند، تو مرا کمک فرما.

\*\*\* "و از سوی پروردگار به او گفته شد که آنها به زودی از کار خود پشیمان خواهند گشت" و میوه درخت تلخی را که نشانه اند خواهند چشید" (قَالَ عَمَّا قَلِيلٍ لَيُصْبِحُنَّ نَادِمِينَ).

اما زمانی پشیمان می شوند که سودی ندارد و راه بازگشت بسته است.

\*\*\* و همین طور شد "ناگهان صیحه آسمانی آنها را به حق زیر ضربات خود فرو گرفت" (فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ بِالْحَقِّ).

صاعقه ای مرگبار با صدایی وحشت انگیز و مهیب فرود آمد، همه جا را تکان داد و در هم کوبید و ویران کرد، و اجساد بی جان آنها را روی هم ریخت، بقدری

سریع و کوبنده بود که حتی قدرت فرار از خانه هاشان پیدا نکردند و در درون همان خانه هایشان مدفون گشتند چنان که قرآن در پایان این آیات می گوید:

"ما آنها را همچون خار و خاشاک در هم کوبیده شده روی سیلاب قرار دادیم" (فَجَعَلْنَاهُمْ غُدَاةً).

"دور باد از رحمت خداوند قوم ستمگر!" (فَبُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ).

\*\*\*

**نکته ها:**

**اشاره**

### **۱- زندگی پر زرق و برق و اثر شوم آن**

در آیات فوق رابطه ای میان "اتراف" (زندگی اشرافی و پرناز و نعمت) و "کفر و تکذیب لقای پروردگار" دیده می شود، و به راستی چنین است، چرا که صاحبان این گونه زندگانی معمولاً تمایل به آزادی بی قید و شرط برای هر گونه کامجویی و بهره گیری از لذائذ حیوانی دارند، و پر واضح است که قبول مراقبت الهی و همچنین دادگاه بزرگ رستاخیز مانع مهمی در این راه است، هم آرامش وجدانشان را بر هم می زند، و هم زبان مردم را به روی آنها باز می کند.

لذا این گونه افراد یکباره طوق عبودیت پروردگار را از گردن بر می دارند، و راه انکار مبدء و معاد را پیش می گیرند و به تعبیری که در آیات فوق خواندیم می گویند: زندگی همین است و بس و هیچ خبر دیگری نیست و هر کس غیر این بگوید دروغگو است! دم غنیمت است و این چهار روزه عمر را باید خوش بود، از هر چمنی باید گلی چید و از هر وسیله لذتی لذت جست! و اینچنین خلافکارها و زشتیهای اعمال خود را توجیه می کنند.

از این گذشته فراهم ساختن چنان زندگی پر زرق و برق بدون غضب حقوق دیگران و ظلم و ستم معمولاً - ممکن نیست، تا رسالت پیامبران و قیامت را انکار نکنند

ص: ۲۴۰



این راه برای آنها هموار نخواهد شد، و اینجاست که می بینیم اکثریت کسانی که دارای چنین زندگی هستند به همه چیز پشت پا می زنند و با دیده تحقیر و انکار به همه چیز می نگرند.

این بینوایان کور دل و اسیران چنگال هوی و هوس از سایه اطاعت و لطف پروردگار بیرون می روند، ولی طوق عبودیت هوی و هوس و شهوت را بر گردن می نهند، و خود بنده بندگان دگر می شوند، افکاری منحط، ارواحی آلوده، و دل‌هایی سیاه و تاریک دارند، دورنمای زندگی آنها شاید برای بعضی جالب باشد اما از نزدیک وحشتناک است چرا که ناآرامی حاصل از گناه و ترس از زوال نعمتها و مرگ فکر آنها را همواره در اضطراب فرو می برد.

\*\*\*

## ۲- "تراب" و "عظام"

"تراب" به معنی خاک و "عظام" به معنی استخوانها است، معمولاً بدن انسان نخست تبدیل به استخوانهای پوسیده و سپس خاک می شود، بنا بر این جای این سؤال باقی است که چرا در آیه فوق، تراب بر عظام مقدم داشته شده است؟.

این تعبیر ممکن است اشاره به دو بخش مختلف بدن آدمی باشد نخست گوشتها فرو می ریزد و خاک می شود و استخوانها سالها بعد از آن باقی می ماند و سپس می پوسد و از بین می رود.

این احتمال نیز قابل توجه است که "تراب" اشاره به نیاکان بسیار قدیم باشد که همگی خاک شدند و عظام اشاره به پدران که استخوانهای پوسیده آنها باقی است (۱).

\*\*\*

ص: ۲۴۱

### ۳- "غناء" چیست؟

در آیات فوق خواندیم که "قوم ثمود" بر اثر صیحه آسمانی همچون "غناء" گشتند، غناء در اصل به معنی گیاهان خشکیده ای است که به صورت بسیار در هم ریخته بر روی سیلاب قرار دارد، همچنین به کفهایی که روی دیگ در حال جوشیدن پیدا می شود نیز غناء می گویند.

تشبیه اجساد بی جان آنها به "غناء" اشاره به نهایت ضعف و ناتوانی و در هم شکستگی و بی ارزش بودن آنها است، چرا که خاشاک روی سیلاب از هر چیز بی ارزشتر و سبکتر است نه از خود اراده ای دارد و نه بعد از گذشتن و فرو نشستن سیلاب اثری از آن باقی می ماند.

در مورد صیحه آسمانی، شرح مبسوطی در جلد نهم صفحه ۱۶۴ (ذیل آیه ۶۷ سوره هود) داشتیم، البته این مجازات منحصر به قوم ثمود نبود بلکه چند قوم گنهگار با همین عذاب الهی نابود شدند که شرح آن را در همانجا بیان کردیم.

\*\*\*

### ۴- یک سرنوشت عمومی

جالب اینکه در آخرین جمله از آیات مورد بحث، مساله را از صورت خصوصی بیرون آورده و به صورت یک قانون کلی و همگانی بیان می کند و می فرماید:

دور باد قوم ستمگر از رحمت خدا، و این در حقیقت نتیجه گیری نهایی از کل این آیات است که آنچه در این ماجرا گفته شد از انکار و تکذیب آیات الهی و انکار معاد و رستاخیز و نتیجه دردناک آنها، مخصوص جمعیت و گروه معینی نیست، بلکه همه ستمگران را در طول تاریخ شامل می شود.

\*\*\*

اشاره

ثُمَّ أَنشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُونًا آخَرِينَ (۴۲) مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّهَ أَجْلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ (۴۳) ثُمَّ أَرْسَلْنَا رَسُولًا كُلِّ مَآ جَاءَ أُمَّهَ رَسُولًا كَذَّبُوهُ فَأَتْبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ فَبَعْدًا لِقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ (۴۴)

ترجمه:

۴۲- سپس اقوام دیگری را بعد از آنها به وجود آوردیم.

۴۳- هیچ امتی بر اصل و سر رسید حتمیش پیشی نمی گیرد و از آن نیز تاخیر نمی کند.

۴۴- سپس رسولان خود را یکی بعد از دیگری فرستادیم، هر زمان رسولی برای (هدایت) قومی می آمد او را تکذیب می کردند ولی ما این امتهای سرکش را یکی پس از دیگری هلاک نمودیم و آنها را احادیثی قرار دادیم (چنان محو شدند که تنها نام و گفتگویی از آنها باقی ماند) دور باد از رحمت خدا قومی که ایمان نمی آورند!

تفسیر:

اقوام سرکش یکی بعد از دیگری هلاک شدند

پس از پایان داستان قوم ثمود، قرآن در آیات مورد بحث اشاره به اقوام دیگری که بعد از آنها و قبل از موسی ع روی کار آمدند کرده، می گوید: "بعد از آنان جمعیتهای دیگری را روی کار آوردیم" (ثُمَّ أَنشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُونًا آخَرِينَ).

چرا که این قانون و سنت خداوند بزرگ است که فیض خود را قطع نمی کند و اگر گروهی مانعی بر سر راه تکامل نوع بشر شدند آنها را کنار زده و این قافله را در مسیرش هم چنان پیش می برد.

\*\*\* اما این اقوام و طوائف گوناگون هر کدام دارای زمان و اجل معینی بودند و "هیچ امتی از اجل خود پیشی نمی گیرند و از آن عقب نمی افتند" (مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّه أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ).

بلکه هنگامی که فرمان قطعی پایان حیات آنها صادر می شد از میان می رفتند، نه یک لحظه زودتر و نه دیرتر.

"اجل" به معنی عمر و مدت چیزی است، و گاه به نقطه پایان و انتها نیز اجل گفته می شود، مثل اینکه می گوئیم: اجل فلان بدهی فلان زمان است (یعنی سر رسید آن).

البته "اجل" همانگونه که قبلا هم گفته ایم دو گونه است: "حتمی" و "مشروط یا معلق".

اجل حتمی زمان پایان قطعی عمر شخص یا قوم یا چیزی است که هیچگونه دگرگونی در آن امکان ندارد، ولی اجل مشروط یا معلق زمانی است که با دگرگون شدن شرائط و موانع ممکن است کم و زیاد بشود، قبلا در این زمینه بقدر کافی صحبت کرده ایم (۱).

به هر حال روشن است که آیه فوق به "اجل حتمی" اشاره می کند.

\*\*\* آیه بعد ناظر به این حقیقت است که دعوت پیامبران در طول تاریخ هیچگاه

ص: ۲۴۴

---

۱-۱) شرح بیشتر در این زمینه را در جلد پنجم تفسیر نمونه صفحه ۱۴۸ به بعد (ذیل آیه ۲ سوره انعام) مطالعه فرمائید.

قطع نشده، می فرماید: "ما سپس رسولان خود را یکی بعد از دیگری فرستادیم" (ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا).

"تتر" از ماده "وتر" به معنی پی در پی در آمدن است، و "تواتر اخبار" به معنی خبرهایی است که یکی بعد از دیگری می رسد و از مجموعه آنها انسان یقین پیدا می کند، این ماده در اصل از "وتر" به معنی "زه کمان" گرفته شده است چرا که زه به کمان چسبیده و پشت سر آن قرار گرفته است و دو سر کمان را به هم نزدیک می کند، (از نظر ساختمان کلمه، "تتر" در اصل "وترا" بوده که واو آن تبدیل به "ت" شده).

به هر حال این معلمان آسمانی یکی پس از دیگری می آمدند و می رفتند، ولی اقوام سرکش هم چنان بر کفر و انکار خود باقی بودند، به طوری که "هر زمان رسولی برای هدایت امتی می آمد او را تکذیب می کردند" (كُلُّ مَا جَاءَ أُمَّةٌ رَّسُولَهَا كَذُّبُهُ).

هنگامی که این کفر و تکذیب از حد گذشت و بقدر کافی اتمام حجت شد "ما این امتهای سرکش را یکی بعد از دیگری هلاک نمودیم و از صفحه روزگار محویشان کردیم" (فَأَتْبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا).

آن چنان نابود شدند که تنها گفتگویی از آنها در میان مردم باقی ماند آری "ما آنها را احادیثی قرار دادیم" (وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثًا).

اشاره به اینکه گاه امتی منقرض می شود اما نفرات و آثار چشمگیری از آنها در گوشه و کنار به صورت پراکنده باقی می ماند، ولی گاه چنان نابود می شود که جز اسمی از آنها بر صفحات تاریخ یا در گفتگوهای مردم باقی نمی ماند و این امتهای سرکش و طغیانگر از دسته دوم بودند (۱).

ص: ۲۴۵

۱ - ۱) "احادیث" جمع "حدیث" است و تفسیرش همان است که در بالا گفتیم، ولی بعضی احتمال داده اند که جمع "احدوثة" باشد که به معنی اخبار عجیبی است که مردم پیرامون آن با یکدیگر گفتگو می کنند (تفسیر فخر رازی ذیل آیه مورد بحث).

و در پایان آیه، همچون آیات پیشین می گوید: "دور باد از رحمت خدا قومی که ایمان نمی آورند" (فَبَعْدَ لِقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ).

آری این سرنوشت‌های دردناک نتیجه بی‌ایمانی آنها بود، و به همین دلیل مخصوص آنها نیست، هر گروه بی‌ایمان و سرکش و ستمگر خواه ناخواه به چنین سرنوشتی گرفتار می‌شود، چنان نابود می‌گردد که تنها نامی از او در صفحات تاریخ و گفتگوها باقی می‌ماند.

آنها نه تنها در این دنیا دور از رحمت خدا بودند که در سرای دیگر نیز از رحمت الهی دورند، چرا که تعبیر آیه، مطلق است و همه را شامل می‌شود.

\*\*\*

ص: ۲۴۶

اشاره

ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَ أَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُّبِينٍ (۴۵) إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ فَاسْتَكْبَرُوا وَ كَانُوا قَوْمًا عَالِينَ (۴۶) فَقَالُوا أَنُؤْمِنُ  
لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَ قَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ (۴۷) فَكَذَّبُوهُمَا فَكَانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ (۴۸) وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ (۴۹)

ترجمه:

۴۵- سپس موسی و برادرش هارون را با آیات خود و دلیل روشن فرستادیم.

۴۶- به سوی فرعون و اطرافیان اشرافی او، اما آنها استکبار کردند و اصولاً مردمی برتری جو بودند.

۴۷- آنها گفتند: آیا ما به دو انسان همانند خودمان ایمان بیاوریم، در حالی که قوم آنها (بنی اسرائیل) ما را پرستش می کنند (و بردگان ما هستند).

۴۸- (آری) آنها این دو را تکذیب کردند و سرانجام همگی هلاک شدند.

۴۹- ما به موسی کتاب آسمانی دادیم، شاید آنها (بنی اسرائیل) هدایت شوند.

تفسیر:

قیام موسی و نابودی فرعونیان فرا می رسد

تا اینجا سخن در باره اقوامی بود که پیش از موسی ع پیامبر اولوالعزم

پروردگار روی کار آمدند و رفتند، اما در آیات مورد بحث اشاره بسیار کوتاهی به قیام موسی و هارون در برابر فرعونیان و سرانجام کار این قوم مستکبر کرده می فرماید:

"سپس موسی و برادرش هارون را با آیات خود و دلیل آشکار و روشن فرستادیم" ( ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ).

در اینکه منظور از "آیات" و "سلطان مبین" چیست؟ و این دو، چه تفاوتی با هم دارند؟ مفسران تفسیرهای گوناگونی کرده اند:

۱- بعضی گفته اند منظور از آیات، معجزاتی است که خداوند به موسی بن عمران داد (آیات نه گانه) و منظور از "سلطان مبین"، منطقی نیرومند و دلائل داندانشکن موسی ع در برابر فرعونیان است.

۲- دیگر اینکه مراد از "آیات" همه معجزات موسی است و منظور از "سلطان مبین" بعضی از معجزات مهم مانند معجزه "عصا" و "ید بیضاء" است، چرا که اینها از ویژگی خاصی برخوردار بودند که موجب سلطه و پیروزی آشکار موسی بر فرعونیان می شد.

۳- این احتمال را نیز بعضی داده اند که "آیات" اشاره به آیات تورات و بیان احکام و مانند آن است، و "سلطان مبین" اشاره به معجزات موسی است.

ولی با توجه به موارد استعمال "سلطان مبین" در قرآن مجید، تفسیر اول نزدیکتر به نظر می رسد چرا که در موارد متعددی کلمه "سلطان" یا "سلطان مبین" در قرآن به معنی دلیل و منطقی روشن آمده است (۱).

\*\*\*

ص: ۲۴۸

---

۱- ۱) در سوره نمل آیه ۲۱ می خوانیم: لَأَعِذُّنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحُنَّهُ أَوْ لِيَأْتِيَنَّ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ و در آیه ۲۳ سوره نجم می خوانیم: إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءُ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ .



آری موسی و برادرش هارون با این آیات و سلطان مبین را فرستادیم" به سوی فرعون و اطرافیان اشرافی و مغرور او" (إِلَى فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ).

چرا تنها سخن از "ملا" (جمعیت اشرافی مرفه و مغرور) می گوید و نمی فرماید آن دو را به سوی همه مردم مصر فرستادیم، اشاره به اینکه ریشه همه فساد، اینها بودند و اگر اینها اصلاح می شدند، بقیه، کارشان آسان بود، و از این گذشته آنها سردمداران و دست اندرکاران کشور بودند و هیچ کشوری اصلاح نخواهد شد مگر اینکه سردمداران اصلاح شوند.

"ولی فرعون و اطرافیان، استکبار کردند" و زیر بار آیات حق و سلطان مبین نرفتند (فَاسْتَكْبَرُوا).

"و اصولاً آنها مردمی برتری جو و سلطه طلب بودند" (وَ كَانُوا قَوْمًا عَالِينَ).

تفاوت جمله "استکبروا" با جمله "كَانُوا قَوْمًا عَالِينَ" ممکن است از این نظر باشد که جمله نخست، اشاره به استکبار آنها در برابر دعوت موسی است، و جمله دوم اشاره به این است که استکبار همیشه جزء برنامه آنها و بافت فکر و روحشان بود.

این احتمال نیز وجود دارد که اولی اشاره به استکبار آنها، و دومی اشاره به این باشد که آنها از قدرت و زندگی برتری برخوردار بودند و همین عامل مهم استکبارشان بود.

\*\*\* یکی از نشانه های روشن برتری جویی آنها این بود که "گفتند: آیا ما به دو انسان همانند خودمان ایمان بیاوریم در حالی که قوم آنها (بنی اسرائیل) بندگان و بردگان ما هستند"؟! (فَقَالُوا أَتُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ) (۱).

ص: ۲۴۹

۱-۱) "انسان" را از این رو "بشر" می گویند که "بشره" و پوست تن او برهنه است، به خلاف حیوانات که معمولاً از لباس طبیعی خاصی پوشیده شده، در واقع آنها چون قدرت بر تهیه وسائل زندگی ندارند خداوند آن را به طور طبیعی در اختیارشان نهاده ولی در مورد انسان به هوش و عقل او موقوف شده است.

نه تنها ما نباید زیر بار آنها برویم، بلکه آنها همیشه باید بندگی ما کنند! آنها پیامبران را متهم به برتری جویی و سلطه طلبی می کردند در حالی که خودشان بدترین سلطه جو بودند و آثار این خوی زشت در این گفتارشان به خوبی نمایان است.

\*\*\* به هر حال با این استدلالات واهی به مخالفت با حق برخاستند" و موسی و هارون را تکذیب کردند و سرانجام همگی هلاک و نابود شدند" و ملک و حکومتشان بر باد رفت ( فَكَذَّبُوهُمَا فَكَانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ ).

و سرانجام به این ترتیب دشمنان اصلی بنی اسرائیل که سد راه دعوت موسی و هارون بودند از میان رفتند، و دوران آموزش و تربیت الهی بنی اسرائیل فرا رسید. در همین مرحله بود که خداوند تورات را بر موسی نازل کرد و بنی اسرائیل را به انجام برنامه های آن دعوت نمود، چنان که در آخرین آیه مورد بحث می فرماید:

" ما به موسی کتاب آسمانی دادیم تا بنی اسرائیل در سایه آن هدایت شوند" ( وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ).

قابل توجه اینکه در آیات گذشته در مرحله مبارزه با فرعونیان سخن از موسی و برادرش هارون در میان بود، و تمام ضمیرها به صورت تشبیه آمده، ولی در اینجا که سخن از نزول کتاب آسمانی است تنها از موسی بحث شده، زیرا او پیامبر اولوالعزم و صاحب کتاب و شریعت تازه بود، بعلاوه هنگام نزول تورات او در کوه طور بود و برادرش هارون در میان جمعیت بنی اسرائیل باقی ماند (۱).

ص: ۲۵۰

---

۱- ۱) در باره موسی (ع) و چگونگی مبعوث شدن و شرح مبارزاتش با فرعون و فرعونیان بحثهای مفصلی در جلد ششم (ذیل آیات ۱۰۳ تا ۱۶۲ سوره اعراف) و در جلد سیزدهم (ذیل آیات ۸ تا ۹۷ سوره طه) داشتیم.

## اشاره

وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً وَآوَيْنَاهُمَا إِلَى رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ (۵۰)

## ترجمه:

۵۰- ما فرزند مریم (عیسی) و مادرش (مریم) را نشانه خود قرار دادیم و آنها را در سرزمین بلندی که آرامش و امنیت و آب جاری داشت جای دادیم.

## تفسیر:

آیتی دیگر از آیات خدا

در آخرین مرحله از شرح سرگذشت پیامبران اشاره کوتاه و مختصری به حضرت مسیح ع و همچنین مادرش مریم کرده می گوید: "ما فرزند مریم و مادرش را نشانه ای از عظمت و قدرت خود قرار دادیم" (وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً).

تعبیر به "ابن مریم" بجای "عیسی" برای توجه دادن به این حقیقت است که او تنها از مادر و بدون دخالت پدری به فرمان پروردگار متولد شد، و این تولد خود از آیات بزرگ قدرت پروردگار بود.

و از آنجا که این تولد استثنایی رابطه ای با عیسی و رابطه ای با مادرش مریم دارد هر دو را به عنوان یک آیه و نشانه می شمرد چرا که این دو (تولد فرزندی بدون دخالت پدر و همچنین باردار شدن مادری بدون تماس با مرد) در واقع یک حقیقت بودند با دو نسبت متفاوت.

سپس به بخشی از نعمتها و مواهب بزرگی که به این مادر و فرزند عطا فرموده اشاره کرده می گوید: "ما آنها را در سرزمین بلندی که دارای آرامش و امنیت و آب جاری بود جای دادیم" (و آوَيْنَاهُمَا إِلَى رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ).

"ربوه" از ماده "ربا" به معنی زیادی و افزایش است و در اینجا به معنی سرزمین

بلند می باشد.

"معین" از ماده "معن" (بر وزن شان) به معنی جریان آب است، بنا بر این ماء معین به معنی آب جاری است، بعضی نیز آن را از ماده "عین" یعنی آبی که ظاهر است و با چشم دیده می شود دانسته اند (۱).

به هر حال این جمله اشاره سر بسته ای است به محل امن و امان و پر برکتی که خداوند در اختیار این مادر و فرزند قرار داد، تا از شر دشمنان در امان باشند و با آسودگی خاطر به انجام وظائف خویش پردازند.

اما اینکه این محل کدام نقطه بوده است؟ در میان مفسران گفتگو بسیار است.

بعضی آن را ناصره (از شهرهای شامات) زادگاه حضرت مسیح ع می دانند، چرا که به هنگام تولدش گروهی از دشمنان که خبر تولد او و آینده وی را اجمالا دریافته بودند در صدد نابودیش بر آمدند، اما خدا او را در آن محل امن و امان و پر نعمتی حفظ کرد.

بعضی دیگر آن را اشاره به سرزمین مصر می دانند چرا که عیسی و مادرش مریم مدتی از عمر خود را برای نجات از چنگال دشمنان به سرزمین مصر پناه بردند.

بعضی دیگر آن را به سرزمین "دمشق" و بعضی سرزمین "رمله" (یکی از شهرهای شمال شرقی بیت المقدس) تفسیر کرده اند چرا که مسیح و مادرش در هر یک از این مناطق، قسمتی از عمر خود را گذراندند.

این احتمال نیز وجود دارد که جمله فوق اشاره به محل تولد مسیح ع در بیابان بیت المقدس باشد، جایی که خداوند آن را محل امنی برای این مادر و فرزند

ص: ۲۵۲

---

۱- ۱) در صورت اول میم جزء کلمه است و بر وزن "فعلیل" است و در صورت دوم میم زائده است و بر وزن "مفعول" می باشد (مانند میبع).

قرار داد، و آب گوارا در آن جاری ساخت و از درخت خشکیده خرما به او روزی مرحمت کرد.

و در هر صورت آیه دلیلی است بر حمایت مستمر و دائم خداوند نسبت به رسولان خود و کسانی که از آنها حمایت می کردند، و نشان می دهد که اگر تمام تیغهای جهان از جا حرکت کنند تا رگی را ببرند تا خدا نخواهد توانایی نخواهند داشت، و هرگز تنهایی و یاران اندک آنها سبب شکستشان نخواهد شد.

\*\*\*

ص: ۲۵۳

اشاره

﴿أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُّوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحاً إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ﴾ (۵۱) وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ (۵۲)  
﴿فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبْراً كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ﴾ (۵۳) فَذَرَهُمْ فِي غَمَرَتِهِمْ حَتَّىٰ حِينٍ (۵۴)

ترجمه:

۵۱- ای پیامبران از غذاهای پاکیزه بخورید و عمل صالح انجام دهید که من به آنچه انجام می دهید آگاهم.

۵۲- همه شما امت واحدی هستید و من پروردگار شمایم از مخالفت فرمان من پرهیزید.

۵۳- اما آنها کارهای خود را به پراکندگی کشاندند و هر گروهی به راهی رفتند (و عجب اینکه) هر گروه، به آنچه نزد خود دارند خوشحالند! ۵۴- آنها را در جهل و غفلتشان بگذار تا زمانی که مرگشان فرا رسد. (یا گرفتار عذاب الهی شوند).

تفسیر:

همگی امت واحدید

در آیات پیشین سخن از سرگذشت پیامبران و امتهایشان بود، در نخستین

آیه مورد بحث همه را مخاطب ساخته چنین می گوید: "ای پیامبران! از غذاهای پاکیزه و طیب تغذیه کنید و عمل صالح بجا آورید که من به آنچه شما عمل می کنید آگاهم" (يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ).

فرق میان شما و دیگر انسانها این نیست که شما صفات بشری همانند نیاز به تغذیه ندارید، تفاوت این است که شما حتی تغذیه را نیز به عنوان یک وسیله تکامل پذیرفته اید و به همین دلیل برنامه شما خوردن از طیبات و پاکیزه ها است در حالی که مردمی که خوردن را هدف نهایی خود قرار داده اند به هیچوجه مقید به این برنامه نیستند، به دنبال چیزی می روند که هوس حیوانی آنها را اشباع کند خواه خبیث باشد یا طیب.

و با توجه به اینکه نوع تغذیه در روحيات انسان مسلماً مؤثر است و غذاهای مختلف، آثار اخلاقی متفاوتی دارد ارتباط این دو جمله روشن می شود که می فرماید:

"از غذاهای پاکیزه بخورید" و "عمل صالح انجام دهید".

در روایات اسلامی نیز می خوانیم خوردن غذای حرام جلو استجاب دعای انسان را می گیرد، حدیث معروفی که از پیامبر اسلام ص نقل شده شاهد این مدعی است: مردی خدمتش عرض کرد دوست دارم دعایم مستجاب شود، فرمود:

طهر مأكلك و لا تدخل بطنك الحرام: "غذای خود را پاک کن، و از هر گونه غذای حرام پرهیز!" (۱)(۲).

ذکر این نکته نیز لازم است که جمله **يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا** (من از آنچه انجام می دهید آگاهم) خود دلیل مستقلی برای انجام عمل صالح است، چرا که وقتی انسان بداند کسی همواره ناظر عمل او است که چیزی بر او مخفی نمی شود

ص: ۲۵۵

---

۱-۱) "وسائل الشیعه" جلد چهارم ابواب الدعای باب ۶۷ حدیث ۴.

۲-۲) در جلد اول تفسیر نمونه ذیل آیه ۱۸۶ سوره بقره مشروحاً در این زمینه بحث کرده ایم.

و حساب اعمال او را دقیقاً نگاه می دارد، بدون شک این توجه در اصلاح عمل او مؤثر است.

و از این گذشته تعبیرات آیه فوق از طریق برانگیختن حس شکرگزاری انسان در برابر نعمتهای پاکیزه ای که نصیب او شده نیز روی اعمال انسان مؤثر است.

به این ترتیب در این آیه از سه جهت برای انجام عمل صالح کمک گرفته شده است: از جهت تاثیر غذای پاک بر صفای قلب، و از جهت تحریک حس شکر-گزاری، و از جهت توجه دادن به اینکه خدا شاهد و ناظر اعمال آدمی است.

و اما واژه "طیب" چنان که قبلاً هم گفته ایم به معنی هر چیز پاک و پاکیزه در مقابل "خیث" (ناپاک) است، راغب در مفردات می گوید: "طیب" در اصل به معنی هر امر لذت بخش است خواه حواس انسان از آن لذت ببرد و یا روح و جان انسان، ولی در شرع به معنی چیزی است که پاک و حلال باشد.

به هر حال بسیاری از بحثهای قرآن پیرامون طیب و طیبات دور می زند:

- به پیامبران دستور می دهد تنها از غذای طیب تغذیه کنند.

- نه تنها به پیامبران، به همه مؤمنان خطاب می کند: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ**، "ای کسانی که ایمان آوردید از طیباتی که به شما روزی داده ایم بخورید" (بقره-۱۷۲).

- اعمال و سخنانی به مقام قرب او راه می یابند که طیب و پاک باشند **إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ**: "کلمات طیب به مقام قرب او صعود می کند و عمل صالح را بالا می برد" (فاطر-۱۰).

- و نیز یکی از افتخارات بزرگی که خداوند به انسان داده، و به عنوان یکی از نشانه های برتری او بر سایر موجودات می شمرد استفاده از طیبات است **وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ**



وَفَضَّلْنَا لَهُمْ عَلَيَّ كَثِيرًا مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا: "ما فرزندان آدم را اکرام کردیم و بزرگ داشتیم، و آنها را در خشکی و دریا بر مرکبهایی حمل نمودیم، و از روزیهای طیب و پاکیزه به آنها بخشیدیم و بر بسیاری از مخلوقات خود فضیلت دادیم" (اسراء-۷۰).

در یک حدیث کوتاه و پر معنی از پیامبر گرامی اسلام ص نیز این حقیقت بازگو شده است فرمود:

يا ايها الناس! ان الله طيب لا يقبل الا طيبا: "ای مردم! خداوند پاک و پاکیزه است و جز عمل پاک و پاکیزه چیزی را قبول نمی کند" (۱).

\*\*\* سپس آیه بعد همه پیامبران و پیروان آنها را به توحید و تقوی دعوت کرده چنین می گوید: "همه شما امت واحدی هستید" (و تفاوت‌های میان شما و همچنین پیامبرانتان هرگز دلیل بر دوگانگی و چندگانگی نیست) (وَ إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً).

"و من پروردگار شما هستم، از مخالفت فرمان من پرهیزید" (وَ أَنَا رَبُّكُمْ فَأَتَّقُونِ).

به این ترتیب، آیه فوق به وحدت و یگانگی جامعه انسانی، و حذف هر گونه تبعیض و جدایی دعوت می کند، همانگونه که او پروردگار واحد است انسانها نیز امت واحد هستند.

به همین دلیل باید از یک برنامه پیروی کنند همانگونه که پیامبرانشان نیز به آئین واحدی دعوت می کردند که اصول و اساس آن همه جا یکی بود: توحید و شناسایی حق، توجه به معاد و زندگی تکاملی بشر و استفاده از طیبات و انجام اعمال صالح، و حمایت از عدالت و اصول انسانی.

بعضی از مفسران "امت" را در اینجا به معنی دین و آئین می دانند،

ص: ۲۵۷

نه به معنی جمعیت و جماعت، در حالی که ضمیر جمع در جمله "أَنَا رَبُّكُمْ" شاهد بر آن است که منظور از امت همان جماعت انسانها است.

و لذا در تمام مواردی که کلمه "امت" در قرآن مجید به کار رفته همین معنی جمعیت و گروه از آن اراده شده است، مگر در بعضی از موارد استثنایی که توأم با قرینه خاصی بوده و امت مجازاً به معنی مذهب به کار رفته است، مانند إنا وجدنا آباءنا علی أُمَّهٍ و إنا علی آثارِهِمْ مُهْتَدُونَ. "ما پدران خود را بر مذهبی یافتیم و از آنها پیروی می کنیم" (زخرف-۲۲).

قابل توجه اینکه مضمون همین آیه با تفاوت مختصری در سوره انبیاء آیه ۹۲ آمده است (إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً و أَنَا رَبُّكُمْ فَأَعْبُدُونِ) در حالی که قبل از آن شرح حال بسیاری از انبیاء بیان شده است و در واقع "هذه" اشاره به امتهای انبیای پیشین است که همه از دیدگاه فرمان الهی امت واحده بودند و همگی به دنبال یک هدف در حرکت.

\*\*\* آیه بعد-به دنبال دعوتی که به وحدت و یگانگی در آیه قبل شد-انسانها را از پراکندگی و اختلاف با این عبارت بر حذر می دارد: "اما آنها کارهای خود را به پراکندگی کشاندند و هر گروهی به راهی رفتند" (فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا).

و عجب اینکه "هر یک از این احزاب و گروه ها به آنچه نزد خود دارند خوشحالند" و از دیگران بیزار (كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَمْ يُحِبُّمُ فَرِحُونَ).

"زیر" جمع "زیره" (بر وزن لقمه) به معنی قسمتی از موی پشت سر حیوان است که آن را جمع و از بقیه جدا کنند، سپس این واژه به هر چیزی که مجزا از دیگری شود اطلاق شده است، بنا بر این جمله "فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا" اشاره به تجزیه امتهای مختلف است.

بعضی نیز احتمال داده اند: "زبر" جمع "زبور" به معنی کتاب بوده باشد، یعنی هر یک از آنها دنباله رو کتابی از کتب آسمانی شدند، و بقیه کتب الهی را نفی کردند، در حالی که همه از مبدء واحدی سرچشمه گرفته بود.

ولی جمله "كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ" تفسیر اول را تقویت می کند چرا که از احزاب مختلف و تعصب هر یک از آنها بر گفته های خویش سخن می گوید.

به هر حال آیه فوق یک حقیقت مهم روانی و اجتماعی را بازگو می کند و آن تعصب جاهلانه احزاب و گروه ها است که هر یک راه و آئینی را برای خود برگزیده، و دریچه های مغز خود را به روی هر سخن دیگری بسته اند، و اجازه نمی دهند شعاع تازه ای به مغز آنها بتابد، نسیمی به روحشان بوزد و حقیقتی را بر آنها روشن سازد!

این حالت که از خود خواهی و حب ذات افراطی و خود بینی و خودپسندی سرچشمه می گیرد بزرگترین دشمن تبیین حقایق و رسیدن به اتحاد و وحدت امتها است.

این خوشحال بودن به راه و رسم خویشتن و احساس تنفر و بیگانگی از هر چه غیر آن است گناه به جایی می رسد که اگر انسان سخنی بر خلاف راه و رسم خویش بشنود انگشت در گوش می گذارد و جامه بر سر می کشد و پا به فرار می نهد مبادا حقیقتی بر خلاف آنچه با آن خو گرفته بر او روشن شود، آن چنان که قرآن درباره مشرکان عصر نوح ع بیان می کند وَ إِنِّي كَلِمًا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَ اسْتَعْشَوْا بِبَاهُمْ وَ أَصْرُوا وَ اسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا:

"بار الها هر زمان که من از اینها دعوت کردم که به سوی تو آیند و گناهانشان را ببخشی، انگشتها بر گوش نهادند و جامه بر خود پیچیدند و در راه غلطشان اصرار ورزیدند و به شدت در برابر حق استکبار کردند" (نوح-۷).

و تا به این حالت پایان داده نشود راه وصول به حق برای انسان ممکن نیست و هر کس بر طریقه خود اصرار می ورزد و لجاجت می کند.

\*\*\* لذا در آخرین آیه مورد بحث می گوید: "اکنون که چنین است بگذار آنها در جهل و گمراهی و غفلت و سرگردانیشان فرو روند تا مرگشان فرا رسد و یا گرفتار عذاب الهی شوند" که این قبیل افراد سرنوشتی غیر از این ندارند ( فَذَرَهُمْ فِي غَمَرَتِهِمْ حَتَّى حِينٍ ).

کلمه "حین" ممکن است اشاره به وقت مرگ یا وقت نزول عذاب و یا هر دو باشد.

واژه "غمره" (بر وزن ضربه) در اصل از "غمر" به معنی از بین بردن اثر چیزی است، سپس به آب زیادی که مسیر خود را می شوید و پیش می رود "غمر" و "غامر" گفته شده و بعد از آن به جهل و نادانی و گرفتاریهایی که انسان را در خود فرو می برد نیز اطلاق گردیده است، و در آیه مورد بحث به معنی غفلت و سرگردانی و جهل و گمراهی است.

\*\*\*

ص: ۲۶۰

اشاره

أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَالٍ وَبَيْنَ (۵۵) نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ (۵۶) إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ (۵۷) وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ (۵۸) وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ (۵۹) وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجَلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ (۶۰) أُولَئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ (۶۱)

ترجمه:

۵۵- آنها گمان می کنند اموال و فرزندان می که به آنان داده ایم...

۵۶- برای این است که درهای خیرات را به روی آنها بگشاییم؟! (چنین نیست) بلکه آنها نمی فهمند! ۵۷- آنان که از خوف پروردگارشان بیمناکند.

۵۸- و آنان که به آیات پروردگارشان ایمان می آورند.

۵۹- و آنها که به پروردگارشان شرک نمی ورزند.

۶۰- و آنها که نهایت کوشش را در انجام طاعات بخرج می دهند اما با این حال دل‌هایشان ترسناک است از اینکه سرانجام به سوی پروردگارشان باز می گردند.

۶۱- (آری) چنین کسانی هستند که در خیرات سرعت می کنند و از دیگران پیشی می گیرند.

### تفسیر:

سبقت گیرندگان در خیرات

از آنجا که در آیات گذشته سخن از احزاب و گروه های لجوج و متعصب و خود خواهی به میان آمد که تنها به عقائد خود چسبیده اند و خوشحالند و راه هر گونه تحقیق را به روی عقل خود بسته اند، در آیات مورد بحث به بعضی دیگر از پندارهای خودبینانه آنان اشاره کرده می گوید:

"آیا آنها گمان می کنند اموال و فرزندان را که به آنان داده ایم... " ( أَيْحَسِبُونَ أَنَّمَا نُنَمِّدُهُمْ بِهِ مِنْ مَّالٍ وَبَيْنٍ ).

\*\*\* "برای این است که درهای خیرات را به سرعت به روی آنها بگشاییم"؟! ( تُنَّارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ ).

آیا آنها داشتن اموال سرشار و فرزندان بسیار را دلیل بر حقانیت روشن خود می پندارند و نشانه قرب و عظمت در درگاه خدا می دانند؟.

نه، هرگز چنین نیست "بلکه آنها نمی فهمند" ( بَلْ لَا يَشْعُرُونَ ).

آنها نمی دانند که این اموال و فرزندان فراوان در حقیقت یک نوع عذاب و مجازات یا مقدمه عذاب و کیفر برای آنها است، آنها نمی دانند که خدا می خواهد آنها را در ناز و نعمت فرو برد تا به هنگام گرفتار شدن در چنگال کیفر الهی، تحمل عذاب بر آنها دردناکتر باشد، زیرا اگر درهای نعمتها به روی انسان بسته شود و آمادگی پذیرش ناراحتیها پیدا کند مجازاتها زیاد دردناک نخواهد بود، اما اگر

کسی را از میان ناز و نعمت بیرون کشند و به سیاه چال زندان وحشتناکی بیفکنند فوق العاده دردناک خواهد بود.

بعلاوه این فراوانی نعمت، پرده های غفلت و غرور را بر روی چشمان او ضخیم تر می کند تا آنجا که راه بازگشت بر او غیر ممکن می شود.

این همان چیزی است که در سایر آیات قرآن از آن اشاره به "استدراج در نعمت" شده است (۱).

ضمنا جمله "نمد" از ماده "امداد" و "مد" به معنی کامل کردن نقصان چیزی، و جلوگیری از قطع و پایان آن است.

\*\*\* بعد از نفی پندارهای این غافلان خود خواه، چگونگی حال مؤمنان و سرعت کنندگان در خیرات را ضمن چند آیه بازگو می کند و صفات اساسی آنها را تشریح می نماید:

نخست می گوید: "کسانی که از خوف پروردگارشان بیمناک و نگرانند ( إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ ).

قابل توجه اینکه "خشیت" به معنی هر گونه ترس نیست، بلکه ترسی است که توأم با تعظیم و احترام باشد، همچنین "مشفق" که از ماده "اشفاق" و از ریشه "شفق" به معنی روشنائی آمیخته با تاریکی گرفته شده به معنی خوف و ترسی است که آمیخته با محبت و احترام است.

و از آنجا که "خشیت" بیشتر جنبه قلبی دارد و "اشفاق" جنبه عملی را شامل می شود، ذکر این دو به صورت علت و معلول در آیه روشن می گردد، در حقیقت می فرماید: آنها کسانی هستند که ترس آمیخته با عظمت خدا در دلهايشان جای

ص: ۲۶۳

---

۱-۱) برای توضیح بیشتر درباره استدراج به جلد هفتم صفحه ۳۲ (ذیل آیه ۱۸۲ سوره اعراف) مراجعه فرمائید.

کرده است و آثار آن در عملشان و مراقبت‌هایشان نسبت به دستورات الهی نمایان است، و به تعبیر دیگر "اشفاق" مرحله تکامل "خشیت" است که در عمل اثر می‌گذارد و به پرهیز از گناه و انجام مسئولیتها و می‌دارد.

\*\*\* سپس اضافه می‌کند: "کسانی که به آیات پروردگارشان ایمان می‌آورند" ( وَ الَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ ).

\*\*\* بعد از مرحله ایمان به آیات پروردگار، مرحله تنزیه و پاک‌شمردن او از هر گونه شبیه و شریک فرا می‌رسد و می‌گوید: "کسانی که نسبت به پروردگارشان شرک نمی‌ورزند" ( وَ الَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ ).

در واقع نفی شرک، نتیجه ایمان به آیات پروردگار و معلول آن است، و یا به تعبیر دیگر ایمان به آیات پروردگار به "صفات ثبوتی" او اشاره می‌کند و نفی شرک اشاره به "صفات سلبی" است، به هر حال نفی هر گونه شرک - اعم از آشکار و نهان - (جلی و خفی) در این جمله درج است.

\*\*\* بعد از این، مرحله ایمان به معاد و رستخیز و توجه خاصی که مؤمنان راستین به این مسأله دارند فرا می‌رسد، توجهی که آنها را در عمل، کاملاً کنترل می‌کند، می‌گوید:

"و کسانی که نهایت تلاش و کوشش را در انجام اطاعات و ادای حقوق مردم و حق پروردگار دارند اما با این حال خود را مقصر می‌دانند و دل‌هایشان ترسان است از اینکه سرانجام به سوی پروردگارشان باز می‌گردند" ( وَ الَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَ قُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ ).

اینان همچون افراد کوتاه فکر و دون همت نیستند که با انجام یک عمل کوچک خود را از مقربان درگاه خدا پندارند و چنان حالت عجیبی پیدا کنند



که همه را در برابر خود کوچک و بی مقدار ببینند، بلکه اگر برترین اعمال صالح را انجام دهند، عملی که معادل تمام عبادت انس و جن باشد علی وار می گویند:

آه من قله الزاد و بعد السفر! "آه از کمی زاد و توشه و طولانی بودن سفر آخرت!" \*\*\* بعد از شرح این صفات چهارگانه می فرماید: "چنین کسانی هستند که در خیرات سرعت می کنند و از دیگران پیشی می گیرند" (أُولَئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَ هُمْ لَهَا سَابِقُونَ).

در واقع خیرات و نیکیها و سعادت واقعی، آن نیست که غرق شدگان در ناز و نعمت و غافلان مغرور به دنیا می پندارند، خیر و سعادت و برکت برای گروه مؤمنانی است که دارای ویژگیهای اعتقادی و اخلاقی فوق هستند و به دنبال آن در انجام اعمال صالح پیشقدمند.

آیات فوق ترسیم جالب و تنظیم کاملاً منطقی برای بیان صفات این گروه از مؤمنان پیشگام است، نخست از ترس آمیخته با احترام و تعظیم که انگیزه ایمان به پروردگار و نفی هر گونه شرک است شروع کرده و به ایمان به معاد و دادگاه عدل خدا که موجب احساس مسئولیت و انگیزه هر کار نیک است منتهی می گردد و مجموعاً چهار ویژگی و یک نتیجه را بیان می کند (دقت کنید).

ضمناً تعبیر به "یسارعون" که از باب "مفاعله" و به معنی سرعت برای پیشی گرفتن از یکدیگر است، تعبیر جالبی است که وضع حال مؤمنان را در یک مسابقه که به سوی مقصدی بزرگ و پر ارزش انجام می شود، مشخص می کند و نشان می دهد آنها چگونه در برنامه اعمال صالح با یکدیگر رقابت سازنده و مسابقه بی وقفه دارند.

\*\*\*

اشاره

وَلَا نَكَلِفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَ لَمَدِينَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۶۲) بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِنْ هَذَا وَ لَهُمْ أَعْمَالٌ مِنْ دُونِ ذَلِكَ هُمْ لَهَا عَامِلُونَ (۶۳) حَتَّى إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِمْ بِالْعَذَابِ إِذَا هُمْ يَجْأَرُونَ (۶۴) لَا تَجْأَرُوا الْيَوْمَ إِنَّكُمْ مِنْ أَلَّا تُنصِرُونَ (۶۵) فَذَكَرْنَا آيَاتِنَا عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ عَلَىٰ آعْقَابِكُمْ تَنكِصُونَ (۶۶) مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ سَامِرًا تَهْجُرُونَ (۶۷)

ترجمه:

۶۲- ما هیچ کس را جزء به اندازه توانایش تکلیف نمی کنیم و نزد ما کتابی است (که تمام اعمال بندگان را ثبت کرده) و به حق سخن می گوید لذا به آنان هیچ ظلم و ستمی نمی شود.

۶۳- بلکه دل‌های آنها از این نامه اعمال (و روز حساب و آیات قرآن) در بیخبری فرو رفته و آنان اعمال (زشتی) جز این دارند که پیوسته آن را انجام می دهند.

۶۴- تا زمانی که متنعمان مغرور آنها در چنگال عذاب گرفتار سازیم در این هنگام ناله های دردناک و استغاثه آمیز سر می دهند!

۶۵- (اما به آنها گفته می شود) فریاد نکنید! امروز شما از ناحیه ما یاری نخواهید شد.

۶۶- (آیا فراموش کرده اید که) در گذشته آیات من بطور مداوم بر شما خوانده می شد اما شما اعراض می کردید و به عقب باز می گشتید؟!.

۶۷- در حالی که در برابر آن آیات استکبار می نمودید و شبها در جلسات خود به بدگویی ادامه می دادید.

### تفسیر:

دلهای فرو رفته در جهل!

از آنجا که صفات بر جسته و ویژه مؤمنان که سر چشمه انجام هر گونه کار نیک است و در آیات قبل به آن اشاره شد، این سؤال را برمی انگیزد که اتصاف به این صفات و انجام این اعمال، کار همه کس نیست، و از عهده همه بر نمی آید، در نخستین آیه مورد بحث به پاسخ پرداخته می گوید: "مَا هِيَ كَسْرًا رَجُلًا وَلَا نَكْلًا نَفْسًا إِلَّا وَسْعَهَا". عقل و طاقتش می خواهیم (و لَا نَكْلًا نَفْسًا إِلَّا وَسْعَهَا).

این تعبیر نشان می دهد که وظائف و احکام الهی در حدود توانایی انسانها است، و در هر مورد بیش از میزان قدرت و توانایی باشد ساقط می شود و به تعبیر علمای اصول، این قاعده بر تمام احکام اسلامی حکومت دارد و بر آنها مقدم است.

و باز از آنجا که ممکن است این سؤال پیش آید که چگونه اینهمه انسانها اعمالشان از کوچک و بزرگ، مورد حساب و بررسی قرار می گیرد؟ اضافه می کند:

"و نزد ما کتابی است که به حق سخن می گوید (و تمام اعمال بندگان را ثبت و بازگو می کند) و به همین دلیل هیچ ظلم و ستمی بر آنها نمی شود" (وَلَدَيْنَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ).

این اشاره به نامه های اعمال و پرونده هایی است که همه کارهای آدمی در آن ثبت است و نزد خداوند محفوظ است، پرونده هایی که گویی زبان دارد و حق را

بازگو می کند به گونه ای که جای هیچگونه انکار در آن باقی نمی ماند (۱).

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از این کتاب که نزد پروردگار است، لوح محفوظ باشد و تعبیر به "لدینا" (نزد ما) این تفسیر را تایید می کند.

به هر حال آیه فوق گویای این حقیقت است که ذره ای از اعمال آدمی به دست فراموشی سپرده نمی شود و همه دقیقاً ثبت خواهد شد، ایمان به این واقعیت نیکوکاران را در کار خیر تشویق و از کار بد بر حذر می دارد.

جمله "يُنطِقُ بِالْحَقِّ" (به حق سخن می گوید) که در توصیف کتاب اعمال آدمی آمده است شبیه تعبیری است که در فارسی نیز داریم و می گوئیم: فلان نامه به قدر کافی گویاست، یعنی نیاز به شرح و توضیح ندارد، گویی خودش سخن می گوید و بدون احتیاج به مطالعه، حقایق را بازگو می کند.

جمله "وَهُمْ لَا يُظَلَّمُونَ" نیز اشاره به این است که با ثبت دقیق اعمال جایی برای ظلم و ستم باقی نمی ماند.

\*\*\* ولی از آنجا که بیان این واقعیات تنها در کسانی اثر می کند که مختصر بیداری و آگاهی دارند بلافاصله اضافه می کند: "اما دل‌های این جمعیت کافر لجوج در جهل و بیخبری آن چنان فرو رفته که از نامه اعمال و روز حساب و جزا و آنچه در قرآن از وعد و وعید آمده است غافلند" ("بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرٍ مِنْ هَذَا") (۲).

این انغمار و فرو رفتن در جهل و بیخبری به آنها اجازه نمی دهد که این حقایق

ص: ۲۶۸

---

۱-۱) درباره نامه اعمال و حقیقت آن در جلد دوازدهم ذیل آیه ۱۳ سوره اسراء بحث مشروحی داشته ایم، و همچنین در جلد دوازدهم ذیل آیه ۴۹ سوره کهف بحث دیگری در این زمینه آمده است.

۲-۲) "هذا" ممکن است اشاره به نامه اعمال، و روز جزا، یا قرآن مجید، و یا برنامه صالحان بوده باشد که در آیات قبل به آن اشاره شده است.

روشن را مشاهده کنند، شاید به خود آیند و به سوی خدا باز گردند سپس اضافه می کند: "آنها اعمالی جز این هم دارند که پیوسته آن را انجام می دهند" (وَلَهُمْ أَعْمَالٌ مِّنْ دُونِ ذَلِكَ هُمْ لَهَا عَامِلُونَ).

مفسران برای جمله "لَهُمْ أَعْمَالٌ مِّنْ دُونِ ذَلِكَ" تفسیرهای گوناگونی گفته اند:

بعضی آن را اشاره به اعمال خلاف و زشتی می دانند که به خاطر جهل و نادانی از آنها سر می زند (بنا بر این "ذَلِكَ" اشاره به جهل آنها است) و اعمال اشاره به گناهیانی است که از آنها از این رهگذر سر می زند.

بعضی دیگر گفته اند: منظور این است که آنها علاوه بر کفر عقیدتی از نظر عمل نیز آلودگی فراوان دارند.

و بالاخره بعضی احتمال داده اند که منظور این است: برنامه این کافران با برنامه مؤمنان به کلی از هم جدا است و دو خط مختلف را تعقیب می کند.

این تفسیرها در نهایت، منافاتی با هم ندارند و قابل جمعند، آنچه باید به آن توجه داشت این است که سر چشمه اعمال ننگین آنان همان قرار گرفتن قلبهایشان در "غمره" و فرو رفتن در جهل و نادانی است.

\*\*\* اما آنها در این غفلت و بیخبری هم چنان باقی می مانند "تا روزی که مترفین را (آنان که غرق ناز و نعمتند) در چنگال عذاب گرفتار سازیم در این هنگام نعره استغاثه آمیز آنها همچون نعره وحوش بیابان برمی خیزد" و از سنگینی عذاب و مجازات دردناک الهی ناله سر می دهند (حَتَّىٰ إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِم بِالْعِذَابِ إِذَا هُمْ يَجْرَأُونَ) \*\*\* ولی به آنها خطاب می شود "فریاد نکنید و ناله نزنید که شما امروز از ناحیه ما یاری نخواهید شد!" (لَا تَجْأَرُوا الْيَوْمَ إِنَّكُمْ مِنَّا لَا تُنصِرُونَ).

ذکر خصوص "مترفین" در اینجا با اینکه گنهکاران منحصر به آنها نیستند یا به خاطر این است که آنها سردمداران گمراهی و ضلالتند و یا برای این است که مجازات در مورد آنها دردناکتر خواهد بود.

ضمناً منظور از عذاب در اینجا ممکن است عذاب دنیا یا عذاب آخرت یا هر دو باشد، یعنی هنگامی که عذاب دردناک الهی در این جهان یا آن جهان دامانشان را فرا می‌گیرد، نعره و فریاد بر می‌آورند و استغاثه می‌کنند، اما بدیهی است در آن هنگام کار از کار گذشته و راه بازگشت وجود ندارد.

\*\*\* آیه بعد در حقیقت بیان علت این سرنوشت شوم است، می‌گوید: "در گذشته آیات من به طور مداوم بر شما خوانده می‌شد اما بجای اینکه از آن، درس بیاموزید و بیدار شوید اعراض می‌کردید و به عقب باز می‌گشتید" (قَدْ كَانَتْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ عَلَىٰٰ أَعْقَابِكُمْ تَنْكِبُونَ).

"تنکصون" از ماده "نکوص" به معنی عقب عقب بر گشتن است، و "اعقاب" جمع "عقب" (بر وزن جهش) به معنی پاشنه پا است و مجموع این جمله کنایه از کسی است که سخن نامطلوبی را می‌شنود و بقدری نگران و وحشت زده می‌شود که بر پاشنه پایش به عقب باز می‌گردد.

\*\*\* نه تنها در برابر شنیدن آیات الهی عقب گرد می‌کردید، بلکه "در برابر آن حالت استکبار به خود می‌گرفتید" (مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ) (۱).

ص: ۲۷۰

۱-۱) در اینکه ضمیر "به" به چه چیز باز می‌گردد در میان مفسران گفتگو است بعضی آن را به مسجد الحرام و حرم مکه باز گردانده اند نظر به اینکه استکبار آنها به اتکاء این بود که خود را صاحبان حرم و متولیان خانه خدا می‌دانستند، ولی این احتمال ضعیف است زیرا در آیات گذشته مطلقاً سخن از کعبه و حرم در میان نبوده است بلکه ظاهر این است که این ضمیر به قرآن مجید یا پیامبر باز می‌گردد یعنی شما در برابر آیات قرآن و پیامبر اسلام استکبار داشتید و یا اشاره به حالت عقب گرد آنها است که شما با این عقب گرد قصد استکبار و بی‌اعتنایی داشتید.

و علاوه بر این "جلسات شب نشینی تشکیل می دادید و از پیامبر و قرآن و مؤمنان بدگویی می نمودید" (سَامِرًا تَهْجُرُونَ).

"سامرا" از ماده "سمر" (بر وزن ثمر) به معنی گفتگوهای شبانه است.

بعضی از مفسران گفته اند معنی اصلی این ماده "سایه ماه در شب است" که تاریکی و سفیدی در آن آمیخته شده و از آنجا که گفتگوهای شبانه گاه در سایه ماهتاب انجام می شود چنان که از مشرکان عرب نقل کرده اند که آنها شبهای ماهتابی در اطراف کعبه جمع می شدند و بر ضد پیامبر ص سخن می گفتند این واژه در مورد آن به کار رفته، و اگر می بینیم به افراد گندم گون و یا خود گندم، "سمراء" گفته می شود به خاطر آن است که سفیدی آن با کمی تیرگی آمیخته شده است.

"تهجرون" از ماده "هجر" (بر وزن فجر) در اصل به معنی دوری کردن و جدایی است، سپس به معنی هذیان گفتن مریض نیز آمده، چرا که سخنانش در آن حالت ناخوش آیند و دور کننده است و نیز هجر (بر وزن کفر) به معنی فحش و ناسزا است که آن نیز مایه دوری و جدایی است.

در آیه فوق همین معنی اخیر منظور است یعنی شبها تا مدت طولانی بیدار می مانید و همچون بیماران هذیان می گوئید و فحش و ناسزا می دهید.

و این راه و رسم افراد بی منطق و در عین حال ضعیف و زبون است بجای اینکه روز روشن با شهادت بر منطق و دلیل تکیه کنند، شبهای تاریک را که چشم مردم در خواب است انتخاب کرده و برای پیشبرد اهداف شوم یا تسکین ناراحتیهای

درون و گشودن عقده ها به ناسزاگویی می پردازند.

قرآن می گوید: مایه بدبختی شما و عذاب دردناک الهی این بود که شما نه شهادت پذیرش حق داشتید، نه متواضعانه در برابر آیات خدا زانو می زدید، و نه بر خورد شما با پیامبر یک بر خورد منطقی و صحیح بود که اگر چنین بود راه حق را پیدا می کردید.

\*\*\*

ص: ۲۷۲



اشاره

أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ (۶۸) أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ (۶۹) أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جَاءَهُمُ بِالْحَقِّ وَ أَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ (۷۰) وَ لَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَّ بَلِ أُنزِلَتْ أَسْمَانُ بِعَذَابِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ (۷۱) أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجًا فَخَرَّاجٌ رَبُّكَ خَيْرٌ وَ هُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (۷۲) وَ إِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۷۳) وَ إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصُّرَاطِ لَنَا كَبِيرٌ (۷۴)

ترجمه:

۶۸- آیا آنها در این گفتار تدبیر نکردند؟ یا اینکه مطالبی برای آنان آمده که برای نیاکانشان نیامده است؟! ۶۹- یا اینکه پیامبرشان را نشناختند (و از سوابق او آگاه نیستند) که او را انکار می کنند؟! ۷۰- یا اینکه آنها در این گفتار تدبیر نکردند؟ یا اینکه مطالبی برای آنان آمده که برای نیاکانشان نیامده است؟! ۷۱- یا اینکه آنها در این گفتار تدبیر نکردند؟ یا اینکه مطالبی برای آنان آمده که برای نیاکانشان نیامده است؟! ۷۲- یا اینکه آنها در این گفتار تدبیر نکردند؟ یا اینکه مطالبی برای آنان آمده که برای نیاکانشان نیامده است؟! ۷۳- یا اینکه آنها در این گفتار تدبیر نکردند؟ یا اینکه مطالبی برای آنان آمده که برای نیاکانشان نیامده است؟! ۷۴- یا اینکه آنها در این گفتار تدبیر نکردند؟ یا اینکه مطالبی برای آنان آمده که برای نیاکانشان نیامده است!؟

۷۰- یا می گویند او دیوانه است؟!، ولی او حق را برای آنها آورده اما اکثرشان از حق کراهت دارند.

۷۱- و اگر حق از هوسهای آنها پیروی کند آسمانها و زمین و تمام کسانی که در آنها هستند تباه می شوند، ولی ما قرآنی به آنها دادیم که مایه یادآوری (و مایه شرف و حیثیت آنها) است اما آنان از چنین چیزی رویگردانند.

۷۲- یا اینکه تو از آنها مزد و هزینه ای (در برابر دعوت) می خواهی؟ در حالی که مزد پروردگارت بهتر است و او بهترین روزی دهندگان است.

۷۳- به طور قطع و یقین تو آنها را به صراط مستقیم دعوت می کنی.

۷۴- اما کسانی که به آخرت ایمان ندارند از این صراط منحرفند.

### تفسیر:

#### بهبانه های رنگارنگ منکران

در تعقیب آیات گذشته که سخن از اعراض و استکبار کفار در برابر پیامبر اسلام ص بود در آیات مورد بحث از بهانه هایی که ممکن است آنها برای خود در این زمینه بتراشند و پاسخ دندان شکن آن سخن میگویند، ضمناً علل واقعی اعراض و روی گردانی آنها را نیز شرح می دهد که در واقع در پنج قسمت خلاصه می شود:

نخست می گویند: "آیا آنها در این گفتار (آیات الهی) تدبیر و اندیشه نکردند؟" (أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ).

آری نخستین عامل بدبختی آنها تعطیل اندیشه و تفکر در محتوای دعوت تو است، که اگر بود مشکلات آنها حل می شد.

در دومین مرحله می گویند: "یا اینکه مطالبی برای آنها آمده است که برای نیاکانشان نیامده"؟! (أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ).

یعنی اگر توحید و معاد و دعوت به نیکیها و پاکیها تنها از ناحیه تو بود، ممکن بود بهانه کنند که اینها سخنان نو ظهوری است که ما نمی توانیم زیر بار آن برویم.

اگر این مطالب حق بود چرا خدا که به همه انسانها نظر لطف و مرحمت دارد برای گذشتگان نفرستاد؟ ولی با توجه به اینکه محتوای دعوت تو از نظر اصول و اساس همان محتوای دعوت همه پیامبران است، این بهانه جویی ها بی معنی است.

\*\*\* در سومین مرحله می گوید: "یا اینکه آنها پیامبرشان را نشناختند، لذا او را انکار می کنند" (أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ).

یعنی اگر این دعوت از ناحیه شخص مرموز یا مشکوکی صورت گرفته بود ممکن بود بگویند سخنانش حق است، اما خودش شخص ناشناخته و مرموزی است، نمی توان به ظاهر سخنانش فریب خورد.

ولی اینها سابقه تو را بخوبی می دانند، در گذشته "محمد امین" ات می خواندند به عقل و دانش و امانت تو معترف بودند، پدر و مادر و قبیله ات را به خوبی می شناسند، پس جایی برای این گونه بهانه ها نیز نیست.

\*\*\* در چهارمین مرحله می گوید: "یا اینکه می گویند او دیوانه است"؟! (أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ).

یعنی شخص او را به خوبی می شناسیم، مشکوک و مرموز نیست اما به عقل و فکر او ایمان نداریم، چه بسا این سخنان را از روی جنون می گوید، چرا که با افکار عمومی محیط هماهنگ نیست و این ناهماهنگی و سنت شکنی خود دلیل بر دیوانگی است!

قرآن بلافاصله برای نفی این بهانه جویی می گوید: "پیامبر برای آنها حق آورده است" و سخنانش گواه بر این حقیقت است (بَلْ جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ).

"عیب کار اینجا است که آنها از حق کراهت دارند" (وَ أَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ).

آری اینها سخنان حکیمانه است منتها چون با تمایلات هوس آلود این گروه هماهنگ نیست آن را نفی کرده و بر چسب افکار جنون آمیز به آن می زنند!\*\*\* در حالی که هیچ لزومی ندارد که حق تابع تمایلات مردم باشد، که "اگر حق از هوسهای آنها پیروی می کرد و جهان هستی بر طبق تمایل آنها گردش داشت آسمانها و زمین و هر آن کس در آنها است تباہ می شدند!" (وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ).

زیرا هوی و هوسهای مردم معیار و ضابطه ای ندارد، بلکه علاوه بر این در بسیاری از موارد به سوی زشتیها می گراید، اگر قوانین هستی تابع این تمایلات انحرافی می شد هرج و مرج و فساد سراسر جهان را فرا می گرفت!

سپس برای تاکید بیشتر روی این موضوع می گوید: "بلکه ما قرآنی به آنها دادیم که مایه تذکر و یاد آوری و توجه به خدا و مایه شرف و آبرو و حیثیت آنها است، ولی آنها از چیزی که مایه یاد آوری و شرف و آبروی آنها است روی گردانند" (بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ) (۱).

\*\*\* در پنجمین و آخرین مرحله می گوید: "آیا بهانه فرار آنها از حق این است که تو از آنها اجر و مزد و هزینه ای در برابر دعوت تقاضا می کنی؟ در حالی که رزق پروردگارت برای تو بهتر است و او بهترین روزی دهندگان است"

ص: ۲۷۶

۱- ۱) تعبیر به "بِذِكْرِهِمْ" ممکن است به معنی یاد آوری آنها و بیداریشان تفسیر شود و ممکن است به معنی شرف و حیثیت و یاد آنها در جامعه بشری بوده باشد، در عین حال این دو معنی با هم منافاتی ندارد و ما از هر دو معنی در تفسیر آیه استفاده کردیم.

( أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجًا فَخَرَّاجٌ رَبُّكَ خَيْرٌ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ) (۱).

بدون شک اگر یک رهبر معنوی و روحانی در مقابل دعوتش از مردم تقاضای پاداش و اجر مادی کند علاوه بر اینکه بهانه ای به دست بهانه جویان می دهد که به خاطر نداشتن امکانات مالی از او دور شوند، آنها را متهم می سازد که دعوت به سوی حق را دکانی برای جلب منافع مادی قرار داده.

وانگهی این بشر چه دارد که به دیگری بدهد؟ مگر تمام رزق و روزیها به دست خداوند قادر رزاق نیست؟.

به هر حال قرآن با بیان گویایی که در این پنج مرحله بیان داشته روشن می سازد که این کوردلان تسلیم حق نیستند و عذرهایی که برای توجیه مخالفت خود ذکر می کنند بهانه های بی اساسی بیش نیستند.

\*\*\* در آیه بعد به عنوان یک نتیجه گیری کلی از آنچه گذشت چنین می گوید:

"به طور قطع و یقین تو آنها را به صراط مستقیم دعوت می کنی" (وَإِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ).

صراط مستقیمی که نشانه های آن نمایان است و با اندک دقتی صاف بودن آن روشن می گردد.

می دانیم راه راست نزدیکترین فاصله میان دو نقطه است، و یک راه بیش نیست، در حالی که جاده های انحرافی که در چپ و راست آن قرار گرفته بی - نهایت است.

ص: ۲۷۷

---

(۱-۱) "خرج" و "خراج" از ماده "خروج" به معنی چیزی است که از مال انسان و یا از زمین زراعتی خارج می گردد، ولی خرج معنی وسیعتری از خراج دارد، "خرج" چنان که راغب در مفردات می گوید: نقطه مقابل "دخل" است، ولی "خراج" معمولا مالیات یا مال الاجاره ای است که برای زمین تعیین می شود.

گرچه در بعضی از روایات اسلامی صراط مستقیم به ولایت علی ع تفسیر شده (۱) ولی چنان که بارها گفته ایم این گونه روایات بیان بعضی از مصداقهای روشن است، و هیچ منافات با وجود مصداق دیگر مانند قرآن و ایمان به مبدء و معاد و تقوی و جهاد و عدل و داد ندارد.

\*\*\* و نتیجه طبیعی این موضوع همانست که در آیه بعد بازگو می کند "و کسانی که به آخرت ایمان ندارند به طور مسلم از این صراط منحرفند" (وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَا كِبُونَ).

"ناکب" از ماده "نکب" و "نکوب" به معنی انحراف از مسیر است، و "نکبت دنیا" در مقابل روی آوردن دنیا به معنی انحراف و پشت کردن دنیا است.

روشن است که منظور از "صراط" در این آیه همان صراط مستقیم در آیه پیش از آن است.

این نیز مسلم است کسی که در این جهان از صراط مستقیم حق منحرف گردد در جهان دیگر هم از صراط بهشت، منحرف شده به دوزخ سقوط می کند چرا که هر چه در آنجا است نتیجه مستقیم کارهای اینجا است، تکیه کردن روی عدم ایمان به آخرت و ارتباط و پیوند آن با انحراف از طریق حق به خاطر آن است که انسان تا ایمان به معاد نداشته باشد احساس مسئولیت نمی کند.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی ع می خوانیم:

□  
ان الله جعلنا ابوابه و صراطه و سبيله و الوجه الذي يؤتى منه، فمن عدل عن ولايتنا او فضل علينا غيرنا فانهم عن الصراط لنا كبون:  
"خداوند ما رهبران دینی و الهی را درهای وصول به معرفتش و صراط و طریق و جهتی که از آن به او می رسند قرار داده، بنا بر این کسانی که از ولایت ما منحرف گردند، یا دیگری را بر ما برگزینند

ص: ۲۷۸

آنها از صراط حق منحرفند" (۱).

\*\*\*

**نکته ها:**

**اشاره**

### **۱- حق پرستی و هوا پرستی**

در آیات فوق اشاره کوتاه و پر معنایی به تضاد حق پرستی و هوا پرستی بود و می فرمود: اگر حق تابع هوا و هوس مردم گردد نه تنها زمین و اهلش که آسمانها هم به فساد کشیده می شود، تحلیل این مساله چندان مشکل نیست زیرا:

۱- بدون شک هوا و هوسهای مردم یکسان نیست، و غالباً با یکدیگر تضاد دارد و حتی بسیار می شود که هوا و هوسهای یک انسان نیز ضد و نقیض یکدیگرند با این حال اگر حق بخواهد تسلیم این تمایلات گردد نتیجه ای جز هرج و مرج و از هم پاشیدگی و فساد نخواهد داشت.

چرا که هر یک از آنها معبودی را می پرستند، و بتی برای خود ساخته اند، اگر حق تسلیم این خواسته ها گردد و این معبودهای پراکنده بر پهنه هستی حکومت کنند فساد آن بر هیچکس پنهان نخواهد بود.

۲- تمایلات هوس آلود مردم، غالباً متوجه مسائلی است که (قطع نظر از تناقضهایش) نیز مفسده انگیز است، اگر این تمایلات بخواهد به عالم هستی و جامعه بشری خط بدهد نتیجه ای جز فساد به بار نمی آورد.

۳- تمایلات هوس آلود همیشه یک بعدی است و تنها یک زاویه را می نگرد و از جنبه های دیگر غافل است، و می دانیم یکی از عوامل مهم فساد، برنامه های یک بعدی می باشد که ابعاد دیگر هرگز در آن مورد توجه قرار نمی گیرد.

آیه فوق از پاره ای از جهات بی شباهت به آنچه در آیه ۲۲ سوره انبیاء آمده است نیست: **لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا**  
:"اگر در آسمان و زمین خدایانی

ص: ۲۷۹

جز خدا باشند به فساد کشیده می شوند".

بدیهی است "حق" همچون "صراط مستقیم" یکتا و یگانه است، این هوا و هوسها هستند که همچون خدایان پنداری متعدد و بسیارند.

حال که چنین است در تضاد و کشمکش "حق" و "هوا" از کدام باید پیروی کرد، از هوا که مایه فساد آسمان و زمین و همه موجودات است و یا از حق که رمز وحدت و توحید و نظم و هماهنگی است؟ نتیجه این تحلیل و پاسخ این سؤال به خوبی روشن است.

\*\*\*

## ۲- صفات رهبر

از آیات فوق ضمناً بخشی از صفات رهبران راه حق روشن می گردد:

آنها همیشه مردمی بودند شناخته شده به نیکیها که اگر افراد ناشناخته و مرموزی بودند به حکم "أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ"، بهانه ای به دست منافقان می افتاد که دعوت شناخته شده آنها را به خاطر ناشناخته بودن خودشان نادیده بگیرند و انکار کنند.

دیگر اینکه آنها هرگز در مسیر خود تسلیم هوسهای مردم نمی شوند و به عکس آنچه دنیای امروز می پسندد بر تمایلات عمومی به طور مطلق (هر چند انحرافی باشد) صحنه نمی گذارند، آنها در ترویج مکتب حق اصرار می ورزند هر چند ناخوش آیند گروه کثیری باشد.

دیگر اینکه آنها در برابر دعوت خویش پاداش مادی نمی طلبند.

با انواع محرومیتها می سازند و وابستگی مادی به کسی پیدا نمی کنند چرا که این نیاز و وابستگی زنجیری خواهد شد بر دست و پای آنها و قفل محکمی بر زبان و فکرشان!



### ۳- چرا اکثریت، تمایل به حق ندارند؟! - کدام اکثریت؟

در بسیاری از آیات قرآن-همچون آیات فوق- "اکثریت" مورد مذمت و نکوهش قرار گرفته اند، در حالی که می دانیم در دنیای امروز، معیار قضاوت و سنجش خوب و بد اکثریت جامعه ها محسوب می شود، و این امر بسیار سؤال انگیز است.

در اینجا از آیاتی که بعد از ذکر کلمه "اکثر"، ضمیر "هم" را ذکر می کند و غالباً به کافران و مشرکان و امثال آنها اشاره می کند سخن نمی گوئیم که از موضوع بحث ما خارج است، بلکه سخن از آیاتی است که عنوان "اکثر الناس" (اکثر مردم) دارد مانند: **وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ**: "ولی اکثر مردم شکر گزار نیستند" (بقره-۲۴۳).

**وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ**: "ولی اکثر مردم نمی دانند" (اعراف-۱۸۷). **وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ**: "ولی اکثر مردم ایمان نمی آورند" (هود-۱۷). **وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ**: "اکثر مردم هر چند کوشش و تلاش کنی ایمان نمی آورند" (یوسف-۱۰۳). **فَأَبَى أَكْثَرَ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا**: "اکثر مردم جز کفران و انکار حق کاری ندارند" (اسراء-۸۹). **وَإِنْ تُطِيعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ لِيُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ**: "اگر از کثر مردم روی زمین اطاعت کنی تو را از راه خدا منحرف و گمراه می سازند" (انعام-۱۱۶).

از سوی دیگر در بعضی از آیات قرآن راه و رسم اکثریت مؤمنان به عنوان یک معیار صحیح مورد توجه قرار گرفته است، در آیه ۱۱۵ سوره نساء می خوانیم

وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصِِّلِهِ جَهَنَّمَ ۖ سَاءَتْ مَصِيرًا: "هر کس از در مخالفت با پیامبر در آید و از طریقی جز طریق مؤمنان پیروی کند او را به همان راه که می رود می بریم و به دوزخ می فرستیم، و بد جایگاهی دارد."

در روایات اسلامی در بحث روایات متعارض می بینیم که یکی از معیارهای ترجیح همان شهرت در میان اصحاب و یاران و پیروان ائمه هدی است، چنان که امام صادق ع فرمود:

ينظر الى ما كان من روايتهما عنا في ذلك الذي حكما به المجمع عليه عند اصحابك فيؤخذ به من حكمننا و يترك الشاذ الذي ليس بمشهور عند اصحابك فان المجمع عليه لا ريب فيه: "هنگامی که دو نفر قاضی اختلاف نظر پیدا کنند و سر چشمه آن، اختلاف روایات باشد باید نگاه کرد و دید کدامیک از آن دو روایت مورد قبول نزد اصحاب تو است؟ باید آن را گرفت و روایتی که نزد اصحاب مشهور نیست رها کرد، چرا که روایت مشهور شکی در آن نیست" (۱).

و در نهج البلاغه می خوانیم:

و الزموا السواد الاعظم، فان يد الله مع الجماعة، و اياكم و الفرقه، فان الشاذ من الناس للشيطان، كما ان الشاذ من الغنم للذئب: "همیشه همراه جمعیت‌های بزرگ باشید که دست خدا با جماعت است، و از پراکنندگی پرهیزید که انسان تک و تنها بهره شیطان است، چونان که گوسفند تنها طعمه گرگ!" (۲).

و نیز در نهج البلاغه می خوانیم:

و الزموا ما عقد عليه جبل الجماعة: "آنچه را که پیوند جمعیت با آن گره خورده است رها نکنید" (۳).

ص: ۲۸۲

۱- ۱) وسائل الشیعه جلد ۱۸ صفحه ۷۶ (کتاب القضاء باب ۹ از ابواب صفات القاضی).

۲- ۲) نهج البلاغه خطبه ۱۲۷.

۳- ۳) نهج البلاغه خطبه ۱۵۱.

و به این ترتیب ممکن است برای بعضی میان این دو گروه از آیات و روایات تضادی تصور شود.

از سوی دیگر ممکن است این فکر پیدا شود که اسلام نمی تواند با حکومت دموکراسی کنار بیاید، چرا که پایه دموکراسی بر آراء اکثریت مردم است که قرآن شدیداً آن را مورد نکوهش قرار داده است.

ولی با کمی دقت در همان آیات و روایاتی که در بالا آوردیم و مقایسه آنها با یکدیگر منظور و مفهوم واقعی آنها روشن می گردد:

جان کلام اینجا است که اگر اکثریت، مؤمن و آگاه و در مسیر حق باشند نظرات آنها محترم و غالباً مطابق واقع است و باید از آن پیروی کرد.

ولی اگر اکثریت ناآگاه و جاهل و بیخبر، یا آگاه اما تسلیم هوا و هوس باشند، نظرات آنها غالباً جنبه انحرافی دارد و پیروی از آن چنان که قرآن می گوید انسان را به ضلالت و گمراهی می کشد.

روی این حساب برای بدست آمدن یک "دموکراسی سالم" باید نخست کوشش کرد که توده های جامعه آگاه و مؤمن گردند سپس نظرات اکثریت را معیار برای پیشبرد اهداف اجتماعی قرار داد، و گرنه دموکراسی بر اساس نظرات اکثریت گمراه، جامعه را به جهنم می فرستد.

ذکر این مساله نیز ضروری است که به اعتقاد ما حتی اکثریت آگاه و رشید و با ایمان در صورتی نظراتشان محترم است که بر خلاف فرمان الهی و کتاب و سنت نبوده باشد.

گفتنی است که بخشی از الزامات جوامع امروز در زمینه پناه بردن به آراء اکثریت از اینجا ناشی می شود که آنها معیار دیگری در دست ندارند که روی آن تکیه کنند، آنها برای کتب آسمانی و برنامه های انبیاء حسابی باز نکرده اند، تنها چیزی که برای آنها باقی مانده، توده های مردم است، و از آنجا که قدرت

آگاهی بخشی به این توده ها را ندارند،بعلاوه بسیار می شود که ناآگاهی توده ها برای آنها به صرفه مقرونتر است و به آسانی و از طریق تبلیغات می توانند آنها را به دنبال خود بکشند،لذا اکثریت کمی را معیار قرار داده تا سر و صداها خاموش گردد.

و اگر درست در حال جوامع امروز و قوانین و نظامات حاکم بر آنها بیندیشیم خواهیم دید که بسیاری از بدبختیهایی که دامنگیرشان شده به خاطر رسمیت دادن به نظرات اکثریت ناآگاه است.

چه قوانین زشت و کثیفی که حتی ذکر آنها شرم آور است،با نظر اکثریت تصویب نشده؟!و چه آتشیایی که با نظریه اکثریت ناآگاه بر افروخته نگشته؟!و چه مظالم و بیدادگریهایی که اکثریت غیر مؤمن بر آن صحنه نگذارده است!.

\*\*\*

وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ لَلْجُوعِ فِي طُعْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (٧٥) وَلَقَدْ أَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ وَمَا يَتَضَرَّعُونَ (٧٦) حَتَّىٰ إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَابًا ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ إِذَا هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ (٧٧) وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ لَكُمْ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ (٧٨) وَهُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (٧٩) وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ وَلَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (٨٠)

## ترجمه:

۷۵- و اگر به آنها رحم کنیم و گرفتاریها و مشکلاتشان را برطرف سازیم (نه تنها بیدار نمی شوند) بلکه در طغیانشان اصرار می ورزند و (در این وادی) سرگردان می مانند.

۷۶- ما آنها را به عذاب و بلا گرفتار ساختیم (تا بیدار شوند) اما آنها نه در برابر پروردگارشان تواضع کردند و نه به درگاهش تضرع می کنند.

۷۷- (این وضع هم چنان ادامه می یابد) تا زمانی که دری از عذاب شدید به روی آنها بگشائیم، و چنان گرفتار شوند که به کلی مایوس گردند!.

۷۸- او کسی است که برای شما گوش و چشم و قلب (عقل) ایجاد کرد، اما کمتر شکر او را به جا می آورید.

۷۹- او کسی است که شما را در زمین آفرید و به سوی او محشور می شوید.

۸۰- او کسی است که زنده می کند و می میراند و آمد و شد شب و روز از آن اوست، آیا اندیشه نمی کنید؟!.

## تفسیر:

طرق مختلف بیدار سازی الهی

از آنجا که در آیات گذشته سخن از بهانه های مختلفی بود که منکران حق برای سرپیچی از دعوت پیامبران عنوان می کردند، در آیات مورد بحث خداوند از طرق اتمام حجت و بیدار سازی آنها سخن می گوید.

نخست می فرماید: گاه آنها را مشمول نعمت خود می سازیم تا بیدار شوند، ولی "اگر آنها را بوسیله نعمتها و برطرف ساختن امواج بلاها مشمول لطف خود قرار دهیم چنان آلوده اند که باز در طغیانشان اصرار و لجاجت می ورزند و در این وادی هم چنان سرگردان می مانند" (وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ لَلْجُوفِ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ).

\*\*\* و گاه آنها را با حوادث دردناک گوشمالی می دهیم تا اگر از طریق رحمت

و نعمت بیدار نشدند از این راه بیدار شوند، ولی این کار نیز در آنها مؤثر نیست، زیرا "ما آنها را به عذاب و بلا گرفتار ساختیم اما آنها نه در برابر پروردگارشان تواضع و انقیادی نشان دادند و نه به درگاه او توجه و تضرع می کنند" (وَلَقَدْ أَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ وَمَا يَتَضَرَّعُونَ) (۱).

تضرع چنان که پیش از این هم گفته ایم در اصل از ماده "ضرع" به معنی پستان گرفته شده و "تضرع" دوشنده است، سپس به معنی تسلیم آمیخته با تواضع و خضوع آمده است.

یعنی این حوادث دردناک آنها را هرگز از مرکب غرور و سرکشی و خود-کامگی فرود نیاورد و در برابر حق تسلیم نشدند.

و اگر در پاره ای از روایات "تضرع" به معنی بلند کردن دستها در هنگام دعا و نماز تفسیر شده در واقع بیان یکی از مصداقهای این معنی وسیع است.

\*\*\* به هر حال ما به این رحمتها و نعمتها و مجازاتهای بیدار کننده ادامه می دهیم و آنها نیز به طغیان و سرکشی و لجاجتشان، "تا هنگامی که دری از عذاب شدید و دردناک خود به روی آنها بگشائیم و چنان گرفتار شوند که به کلی مایوس گردند"

ص: ۲۸۷

---

۱-۱) "استکانوا" از ماده "سکون" به معنی ساکن شدن در هیئت خضوع و خشوع است، و در این صورت از باب افتعال خواهد بود که در اصل استکنوا بوده و فتحه کاف اشباع و تبدیل به الف و در نتیجه "استکانوا" شده است، و بعضی گفته اند از ماده کون از باب "استفعال" است به معنی طلب استقرار در مکانی توأم با خضوع و خشوع می باشد، و به هر حال حالت تواضع بنده را در برابر پروردگار منعکس می کند و اینکه بعضی آن را به معنی دعا ذکر کرده اند به خاطر آن است که دعا کردن یکی از مصداق خضوع و تواضع است احتمال سومی نیز وجود دارد که از ماده کین (بر وزن عین) از باب استفعال باشد زیرا این ماده به معنی خضوع آمده است، و تمام این معانی قریب الافق می باشد.

( حَتَّىٰ إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَابًا ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ إِذَا هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ (۱) )

در واقع خداوند دو نوع مجازات دارد "مجازاتهای تربیتی" و "مجازاتهای پاکسازی و استیصال" هدف در مجازاتهای قسم اول آن است که در سختی و رنج قرار گیرند و ضعف و ناتوانی خود را دریابند و از مرکب غرور پیاده شوند.

ولی هدف در قسم دوم که در مورد افراد غیر قابل اصلاح صورت می گیرد این است که به حکم فرمان آفرینش ریشه کن شوند، چرا که در این نظام حق حیات برای آنها باقی نمانده و این خارهای راه تکامل انسانها باید کنار زده شوند.

در اینکه منظور از "بَابًا ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ" (دری از عذاب دردناک) چیست در میان مفسران گفتگو است:

بسیاری آن را مرگ و سپس عذاب و کیفر قیامت دانسته اند.

بعضی دیگر آن را اشاره به قحطی شدیدی دانسته اند که به نفرین پیامبر ص چند سال دامان مشرکان را گرفت، تا آنجا که مواد غذایی به کلی نایاب شد و مجبور به خوردن اشیایی شدند که در حال عادی هیچکس حاضر به خوردن آنها نیست.

بعضی دیگر آن را اشاره به کیفر دردناکی می دانند که در زیر ضربات شمشیر رزمندگان اسلام در میدان "بدر" بر سر آنان فرود آمد.

این احتمال نیز وجود دارد که این آیه اشاره به گروه خاصی نباشد بلکه یک قانون کلی و همگانی را درباره کیفرهای الهی بازگو می کند که آغازش رحمت است و سپس گوشمالیها و کیفرهای تربیتی، و سرانجام عذاب استیصال و مجازات نابود کننده (۲).

ص: ۲۸۸

۱-۱) "مبلس" از ماده "ابلاس" به معنی اندوهی است که از شدت حادثه رخ می دهد و انسان را غالباً به سکوت و حیرت یا نومیدی و یاس می کشاند.

۲-۲) آیه إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ که قبل از این آیات است این تفسیر را تایید می کند.



\*\*\* قرآن بعد از این بیان، از طریق دیگر وارد می شود و به ذکر نعمتهای الهی برای تحریک حس شکرگزاری آنها پرداخته می گوید: "او کسی است که برای شما گوش و چشم و قلب (عقل) ایجاد کرد، اما کمتر شکر او را بجا می آورید" ( وَ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَ لَكُمْ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ ).

تکیه بر این سه موضوع (گوش و چشم و عقل) به خاطر آن است که ابزار اصلی شناخت انسان این سه می باشد، مسائل حسی را غالباً از طریق چشم و گوش درک می کند و مسائل غیر حسی را به وسیله نیروی عقل.

برای پی بردن به اهمیت این دو حس ظاهر (بینایی و شنوایی) کافی است که حالتی را که به انسان بر اثر فقدان این دو دست می دهد در نظر بگیریم که تا چه حد دنیای او محدود و خالی از هر گونه نور و روشنایی، بیداری و آگاهی می گردد حتی بر اثر فقدان این دو عملاً بسیاری دیگر از حواس خود را از دست می دهد زبان و گویایی که در آغاز از طریق شنوایی به کار می افتد و رابط میان انسان و دیگران است دیگر کاری از او ساخته نیست (کرهای مادر زاد همیشه لالند با اینکه زبانشان عیب و آفتی ندارد).

و به این ترتیب این دو حس، کلید عالم محسوساتند، سپس نوبت به عقل می رسد که کلید جهان ما وراء حس و عالم ما ورای طبیعت است، و در عین حال مامور نقادی، نتیجه گیری، جمع بندی و تعمیم و تجزیه در فرآورده های آن دو حس است.

آیا کسانی که این سه وسیله بزرگ شناخت را سپاس نگویند درخور سرزنش و ملامت نیستند؟ و آیا دقت در ریزه کاریهای این سه وسیله مؤثر کافی نیست که انسان را به خالق آنها آشنا سازد؟ و اگر نعمت گوش و چشم، در آیه فوق بر عقل مقدم داشته شده دلیلش روشن

است، اما چرا نعمت گوش را بر چشم مقدم می‌دارد؟ ممکن است به این دلیل باشد که به گفته دانشمندان برای نخستین بار گوش نوزاد به کار می‌افتد و چشم مدتی بعد از آن، چرا که چشمهای بسته در محیط تاریک رحم هیچگونه آمادگی برای مشاهده امواج نور را ندارد و به همین دلیل بعد از تولد مدتها بسته است تا تدریجا به نور عادت کند، در حالی که گوش چنین نیست، حتی به اعتقاد بعضی در عالم جنین نیز قدرت شنوایی را دارد (۱) و صدای قلب مادر را می‌شنود.

\*\*\* در حقیقت بیان مواهب سه گانه فوق، انگیزه ای است برای شناخت بخشنده این مواهب که او را به دنبال معرفت منعم اصلی می‌فرستد (همانگونه که علمای عقائد بحث شکر منعم را پایه ای برای وجوب عقلی معرفه الله دانسته اند).

سپس در آیه بعد به یکی از مهمترین آیات پروردگار، یعنی خلقت انسان از این زمین خاکی پرداخته چنین می‌گوید: "او کسی است که شما را در زمین آفرید" (وَهُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ) (۲).

و چون از زمین آفریده شده اید باز به زمین باز می‌گردید و دیگر بار "برانگیخته شده به سوی او جمع و محشور می‌شوید" (وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ).

و اگر در آفرینش خودتان از خاک بی ارزش بیندیشید، کافی است که هستی بخش را بشناسید و نیز امکان مساله معاد را در یابید.

ص: ۲۹۰

---

۱-۱) درباره ابزار سه گانه شناخت در جلد ۱۱ صفحه ۳۳۵ به بعد (ذیل آیه ۷۸ سوره نحل) سخن گفته ایم.  
۲-۲) "ذراکم" از ماده "ذره" (بر وزن زرع) در اصل به معنی آفرینش و ایجاد و اظهار است، ولی ماده "ذرو" با واو (که آن هم بر وزن زرع است) به معنی پراکنده ساختن آمده، این دو ماده را نباید با هم اشتباه کرد و آیه مورد بحث ما از ماده اول است (متاسفانه در جلد هفتم تفسیر نمونه صفحه ۱۹ اشتباهی در این زمینه رخ داده که به این وسیله اصلاح می‌کنیم).

\*\*\* بعد از ذکر مساله آفرینش انسان به مساله مرگ و حیات و آمد و شد شب و روز که از آیات بزرگ پروردگار است پرداخته چنین می گوید: "او کسی است که زنده می کند و می میراند و آمد و شد شب و روز از آن او است، آیا اندیشه نمی کنید؟! ( وَ هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ وَلَهُ اخْتِلافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ )".

و به این ترتیب در آیات سه گانه اخیر از انگیزه شناخت پروردگار شروع کرده و با ذکر بخشی از مهمترین آیات انفسی و آفاقی بحث را پایان می دهد و به تعبیر دیگر سیر انسان را از آغاز تولد تا مرگ و بازگشت به سوی پروردگار بازگو می کند که همه چیزش به فرمان او، و با اراده او صورت می گیرد.

جالب اینکه: آفرینش "مرگ" و "حیات" را در کنار آفرینش "شب" و "روز" قرار می دهد چرا که نور و ظلمت در پهنه عالم هستی همانند مرگ و حیات در جهان جانداران است همانگونه که در پرتو امواج نور، عالم هستی جنب و جوش و حرکت پیدا می کند و زیر پرده های ظلمت به خاموشی می گراید، همین گونه موجودات زنده با نور حیات حرکت خود را آغاز می کنند و با ظلمت مرگ خاموش می گردند و هر دو جنبه تدریجی دارند.

این نکته را سابقا گفته ایم که اختلاف شب و روز ممکن است به معنی آمد و شد آنها بوده باشد که هر یک "خلف" و جانشین دیگری می شود، و نیز ممکن است به معنی اختلاف و تفاوت تدریجی آنها باشد که فصول چهارگانه سال را به وجود می آورد، و گردش حیات را در جهان گیاهان تحت نظام دقیقی رهبری می کند.

در هر حال همه این مسائل می تواند راهنمای طریق معرفت پروردگار باشد، \*\*\* به همین دلیل در پایان آیه می گوید: " أَفَلَا تَعْقِلُونَ " : "آیا اندیشه نمی کنید؟!"

اشاره

بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ (۸۱) قَالُوا إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ (۸۲) لَقَدْ وَعَدْنَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا هَذَا مِنْ قَبْلُ إِن هَذَا إِلَّا آسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۸۳) قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۸۴) سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۸۵) قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ (۸۶) سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ (۸۷) قُلْ مَنْ يَدِينُ مَلِكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۸۸) سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ (۸۹) بَلْ أَتَيْنَاهُم بِالْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (۹۰)

۸۱- آنها همان گفتند که پیشینانشان می گفتند.

۸۲- آنها گفتند آیا هنگامی که مردیم و خاک و استخوان (پوسیده) شدیم آیا بار دیگر برانگیخته خواهیم شد؟!.

۸۳- این وعده به ما و پدرانمان از قبل داده شده، این فقط افسانه های پیشینیان است.

۸۴- بگو زمین و کسانی که در زمین هستند از آن کیست، اگر شما می دانید؟! ۸۵- (در پاسخ تو) می گویند: همه از آن خدا است، بگو آیا متذکر نمی شوید؟! ۸۶- بگو: چه کسی پروردگار آسمانهای هفتگانه و پروردگار عرش عظیم است.

۸۷- می گویند: همه اینها از آن خدا است، بگو آیا تقوی پیشه نمی کنید (و از خدا نمی ترسید)؟! ۸۸- بگو اگر راست می گوئید چه کسی حکومت همه موجودات را در دست دارد؟ و به بی پناهان پناه می دهد و نیاز به پناه دادن ندارد؟! ۸۹- می گویند: (همه اینها) از آن خدا است. بگو با این حال چگونه می گوئید شما را سحر کرده اند؟ ۹۰- واقع این است که ما حق را برای آنها آوردیم و آنان دروغ می گویند!

### تفسیر:

قرآن و جدان آنها را به داوری می طلبد

آیات گذشته منکران توحید پروردگار و معاد را به اندیشه در جهان هستی و آیات آفاقی و انفسی دعوت کرد، در آیات مورد بحث اضافه می کند: اینها اندیشه و عقل را رها کرده و کورکورانه از نیاکان خود تقلید می کنند، "آنها همان می گویند که پیشینانشان می گفتند" (بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ).

\*\*\* "آنها از روی تعجب می گفتند: آیا هنگامی که ما مردیم و خاک و استخوان (پوسیده) شدیم آیا بار دیگر برانگیخته خواهیم شد"؟! (قَالُوا أَإِذَا مِتْنَا وَ

\*\*\* این باور کردنی نیست! "اینها وعده های دروغینی است که هم به ما و هم به پدران ما در گذشته داده می شد" (لَقَدْ وُعِدْنَا نَحْنُ وَ آبَاؤُنَا هَذَا مِنْ قَبْلُ).

"اینها فقط افسانه ها و اسطوره های پیشینیان است" (إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ).

آفرینش مجدد، اسطوره ای است و حساب و کتاب افسانه ای دیگر، و بهشت و دوزخ نیز هر یک اسطوره ای بیش نیست!

\*\*\* و از آنجا که کفار و مشرکان بیش از همه از مساله معاد وحشت داشتند و به همین دلیل با انواع بهانه ها و لطائف الحیل می خواستند شانه از زیر بار آن خالی کنند، قرآن نیز مشروحا و به طور مؤکد از معاد سخن می گوید.

لذا در دنباله آیات مورد بحث از سه راه، منطق واهی منکران معاد را در هم می کوبد: از راه مالکیت خداوند بر پهنه عالم هستی، سپس ربوبیت او، و سرانجام حاکمیتش بر مجموعه جهان، و از تمام این بحثها چنین نتیجه می گیرد که او از هر نظر قدرت و توانایی بر مساله معاد را دارد، و عدالت و حکمتش ایجاب می کند که این جهان، عالم آخرت را به دنبال خود داشته باشد.

و جالب اینکه در هر مورد از خود مشرکان اعتراف می گیرد و سخن آنها را

ص: ۲۹۴

۱-۱) مقدم داشتن "تراب" (خاک) بر "عظام" (استخوانها) یا به خاطر این است که باز گشت خاک به زندگی نخستین عجیبتر است از بازگشت استخوانها، و یا اشاره به اینکه اجداد ما خاک شده اند و پدران ما تبدیل به استخوان پوسیده، و یا اشاره به اینکه نخست گوشت بدن انسان خاک می شود و در کنار استخوانها قرار می گیرد و سپس استخوانها خاک می گردند.

به خودشان باز می گرداند.

نخست می گوید: "بگو زمین و کسانی که در زمینند از آن کیست، اگر شما می دانید؟! (قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ).

\*\*\* سپس اضافه می کند آنها بر اساس ندای فطرت و اعتقادی که به خداوند آفریننده هستی دارند "در پاسخ تو می گویند مالکیت زمین و آنچه در آنست برای خدا است" (سَيَقُولُونَ لِلَّهِ).

ولی تو به آنها "بگو اکنون که چنین است و خود شما نیز اعتراف دارید چرا متذکر نمی شوید" (قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ).

با این اعتراف صریح و روشن چگونه زنده شدن انسان را بعد از مرگ بعید می شمیرید؟ و از قدرت فراگیر خداوند بزرگ دور می دانید؟ \*\*\* دگر بار دستور می دهد از آنها سؤال کن و "بگو چه کسی پروردگار آسمانهای هفتگانه و پروردگار عرش عظیم است؟! (قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ).

\*\*\* باز آنها روی همان فطرت توحیدی و اعتقادی که به الله به عنوان خالق هستی دارند "می گویند همه اینها از آن خدا است" (سَيَقُولُونَ لِلَّهِ).

با این اقرار آشکار به آنها "بگو شما که خود به این واقعیت معترفید چرا از خدا نمی ترسید و منکر قیامت و بازگشت مجدد انسان به زندگی می شوید؟! (قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ).

\*\*\* بار دیگر از آنها درباره حاکمیت بر آسمانها و زمین سؤال کن و "بگو، چه

کسی حکومت همه موجودات را در دست دارد؟! (قُلْ مَنْ يَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ).

"چه کسی به همه بی پناهان پناه می دهد و نیاز به پناه دادن کسی ندارد؟! ( وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ ).

"اگر راستی از این واقعیتها آگاهید" (إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ).

\*\*\* دیگر بار زبان به اعتراف می گشایند و "می گویند ملکوت و حاکمیت و حمایت و پناه دادن در این عالم منحصر به خدا است" (سَيَقُولُونَ لِلَّهِ).

"بگو با این حال چگونه می گوئید پیامبر ص شما را سحر کرده و مسحور او شده اید؟! (قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ).

اینها واقعیاتی است که خود شما در هر مرحله به آن اعتراف دارید، او را "مالک" هستی می دانید، او را "خالق" هستی معرفی می کنید، او را "مدیر و مدیر و حاکم و پناهگاه" می شمرد.

کسی که اینهمه قدرت و توانایی دارد، و قلمرو حکومتش تا این حد گسترده است آیا نمی تواند انسانی را که در آغاز خاک بوده، باز هم به خاک باز گشته، لباس حیات در تنش بپوشاند، و مبعوث و محشورش کند؟! چرا از واقعیتها طفره می روید؟ چرا پیامبر اسلام را ساحر یا دیوانه می شمردید، شما که در اعماق دل به این حقایق معترفید؟! \*\*\* سرانجام به عنوان یک جمع بندی و نتیجه گیری فشرده و کوتاه می فرماید:

نه سحر است و نه جادو و نه چیز دیگر، "بلکه ما حق را برای آنها آوردیم و روشن ساختیم و آنها دروغ می گویند" (بَلْ أَتَيْنَاهُم بِالْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ).



در بیان حقایق از ناحیه ما و پیامبران ما کوتاهی نشده است، مقصر خود شما هستید که چشم روی هم گذارده و راه انحراف پیش گرفته و لجوجانه و سرسختانه به آن ادامه می دهند.

\*\*\*

**نکته ها:**

**اشاره**

### **۱- معنی چند لغت: [اساطیر، رب، ملکوت، عرش]**

"اساطیر" جمع "اسطوره" به گفته ارباب لغت از ماده "سطر" در اصل به معنی "صف" می باشد، از این رو به کلماتی که در ردیف هم قرار دارند و به اصطلاح صف کشیده اند، سطر می گویند.

به این ترتیب اسطوره به معنی نوشته ها و سطور است که از دیگران به یادگار مانده، و از آنجا که در نوشته های پیشین افسانه ها و خرافات وجود دارد، این کلمه معمولاً به حکایات و داستانهای خرافی و دروغین گفته می شود.

واژه "اساطیر" در قرآن نه بار تکرار شده، و همه از زبان کفار بی ایمان در برابر پیامبران به منظور توجیه مخالفتشان به آنها است.

"رب" همانگونه که در جلد اول در تفسیر سوره حمد گفته ایم به معنی "مالک مصلح" است، بنا بر این به هر کس که مالک چیزی باشد گفته نمی شود بلکه به مالکی می گویند که در صدد اصلاح و حفظ و تدبیر ملک خویش است، به همین دلیل گاه به معنی تربیت کننده و پرورش دهنده نیز آمده است.

"ملکوت" از ریشه "ملک" (بر وزن حکم) به معنی حکومت و مالکیت است، و اضافه "واو" و "ت" برای تاکید و مبالغه می باشد.

"عرش" به معنی تخت پایه بلند است و گاه به سقف و داربست نیز اطلاق می شود، این کلمه هنگامی که در مورد پروردگار به کار می رود به معنی "مجموعه عالم هستی" است که در حقیقت تخت حکومت و فرمانروایی او محسوب می شود

ص: ۲۹۷

اما گاهی این کلمه فقط بر جهان ما وراء طبیعت اطلاق می گردد در مقابل "کرسی" که اشاره به عالم طبیعت و ماده است مانند "وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ" بقره-۲۵۵ (۱).

\*\*\*

## ۲- معاد از طریق عمومیت قدرت خدا

از آیات قرآن به خوبی بر می آید که بیشترین مخالفت منکران معاد روی مساله معاد جسمانی و تعجب از بازگشت انسان خاک شده به زندگی و حیات بوده است، لذا بسیاری از آیات معاد روی مساله قدرت خداوند تکیه می کند، و نمونه های آن را در عالم هستی شرح می دهد، تا تعجب آنها از مساله حیات بعد از مرگ زائل گردد.

در آیات مورد بحث نیز همین مساله از سه راه تعقیب شده، نخست قدرت او را در مورد زمین و زمینیان، و سپس آسمانها و عرش عظیم، و سر انجام قدرت او بر تدبیر و اداره عالم آفرینش، و به این ترتیب هر سه مصداقهایی از یک مفهومند.

این احتمال نیز وجود دارد که هر یک از این سه بحث اشاره به یکی از نقطه نظرهای منکران معاد باشد، می گوید:

اگر انکار شما به خاطر آن است که انسانهای پوسیده و خاک شده از قلمرو مالکیت خداوند بیرون می روند این اشتباه است چرا که شما خودتان خدا را مالک زمین و زمینیان می دانید.

و اگر به خاطر این است که می گوئید زنده شدن مردگان نیاز به پروردگار قادری دارد شما که خودتان خدا را پروردگار آسمانها و عرش می خوانید.

و اگر این انکار به خاطر آن است که در تدبیر عالم بعد از حیات مجدد

ص: ۲۹۸

مردگان ایراد دارید، آن هم بیجا است، زیرا قدرت او را در تدبیر این عالم هستی و پناه دادن به همه موجودات پذیرفته اید، به این ترتیب جایی برای انکار شما باقی نمی ماند.

همانگ بودن پاسخ کفار در سه مورد (سَيَقُولُونَ لِلّٰهِ) تفسیر اول را تقویت می کند.

\*\*\*

### ۳- تفاوت آخر آیات

جالب اینکه پس از ذکر سؤال و جواب اول جمله أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (آیا متذکر نمی شوید).

و پس از سؤال و جواب دوم أَفَلَا تَتَّقُونَ (آیا از خدا نمی ترسید).

و پس از سؤال و جواب سوم فَأَنى تُسْحَرُونَ (چگونه می گوئید اغفال و مسحور شده اید) آمده است.

در حقیقت اینها توبیخها و سرزنشهایی است که مرحله به مرحله شدیدتر می شود و یکی از روشهای معمول در تعلیم و تربیت منطقی است که وقتی بخواهند کسی را با سه دلیل محکوم کنند نخست او را به طور ملایم مورد سرزنش قرار می دهند، بعدا شدید و سرانجام شدیدتر!

ص: ۲۹۹

اشاره

مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا لَدَّهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ (۹۱)  
عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۹۲)

ترجمه:

۹۱- خدا هرگز فرزندی برای خود برنگزیده، و معبود دیگری با او نیست که اگر چنین می شد هر یک از خدایان مخلوقات خود را تدبیر و اداره می کردند و بعضی بر بعضی دیگر تفوق می جستند (و جهان هستی به تباهی کشیده می شد) منزله است خدا از توصیفی که آنها می کنند.

۹۲- او از پنهان و آشکار آگاه است، او برتر است از اینکه شریک برای او قائل شوند.

تفسیر:

شرک جهان را به تباهی می کشد

در آیات گذشته بحثهایی در زمینه معاد و مالکیت و حاکمیت و ربوبیت پروردگار بیان شد، آیات مورد بحث به مساله نفی شرک پرداخته، قسمتی از انحرافات مشرکان را مطرح کرده، و به آن پاسخ می گوید:

نخست می فرماید: "خداوند هرگز فرزندی برای خود برنگزیده است و معبود دیگری با او نیست" (مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ).

اعتقاد به وجود فرزند برای خدا منحصر به مسیحیان نیست که عیسی را فرزند حقیقی! او می خوانند، این اعتقاد برای مشرکان نیز بود که فرشتگان را

دختران خدا می پنداشتند، و شاید مسیحیان این عقیده را از مشرکان پیشین گرفته بودند، به هر حال از آنجا که فرزند از نظر ذات و حقیقت، بخشی از پدر است، برای فرشتگان یا حضرت مسیح و غیر او، سهمی از الوهیت قائل بودند و این از روشنترین مظاهر شرک است.

سپس به بیان دلیل بر نفی شرک پرداخته چنین می گوید: "اگر خداوند شریکی می داشت و آلهه متعدد در جهان هستی حکومت می کرد هر یک از این خدایان مخلوقات خاص خود را در پنجه تدبیر و اداره خویش قرار می داد" (و طبعاً هر بخشی از عالم با نظام خاصی اداره می شد و این با وحدت نظامی که بر آن حاکم می بینیم سازگار نیست) (إِذَا لَمَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ).

"بعلاوه هر یک از این خدایان برای گسترش قلمرو حکومت خود سعی داشتند بر دیگری تفوق جویند" و این خود سبب دیگری برای از هم گسیختگی نظام جهان می شد (وَلَعَلَّا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ).

و در پایان آیه به عنوان یک نتیجه گیری کلی می فرماید: "منزه است خدا از توصیفی که آنها می کنند" (سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ).

عصاره این سخن این است که ما به خوبی مشاهده می کنیم که نظام واحدی بر پهنه هستی حکومت می کند، قوانین حاکم بر این جهان در زمین و آسمان همه یکسان است، نوامیسی که بر یک ذره فوق العاده کوچک اتم حکمفرما است بر منظومه شمسی و منظومه های عظیم دیگر نیز حاکم است، و به گفته دانشمندان اگر یک اتم را بزرگ کنیم شکل منظومه شمسی را به خود می گیرد، و اگر به عکس منظومه شمسی را کوچک کنیم به صورت یک اتم در می آید.

مطالعاتی که صاحب نظران در علوم مختلف با وسایل جدید درباره جهانهای دور دست کرده اند نیز همه حاکی از وحدت نظام کلی جهان است، این از یک سو.

از سوی دیگر لازمه "تعدد" همیشه نوعی "تباین" است، چرا که اگر دو

چیز از هر نظر واحد باشند یک چیز می شوند و دوگانگی معنی نخواهد داشت.

بنا بر این اگر برای این جهان خدایان متعدد فرض کنیم، این چندگانگی بر مخلوقات جهان و نظام حاکم بر آنها اثر می گذارد، و نتیجه آن عدم وحدت نظام آفرینش خواهد بود.

و از این گذشته هر موجودی خواهان تکامل خویش است، مگر آن وجودی که از هر نظر کامل بوده باشد که تکامل در او مفهوم ندارد، و در مورد بحث ما که برای خدایان قلمروهای جداگانه فرض کردیم و طبعاً هیچکدام دارای کمال مطلق نیستند طبیعی است که هر کدام در صدد تکامل خویش است، و می خواهد عالم هستی را در بست در قلمرو خود قرار دهد، و لازمه آن برتری طلبی هر یک بر دیگری است، و نتیجه آن از هم پاشیدن نظام هستی است.

به این ترتیب هر یک از دو جمله آیه فوق اشاره به یک دلیل منطقی است و نوبت به این نمی رسد که ما برای این دلایل جنبه اقناعی قائل باشیم نه منطقی (۱).

تنها سؤالی که در اینجا باقی می ماند این است که اینها همه در صورتی است که خدایان را برتری طلب فرض کنیم اما اگر آنها حکیم و آگاه باشند چه مانعی دارد فی المثل جهان را با نظام شورایی اداره کنند؟!

ص: ۳۰۲

---

۱- ۱) مرحوم علامه طباطبائی در تفسیر المیزان برای جمله " **وَلَعَلَّا بَعْضُهُمْ عَلٰی بَعْضٍ** " تفسیر دیگری دارد که خلاصه اش این است: نظامهای حاکم بر جهان گاهی در عرض یکدیگر قرار دارند مانند نظام حاکم بر صحرا و دریا، و گاه در طول همند مانند نظام کلی حاکم بر مجموع منظومه شمسی و نظام حاکم بر کره زمین که جزئی از آن کلی است، در صورت دوم یکی از این نظامها، فوق دیگری قرار دارد و اگر هر یک از آنها وابسته به خدایی باشد باید قبول کنیم که خدای حاکم بر نظام کلی در هر مورد برتر از خدای حاکم بر نظام جزئی است، و به این ترتیب باید برای خدایان سلسله مراتب قائل شویم (مانند سلسله مراتبی که در وزراء و استانداران و فرمانداران یک کشور است!) و قبول سلسله مراتب برای خدایان محال است (تفسیر المیزان جلد ۱۵ صفحه ۶۶).

پاسخ این سؤال را مشروحا در جلد سیزدهم ذیل آیه ۲۲ سوره انبیاء در بحث برهان تمانع ذکر کرده ایم و نیاز به تکرار نمی بینیم.

\*\*\* آیه بعد پاسخ دیگری به این مشرکان بیهوده گو است "می گوید: خداوند از غیب و شهود (پنهان و آشکار) آگاه است" او هرگز چیزی را به نام خدایانی که شما ادعا می کنید سراغ ندارد (عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ).

مگر ممکن است در عالم خدای دیگری باشد و شما از آن آگاه باشید اما خداوندی که خالق شما است و غیب و شهود جهان را می داند از آن بیخبر باشد؟ این بیان در حقیقت شبیه بیانی است که در آیه ۱۸ سوره یونس آمده است قُلْ أَتُتَّبِعُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ: "بگو آیا شما به خدا چیزی را خبر می دهید که او در آسمان و زمین از آن آگاه نیست"؟! و سرانجام با این جمله خط بطلان بر پندارهای خرافی آنها می کشد: "خداوند برتر است از آنچه آنها می گویند و برای او شریک قائل می شوند" (فَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ).

پایان این آیه کاملاً شبیه پایان آیه ۱۸ سوره یونس است در آنجا نیز می خوانیم سُبْحَانَكَ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ و این نشان می دهد که هر دو آیه یک مطلب را دنبال می کند.

این جمله ضمناً تهدیدی برای مشرکان است که خداوند از اسرار درون و برون آنها آگاه است و تمام این سخنان را می داند و به موقع آنان را در دادگاه عدل خویش محاکمه و مجازات خواهد کرد.

\*\*\*

اشاره

قُلْ رَبِّ إِمَّا تُرِيئِنِي مَا يُوعَدُونَ (۹۳) رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۹۴) وَإِنَّا عَلَيَّ أَنْ تُرِيكَ مَا وَعَدْتُهُمْ لِقَادِرُونَ (۹۵) اِذْفَعْ بِأَلَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ (۹۶) وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ (۹۷) وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ (۹۸)

ترجمه:

۹۳- بگو پروردگارا! اگر بخشی از عذابهایی را که به آنها وعده داده شده به من نشان دهی...

۹۴- پروردگارا! مرا (در این عذابها) با قوم ستمگر قرار مده.

۹۵- و ما قادریم آنچه را به آنها وعده می دهیم به تو نشان دهیم.

۹۶- بدی را از راهی که بهتر است دفع کن (و پاسخ بدی را به نیکی ده) ما به آنچه آنها توصیف می کنند آگاهتریم.

۹۷- و بگو پروردگارا من از وسوسه های شیاطین به تو پناه می برم.

۹۸- و از اینکه آنان نزد من حاضر شوند نیز به تو پناه می برم ای پروردگارا!

تفسیر:

از وسوسه های شیطان به خدا پناه برید

گرچه در این آیات روی سخن به پیامبر ص است، ولی هدف آیات گذشته



را که تهدید کفار و مشرکان لجوج به عذابهای الهی است، تعقیب می کند.

نخست می گوید: "ای پیامبر بگو پروردگارا! اگر بخشی از عذابهایی را که به این گروه سرکش وعده می دهی به من نشان دهی... " (قُلْ رَبِّ إِمَّا تُرِيئِي مَا يُوعَدُونَ) (۱).

\*\*\* "پروردگارا! مرا در این عذابها با قوم ستمگر همراه مگردان" (رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ).

تقاضایم این است که هر گاه عذاب قطعی تو دامن اینها را فرو گیرد بر من منت گذار و مرا از این مهلکه برهان که با ظالمان و ستمگران همراه نباشم.

بدون شک عمل و برنامه پیامبر ص چیزی نبود که او را مشمول مجازات الهی کند، و نیز بدون شک در قانون عدل الهی هرگز خشک و تر با هم نمی سوزند و حتی اگر در یک مملکت عظیم یک نفر خداپرست و وظیفه شناس باشد و دیگران به جرم اعمالشان گرفتار عذاب شوند خدا آن یک نفر را نجات خواهد داد.

ولی این دعای پیامبر ص که به فرمان الهی انجام می گیرد به خاطر این است که اولاً به کافران مشرک اخطار کند که مساله آن قدر جدی است که حتی پیامبر بزرگ اسلام ص باید خود را به خدا بسپارد و نجات را از او بخواهد، ثانیاً تعلیمی است برای همه پیروان این پیامبر که هرگز ایمن از عذاب الهی نباشند و خود را در هر حال به او بسپارند.

و اما اینکه منظور از این عذاب، چه عذابی است؟ بیشتر مفسران معتقدند منظور مجازاتهای دنیوی است که خداوند دامنگیر مشرکان ساخت از جمله شکست

ص: ۳۰۵

---

۱- ۱) "اما" در آیه فوق مرکب از "ان شرطیه" و "ماء زائده" است که در اینجا به منظور تاکید آورده شده، و معمولاً برای اینکه ان شرطیه بتواند بر سر فعلی در آید که با "نون تاکید" همراه است باید کلمه "ماء" فاصله شود.

سخت و ضربات کوبنده ای بود که در جنگ "بدر" بر آنها وارد آمد (۱).

و با توجه به اینکه سوره "مؤمنون" مکی است و در آن روز مؤمنان، سخت در فشار بودند این آیات یک نوع دلداری و تسلی خاطر برای آنها بود (نظیر این معنی در سوره یونس آیه ۴۶ نیز آمده است).

ولی بعضی از مفسران احتمال داده اند که هم عذاب دنیا و هم عذاب آخرت را شامل گردد (۲).

اما تفسیر اول نزدیکتر به نظر می رسد.

\*\*\* و باز برای تاکید بیشتر روی این موضوع و نفی هر گونه شک و تردید از دشمنان و دلداری و تسلی خاطر به پیامبر ص و مؤمنان در آیه بعد اضافه می کند "ما حتما قادریم که آنچه را از عذاب به آنها وعده می دهیم به تو نشان دهیم" (وَ إِنَّا عَلٰی أَنْ نُرِيكَ مَا نَعِدُهُمْ لِقَادِرُونَ).

و چنان که می دانیم این قدرت پروردگار در صحنه های مختلف بعد از آن تاریخ-از جمله در صحنه جنگ بدر-به مرحله فعلیت در آمد و ارتشی که در ظاهر بسیار کوچک و کم قدرت بود به فرمان خدا و به نیروی ایمان بر انبوه دشمنان پیروز شد.

\*\*\* سپس به پیامبر ص دستور می دهد که با این گروه مدارا کن و "بدیهای آنها را با عفو و گذشت و نیکی دفع کن، و سخنان نامطلوب آنها را با بهترین منطق پاسخ گو" (ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ).

در این راه عجله و شتابی نداشته باش و بدان "ما به آنچه آنها می گویند

ص: ۳۰۶

---

۱-۱) تفسیر "مجمع البیان" و "المیزان" و "فی ظلال" و "ابو الفتوح رازی" و "روح المعانی" ذیل آیات مورد بحث.

۲-۲) تفسیر کبیر فخر رازی ذیل آیات مورد بحث.

و توصیف می کنند آگاه تریم" (نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ).

می دانیم حرکات ناشایست و گفتار خشن و انواع اذیت و آزار آنها تو را ناراحت می کند، اما تو وظیفه نداری که در برابر آن خشونتها و زشت گوئیها مقابله به مثل کنی، تو بدی را با نیکی پاسخ ده که این خود یکی از مؤثرترین روشها برای بیدار کردن غافلان و فریب خوردگان است.

\*\*\* ولی در عین حال باز هم خودت را به خدا بسپار" و بگو پروردگارا! من از وسوسه های شیاطین به تو پناه می برم" (وَ قُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ).

\*\*\* نه تنها از وسوسه های اغفال کننده آنها، بلکه" به تو پناه می برم از اینکه آنها نزد من حاضر شوند" (وَ أَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ).

و در جلسات من حضور یابند که حضورشان نیز اغوا کننده و زیانبار است.

\*\*\*

**نکته ها:**

**اشاره**

### ۱- "همزات شیاطین" چیست؟

"همزات" جمع "همزه" به معنی دفع و تحریک با شدت است، و اگر به حرف همزه، "همزه" می گویند، به خاطر آنست که از انتهای گلو با شدت بیرون می آید، و به گفته بعضی از مفسران "همز" و "غمز" و "رمز" هر سه یک معنی را می رساند، منتهی "رمز" به مرحله خفیف و "غمز" از آن شدیدتر و "همز" نهایت شدت را بیان می کند (۱).

و با توجه به اینکه شیاطین، جمع است، همه شیطانهای آشکار و پنهان،

ص: ۳۰۷

انس و جن را شامل می گردد.

در تفسیر علی بن ابراهیم می خوانیم که امام ع در معنی آیه "قُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ" فرمود:

هو ما يقع في قلبك من وسوسة الشيطان: "منظور از آن، وسوسه های شیطانی است که در قلب تو می افتد" (۱).

آنجا که پیامبر ص با داشتن مقام عصمت و مصونیت الهی چنین تقاضایی را از خدا می کند تکلیف دیگران روشن است، باید همه مؤمنان از پروردگار که مالک و مدبر آنها است بخواهند لحظه ای آنها را به حال خودشان وامگذارند نه تنها تحت تاثیر وسوسه شیاطین قرار نگیرند بلکه در مجلس آنها نیز حضور نیابند.

به این ترتیب همه رهروان راه حق باید به طور مداوم از القائنات شیطانی بر حذر باشند و همیشه خود را از این نظر در پناه او قرار دهند.

\*\*\*

## ۲- پاسخ بدی به نیکی!

یکی از مؤثرترین طرق مبارزه با دشمنان سرسخت و لجوج آن است که بدیها را به نیکی پاسخ دهند، اینجاست که شور و غوغایی از درون و جدان آنها برمی خیزد، و شخص بد کار را سخت تحت ضربات سرزنش و ملامت قرار می دهد، و در مقایسه او با طرف مقابل حق را به طرف می دهد، و همین امر در بسیاری از موارد سبب تجدید نظر دشمن در برنامه هایش می گردد.

در سیره پیشوایان و روش عملی پیامبر ص و ائمه هدی ع بسیار دیده ایم که افراد یا جمعیهایی را که مرتکب بدترین جنایات شده اند به نیکی پاسخ گفته و مشمول محبتشان ساخته اند، و همین سبب انقلاب و دگرگونی روحی و بازگشت

ص: ۳۰۸

آنها به طریق حق گردیده.

قرآن بارها-و از جمله در آیات فوق-این امر را به عنوان یک اصل در مبارزه با بدیها به مسلمانان گوشزد می کند، و حتی در آیه ۳۴ سوره فصلت می گوید:

"نتیجه این کار آن خواهد شد که دشمنان سرسخت، دوستان گرم و صمیمی شوند" (فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ).

ولی ناگفته پیدا است که این دستور مخصوص مواردی است که دشمن از آن سوء استفاده نکند، آن را دلیل بر ضعف نشمارد، و بر جرات و جسارتش افزوده نگردد.

و نیز مفهوم این سخن هرگز سازشکاری و قبول تسلیم در برابر وسوسه های دشمنان نیست، و شاید به همین دلیل بعد از بیان این دستور در آیات فوق بلا فاصله به پیامبر ص دستور داده شده است که از همزات و وسوسه های شیاطین و حضور آنها به خدا پناه ببرد.

\*\*\*

ص: ۳۰۹

اشاره

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ (۹۹) لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ (۱۰۰)

ترجمه:

۹۹- (آنها هم چنان به راه غلط خود ادامه می دهند) تا زمانی که مرگ یکی از آنان فرا رسد می گوید: پروردگار من! مرا باز گردانید!

۱۰۰- شاید در آنچه ترک کردم (و کوتاهی نمودم) عمل صالحی انجام دهم (به او می گویند) چنین نیست، این سخنی است که او به زبان می گوید (و اگر باز گردد برنامه اش همچون سابق است) و پشت سر آنها برزخی است تا روزی که برانگیخته می شوند.

تفسیر:

تقاضای ناممکن!

در تعقیب بحثهایی که در آیات قبل پیرامون سرسختی مشرکان و گنهکاران در مسیر باطلشان گذشت، در آیات مورد بحث وضع دردناکشان را به هنگامی که در آستانه مرگ قرار می گیرند چنین توصیف می کند:

"آنها به این راه غلط خود هم چنان ادامه می دهند تا هنگامی که مرگ یکی از آنها فرا رسد" (حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ) (۱).

ص: ۳۱۰

۱-۱) "حتی" در حقیقت غایتی است برای جمله محذوفی که از عبارات گذشته فهمیده می شود، و در تقدیر چنین است: انهم يستمرون على هذا الحال حتى إذا جاء أحدهم الموت "آنها بر این طریق ادامه می دهند تا مرگشان فرا رسد" و این معنی از جمله "نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ" که در دو آیه قبل آمده استفاده می شود (دقت کنید).

در این هنگام که خود را در حال بریدن از این جهان و قرار گرفتن در جهان دیگر می بینند، پرده های غرور و غفلت از مقابل دیدگان کنار می رود گویی سرنوشت دردناک خویش را با چشم می بیند، عمر و سرمایه های از دست رفته و کوتاهی هایی را که در گذشته کرده و گناہانی را که مرتکب شده اند عواقب شوم آن را مشاهده می کنند، اینجا است که فریاد او بلند می شود و "می گوید: ای پروردگار من! مرا باز گردانید!" (قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ).

\*\*\* مرا باز گردانید" شاید گذشته خود را جبران کنم و عمل صالحی در برابر آنچه ترک گفتم بجا آورم" (لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ).

اما از آنجا که قانون آفرینش چنین اجازه بازگشتی را به هیچکس، نه نیکوکار و نه بدکار، نمی دهد، به او چنین پاسخ داده می شود "نه! هرگز راه باز-گشتی وجود ندارد" (كَلَّا).

"این سخنی است که او به زبان می گوید" (إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا).

سخنی که هرگز از اعماق دلش با اراده و آزادی بر نخواسته است، این همان سخنی است که هر بدکاری به موقع گرفتار شدن در چنگال مجازات و هر قاتلی به هنگام دیدن چوبه دار می گوید و هر وقت امواج بلا فرو بنشینند باز همان برنامه سابق خود را ادامه می دهد.

این شبیه چیزی است که در آیه ۲۸ سوره انعام می خوانیم "وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ" (آنها اگر به حیات دنیا باز گردند باز به همان برنامه ها و روش خود ادامه می دهند).

و در پایان آیه، اشاره بسیار کوتاه و پر معنی به جهان اسرار آمیز برزخ کرده می گوید: "در پشت سر آنها تا روزی که برانگیخته می شوند برزخی وجود دارد" (وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ).

### ۱- مخاطب در جمله " رَبِّ از جَعُونَ " کیست؟

با توجه به اینکه کلمه "رب" مخفف "ربی" به معنی "پروردگار من" می باشد، آغاز این جمله نشان می دهد مخاطب خداوند متعال است، ولی از آنجا که "ارجعون" (باز گردانید مرا) به صیغه "جمع" آمده، مخاطب نمی تواند خدا باشد، و جمع این دو تعبیر در جمله فوق سؤال انگیز شده است.

جمعی از مفسران معتقدند که مخاطب خداوند است و ذکر صیغه جمع در اینجا به عنوان احترام و تعظیم است، که در زبان فارسی ما نیز معمول است به مخاطب واحد، هنگام احترام "شما" می گوئیم، ولی با توجه به اینکه این تعبیر در زبان عربی، مخصوصا در اعصار گذشته، رائج نبوده، و در قرآن نیز نمونه ای برای آن دیده نمی شود، ضعف این تفسیر روشن است (۱).

جمع دیگری از مفسران گفته اند مخاطب در واقع فرشتگان مرگ و قبض ارواحند، و گفتن کلمه "رب" یک نوع استغاثه به درگاه خدا می باشد که در سخنان روز مره ما نیز فراوان است که وقتی انسان در بحرانی سخت قرار می گیرد نخست به درگاه خدا استغاثه می کند و بعد از مردم یاری می طلبد و فریاد می زند: "ای خدا! ای خدا! مرا نجات دهید، به کمک من بشتابید".

این تفسیر صحیحتر به نظر می رسد.

۱-۱) بعضی از مفسران آیه ۹ سوره قصص "قره عَيْنِ لِي وَ لَكَ لَا تَقْتُلُوهُ" را که از زبان همسر فرعون به هنگام گرفتن قنذاقه موسی از آب می باشد نمونه ای از این تعبیر دانسته اند، که در آغاز آن مخاطب فرعون است، و در دنباله آن، مخاطب اطرافیان او هستند که مامور قتل پسران بنی اسرائیل بودند (دقت کنید).



در آیات فوق خواندیم که کافران در آستانه مرگ تقاضا می کنند که آنها را بازگردانند تا "در آنچه ترک گفته اند" عمل صالح انجام دهند.

بعضی معتقدند " فِيمَا تَرَكْتُ " در اینجا اشاره به اموالی است که از آنها به یادگار می ماند که در تعبیرات معمولی نیز از آن به "ترکه میت" تعبیر می شود.

حدیثی که از امام صادق ع نقل شده است شاهی بر این معنی است، آنجا که فرمود:

من منع قیراطا من الزکاه فلیس بمؤمن ولا مسلم و هو قوله تعالی رَبُّ ارْجِعُونِ لَعَلِّيْ اَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ : "کسی که قیراطی از زکات را ندهد نه مؤمن است و نه مسلمان و سخن خداوند " رَبُّ ارْجِعُونِ... " نیز همین را می گوید" (۱).

در حالی که بعضی دیگر معنی وسیعتری برای آن قائلند و "ما ترک" را اشاره به تمام اعمال صالحی که ترک گفته می دانند، یعنی: خداوند! مرا باز گردان تا اعمال صالحی را که ترک کرده ام جبران کنم، و حدیثی که در بالا نقل کردیم چنانچه از قبیل بیان مصداق روشن باشد منافاتی با این تفسیر وسیع و جامع ندارد و با توجه به اینکه این گونه افراد از تمام فرصتهایی که از دست داده اند پشیمان می شوند و میل دارند همه را جبران کنند، تفسیر دوم صحیحتر به نظر می رسد.

ضمناً تعبیر به "لعل" در جمله " لَعَلِّيْ اَعْمَلُ صَالِحًا " (شاید عمل صالحی انجام دهم) ممکن است اشاره به این باشد که این افراد آلوده و منحرف از وضع آینده خود نیز اطمینان کامل ندارند و کم و بیش می دانند که این ندامت و پشیمانی معلول شرائط خاصی است که در آستانه مرگ برای آنها پیدا شده است و ای بسا

اگر باز گردند همان روش گذشته را ادامه خواهند داد و حقیقت نیز همین است.

\*\*\*

### ۳- "کلا" در اینجا چه چیزی را نفی می کند؟

"کلا" کلمه ای است که در لغت عرب برای منع و جلوگیری و ابطال گفتار طرف مقابل می آید، و در واقع نقطه مقابل "ای" (آری) است که برای تصدیق می باشد.

در پاسخ سؤال فوق بعضی گفته اند: "کلا" نفی تقاضای کفار برای بازگشت به زندگی دنیا است، یعنی: راه بازگشت بسته شده و به هیچوجه امکان پذیر نیست.

بعضی دیگر گفته اند که این کلمه برای نفی ادعای آنها است که می گویند اگر ما به دنیا باز گردیم گذشته را جبران خواهیم کرد، خداوند می گوید: این یک ادعای بی اساس و تو خالی است و اگر آنها باز گردند برنامه همان برنامه پیشین است.

در عین حال هیچ مانعی ندارد که این کلمه اشاره به نفی هر دو معنی باشد.

ذکر این نکته نیز لازم است که این تقاضا و جواب گر چه در آیه فوق تنها در مورد مشرکان ذکر شده ولی مسلم است که اختصاص به آنها ندارد، بلکه تقاضای همه گنهکاران و ستمگران و آلودگان است که با دیدن سر نوشت دردناک خود در آستانه مرگ از گذشته پشیمان می شوند و تقاضای بازگشت می کنند اما دست رد بر سینه آنها می زنند.

\*\*\*

### ۴- جهان برزخ چیست؟

عالم برزخ چه عالمی است؟ و کجا است؟ و دلیل بر اثبات چنین عالمی که در میان دنیا و عالم آخرت قرار دارد چیست؟

ص: ۳۱۴

آیا برزخ برای همه است یا برای گروه معینی؟ و بالآخره وضع حال مؤمنان و صالحان و نیز کافران و بدکاران در آنجا چگونه است؟ اینها سؤالاتی است که در این زمینه وجود دارد و در آیات و روایات اشاراتی به آن شده است و لازم است تا آنجا که وضع این کتاب اجازه می دهد به پاسخ آنها بپردازیم.

واژه "برزخ" در اصل به معنی چیزی است که در میان دو شیء، حائل می شود و سپس به هر چیزی که میان دو امر قرار گیرد "برزخ" گفته شده است و روی همین جهت به عالمی که میان دنیا و عالم آخرت قرار گرفته، "برزخ" گفته می شود.

دلیل بر وجود چنین جهانی که گاهی از آن تعبیر به "عالم قبر" و "یا" "عالم ارواح" می شود از طریق ادله نقلیه است آیات متعددی از قرآن مجید داریم که بعضی ظهور و بعضی صراحت در این معنی دارد.

آیه مورد بحث (وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ) ظاهر در وجود چنین عالمی است، هر چند بعضی خواسته اند کلمه برزخ را در این آیه به معنی مانعی برای بازگشت به این دنیا معرفی کنند و گفته اند مفهوم آیه این است که پشت سر انسان مانعی است که او را از بازگشت به این جهان منع می کند، ولی این معنی بسیار بعید به نظر می رسد، زیرا تعبیر به "إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ" (تا روز رستاخیز) دلیل بر این است که این برزخ در میان دنیا و آخرت قرار گرفته، نه میان انسان و دنیا.

از آیاتی که "صریحا" وجود چنین جهانی را اثبات می کند آیات مربوط به حیات شهیدان است مانند **وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ**: "هرگز گمان نکن کسانی که در راه خدا کشته شدند

مردگانند آنها زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند" (آیه ۱۶۹ سوره آل عمران).

در اینجا خطاب به پیامبر است، و در آیه ۱۵۴ سوره بقره خطاب به همه مؤمنان کرده می گوید: **وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ**.

نه تنها در مورد مؤمنان عالیمقامی همچون شهیدان جهان برزخ وجود دارد بلکه درباره کفار طغیانگری همچون فرعون و یارانش نیز وجود برزخ صریحا در آیه ۴۶ سوره مؤمن آمده است: **النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ**: "آنها(فرعون و یارانش) هر صبح و شام در برابر آتش قرار می گیرند و به هنگامی که روز قیامت بر پا می گردد فرمان داده می شود آل فرعون را در شدیدترین کیفرها وارد کنید.

البته آیات دیگری را نیز برای این موضوع ذکر کرده اند که در صراحت و ظهور به پایه آیات فوق نمی رسد، تنها مطلبی که در آیات برزخ باید مورد توجه قرار گیرد این است که بجز آیه مورد بحث که مساله برزخ را به طور کلی بیان کرده، بقیه آنها مساله را به صورت خصوصی مثلا در مورد "شهداء" یا "آل فرعون" طرح می کند.

ولی روشن است که نه آل فرعون خصوصیتی دارند، که همانند آنها در جهان بسیار بوده، و نه شهیدان چرا که قرآن مجید گروهی از صالحان و خاصان را همطراز آنها شمرده، در آیه ۶۹ سوره نساء پیامبران و صدیقان و شهداء و صالحان را در کنار هم قرار می دهد **فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ**.

درباره عمومی بودن یا نبودن برزخ سخنی داریم که در پایان این بحث

به خواست خدا خواهد آمد.

و اما از نظر روایات-در کتب معروف شیعه و اهل تسنن روایات فراوانی است که با تعبیرات مختلف و کاملاً متفاوت از جهان برزخ و عالم قبر و ارواح و خلاصه جهانی که میان این عالم و عالم آخرت قرار دارد سخن می گوید:

۱-در حدیث معروفی که در کلمات قصار در نهج البلاغه آمده است می خوانیم که علی ع هنگام مراجعت از جنگ صفین وقتی که نزدیک کوفه کنار قبرستانی که بیرون دروازه قرار داشت رسید،رو به سوی قبرها کرد و چنین گفت:

یا اهل الدیار الموحشه و المحال المقفره و القبور المظلمه! یا اهل التربه! یا اهل الغربه! یا اهل الوحده! یا اهل الوحشه! انتم لنا فرط سابق و نحن لكم تبع لا حق، اما الدور فقد سكنت، و اما الازواج فقد نکحت و اما الاموال فقد قسمت، هذا خبر ما عندنا فما خبر ما عندکم؟ ثم التفت الی اصحابه فقال: اما لو اذن لهم فی الکلام لاخبروکم ان خیر الزاد التقوی:

"ای ساکنان خانه های وحشتناک و مکانهای خالی و قبرهای تاریک! ای خاک نشینان! ای غریبان! ای تنهایان! ای وحشت زدگان! شما در این راه بر ما پیشی گرفتید و ما نیز به شما ملحق خواهیم شد، اگر از اخبار دنیا پرسید به شما می گویم خانه هایتان را دیگران ساکن شدند، همسرانتان به نکاح دیگران در آمدند، و اموالتان تقسیم شد، اینها خبرهایی است که نزد ما است نزد شما چه خبر؟! سپس رو به یارانش کرد و فرمود: اگر به آنها اجازه سخن گفتن داده شود حتماً به شما خبر می دهند که بهترین زاد و توشه برای این سفر پرهیزکاری است" (۱).

ص: ۳۱۷

روشن است که تمام این تعبیرات را بر مجاز و کنایه نمی توان حمل کرد، بلکه همه آنها خبر از این واقعیت می دهد که انسان بعد از مرگ دارای یک نوع حیات برزخی است می فهمد و درک می کند و اگر اجازه سخن گفتن داشته باشد سخن هم می گوید.

۲- در حدیث دیگری از اصبع بن نباته از علی ع می خوانیم که روزی حضرت از کوفه خارج شد و به نزدیک سرزمین "غری" (نجف) آمد و از آن گذشت اصبع می گوید: ما به او رسیدیم در حالی که دیدیم روی زمین دراز کشیده است قنبر گفت: ای امیر مؤمنان اجازه نمی دهی عبایم را زیر پای شما پهن کنم؟ فرمود:

نه اینجا سرزمینی است که خاکهای مؤمنان در آن قرار دارد و یا این کار تو مزاحمتی برای آنها است.

اصبع می گوید: عرض کردم خاک مؤمن را فهمیدم چیست؟ اما مزاحمت آنها چه معنی دارد؟ فرمود:

یا بن نباته لو کشف لکم لرایتم ارواح المؤمنین فی هذا الظهر حلقا، یترأون و یتحدثون، ان فی هذا الظهر روح کل مؤمن و بوادی برهوت نسمة کل کافر: "ای فرزند نباته اگر پرده از مقابل چشم شما برداشته شود ارواح مؤمنان را می بینید که در اینجا حلقه حلقه نشسته اند و یکدیگر را ملاقات می کنند و سخن می گویند اینجا جایگاه مؤمنان است و در وادی برهوت ارواح کافران (۱).

۳- در حدیث دیگری از امام علی بن الحسین ع می خوانیم:

ان القبر اما روضه من ریاض الجنة، او حفرة من حفر النار! "قبر باغی است از باغهای بهشت یا گودالی از گودالهای جهنم!" (۲).

ص: ۳۱۸

---

۱- (۱) بحار الانوار ج ۶ ص ۲۴۳.

۲- (۲) تفسیر نور الثقلین جلد ۲ صفحه ۵۵۳.

۴- در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم: که فرمود:

□  
البرزخ القبر، و هو الثواب و العقاب بین الدنیا و الآخرة... و الله ما نخاف علیکم الا البرزخ: "برزخ همان عالم قبر است که پاداش و کیفر میان دنیا و آخرت است، به خدا ما بر شما نمی ترسیم مگر از برزخ!" (۱).

۵- در حدیث دیگری که در کتاب "کافی" نقل شده است بعد از ذکر این جمله می خوانیم راوی از امام سؤال کرد و ما البرزخ (برزخ چیست) امام فرمود:

القبر منذ حين موته الى يوم القيامة (قبر از زمان مرگ تا روز قیامت ادامه دارد) (۲).

۶- در حدیث دیگری از امام صادق ع می خوانیم که شخصی خدمتش عرض کرد: جمعی نقل می کنند که ارواح مؤمنان بعد از مرگ در سینه پرندگان سبز رنگی قرار می گیرند که اطراف عرش الهی می گردند؟! امام فرمود:

□  
لا، المؤمن اكرم على الله من ان يجعل روحه في حوصلة طير و لكن في ابدان كابدانهم: "چنین نیست، مؤمن نزد خدا گرامی تر از این است که روح او را در سینه پرنده ای محبوس کند، بلکه ارواح مؤمنین در بدنهایی همانند بدنهایشان قرار دارد" (۳).

این حدیث اشاره به قالب مثالی است که از جهاتی شباهت به این بدن مادی دارد ولی دارای یک نوع تجرد برزخی است.

۷- باز در حدیث دیگری که در کتاب "کافی" نقل شده از امام صادق ع می خوانیم که در مورد ارواح مؤمنین از حضرتش سؤال کردند فرمود:

فی حجرات فی الجنة یا کلون من طعامها و یشربون من شرابها و یقولون ربنا اقم لنا

ص: ۳۱۹

۱- ۱) تفسیر نور الثقلین جلد ۲ صفحه ۵۵۳.

۲- ۲) همان مدرک صفحه ۵۵۴.

۳- ۳) کتاب کافی (طبق نقل بحار الانوار جلد ششم صفحه ۲۶۸).

الساعه و انجز لنا ما وعدتنا: "آنها در حجره هایی از بهشت قرار دارند، از غذاهای بهشتی می خورند، و از نوشیدنیهایش می نوشند، و می گویند پروردگارا! هر چه زودتر قیامت را بر پا کن و به وعده هایی که به ما داده ای وفا فرما" (۱).

۸- در حدیث دیگری در همان کتاب از همان امام بزرگوار آمده است:

هنگامی که یکی از مؤمنان از دنیا می رود، ارواح مؤمنین او را احاطه می کنند و از کسانی که در دنیا بوده اند و زنده اند یا مرده اند جستجو می کنند، اگر بگویند فلان کس از دنیا رفته اما او را نزد خود حاضر نمی بینند می گویند: حتما سقوط کرده (یعنی در دوزخ قرار گرفته!) (۲).

پیدا است که منظور از بهشت و جهنم در روایات فوق، بهشت و دوزخ برزخی است نه عالم قیامت که این دو با هم فرق بسیار دارند.

خلاصه روایات در این زمینه بسیار زیاد است و در ابواب مختلف جمع آوری شده است که به قسمتی از ابواب آن اشاره می کنیم:

روایات فراوانی که سخن از سؤال و فشار و عذاب قبر می گوید.

روایاتی که از تماس ارواح با خانواده خود و مشاهده وضع حال آنها بحث می کند.

روایاتی که از حوادث شب معراج و تماس پیامبر ص با ارواح انبیا و پیامبران سخن می گوید.

روایاتی که می گویند: نتیجه کارهای نیک یا بدی که انسان در این جهان انجام داده بعد از مرگ به او می رسد... و مانند آن (۳).

\*\*\*

ص: ۳۲۰

---

۱-۱) بحار الانوار جلد ۶ صفحه ۲۶۹.

۲-۲) همان مدرک.

۳-۳) این روایات را مرحوم "سید عبد الله شبر" در کتاب "تسلية الفؤاد فی بیان الموت و المعاد" گردآوری کرده است.



برزخ و ارتباط با عالم ارواح- گر چه بسیاری از کسانی که دعوی ارتباط با عالم ارواح دارند دروغ می گویند، یا گرفتار تخیل و پندارند، ولی طبق تحقیقاتی که انجام شده است این امر به اثبات رسیده که ارتباط با عالم ارواح امکان پذیر است، و این امر برای جمعی از آگاهان، به تجربه رسیده است که در تماس با ارواح حقایقی را درک کرده اند.

این امر خود دلیل روشنی بر اثبات جهان برزخ و واقعیت آن است، و نشان می دهد که بعد از عالم دنیا و مرگ جسم، و قبل از قیام آخرت، جهان دیگری وجود دارد (۱).

همچنین دلائل عقلی که برای اثبات تجرد روح و بقای آن بعد از فنای جسم در دست داریم خود دلیل دیگری بر اثبات جهان برزخ است (دقت کنید).

\*\*\*

### ترسیمی از عالم برزخ

اگر از شاخ و برگها صرف نظر کنیم در میان علمای اسلام در مورد مساله برزخ و عذاب و نعمت در این عالم اتفاق نظر وجود دارد و علمای شیعه و اهل سنت در این امر متفقند، جز اندکی که قابل ملاحظه نیستند.

دلیل این اتفاق نظر نیز روشن است زیرا وجود جهان برزخ و نعمت و عذاب آن همانگونه که گفتیم صریحا در آیات قرآن مجید آمده است.

در مورد شهیدان قرآن با صراحت می گوید: نباید تصور کرد که آنها مردگانند آنها زنده اند و نزد پروردگارشان نعمت و روزی می گیرند و از آنچه خدا به آنها داده است خوشحالند و حتی به بازماندگان بشارت می دهند که آنها غم و اندوهی ندارند (آل عمران آیه ۱۶۹).

ص: ۳۲۱

---

۱- ۱) برای توضیح بیشتر در مساله ارتباط ارواح به کتاب "عود ارواح و ارتباط با ارواح" و کتاب جهان پس از مرگ مراجعه فرمائید.

نه تنها این دسته از نیکوکاران متعینند بلکه گروهی از بدترین طاغیان و مجرمان نیز در عذابند چنان که درباره معذب بودن آل فرعون بعد از مرگ و قبل از قیام قیامت، قبلا اشاره کردیم (سوره غافر آیه ۴۶).

و روایات نیز چنان که دانستیم در منابع اسلامی در حد تواتر است.

بنا بر این اصل وجود عالم برزخ جای بحث نیست، مهم آن است که بدانیم زندگی برزخی چگونه است که در اینجا تصویرهای مختلفی ذکر شده است که روشنترین آنها آن است که روح انسان بعد از پایان زندگی این جهان در اجساد لطیفی قرار می‌گیرد که از بسیاری از عوارض این ماده کثیف برکنار است و چون از هر نظر شبیه این جسم است، به آن "قالب مثالی" یا "بدن مثالی" می‌گویند که نه به کلی مجرد است، و نه مادی محض، بلکه دارای یک نوع "تجرد برزخی" است.

بعضی از محققان آن را تشبیه به وضع روح در حالت خواب کرده اند که در آن حال ممکن است با مشاهده نعمتهایی براستی لذت ببرد و یا بر اثر دیدن مناظر هولناک معذب و متالم شود آن چنان که گاه واکنش آن در همین بدن نیز ظاهر می‌شود، و به هنگام دیدن خوابهای هولناک، فریاد می‌کشد، نعره می‌زند، پیچ و تاب می‌خورد، بدن او غرق عرق می‌شود.

حتی بعضی معتقدند که در حال خواب به راستی روح با قالب مثالی فعالیت می‌کند و حتی بالاتر از آن معتقدند که ارواح قویه در حال بیداری نیز می‌توانند همان تجرد برزخی را نیز پیدا کنند، یعنی از جسم جدا شده و با همین قالب مثالی به میل خود، و یا از طریق خوابهای مغناطیسی در جهان سیر کنند و از مسائلی با خبر گردد (۱).

ص: ۳۲۲

---

۱ - ۱) مرحوم علامه مجلسی ضمن بیان این مطلب در بحار الانوار تصریح می‌کند که تشبیه حالت برزخ به حالت رؤیا و خواب در بسیاری از اخبار وارد شده، و حتی امکان دارد نفوس قویه عالیه دارای جسدهای مثالی متعددی باشند، و به این وسیله روایاتی که می‌گویند: امامان نزد هر کس در حال جان دادن حاضر می‌شوند نیاز به توجیه و تفسیری نخواهد داشت (بحار الانوار جلد ۶ ص ۲۷۱).

بلکه بعضی تصریح می کنند که قالب مثالی در باطن بدن هر انسانی هست، منتها به هنگام مرگ و آغاز زندگی برزخی جدا می شود و گاه در همین زندگی مادی دنیا نیز امکان جدایی-چنان که گفتیم-برای او حاصل می شود.

حال اگر تمام این مشخصات را برای قالب مثالی نپذیریم اصل مطلب را نمی توان انکار کرد چرا که در روایات بسیاری به آن اشاره شده و از نظر دلیل عقل نیز هیچگونه مانعی ندارد.

ضمناً از آنچه گفتیم پاسخ این ایراد روشن شد که بعضی می گویند: اعتقاد به جسد مثالی مستلزم اعتقاد به مساله تناسخ است، چرا که تناسخ چیزی جز این نیست که روح واحد منتقل به جسمهای متعدد گردد.

جواب این ایراد را مرحوم "شیخ بهایی" به طرز روشنی بیان کرده است، او می گوید: تناسخی که همه مسلمانان اتفاق بر بطلان آن دارند این است که روح بعد از ویرانی این بدن به بدن دیگری در همین عالم بازگردد، اما تعلق روح به بدن مثالی در "جهان برزخ" تا قیام قیامت که باز به بدنهای نخستین به فرمان خدا بر می گردد هیچگونه ارتباطی به تناسخ ندارد، و اگر می بینید ما تناسخ را شدیداً انکار کرده و معتقدان آن را تکفیر می کنیم به خاطر آن است که آنها قائل به ازلی بودن ارواح و انتقال دائمی آنها از بدنی به بدن دیگرند و معاد جسمانی را در جهان دیگر به کلی منکرند (۱).

و اگر همانطور که بعضی گفته اند قالب مثالی در باطن همین بدن مادی باشد پاسخ مساله تناسخ روشنتر می شود، زیرا روح از قالب خود به قالب دیگری منتقل نشده بلکه بعضی از قالبهای خود را رها ساخته و با دیگری ادامه حیات برزخی داده است.

\*\*\*

ص: ۳۲۳

سؤال دیگر که در اینجا باقی می ماند این است که از بعضی آیات قرآن استفاده می شود که گروهی از مردم دارای عالم برزخ نیستند، چنان که در آیه ۵۵ و ۵۶ سوره روم می خوانیم: "گروهی از مجرمان بعد از بر پا شدن قیامت سوگند یاد می کنند که ساعتی بیشتر در جهان برزخ نبودند ولی بزودی مؤمنان آگاه به آنها می گویند شما به فرمان خدا مدتی طولانی تا روز قیامت، مکث کرده اید و هم اکنون روز قیامت است".

پاسخ این ایراد در روایات متعددی چنین داده شده است: مردم سه گروهند:

گروهی مؤمنان خالص، گروهی کافران خالص، و گروهی متوسط و مستضعفند.

جهان برزخ مخصوص گروه اول و دوم است اما گروه سوم در یک نوع حالت بیخبری، عالم برزخ را طی می کنند (برای اطلاع بیشتر از این روایات به جلد ۶ بحار الانوار بحث احوال برزخ و قبر مراجعه شود).

\*\*\*

ص: ۳۲۴

اشاره

فَإِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ (۱۰۱) فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۱۰۲) وَ مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ (۱۰۳) تَلْفَحُ وُجُوهُهُمُ النَّارُ وَ هُمْ فِيهَا كَالِحُونَ (۱۰۴)

ترجمه:

۱۰۱- هنگامی که در "صور" دمیده شود هیچگونه نسبی میان آنها نخواهد بود، و از یکدیگر تقاضای کمک نمی کنند (چون کاری از کسی ساخته نیست).

۱۰۲- کسانی که ترازوهای (سنجش اعمال) آنها سنگین است آنان رستگارانند.

۱۰۳- و آنها که ترازوهای عملشان سبک می باشد کسانی هستند که سرمایه وجود خود را از دست داده در جهنم جاودانه خواهند ماند.

۱۰۴- شعله های سوزان آتش همچون شمشیر به صورتهاشان نواخته می شود و در دوزخ چهره ای در هم کشیده دارند.

تفسیر:

گوشه ای از مجازات بدکاران

در آیات گذشته چنان که دیدیم سخن از جهان برزخ در میان بود، و به دنبال آن در آیات مورد بحث سخن از قیامت و قسمتی از حالات مجرمان در آن جهان است.

نخست چنین می گوید: "هنگامی که در صور دمیده شود هیچگونه نسبی در میان آنها نخواهد بود و از یکدیگر سؤال نمی کنند" (فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ).

می دانیم طبق آیات قرآن دو بار "نفخ صور" می شود: یک بار به هنگام پایان گرفتن این جهان، و پس از نفخ صور تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند می میرند و مرگ سراسر عالم را فرا خواهد گرفت، پس از نفخ دوم، رستاخیز مردگان آغاز می گردد و انسانها به حیات نوین باز می گردند، و آماده حساب و جزا می شوند.

"نفخ صور" به معنی دمیدن در شیور است، ولی این تعبیر تفسیر و مفهوم خاصی دارد که به خواست خدا شرح آن را در ذیل آیه ۶۸ سوره "زمر"، بیان خواهیم کرد.

به هر حال در آیه فوق به دو قسمت از پدیده های قیامت اشاره شده: یکی از کار افتادن نسبها است، زیرا رابطه خویشاوندی و قبیله ای که حاکم بر نظام زندگی مردم این جهان است سبب می شود که افراد مجرم از بسیاری از مجازاتها فرار کنند، و یا در حل مشکلاتشان از خویشاوندان کمک گیرند، اما در قیامت انسان است و اعمالش، و هیچکس نمی تواند حتی از برادر و فرزند و پدرش دفاع کند و یا مجازات او را به جان بخرد.

دیگر اینکه: آنها چنان در وحشت فرو می روند که از شدت ترس حساب و کیفر الهی از حال یکدیگر به هیچوجه سؤال نمی کنند، آن روز روزی است که مادر از کودک شیرخوارش غافل می شود، و برادر، برادر خود را فراموش می کند مردم همچون مستان به نظر می رسند ولی مست نیستند، عذاب خدا شدید است! چنان که در آغاز سوره حج خواندیم: يَوْمَ تَرَوُنَّهَا تُذْهِلُ كُلُّ مَرْضِعٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ وَ مَا هُمْ بِسُكَارَىٰ

وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ .

این احتمال در تفسیر جمله "وَلَا يَتَسَاءَلُونَ" نیز وجود دارد که منظور این است که از یکدیگر تقاضای کمک نمی کنند، زیرا می دانند این تقاضا به هیچوجه مفید و مؤثر نیست.

بعضی از مفسران نیز گفته اند که منظور از نفی سؤال آن است که از نسب هم نمی پرسند، و تاکید می است بر جمله "فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ" .

البته تفسیر اول از همه روشنتر به نظر می رسد هر چند منافاتی در میان آنها وجود ندارد و ممکن است جمله فوق اشاره به همه این معانی باشد.

در اینجا سؤال معروفی در کلمات مفسران مطرح شده و آن اینکه از پاره ای از آیات قرآن بخوبی استفاده می شود که در روز قیامت مردم از یکدیگر سؤال می کنند، مانند آیه ۲۷ سوره صافات که در مورد مجرمان به هنگامی که در آستانه دوزخ قرار می گیرند می گوید: "وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ": آنها رو به یکدیگر نموده و سؤالهای (سرزنش آمیز) از یکدیگر می کنند.

و در همان سوره آیه ۵۰ از بهشتیان سخن می گوید که به هنگام استقرار در بهشت رو به سوی یکدیگر می کنند و از هم (درباره یارانی که در دنیا داشتند و بر اثر انحراف از جاده حق به دوزخ رفتند) سؤال می کنند (فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ).

نظیر این معنی در آیه ۲۵ سوره طور نیز آمده، اکنون سؤال این است که این آیات چگونه با آیه مورد بحث که می گوید در قیامت سؤال از یکدیگر نمی کنند سازگار می باشد؟.

ولی کمی دقت در مضمون آیات فوق که نقل کردیم پاسخ این سؤال را روشن می سازد، زیرا آیات مربوط به اثبات سؤال از یکدیگر بعد از استقرار در بهشت یا در آستانه جهنم است، در حالی که نفی سؤال از یکدیگر مربوط به مراحل

نخستین رستاخیز است که هول و اضطراب و وحشت آن قدر آنها را پریشان می کند که یکدیگر را به کلی فراموش می کنند. و به تعبیر دیگر قیامت موافقی دارد و در هر موقف برنامه ای است و گاه عدم توجه به تعدد مواقف منشا سؤالاتی از قبیل آنچه در بالا گذشت می گردد.

\*\*\* بعد از قیام قیامت، نخستین مساله، مساله سنجش اعمال است با میزان مخصوصی که در آن روز برای این کار تعیین شده، گروهی اعمال پر وزنی دارند که ترازوی اعمال را سنگین می کند، درباره این گروه می فرماید: "کسانی که ترازوهایشان سنگین است آنها رستگارانند" (فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ).

"موازن جمع" میزان" به معنی وسیله سنجش وزن است، و چنان که قبلا بطور مشروح گفته ایم منظور از میزان سنجش اعمال یک ترازوی ظاهری دو کفه و مانند آن که برای سنجش وزن اجسام به کار میرود نیست، بلکه منظور وسیله مناسبی است که ارزش اعمال آدمی را با آن می سنجند، و به تعبیر دیگر میزان مفهوم وسیعی دارد که همه وسائل سنجش را شامل می شود، و بطوری که از روایات مختلف برمی آید میزان سنجش اعمال انسانها و حتی خود انسانها در آن روز پیشوایان بزرگ و انسانهای نمونه اند.

در حدیثی می خوانیم

ان امیر المؤمنین و الأئمه من ذرئته هم الموازين:

"امیر مؤمنان علی ع و امامان از دودمان او میزانهای سنجش اعمالند" (۱).

بنا بر این انسانها و اعمالشان را با پیامبران بزرگ و اوصیای آنها مقایسه می کنند و در این مقایسه روشن می شود که تا چه اندازه با آنها شباهت دارند.

از همین طریق "افراد" و "اعمال" وزین از بی وزن و سنگین از تو خالی

ص: ۳۲۸



و با ارزش از بی ارزش، و پرمایه ها از بی مایه، تشخیص داده می شوند.

ضمناً سر ذکر "موازین" به صورت جمع نیز روشن می گردد، چرا که پیشوایان بزرگی که میزان سنجش هستند متعددند.

این احتمال نیز وجود دارد که هر یک از پیامبران و امامان و بندگان خاص خدا به حکم شرائط زندگیشان در یک یا چند جهت الگو بودند و هر کدام در جنبه ای بطور آشکارتری می درخشیدند، و به این ترتیب هر یک میزان سنجشی در آن قسمت خواهند بود.

\*\*\* "اما آنها که بر اثر نداشتن ایمان و عمل صالح میزان اعمالشان سبک (یا بی وزن) است کسانی هستند که سرمایه وجود خود را از دست داده و زیان کردند و در جهنم جاودانه خواهند بود" (وَ مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ).

تعبیر به "خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ" (جان و سرمایه وجودشان را زیان کردند) اشاره لطیفی است به این واقعیت که آنها بزرگترین سرمایه یعنی هستی خویش را در این بازار تجارت دنیا از دست دادند بی آنکه در برابر آن چیز ارزشمندی به دست آورند.

\*\*\* آیه بعد بخشی از عذابهای دردناک آنها را چنین شرح می دهد "شعله های گرم و سوزان آتش، همچون شمشیر به صورتهای آنها نواخته می شود" (تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ النَّارُ).

"و آنها از شدت ناراحتی و عذاب در دوزخ، چهره ای عبوس و در هم کشیده دارند" (وَهُمْ فِيهَا كَالْحُوتِ).

"تلفح" از ماده "لفح" (بر وزن فتح) در اصل به معنی ضربه شمشیر است

و از آنجا که شعله های آتش، یا نور شدید آفتاب، و باد سموم، همچون شمشیر بر صورت انسان نواخته می شود بطور کنایه در این معنی بکار میرود.

"کالح" از ماده کلوح (بر وزن غروب) به معنی عبوس شدن و در هم کشیدن صورت است، و بسیاری از مفسران آن را چنین تفسیر کرده اند که بر اثر شعله های آتش پوست صورت آنها در هم کشیده می شود بطوری که لبها از هم باز میماند (۱).

\*\*\*

## نکته ها:

## اشاره

### ۱- آن روز که نسبتا از اثر می افتد

مفاهیمی که در این جهان در محدوده زندگی مادی انسانها حکمفرما است غالباً در جهان دیگر دگرگون می شود، از جمله مساله ارتباطات قبیله ای و فامیلی است که در زندگی این دنیا غالباً کارگشا است و گاهی خود نظامی را تشکیل می دهد که بر سایر نظامات جامعه حاکم می گردد.

اما با توجه به اینکه ارزشهای زندگی در جهان دیگر هماهنگ با ایمان و عمل صالح است مساله انتساب به فلان شخص یا طایفه و قبیله جایی نمی تواند داشته باشد در اینجا اعضای یک خاندان به هم کمک می کنند و یکدیگر را از گرفتاریها نجات می دهند، ولی در قیامت چنین نیست آنجا نه از اموال سرشار خبری است، و نه از فرزندان کاری ساخته است **يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَ لَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ**: "روزی که نه مال سودی می بخشد و نه فرزندان، تنها نجات از آن کسی است که دارای قلب سلیم باشد" (۲).

ص: ۳۳۰

---

۱- ۱) تفسیر قرطبی-تفسیر فخر رازی-تفسیر مجمع البیان و تفسیر المیزان ذیل آیات مورد بحث.

۲- ۲) شعراء-۸۹.

حتی اگر این نسب به شخص پیامبر اسلام ص برسد، باز مشمول همین حکم است، و به همین دلیل در تاریخ زندگی پیامبر ص و امامان بزرگوار می خوانیم که بعضی از نزدیکترین افراد بنی هاشم را به خاطر عدم ایمان یا انحراف از خط اصیل اسلام رسماً طرد کردند و از آنها تنفر و بیزاری جستند.

گرچه در حدیثی از پیامبر ص نقل شده که فرمود:

کل حسب و نسب منقطع یوم القیامه الا حسبی و نسبی: "پیوند هر حسب (۱) و نسبی روز قیامت بریده می شود جز حسب و نسب من" (۲).

□  
ولی به گفته مرحوم علامه طباطبائی (رضوان الله علیه) در میزان به نظر می رسد این همان حدیثی است که جمعی از محدثان اهل تسنن در کتابهای خود گاهی از عبد الله بن عمر و گاهی از خود عمر بن الخطاب و گاهی از بعضی دیگر از صحابه از پیامبر ص نقل کرده اند.

در حالی که ظاهر آیه مورد بحث عمومیت دارد و سخن از قطع همه نسبها در قیامت می دهد و اصولی که از قرآن استفاده شده و از طرز رفتار پیامبر با منحرفان بی ایمان بر می آید این است که تفاوتی میان انسانها از این نظر نیست.

لذا در حدیثی که صاحب کتاب مناقب ابن شهر آشوب از طاووس (یمانی) از امام زین العابدین ع نقل کرده می خوانیم:

□  
خلق الله الجنه لمن اطاع و احسن و لو كان عبدا حبشيا، و خلق النار لمن عصاه و لو كان ولدا قرشيا:

"خداوند بهشت را برای کسی آفریده که اطاعت فرمان او کند و نیکو کار باشد هر چند برده ای از حبشه باشد، و دوزخ را برای کسی آفریده است که نافرمانی

ص: ۳۳۱

---

۱-۱) حسب از نظر لغت به معنی افتخاراتی است که نیاکان و پدر و اجداد انسان داشته اند و گاه به معنی خلق و خوی خود انسان نیز می آید ولی در اینجا منظور همان معنی اول است (به لسان العرب ماده حسب مراجعه شود).

۲-۲) مجمع البیان ذیل آیه مورد بحث.

او کند هر چند فرزندی از قریش باشد" (۱).

البته آنچه گفته شد منافات با احترام خاص سادات و فرزندان با تقوای پیامبر ص ندارد که این احترام خود احترامی است به شخص پیامبر ص و اسلام و روایاتی که در فضیلت و مقام آنها وارد شده نیز ظاهراً ناظر به همین معنی است.

\*\*\*

## ۲- داستان تکان دهنده اصمعی

در اینجا مناسب است داستانی را که "غزالی" در کتاب "بحر المحبه" از "اصمعی" نقل کرده است و شاهد سخنان گذشته و حاوی نکته های لطیفی است بیاوریم:

"اصمعی" می گوید: "در مکه بودم، شبی بود ماهتابی، به هنگامی که اطراف خانه خدا طواف می کردم صدای زیبا و غم انگیزی گوش مرا نوازش داد به دنبال صاحب صدا می گشتم که چشمم به جوان زیبا و خوش قامتی افتاد که آثار نیکی از او نمایان بود، دست در پرده خانه کعبه افکنده و چنین مناجات می کرد:

یا سیدی و مولای نامت العیون و غابت النجوم، و انت ملک حی قیوم، لا تاخذک سنه و لا نوم، غلقت الملوک ابوابها و اقامت علیها حراسها و حجابها و قد خلی کل حیب بحیبه، و بابک مفتوح للسائلین، فها انا سائلک بیابک، مذنب فقیر، خاطئی مسکین، جئتک ارجو رحمتک یا رحیم، و ان تنظر الی بلطفک یا کریم!:

"ای بزرگ و ای آقای من! ای خدای من! چشمهای بندگان در خواب فرو رفته، و ستارگان آسمان یکی بعد از دیگری سر به افق مغرب گذارده و از دیده ها پنهان می گردند، و تو خداوند حی و قیومی، هرگز خواب سنگین و خفیف

ص: ۳۳۲

دامان کبریایی تو را نمی گیرد.

در این دل شب پادشاهان درهای قصرهای خویش را بسته و حاجیان بر آنها گمارده اند، هر دوستی با دوستش خلوت کرده، تنها در خانه ای که برای سائلان گشوده است، در خانه تو است.

هم اکنون به در خانه تو آمده ام، خطاکار و مستمندم، آمده ام از تو امید رحمت دارم ای رحیم!، آمده ام نظر لطف را می طلبم ای کریم!".

سپس به خواندن این اشعار مشغول شد.

یا من یجیب دعاء المضطر فی الظلم

یا کاشف الكرب و البلوی مع السقم

قد نام و فدک حول البیت و انتبهوا

و عین جودک یا قیوم لم تنم

ان کان جودک لا یرجو الا ذووا شرف

فمن یجود علی العاصین بالنعیم...

هب لی بجودک فضل العفو عن شرف

یا من اشار الیه الخلق فی الحرم

:"ای کسی که دعای گرفتاران را در تاریکیهای شب اجابت می کنی ای کسی که دردها و رنجها و بلاها را بر طرف می سازی.

میهمانان تو بر گرد خانه ات خوابیده اند و بیدار می شوند.

اما چشم جود و سخای تو ای قیوم هرگز به خواب فرو نمی رود.

اگر جود و احساس تو تنها مورد امید شرافتمندان در گاهت باشد.

گنجهکاران به در خانه چه کسی بروند، و از که امید بخشش داشته باشند؟ سپس سر به سوی آسمان بلند کرد و چنین ادامه داد:

الهی سیدی و مولای! ان اطعتک بعلمی و معرفتی فلک الحمد و المنه علی و ان عصیتک بجهلی فلک الحجه علی:

خدای من! آقا و مولای من! اگر از روی علم و آگاهی تو را اطاعت کرده ام حمد شایسته تو است و رهین منت توام.

و اگر از روی نادانی معصیت کرده ام حجت تو بر من تمام است... بار دیگر سر به آسمان برداشت و با صدای بلند گفت:

یا الهی و سیدی و مولای ما طابت الدنیا

ص: ۳۳۳

الا- بذکرک، و ما طابت العقبی الا- بعفوک، و ما طابت الايام الا بطاعتک، و ما طابت القلوب الا بمحبتک و ما طابت النعم الا بمغفرتک! "ای خدای من و ای آقا و مولای من! دنیا بی ذکر تو پاکیزه نیست، و آخرت بی عفو تو شایسته نیست، روزهای زندگی بی طاعتت بی ارزش است، و دلهای بی محبت آلوده، و نعمتها بی آمرزش ناگوار...".

"اصمعی می گوید: آن جوان باز هم ادامه داد و اشعار تکان دهنده و بسیار جذاب دیگری در همین مضمون بیان کرد و آن قدر خواند و خواند که بی هوش شد و به روی زمین افتاد نزدیک او رفتم به صورتش خیره شدم (نور ماهتاب در صورتش افتاده بود) خوب دقت کردم ناگهان متوجه شدم او زین العابدین علی بن الحسین امام سجاد(ع) است.

سرش را به دامان گرفتم و سخت به حال او گریستم، قطره اشکم بر صورتش افتاد به هوش آمد و چشمان خویش را گشود و فرمود:

من الذی اشغلنی عن ذکر مولای؟! "کیست که مرا از یاد مولایم مشغول داشته" عرض کردم اصمعی هستم ای سید و مولای من، این چه گریه و این چه بیتابی است؟ تو از خاندان نبوت و معدن رسالتی، مگر آیه تطهیر در حق شما نازل نشده؟ مگر خداوند درباره شما نفرموده: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً**.

امام برخاست و نشست و فرمود: ای اصمعی! هیئات هیئات! خداوند بهشت را برای مطیعان آفریده، هر چند غلام حبشی باشد و دوزخ را برای عاصیان خلق کرده هر چند فرد بزرگی از قریش باشد مگر قرآن نخوانده ای و این سخن خدا را نشنیده ای که می فرماید: **فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ ...**

"هنگامی که نفخ صور می شود و قیام قیامت، نسبها به درد نمی خورد بلکه ترازوی سنجش اعمال باید سنگین وزن باشد، اصمعی می گوید: هنگامی که چنین دیدم

او را به حال خود گذاشتم و کنار رفتم" (۱).

\*\*\*

### ۳- تناسب مجازات و گناه

در گذشته نیز اشاره کرده ایم که عذاب الهی در قیامت و حتی در این جهان متناسب با جرمهایی است که انجام می گیرد و چنان نیست که هر نوع عذاب را نسبت به هر نوع مجرمی اعمال کنند، در آیات فوق سوختگی شدید صورتها بر اثر شعله های آتش دوزخ تا آنجا که چهره ها در هم کشیده شود و لبها از هم باز بماند به عنوان مجازات برای "سبک و زنان" بی ارزش و بی ایمان ذکر شده است، و با توجه به این معنی که آنها غالباً کسانی هستند که چهره های خود را از شنیدن آیات الهی در هم می کشند و گاه، بر آنها لبخند تمسخرآمیز می زنند، و با استهزاء و سخریه می نشینند، تناسب این مجازات با اعمال آنها روشن می شود.

\*\*\*

ص: ۳۳۵

---

۱- ۱) بحر المحبه غزالی صفحه ۴۱ تا ۴۴ (با مقداری تلخیص).



اشاره

أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ (۱۰۵) قَالُوا رَبُّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ (۱۰۶) رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنَّا  
عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ (۱۰۷) قَالَ إِحْسُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ (۱۰۸) إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَإِرْحَمْنَا وَأَنْتَ  
خَيْرُ الرَّاحِمِينَ (۱۰۹) فَاتَّخَذُوا لَهُمْ سَخِرِيًّا حَتَّىٰ أَنْسَوْكُم ذِكْرِي وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ (۱۱۰) إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا أَنَّهُمْ  
هُمُ الْفَائِزُونَ (۱۱۱)

ترجمه:

۱۰۵- آیا آیات من بر شما خوانده نمی شد و آن را تکذیب می کردید؟! ۱۰۶- می گویند: پروردگارا! شقاوت ما بر ما چیره شد و ما قوم گمراهی بودیم.

۱۰۷- پروردگارا! ما را از آن بیرون بر، اگر بار دیگر تکرار کردیم قطعاً ستمگریم (و مستحق عذاب).

۱۰۸- می گوید دور شوید در دوزخ، و با من سخن مگویید.

۱۰۹- (فراموش کرده اید) گروهی از بندگان من می گفتند: پروردگارا! ما ایمان آوردیم، ما را ببخش و بر ما رحم کن، و تو بهترین رحم کنندگانی.

۱۱۰- اما شما آنها را به باد مسخره گرفتید و آنها شما را از یاد من غافل کردند و شما از آنها می خندیدید! ۱۱۱- ولی من امروز آنان را به خاطر صبر و استقامتشان پاداش دادم آنها پیروز و رستگارند.

### تفسیر:

با من سخن نگوئید!

در آیات گذشته سخن از مجازات دردناک دوزخیان بود، و در تعقیب آن آیات مورد بحث گوشه ای از گفتگوی پروردگار را با آنها بازگو می کند نخست اینکه خداوند آنها را با این سخن عتاب آمیز مخاطب ساخته می گوید: "آیا آیات من بر شما خوانده نمی شد و شما آن را تکذیب می کردید؟" (أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنتُمْ بِهَا تُكذِّبُونَ) (۱).

آیا به اندازه کافی آیات و دلائل روشن وسیله پیامبرانم برای شما نفرستادم آیا اتمام حجت به شما نکردم و شما پیوسته راه انکار و تکذیب را پیش می گرفتید!

مخصوصاً با توجه به جمله "تتلی" و "تکذبون" که هر دو فعل مضارع است و دلیل بر استمرار، روشن می شود که تلاوت آیات الهی بر آنها تداوم داشته همانگونه که تکذیب آنها در برابر این آیات! \*\*\* آنها در پاسخ این سؤال اعتراف می کنند و "می گویند: آری چنین است ای پروردگار ما! ولی شقاوت و بدبختی ما، بر ما چیره شد، و ما قوم گمراهی بودیم (قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ).

ص: ۳۳۷

---

□  
۱- ۱) در حقیقت این جمله دارای محذوفی است، و در تقدیر چنین است يقول الله تعالى أَلَمْ تَكُنْ ...

"شقوقه" و "شقاوه" ضد سعادت است، و به معنی فراهم بودن اسباب گرفتاری و مجازات و بلا است، و به تعبیر دیگر شر و آفتی است که دامان انسان را می گیرد در حالی که سعادت به معنی فراهم بودن اسباب نعمت و نیکی است، و در هر حال هر دو (شقاوت و سعادت) چیزی جز نتیجه اعمال و گفتار و نیت ما نمی باشد، و اعتقاد به اینکه سعادت و شقاوت یک امر ذاتی است که همراه انسان متولد می شود پنداری بیش نیست که بر خلاف دعوت همه انبیاء و تلاشهای همه راهنمایان و معلمان بشر است، پنداری است که برای فرار از زیر بار مسئولیتها و توجیه اعمال خلاف و تبهکاریها درست شده، یا برای تفسیر موارد ناآگاهیها.

بر این اساس گنهکاران دوزخی صریحا اعتراف می کنند که از ناحیه خداوند اتمام حجت شد اما ما به دست خودمان وسائل بدبختیمان را فراهم ساختیم و معترفیم که قوم گمراهی بودیم.

\*\*\* شاید با این اعترافات می خواهند جلب رحمت پروردگار کنند لذا بلا فاصله اضافه می کنند: "پروردگارا! ما را از این آتش بیرون ببر" و به دنیا باز گردان تا عمل صالح انجام دهیم (رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا).

"هر گاه بار دیگر برنامه های سابق را تکرار کردیم ما قطعاً ستمگریم" و شایسته عفو تو نخواهیم بود (فَإِنْ عُدْنَا فَنَا ظَالِمُونَ).

آنها این سخن را در حالی می گویند که گویی از این واقعیت بیخبرند که سرای آخرت دار جزا است نه عمل، و باز گشت به دنیا دیگر امکان پذیر نیست.

\*\*\* به همین دلیل با قاطعیت تمام به آنها پاسخ داده "خداوند می گوید: دور شوید و هم چنان در دوزخ بمانید، خاموش شوید و با من سخن مگویید!" (قَالَ اخْسَوْا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ).

جمله "اخشسوا" که به صورت فعل امر است معمولاً- برای دور کردن سگ به کار می رود، و هر گاه در مورد انسانی گفته شود به معنی پستی او و مستحق مجازات بودن است.

\*\*\* سپس دلیل این سخن را چنین بیان می کند: "آیا فراموش کرده اید که گروهی از بندگان خاص من می گفتند: پروردگارا ما ایمان آوردیم، ما را ببخش بر ما رحم کن، و تو بهترین رحم کنندگان؟! (إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ).

\*\*\* "اما شما آنها را به باد مسخره گرفتید و آن قدر در این کار اصرار کردید که استهزا کردن آنها شما را به کلی از یاد من غافل کرد" (فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سِخْرِيًّا حَتَّى أَنْسَوْكُمْ ذِكْرِي).

"و شما پیوسته از آنها می خندیدید" و بر سخنان و عقائد و رفتار و کردارشان پوزخند می زدید (و كُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ).

\*\*\* "ولی امروز به خاطر آن صبر و استقامت و پایداری در مقابل آن همه استهزا و عدم تزلزل در برنامه های الهیشان آنها را پاداش دادم، آنها پیروز و رستگارند" (إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ).

و اما شما... شما امروز در بدترین حالات و دردناکترین عذاب گرفتارید و کسی به فریادتان نمی رسد و باید هم چنین باشید که مستحق این کیفیید.

و به این ترتیب در چهار آیه اخیر عامل اصلی بدبختی دوزخیان و عامل پیروزی و رستگاری بهشتیان با صراحت بیان شده است.

گروه اول که عوامل بدبختی و گمراهی را بدست خود فراهم ساختند

با مسخره کردن یاران حق و تحقیر عقائد پاک آنها به سرنوشتی گرفتار شدند که حتی درخور خطابی که به یک انسان می شود نیستند، آری آنها که مؤمنان را تحقیر کردند باید گرفتار بدترین تحقیر شوند.

و اما گروه دوم به خاطر صبر و پایداریشان در برابر دشمنان مغرور و از خود راضی و بی منطق و استقامت در ادامه راه "الله" بزرگترین پیروزی را در پیشگاه خدا کسب کردند.

\*\*\*

ص: ۳۴۰

اشاره

قَالَ كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ (۱۱۲) قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمِ فَسِئَلِ الْعَادِّينَ (۱۱۳) قَالَ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا لَوْ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۱۱۴) أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ (۱۱۵) فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ (۱۱۶)

ترجمه:

۱۱۲- (خداوند) می گوید چند سال در روی زمین توقف کرده اید.

۱۱۳- در پاسخ می گویند: تنها به اندازه یک روز یا قسمتی از یک روز! از آنها که می توانند بشمارند سؤال فرما.

۱۱۴- می گوید (آری) شما مقدار کمی توقف کردید اگر می دانستید! ۱۱۵- ولی آیا گمان کرده اید که ما شما را بیهوده آفریده ایم و به سوی ما باز گشت نخواهید کرد! ۱۱۶- پس بزرگتر و برتر است خداوندی که فرمانروای حق است (از اینکه شما را بی هدف آفریده باشد) معبودی جز او نیست و او پروردگار عرش کریم است.

تفسیر:

کوتاهی عمر این جهان

از آنجا که در آیات گذشته بخشی از مجازات دردناک دوزخیان آمده بود در تعقیب آن در این قسمت از آیات نوعی دیگر از مجازاتهای روانی آنها که به صورت سرزنشهای الهی است مطرح شده:

نخست می گوید: "در آن روز خداوند آنها را مخاطب قرار داده می گوید:

شما چند سال روی زمین توقف و زندگی کردید؟" (قَالَ كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ).

کلمه "ارض" در این آیه و همچنین قرائنی که در آیات بعد خواهد آمد نشان می دهد که منظور سؤال از مقدار عمر آنها در دنیا با مقایسه به ایام آخرت است.

و اینکه جمعی از مفسران گفته اند منظور سؤال از مقدار توقف آنها در جهان برزخ می باشد بعید به نظر می رسد، هر چند شواهد مختصری در بعضی دیگر از آیات برای آن دیده می شود (۱).

\*\*\* اما آنها در این مقایسه زندگی دنیا را بقدری کوتاه می بینند که "در پاسخ می گویند ما تنها به اندازه یک روز، یا حتی کمتر از آن، به اندازه بعضی از یک روز، در دنیا توقف داشتیم" (قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ).

در حقیقت عمرهای طولانی در دنیا گویی لحظه های زودگذری هستند در

ص: ۳۴۲

---

۱-۱) در سوره "روم" آیه ۵۵ و ۵۶ می خوانیم: وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ وَ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَ لَكِن كُنْتُمْ كُفَّارًا لَا تَعْلَمُونَ: "هنگامی که قیامت بر پا می شود مجرمان سوگند یاد می کنند که ما جز ساعتی درنگ نکردیم آری آنها این گونه در دنیا نیز دروغ می گفتند، ولی آنها که دارای علم و ایمانند به آنان می گویند مدت توقف شما در کتاب الهی ثبت است، و تا روز رستاخیز توقف کردید، و هم اکنون روز رستاخیز است ولی شما نمی دانستید"، این آیه نشان می دهد که سؤال و پاسخ مربوط به توقف در برزخ است و اگر آن را قرینه بر آیات مورد بحث قرار دهیم مفهوم آن نیز توقف در برزخ خواهد بود، ولی همانگونه که گفتیم قرائن موجود در آیات مورد بحث برتری دارد و نشان می دهد که سؤال و جواب مربوط به توقف در دنیا است.

برابر زندگی آخرت، که هم نعمتهایش جاویدان است و هم مجازاتهایش نامحدود.

سپس برای تاکید سخن خود، یا برای اینکه پاسخ دقیقتری گفته باشند، عرض می کنند: خداوندا! "از آنها که می توانند درست بشمارند و اعداد را در مقایسه با یکدیگر به خوبی تشخیص دهند سؤال کن" (فَسْئَلِ الْعَادِينَ).

ممکن است منظور از "عادین" (شمرندگان) همان فرشتگانی باشد که حساب و کتاب عمر آدمیان و اعمال آنها را دقیقا نگاه داشته اند، زیرا آنها بهتر و دقیقتر از هر کس این حساب را می دانند.

\*\*\* اینجا است که خداوند به عنوان سرزنش و توبیخ به آنها "می فرماید: آری شما مقدار کمی در دنیا توقف کردید اگر می دانستید" (قَالَ إِنَّ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا لَوْ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ).

در واقع آنها روز قیامت به این واقعیت پی می برند که عمر دنیا در برابر عمر آخرت روز یا ساعتی بیش نیست، ولی در این جهان که بودند آن چنان پرده های غفلت و غرور بر قلب و فکرشان افتاده بود که دنیا را جاودانی می پنداشتند، و آخرت را یک پندار و یا وعده نسیه!، لذا خداوند می فرماید: آری اگر شما آگاهی داشتید به این واقعیت که در قیامت پی بردید در همان دنیا آشنا می شدید (۱).

\*\*\* در آیه بعد از راهی دیگر، راهی بسیار مؤثر و آموزنده برای بیدار ساختن این گروه وارد بحث می شود و می گوید: "آیا گمان کردید که ما شما را بیهوده

ص: ۳۴۳

۱- ۱) طبق آنچه در بالا گفتیم کلمه "لو" در آیه فوق "شرطیه" است، و جمله ای نیز در تقدیر است و مجموعاً چنین می شود: لَوْ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ، علمتم انکم ما لبثتم الا قليلا ولی بعضی از مفسران گفته اند کلمه "لو" در اینجا به معنی "لیت" است، بنا بر این جمله چنین معنی می دهد: "ای کاش شما این مطلب را در دنیا می دانستید".



آفریده ایم، و به سوی ما باز گشت نخواهید کرد؟! (أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ).

این جمله کوتاه و پر معنی یکی از زنده ترین دلایل رستاخیز و حساب و جزای اعمال را بیان می کند، و آن اینکه اگر راستی قیامت و معادی در کار نباشد زندگی دنیا عبث و بیهوده خواهد بود، زیرا زندگی این جهان با تمام مشکلاتی که دارد و با اینهمه تشکیلات و مقدمات و برنامه هایی که خدا برای آن چیده است اگر صرفاً برای همین چند روز باشد بسیار پوچ و بی معنی می باشد، چنان که در نکته ها شرح داده خواهد شد.

\*\*\* و از آنجا که این گفتار یعنی عبث نبودن خلقت، سخن مهمی است که نیاز به دلیل محکم دارد در آیه بعد اضافه می کند "خداوندی که فرمانروای حق است هیچ معبودی جز او نیست و پروردگار عرش کریم است برتر از آن است که جهان هستی را بیهوده و بی هدف آفریده باشد" (فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ).

در واقع کسی کار پوچ و بی هدف می کند که جاهل و ناگاه، یا ضعیف و ناتوان، یا ذاتاً وجودی باطل و بیهوده باشد، اما خداوندی که جامع تمام صفات کمالیه است (اللَّهُ).

خداوندی که فرمانروا و مالک همه عالم هستی است (الْمَلِكُ).

و خداوندی که حق است و جز حق از او صادر نمی شود (الْحَقُّ) چگونه ممکن است آفرینش او عبث و بی هدف باشد.

و اگر تصور شود که ممکن است کسی او را از رسیدن به هدفش باز دارد با جمله لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ (هیچ خدایی جز او نیست) آن را نفی می کند و با تاکید بر ربوبیت خداوند (رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ) که مفهومش مالک مصلح است هدفدار

بودن جهان را مشخصتر می سازد.

□  
خلاصه اینکه در این آیه علاوه بر ذکر کلمه "الله" که خود اشاره اجمالی به تمام صفات کمالیه خدا است بر چهار صفت به طور صریح تکیه شده: مالکیت و حاکمیت خدا، سپس حقانیت وجود او، و دیگر عدم وجود شریک برای او، و سرانجام مقام ربوبیت، و اینها همه دلیلی است بر اینکه او کاری بی هدف انجام نمی دهد و دنیا و انسانها را عبث نیافریده است.

کلمه "عرش" چنان که قبلاً هم اشاره کرده ایم اشاره به مجموعه جهان هستی است که در حقیقت تحت حکومت خداوند محسوب می شود (زیرا عرش در لغت به معنی تختهای پایه بلند مخصوصاً تخت حکومت زمامداران است، و این تعبیر کنایه ای است از قلمرو حکومت پروردگار) برای توضیح بیشتر در باره معنی عرش در قرآن مجید به جلد ششم تفسیر نمونه صفحه ۲۰۴ به بعد (ذیل آیه ۵۴ سوره اعراف) مراجعه فرمائید.

و اما اینکه "عرش" توصیف به "کریم" شده است به خاطر این است که واژه "کریم" در اصل به معنی شریف و پرفایده و نیکو است و از آنجا که عرش پروردگار دارای این صفات است توصیف به کریم شده است.

ذکر این نکته نیز لازم است که توصیف به "کریم" مخصوص وجود عاقل مانند خداوند یا انسانها نیست، بلکه به غیر آن نیز در لغت عرب گفته می شود چنان که در سوره حج ذیل آیه ۵۰ در مورد مؤمنان صالح می خوانیم: لَّهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ: "برای آنها آمرزش و روزی کریم (پر ارزش و پر برکت) است" و به طوری که راغب در مفردات می گوید: این صفت در مورد نیکیهای کوچک و کم اهمیت گفته نمی شود بلکه مخصوص مواردی است که خیر و نیکی پر اهمیتی وجود دارد.

\*\*\*

مرگ نقطه پایان زندگی نیست

گفتیم از جمله دلائلی که در بحث معاد برای اثبات وجود جهان دیگر مطرح شده "مساله مطالعه نظام این جهان" است، و به تعبیر دیگر مطالعه این "نشاہ اولی" گواهی می دهد که "نشاہ اخری" بعد از آن است.

در اینجا لازم می دانیم توضیح بیشتری در این زمینه بیاوریم:

ما از یک سو می بینیم جهان آفرینش، هم از نظر عظمت و هم از نظر نظم، فوق العاده وسیع و پرشکوه و اعجاب انگیز است، اسرار این جهان بقدری است که دانشمندان بزرگ معترفند تمام معلومات بشر در برابر آن همچون یک صفحه کوچک است از یک کتاب بسیار بزرگ، بلکه همه آنچه را از این عالم می دانیم در حقیقت الفبای این کتاب است.

هر یک از کهکشانهای عظیم این عالم شامل چندین میلیارد ستاره است و تعداد کهکشانها و فواصل آنها آن قدر عظیم است که حتی محاسبه آن با سرعت سیر نور که در یک ثانیه سیصد هزار کیلومتر راه را طی می کند وحشت آور است.

نظم و دقتی که در ساختمان کوچکترین واحد این جهان به کار رفته همانند نظم و دقتی است که در ساختمان عظیمترین واحدهای آن دیده می شود.

و انسان در این میان، لا-اقل کاملترین موجودی است که ما می شناسیم و عالترین محصول این جهان است تا آنجا که ما می دانیم- اینها همه از یک سو.

از سوی دیگر می بینیم که این عالترین محصول شناخته شده عالم هستی یعنی انسان در این عمر کوتاه خود در میان چه ناراحتیها و مشکلاتی بزرگ می شود؟ او هنوز دوران طفولیت را با همه رنجها و مشکلاتش پشت سر نگذاشته و نفسی تازه نکرده دوران پر غوغای جوانی با طوفانهای شدید و کوبنده اش فرا می رسد.

و هنوز جای پای خود را در فصل شباب محکم نکرده دوران کهولت و پیری با وضع رقت بارش در برابر او آشکار می شود.

آیا باور کردنی است که هدف این دستگاہ بزرگ و عظیم، و این اعجوبه خلقت که نامش انسان است همین باشد که چند روزی در این جهان بیاید این دورانهای سه گانه را با رنجها و مشکلاتش طی کند، مقداری غذا مصرف کرده، لباسی بپوشد، بخوابد و بیدار شود و سپس نابود گردد و همه چیز پایان یابد.

اگر راستی چنین باشد آیا آفرینش مهمل و بیهوده نیست؟ آیا هیچ عاقلی این همه تشکیلات عظیم را برای هدفی به این کوچکی می چیند؟! فرض کنید میلیونها سال نوع انسان در این دنیا بماند، و نسلها یکی پس از دیگری بیایند و بروند، علوم مادی آن قدر ترقی کند که بهترین تغذیه و لباس و مسکن و عالیترین درجه رفاه را برای بشر فراهم سازد، ولی آیا این خوردن و نوشیدن و پوشیدن و خوابیدن و بیدار شدن، ارزش این را دارد که اینهمه تشکیلات برای آن قرار دهند؟ بنا بر این مطالعه این جهان با عظمت به تنهایی دلیل بر این است که مقدمه ای است برای عالمی وسیعتر و گسترده تر، جاودانی و ابدی، تنها وجود چنان جهانی است که می تواند به زندگی ما مفهوم بخشد، و آن را از هیچی و پوچی در آورد.

به همین دلیل عجیب نیست فلاسفه مادی گرا که اعتقاد به قیامت و جهان دیگر ندارند این عالم را بی هدف و پوچ بدانند، و براستی اگر ما نیز اعتقاد به چنان جهانی نداشتیم با آنها همصدا می شدیم، این است که می گوئیم اگر مرگ نقطه پایان باشد آفرینش جهان بیهوده خواهد بود، لذا در آیه ۶۲ سوره واقعه می خوانیم وَ لَقَدْ عَلَّمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ: "شما که این جهان-نشاء اولی-را دیدید چرا متذکر نمی شوید و به عالمی که پس از آن است ایمان نمی آورید؟!"

اشاره

وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ (۱۱۷) وَقُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ (۱۱۸)

ترجمه:

۱۱۷- و هر کس معبود دیگری با خدا بخواند- و مسلما هیچ دلیلی بر آن نخواهد داشت- حساب او نزد پروردگار شما خواهد بود، مسلما کافران رستگار نخواهند شد.

۱۱۸- و بگو پروردگارا! مرا ببخش و مشمول رحمتت قرار ده، و تو بهترین رحم کننده گانی.

تفسیر:

رستگاران و نارستگاران

از آنجا که در آیات گذشته سخن از مساله "معاد" بود و تکیه بر صفات پروردگار، در نخستین آیه مورد بحث اشاره به توحید و نفی هر گونه شرک کرده و بحث "مبدء و معاد" را به این وسیله تکمیل کرده می فرماید: "هر کس با خدا معبود دیگری را بخواند- و مسلما هیچ دلیلی بر مدعای خود نخواهد داشت- حساب او نزد پروردگارش خواهد بود" (وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ (۱)).

ص: ۳۴۸

۱-۱) بعضی از مفسران جمله "فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ" را جزای شرط در جمله مَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ دانسته اند و جمله لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ جمله معترضه میان شرط و جزا می دانند و نتیجه اش تاکید هدف نهایی جمله است، ولی بعضی دیگر جمله لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ را جزای شرط دانسته و جمله فَإِنَّمَا حِسَابُهُ... را تفریع می دانند، ولی این احتمال با قواعد شناخته شده از ادبیات عرب هماهنگ نیست چرا که طبق قاعده باید بر سر جزا در این گونه موارد "فاء" باشد و گفته شود فلا برهان له، بعضی نیز احتمال داده اند که این جمله صفت یا حال باشد ولی احتمال اول از همه نزدیکتر به نظر می رسد هر چند از نظر معنی تفاوت چندانی نیست.

آری مشرکان تنها روی ادعا تکیه دارند و دلیلهای آنها همچون تقلید کورکورانه از نیاکان و خرافاتی همانند آن، مطالبی واهی و بی اساس است، آنها معاد را با آن دلائل روشن انکار می کنند اما شرک را با نداشتن هیچگونه دلیل پذیرا می شوند و مسلم است که خداوند به حساب این گونه افراد که فرمان عقل را زیر پا گذارده و آگاهانه در بیراهه های کفر و شرک سرگردان شده اند می رسد.

و در پایان آیه می فرماید "کافران رستگار نخواهند شد" و نتیجه کارشان در این حساب رسی الهی روشن است (إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ).

چه جالب است که این سوره با "قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ" آغاز شد و با "لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ" بحثهایش به پایان می رسد، و این است دورنمای زندگی مؤمنان و کافران از آغاز تا انجام.

\*\*\* در آخرین آیه این سوره شریفه به عنوان یک نتیجه گیری کلی روی سخن را به پیامبر گرامی ص کرده، می گوید: "بگو پروردگارا! مرا ببخش، و مشمول رحمت خود قرار ده و تو بهترین رحم کننده گانی" (وَقُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَارْحِمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ).

اکنون که گروهی در بیراهه شرک سرگردانند و جمعی گرفتار ظلم و ستم، تو خود را به خدا بسپار و در پناه لطف و رحمت او قرار ده و از او آمرزش و غفران بطلب.

و مسلم است این دستور برای همه مؤمنان است هر چند مخاطب شخص

در روایتی نقل شده است که "آغاز این سوره و پایانش از گنجینه های عرش خدا است، و هر کس به سه آیه آغاز آن عمل کند، و از چهار آیه پایانش پند و اندرز گیرد، اهل نجات و فلاح و رستگاری است" (۱).

بعید نیست منظور از سه آیه نخست این سوره، سه آیه ای است که بعد از جمله قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ آمده که یکی دعوت به خشوع در نماز، و دیگری دعوت به پرهیز از هر گونه کار لغو و بیهوده، و سومی دعوت به زکات می کند، که یکی رابطه انسان است با خدا و دیگری با خلق، و دیگری با خویشتن، و منظور از چهار آیه اخیر آیه ۱۱۵ به بعد است که سخن از بیهوده نبودن خلق، و مساله معاد، و سپس توحید، و سپس انقطاع الی الله و توجه به پروردگار بحث می کند.

\*\*\*بار الها! به حق مؤمنانی که وعده رستگاری آنها را در این سوره داده ای که در طلیعه آنها پیامبر ص و اهل بیت او ع هستند، ما را در صف این گروه قرار ده و فرمان فلاح و رستگاری را به نام ما بنویس.

خداوند! ما را مشمول غفران و رحمت فرما که ارحم الراحمین "تویی.

پروردگارا! پایان کار همه ما را به خیر گردان و در لغزشگاهها از هر گونه انحراف و لغزش حفظ کن. إِنَّكَ عَلِيٌّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

پایان سوره مؤمنون شب ۲۵ محرم الحرام ۱۴۰۳ مطابق با ۱۳۶۱/۸/۲۱

(۲۴) سوره نور این سوره در "مدینه" نازل شده و ۶۴ آیه است

اشاره

جزء هیجدهم قرآن کریم

ص: ۳۵۱





در حدیثی از پیامبر ص می خوانیم من قرء سوره نور اعطی من الاجر عشر حسنات بعدد کل مؤمنه و مؤمن فیما مضی و فیما بقی: "کسی که سوره نور را بخواند (و محتوای آن را در زندگی خود پیاده کند) خداوند به عدد هر زن و مرد با ایمانی در گذشته و آینده ده حسنه به عنوان پاداش به او خواهد داد".

در حدیث دیگری از امام صادق (ع) می خوانیم:

حصنوا اموالکم و فروجکم بتلاوه سوره نور و حصنوا بها نساءکم، فان من ادمن قراءتها فی کل یوم او فی کل لیله لم یزن احد من اهل بینه ابدًا حتی یموت: "اموال خود را از تلف و دامان خود را از ننگ بی عفتی حفظ کنید به وسیله تلاوت سوره نور، و زنانتان را در پرتو دستوراتش از انحرافات مصون دارید که هر کس قرائت این سوره را در هر شبانه روز ادامه دهد احدی از خانواده او هرگز تا پایان عمر گرفتار عمل منافی عفت نخواهد شد" (۱).

توجه به محتوای سوره که از طرق گوناگون و مؤثر به مبارزه با عوامل انحراف از جاده عفت برخاسته نکته اصلی حدیث فوق و همچنین مفهوم عملی آن را روشن می سازد.

\*\*\*

محتوای سوره نور

این سوره را در حقیقت می توان سوره پاکدامنی و عفت و مبارزه با آلودگیهای جنسی دانست چرا که قسمت عمده دستوراتش بر محور پاکسازی اجتماع از طرق

ص: ۳۵۳

مختلف از آلودگیهای جنسی دور می زند و این هدف در چند مرحله پیاده شده است: مرحله اول بیان مجازات شدید زن و مرد زناکار است که در دومین آیه این سوره با قاطعیت تمام مطرح گردیده. مرحله دوم به این امر می پردازد که اجرای این حد شدید مساله ساده ای نیست، و از نظر موازین قضایی اسلام شرط سنگینی دارد، نسبت به غیر مرد و همسرش "چهار شاهد" و در مورد مرد و همسرش برنامه "لعان" که شرح آن خواهد آمد باید اجرا گردد، و حتی اگر کسی که دیگری را متهم می سازد نتواند ادعای خود را در محکمه قضاوت اسلامی به ثبوت برساند خود مجازات شدید (چهار پنجم حد زنا) خواهد داشت، تا کسی تصور نکند می تواند با متهم ساختن دیگران به سادگی آنها را به مجازات اسلامی بکشاند، بلکه به عکس خودش گرفتار مجازات خواهد شد. سپس به همین مناسبت "حدیث معروف افک" و تهمتی را که به یکی از همسران پیامبر ص زدند مطرح کرده، و قرآن شدیداً این مساله را تعقیب می کند، تا کاملاً روشن شود شایعه سازی درباره افراد پاک چه گناه سنگینی دارد. در مرحله سوم برای اینکه تصور نشود اسلام تنها به برنامه مجازات گنهکار قناعت می کند به یکی از مهمترین راههای پیشگیری از آلودگیهای جنسی پرداخته، مساله نهی از چشم چرانی مردان نسبت به زنان و زنان نسبت به مردان و موضوع حجاب زنان مسلمان را پیش کشیده مشروحا در این زمینه بحث می کند، چرا که یکی از عوامل مهم انحرافات جنسی این دو مساله چشم چرانی و بی حجابی است، و تا آنها ریشه کن نشوند آلودگیها بر طرف نخواهد شد. در مرحله چهارم باز به عنوان یک پیشگیری مهم از آلوده شدن به اعمال منافی عفت دستور ازدواج سهل و آسان را صادر می کند تا از طریق ارضای مشروع گزینه جنسی با ارضای نامشروع مبارزه کند. در مرحله پنجم بخشی از آداب معاشرت و اصول تربیت فرزندان نسبت به پدران و مادران را در همین رابطه بیان می کند که در اوقات خاصی که احتمال دارد زن و شوهر با هم خلوت کرده باشند، فرزندان بدون اجازه وارد اطاق آنها نشوند و موجباتی از این راه برای انحراف فکر آنها فراهم نگردد. و به همین مناسبت بعضی دیگر از آداب زندگی خانوادگی را، هر چند ارتباط با مسائل جنسی ندارد، ذکر می کند. در مرحله ششم که در لابلای این بحثها طرح شده بخشی از مسائل مربوط به توحید و مبدء و معاد و تسلیم بودن در برابر فرمان پیامبر را ذکر می کند چرا که پشتوانه همه برنامه های عملی و اخلاقی همان مسائل اعتقادی و ایمان به مبدء و معاد و حقانیت نبوت است، و تا این ریشه نباشد آن شاخ و برگها و گل و میوه ها شکوفا نمی گردد. ضمناً به مناسبت بحثهای مربوط به ایمان و عمل صالح سخن از حکومت جهانی مؤمنان صالح العمل به میان آمده و به بعضی از دستورات دیگر اسلام نیز اشاره شده است که در مجموع یک واحد کامل و جامع را تشکیل می دهد. \*\*\*

در حدیثی از پیامبر ص می خوانیم من قرء سوره نور اعطی من الاجر عشر حسنات بعدد کل مؤمنه و مؤمن فیما مضی و فیما بقی: "کسی که سوره نور را بخواند (و محتوای آن را در زندگی خود پیاده کند) خداوند به عدد هر زن و مرد با ایمانی در گذشته و آینده ده حسنه به عنوان پاداش به او خواهد داد".

در حدیث دیگری از امام صادق (ع) می خوانیم:

حصنوا اموالکم و فروجکم بتلاوه سوره نور و حصنوا بها نساءکم، فان من ادمن قراءتها فی کل یوم او فی کل لیله لم یزن احد من أهل بینه ابدًا حتی یموت: "اموال خود را از تلف و دامان خود را از ننگ بی عفتی حفظ کنید به وسیله تلاوت سوره نور، و زنانتان را در پرتو دستوراتش از انحرافات مصون دارید که هر کس قرائت این سوره را در هر شبانه روز ادامه دهد احدی از خانواده او هرگز تا پایان عمر گرفتار عمل منافی عفت نخواهد شد" ۱.

توجه به محتوای سوره که از طرق گوناگون و مؤثر به مبارزه با عوامل انحراف از جاده عفت برخاسته نکته اصلی حدیث فوق و همچنین مفهوم عملی آن را روشن می سازد.

\*\*\*

محتوای سوره نور

این سوره را در حقیقت می توان سوره پاکدامنی و عفت و مبارزه با آلودگیهای جنسی دانست چرا که قسمت عمده دستوراتش بر محور پاکسازی اجتماع از طرق

ص :

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۱) الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةً جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلْيَشْهَدْ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۲) الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرِّمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ (۳)

بنام خداوند بخشنده مهربان ۱- این سوره ای است که ما آن را فرو فرستادیم و واجب نمودیم، و در آن آیات بینات نازل کردیم، شاید شما متذکر شوید.

۲- زن و مرد زناکار را هر یک، صد تازیانه بزنید، و هرگز در دین خدا رفت (و محبت کاذب) شما را نگیرد اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید، و باید گروهی از مؤمنان مجازات آنها را مشاهده کنند.

۳- مرد زناکار جز با زن زناکار یا مشرک ازدواج نمی کند، و زن زناکار را جز مرد زناکار یا مشرک به ازدواج خود در نمی آورد، و این کار بر مؤمنان تحریم شده است.

تفسیر:

حد "زانی" و "زانیه"

می دانیم نام این سوره، سوره نور است به خاطر آیه نور که یکی از چشمگیرترین آیات سوره است، ولی گذشته از این، محتوای سوره نیز از نورانیت خاصی برخوردار است، به انسانها، به خانواده ها، به زن و مرد نور عفت و پاکدامنی می بخشد، به زبانها و سخنها نورانیت تقوی و راستی می دهد، به دلها و جانها نور توحید و خدا پرستی و ایمان به معاد و تسلیم در برابر دعوت پیامبر ص می دهد.

نخستین آیه این سوره در حقیقت اشاره اجمالی به مجموع بحثهای سوره دارد و می گوید: "این سوره ای است که ما آن را فرو فرستادیم و واجب نمودیم، و در آن آیات بینات نازل کردیم شاید شما متذکر شوید" (سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ).

"سوره" از ماده "سور" به معنی ارتفاع و بلندی بنا است، سپس به دیوارهای بلندی که در گذشته اطراف شهرها برای حفظ از هجوم دشمنان می کشیدند، سور اطلاق کرده اند، و از آنجا که این دیوارها شهر را از منطقه بیرون جدا می کرد،

تدریجا این کلمه به قطعه و بخش از چیزی-از جمله قطعه و بخشی از قرآن که از بقیه جدا شده است-اطلاق گردیده.

بعضی از ارباب لغت نیز گفته اند که "سوره" به بناهای زیبا و بلند و برافراشته گفته می شود، و به بخشهای مختلف از یک بنای بزرگ نیز سوره می گویند، به همین تناسب به بخشهای مختلف قرآن که از یکدیگر جدا است سوره اطلاق شده است (۱).

به هر حال این تعبیر، اشاره به این حقیقت است که تمام احکام و مطالب این سوره اعم از عقائد و آداب و دستورات همه دارای اهمیت فوق العاده ای است زیرا همه از طرف خداوند نازل شده است.

مخصوصا جمله "فَرَضْنَا" (آن را فرض کردیم) با توجه به معنی "فرض" که به معنی "قطع" می باشد نیز این معنی را تاکید می کند.

تعبیر به "آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ" ممکن است اشاره به حقایقی از توحید و مبدء و معاد و نبوت باشد که در آن مطرح شده، در برابر "فرضنا" که اشاره به احکام و دستوراتی است که در این سوره، بیان گردیده، و به عبارت دیگر یکی اشاره به "عقائد" است و دیگری اشاره به "احکام".

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از "آیات بینات"، دلالتی است که برای احکام مفروض در این سوره آمده است.

جمله "لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ" (شاید شما متذکر شوید) بار دیگر این واقعیت را در نظرها مجسم می کند که ریشه همه اعتقادات راستین و برنامه های عملی اسلام در درون فطرت انسانها نهفته است، و بر این اساس، توضیح آنها یک نوع "تذکر و یاد آوری" محسوب می شود.

\*\*\*

ص: ۳۵۸

بعد از این بیان کلی، به نخستین دستور قاطع و محکم پیرامون زن و مرد زناکار پرداخته می گوید: "زن و مرد زناکار را هر یک صد تازیانه بزیند" (الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةً جَلْدَةٍ).

و برای تاکید بیشتر اضافه می کند "هرگز نباید در اجرای این حد الهی گرفتار رفتار (و محبت کاذب و دروغین) شوید، اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید" (وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ).

و سرانجام در پایان این آیه به نکته دیگری برای تکمیل نتیجه گیری از این مجازات الهی اشاره کرده می گوید: "و باید گروهی از مؤمنان حضور داشته باشند و مجازات آن دو را مشاهده کنند" (وَلْيَشْهَدْ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ).

در واقع این آیه مشتمل بر سه دستور است:

۱- حکم مجازات زنان و مردان آلوده به فحشاء (منظور از زنا آمیزش جنسی مرد و زن غیر همسر و بدون مجوز شرعی است).

۲- تاکید بر این که در اجرای این حد الهی گرفتار محبتها و احساسات بی مورد نشوید، احساسات و محبتی که نتیجه ای جز فساد و آلودگی اجتماع ندارد منتها برای خنثی کردن انگیزه های این گونه احساسات مساله ایمان به خدا و روز جزا را پیش می کشد چرا که نشانه ایمان به مبدء و معاد، تسلیم مطلق در برابر فرمان او است، ایمان به خداوند عالم حکیم سبب می شود که انسان بدانند هر حکمی فلسفه و حکمتی دارد و بی دلیل تشریح نشده، و ایمان به معاد سبب می شود که انسان در برابر تخلفها احساس مسئولیت کند.

در اینجا حدیث جالبی (از پیامبر ص) نقل شده که توجه به آن لازم است:

يُوتَى بَوَالِ نَقْصِ مِنَ الْحَدِّ سَوْطًا فَيَقَالُ لَهُ لِمَ فَعَلْتَ ذَاكَ؟ فَيَقُولُ: رَحِمَهُ لِعِبَادِكَ، فَيَقَالُ لَهُ أَنْتَ أَرْحَمُ بِهِمْ مِنِّي؟ فَيَقُولُ: بَعْدَ الْيَوْمِ، وَ يُوتَى بِمَنْ زَادَ سَوْطًا، فَيَقَالُ لَهُ لِمَ فَعَلْتَ ذَلِكَ؟ فَيَقُولُ: لِيَنْتَهَوْا عَنِ مَعْصِيَتِكَ! فَيَقُولُ: أَنْتَ أَحْكَمُ بِهِ مِنِّي؟ فَيَقُولُ: بَعْدَ الْيَوْمِ! " روز قیامت بعضی از زمامداران را که یک



تازیانه از حد الهی کم کرده اند در صحنه محشر می آورند و به او گفته می شود چرا چنین کردی؟ می گوید: برای رحمت به بندگان تو! پروردگار به او می گوید:

آیا تو نسبت به آنها از من مهربانتر بودی؟! او دستور داده می شود او را به آتش بیفکنید! دیگری را می آورند که یک تازیانه بر حد الهی افزوده، به او گفته می شود:

چرا چنین کردی؟ در پاسخ می گوید: تا بندگانت از معصیت تو خودداری کنند! خداوند می فرماید: تو از من آگاهتر و حکیم تر بودی؟! سپس دستور داده می شود او را هم به آتش دوزخ ببرند" (۱).

۳- دستور حضور جمعی از مؤمنان در صحنه مجازات است چرا که هدف تنها این نیست که گنهکار عبرت گیرد، بلکه هدف آنست که مجازات او سبب عبرت دیگران هم شود، و به تعبیر دیگر: با توجه به بافت زندگی اجتماعی بشر، آلودگیهای اخلاقی در یک فرد ثابت نمی ماند، و به جامعه سرایت می کند، برای پاکسازی باید همانگونه که گناه برملا شده مجازات نیز برملا گردد.

و به این ترتیب اساس پاسخ این سؤال که چرا اسلام اجازه می دهد آبروی انسانی در جمع بریزد روشن می شود، زیرا ما دام که گناه آشکار نگردیده و به دادگاه اسلامی کشیده نشده است "خداوند ستار العیوب" راضی به پرده دری نیست اما بعد از ثبوت جرم و بیرون افتادن راز از پرده استتار، و آلوده شدن جامعه و کم شدن اهمیت گناه، باید به گونه ای مجازات صورت گیرد که اثرات منفی گناه خنثی شود و عظمت گناه به حال نخستین باز گردد.

اصولاً- در یک جامعه سالم باید "تخلف از قانون" با اهمیت تلقی شود، مسلماً اگر تخلف تکرار گردد آن اهمیت شکسته می شود و تجدید آن تنها با علنی شدن کیفر متخلفان است.

این واقعیت را نیز از نظر نباید دور داشت که بسیاری از مردم برای

ص: ۳۶۰

حیثیت و آبروی خود بیش از مساله تنبیهات بدنی اهمیت قائلند، و همین علنی شدن کیفر ترمز نیرومندی بر روی هوسهای سرکش آنها است.

\*\*\* از آنجا که در آیه مورد بحث سخن از مجازات زن و مرد زناکار در میان است، به همین مناسبت سؤالی پیش می آید که ازدواج مشروع با چنین زنان چه حکمی دارد؟ آیه سوم این سؤال را چنین پاسخ می گوید: "مرد زناکار جز با زن آلوده دامان یا مشرک و بی ایمان ازدواج نمی کند، همانگونه که زن آلوده دامان جز با مرد زانی یا مشرک پیمان همسری نمی بندد" (الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ).

"و این کار بر مؤمنان تحریم شده است" (وَ حُرِّمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ).

در اینکه این آیه بیان یک حکم الهی است، یا خبر از یک قضیه خارجی و طبیعی؟ در میان مفسران گفتگو است:

بعضی معتقدند آیه تنها یک واقعیت عینی را بیان می کند که آلودگان همیشه دنبال آلودگان می روند، و همجنس با همجنس پرواز می کند، اما افراد پاک و با ایمان هرگز تن به چنین آلودگیها و انتخاب همسران آلوده نمی دهند، و آن را بر خویشتن تحریم می کنند، شاهد این تفسیر همان ظاهر آیه است که به صورت "جمله خبریه" بیان شده.

ولی گروه دیگر معتقدند که این جمله بیان یک حکم شرعی و الهی است مخصوصا می خواهد مسلمانان را از ازدواج با افراد زناکار باز دارد، چرا که بیماریهای اخلاقی همچون بیماریهای جسمی غالبا واگیردار است.

و از این گذشته این کار یک نوع ننگ و عار برای افراد پاک محسوب می شود.

بعلاوه فرزندانانی که در چنین دامانهای لکه دار یا مشکوکی پرورش می یابند سر نوشت مبهمی دارند.

روی این جهات اسلام این کار را منع کرده است.

شاهد این تفسیر جمله و حُرْمَ ذَلِكْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ است که در آن تعبیر به تحریم شده.

و شاهد دیگر روایات فراوانی است که از پیامبر اسلام ص و سایر پیشوایان معصوم ع در این زمینه به ما رسیده و آن را به صورت یک حکم تفسیر کرده اند.

حتی بعضی از مفسران بزرگ در شان نزول آیه چنین نوشته اند: "مردی از مسلمانان از پیامبر ص اجازه خواست که با "ام مهزول" -زنی که در عصر جاهلیت به آلودگی معروف بود و حتی پرچمی برای شناسایی بر در خانه خود نصب کرده بود!- ازدواج کند، آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت" (۱).

در حدیث دیگری نیز از امام باقر ع و امام صادق ع می خوانیم: "این آیه در مورد مردان و زنانی است که در عصر رسول خدا ص آلوده زنا بودند، خداوند مسلمانان را از ازدواج با آنها نهی کرد، و هم اکنون نیز مردم مشمول این حکمند هر کس مشهور به این عمل شود، و حد الهی به او جاری گردد، با او ازدواج نکنید تا توبه اش ثابت شود" (۲).

این نکته نیز لازم به یاد آوری است که بسیاری از احکام به صورت "جمله خبریه" بیان شده است، و لازم نیست همیشه احکام الهی به صورت جمله "امر" و "نهی" باشد.

ضمناً باید توجه داشت که عطف "مشرکان" بر "زانیان" در واقع برای

ص: ۳۶۲

---

۱-۱) "مجمع البیان" ذیل آیه مورد بحث، و "قرطبی" در تفسیر خود ذیل همین آیه این حدیث را نقل کرده اند.

۲-۲) "مجمع البیان" ذیل آیه مورد بحث.

بیان اهمیت مطلب است، یعنی گناه "زنا" همطراز گناه "شرک" است، چرا که در بعضی از روایات نیز وارد شده که "شخص زناکار" در آن لحظه ای که مرتکب این عمل می شود از ایمان باز داشته می شود"

□  
(قال رسول الله (ص)... لا یزن الزانی حین یزنی و هو مؤمن و لا یسرق السارق حین یسرق و هو مؤمن فانه اذا فعل ذلک خلع عنه الایمان کخلع القمیص): "شخص زناکار به هنگامی که مرتکب این عمل می شود، مؤمن نیست، و همچنین سارق به هنگامی که مشغول دزدی است ایمان ندارد، چرا که به هنگام ارتکاب این عمل، ایمان را از او بیرون می آورند همانگونه که پیراهن را از تن!" (۱).

\*\*\*

**نکته ها:**

**اشاره**

### **۱- مواردی که حکم زنا اعدام است**

آنچه در آیه فوق در مورد حد زنا آمده است یک حکم عمومی است که موارد استثنایی هم دارد از جمله "زنای محصن و محصنه" است که حد آن با تحقق شرائط اعدام است.

منظور از "محصن" مردی است که همسری دارد و همسرش در اختیار او است، و "محصنه" به زنی می گویند که شوهر دارد و شوهرش نزد او است، هر گاه کسی با داشتن چنین راه مشروعی باز هم مرتکب زنا بشود حد او اعدام می باشد، شرائط و کیفیت اجرای این حکم در کتب فقهی مشروحا آمده است.

و نیز زنای با محارم حکم آن اعدام است.

همچنین زنای به عنف و جبر که حکم آن نیز همین است.

البته در بعضی از موارد علاوه بر مساله تازیانه، تبعید و پاره ای دیگر از

ص: ۳۶۳

مجازات‌ها نیز وجود دارد که شرح آن را باید در کتب فقهیه خواند.

\*\*\*

## ۲- چرا زانیه مقدم ذکر شده؟

بدون شك این عمل منافی عفت از همه کس قبیح است، ولی از زنان زشت تر و قبیحتر است، چرا که آنها از حجب و حیای بیشتری برخوردارند، و شکستن آن دلیل بر تمرد شدیدتری است.

از این گذشته عواقب شوم این امر گرچه دامنگیر هر دو می شود اما در مورد زنان، عواقب شومش بیشتر است.

این احتمال نیز وجود دارد که سر چشمه و سوسه این کار بیشتر از ناحیه آنها صورت می گیرد و در بسیاری از موارد عامل اصلی محسوب می شوند.

مجموع این جهات سبب شده که زن آلوده بر مرد آلوده در آیه فوق مقدم داشته شده است.

ولی زنان و مردان پاکدامن و با ایمان از همه این مسائل برکنارند.

\*\*\*

## ۳- مجازات در حضور جمع چرا؟

آیه فوق که به صورت "امر" است وجوب حضور گروهی از مؤمنان را به هنگام اجرای حد زنا می رساند، ولی ناگفته پیداست که قرآن شرط نکرده حتما در ملاء عام این حکم اجرا شود، بلکه بر حسب شرائط و مصالح متفاوت می گردد حضور سه نفر و بیشتر کافی است، مهم آن است که قاضی تشخیص دهد حضور چه مقدار از مردم لازم است (۱).

فلسفه این حکم نیز روشن است، زیرا همانگونه که گفتیم اولاً درس

ص: ۳۶۴

---

۱- ۱) جمعی از فقهاء در وجوب حضور گروهی از مؤمنین به هنگام اجرای حد تردید کرده اند، در حالی که ظاهر امر وجوب است نه استحباب.

عبرتی برای همگان است و سبب پاکسازی اجتماع ثنیا شرمساری مجرم مانع ارتکاب جرم در آینده خواهد شد.

ثالثا هر گاه اجرای حد در حضور جمعی انجام شود قاضی و مجریان حد متهم به سازش یا اخذ رشوه یا تبعیض و یا شکنجه دادن و مانند آن نخواهند شد.

رابعا حضور جمعیت مانع از خودکامگی و افراط و زیاده روی در اجرای حد می گردد.

خامسا ممکن است مجرم بعد از اجرای حد به ساختن شایعات و اتهاماتی در مورد قاضی و مجری حد پردازد که حضور جمعیت موضع او را روشن ساخته و جلو فعالیت‌های تخریبی او را در آینده می گیرد و فوائد دیگر.

\*\*\*

#### ۴- حد زانی قبل از چه بوده است؟

از آیه ۱۵ و ۱۶ سوره نساء چنین بر می آید که قبل از نزول حکم سوره نور درباره زناکاران و زنان بد کار اگر محصنه بوده اند مجازات آنها زندان ابد تعیین شده است (فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّىٰ يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ) و در صورتی که غیر محصن بوده اند مجازات آنها ایذاء و آزار بوده است (فَأَذُوهُمَا).

ولی مقدار این آزار معین نشده است، اما آیه مورد بحث آن را در یکصد تازیانه محدود و معین نموده، بنا بر این حکم اعدام در مورد محصنه جایگزین زندان ابد، و حکم یکصد تازیانه حد و حدودی برای حکم آزار است (برای توضیح بیشتر به جلد سوم تفسیر نمونه صفحه ۳۰۶ به بعد ذیل آیه ۱۵ و ۱۶ سوره نساء مراجعه فرمائید).

\*\*\*

#### ۵- افراط و تفریط در اجرای حد ممنوع!

بدون شك مسائل انسانی و عاطفی ایجاب می کند که حد اکثر کوشش

ص: ۳۶۵

به عمل آید که هیچ فرد بیگناهی گرفتار کیفر نگردد، و نیز تا آنجا که احکام الهی اجازه عفو و گذشت را می دهد عفو و گذشت شود، ولی بعد از ثبوت جرم و مسلم شدن حد باید قاطعیت به خرج داد و از احساسات کاذب و عواطف دروغین که برای نظام جامعه زیانبخش است بپرهیزند.

□  
مخصوصاً در آیه مورد بحث تعبیر به "فِي دِينِ اللَّهِ" شده، یعنی هنگامی که حکم، حکم خدا است کسی نمی تواند بر خداوند رحمان و رحیم پیشی گیرد.

در اینجا از غلبه احساسات محبت آمیز نهی شده، زیرا اکثریت مردم دارای چنین حالتی هستند و احتمال غلبه احساسات محبت آمیز بر آنها بیشتر است، ولی نمی توان انکار کرد که اقلیتی وجود دارند که طرفدار خشونت بیشتری می باشند، این گروه نیز- همانگونه که سابقاً اشاره کردیم- از مسیر حکم الهی منحرفند و باید احساسات خود را کنترل کنند، و بر خداوند پیشی نگیرند که آن نیز مجازات شدید دارد.

\*\*\*

## ۶- شرایط تحریم ازدواج با زانی و زانیه

گفتیم ظاهر آیات فوق تحریم ازدواج با زانی و زانیه است، البته این حکم در روایات اسلامی مقید به مردان و زنانی شده است که مشهور به این عمل بوده و توبه نکرده اند، بنا بر این اگر مشهور به این عمل نباشند، یا از اعمال گذشته خود کناره گیری کرده و تصمیم بر پاکی و عفت گرفته، و اثر توبه خود را نیز عملاً نشان داده اند، ازدواج با آنها شرعاً بی مانع است.

اما در صورت دوم به این دلیل است که عنوان "زانی" و "زانیه" بر آنها صدق نمی کند، حالتی بوده است که زائل شده، ولی در صورت اول، این قید از روایات اسلامی استفاده شده و شان نزول آیه نیز آن را تایید می کند.

در حدیث معتبری از امام صادق ع می خوانیم که فقیه معروف "زراره" از آن حضرت پرسید تفسیر آیه **الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً** ... چیست؟ امام فرمود:

هن نساء مشهورات بالزنا و رجال مشهورون بالزنا، قد شهروا بالزنا و عرفوا به، و الناس اليوم بذلك المنزل، فمن اقيم عليه حد الزنا، او شهر بالزنا، لم ينبغ لا حد ان يناكحه حتى يعرف منه توبته:

"این آیه اشاره به زنان و مردانی است که مشهور به زنا بوده و به این عمل زشت شناخته شده بودند، و امروز نیز چنین است، کسی که حد زنا بر او اجرا شود یا مشهور به این عمل شنیع گردد سزاوار نیست احدی با او ازدواج کند، تا توبه او ظاهر و شناخته شود" (۱).

این مضمون در روایات دیگر نیز آمده است.

\*\*\*

## ۷- فلسفه تحریم زنا

فکر نمی کنیم عواقب شومی که به خاطر این عمل دامان فرد و جامعه را می گیرد بر کسی مخفی باشد ولی توضیح مختصری در این زمینه لازم است:

پیدایش این عمل زشت و گسترش آن بدون شک نظام خانواده را در هم می ریزد.

رابطه فرزند و پدر را مبهم و تاریک می کند.

فرزندان فاقد هویت را که طبق تجربه تبدیل به جنایتکاران خطرناکی می شوند در جامعه زیاد می کند.

این عمل ننگین سبب انواع برخوردها و کشمکشها در میان هوسبازان است.

ص: ۳۶۷



بعلاوه بیماریهای روانی و آمیزشی که از آثار شوم آن است بر کسی پنهان نیست.

کشتن فرزندان، سقط جنین و جنایاتی مانند آن از آثار شوم این عمل می باشد (شرح بیشتر در این زمینه را در جلد ۱۲ تفسیر نمونه ذیل آیه ۳۲ سوره اسراء مطالعه فرمائید).

\*\*\*

ص: ۳۶۸

اشاره

وَ الَّذِينَ يَزْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ  
(۴) إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۵)

ترجمه:

۴- و کسانی که زنان پاکدامن را متهم می کنند سپس چهار شاهد (بر ادعای خود) نمی آورند آنها را هشتاد تازیانه بزنید، و شهادتشان را هرگز نپذیرید، و آنها فاسقانند.

۵- مگر کسانی که بعد از آن توبه کنند و جبران نمایند که خداوند غفور و رحیم است.

تفسیر:

مجازات تهمت

از آنجا که در آیات گذشته مجازات شدیدی برای زن و مرد زناکار بیان شده بود و ممکن است این موضوع دستاویزی شود برای افراد مغرض و بی تقوا که از این طریق افراد پاک را مورد اتهام قرار دهند، بلافاصله بعد از بیان مجازات شدید زناکاران، مجازات شدید تهمت زنندگان را که در صدد سوء استفاده از این حکم هستند بیان می کند، تا حیثیت و حرمت خانواده های پاکدامن از خطر اینگونه اشخاص مصون بماند، و کسی جرات تعرض به آبروی مردم پیدا نکند.

نخست می گوید: "کسانی که زنان پاکدامن را متهم به عمل منافی عفت

می کنند باید برای اثبات این ادعا چهار شاهد (عادل) بیاورند، و اگر نیاورند هر یک از آنها را هشتاد تازیانه بزنید!" (وَالَّذِينَ يَزُمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً).

و به دنبال این مجازات شدید، دو حکم دیگر نیز اضافه می کند:

"و هرگز شهادت آنها را نپذیرید" (وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا).

"و آنها فاسقانند" (وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ).

به این ترتیب نه تنها این گونه افراد را تحت مجازات شدید قرار می دهد، بلکه در دراز مدت نیز سخن و شهادتشان را از ارزش و اعتبار می اندازد، تا نتوانند حیثیت پاکان را لکه دار کنند، بعلاوه داغ فسق بر پیشانی‌شان می نهد و در جامعه رسوایشان می کند.

این سختگیری در مورد حفظ حیثیت مردم پاکدامن، منحصر به اینجا نیست در بسیاری از تعلیمات اسلام منعکس است، و همگی از ارزش فوق العاده ای که اسلام برای حیثیت زن و مرد با ایمان و پاکدامن قائل شده است حکایت می کند.

در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم:

إذا اتهم المؤمن إخوانه إيماناً من قلبه كما ينمات الملح في الماء: "هنگامی که مسلمانی برادر مسلمانش را به چیزی که در او نیست متهم سازد ایمان در قلب او ذوب می شود، همانند نمک در آب!" (۱).

\*\*\* ولی از آنجا که اسلام هرگز راه بازگشت را بر کسی نمی بندد، بلکه در هر فرصتی آلودگان را تشویق به پاکسازی خویش و جبران اشتباهات گذشته می کند، در آیه بعد می گوید: "مگر کسانی که بعد از این عمل توبه کنند و به اصلاح و جبران پردازند که خداوند آنها را مشمول عفو و بخشش خود قرار

ص: ۳۷۰

می دهد، خدا غفور و رحیم است" (إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

در اینکه این استثناء تنها از جمله "أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ" است و یا به جمله "وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا" نیز باز می گردد، در میان مفسران و دانشمندان گفتگو است، اگر به هر دو جمله باز گردد نتیجه اش این است که به وسیله توبه هم شهادت آنها در آینده مقبول است، و هم حکم فسق در تمام زمینه ها و احکام اسلامی از آنها برداشته می شود.

اما اگر تنها به جمله اخیر باز گردد، حکم فسق در سایر احکام از آنها برداشته خواهد شد، ولی شهادتشان تا پایان عمر بی اعتبار است.

البته طبق قواعدی که در "اصول فقه" پذیرفته شده استثنایی که بعد از دو یا چند جمله می آیند به جمله آخر می خورد مگر اینکه قرائنی در دست باشد که جمله های قبل نیز مشمول استثناء است، و اتفاقاً در محل بحث چنین قرینه ای موجود است، زیرا هنگامی که بوسیله توبه حکم فسق برداشته شود دلیلی ندارد که شهادت پذیرفته نشود، چرا که عدم قبول شهادت به خاطر فسق است، کسی که توبه کرده و مجدداً تحصیل ملکه عدالت را نموده از آن بر کنار می باشد.

در روایات متعددی که از منابع اهل بیت ع رسیده نیز روی این معنی تاکید شده است، تا آنجا که امام صادق ع بعد از تصریح به قبول شهادت چنین افرادی که توبه کرده اند از شخص سؤال کننده می پرسد: "فقهایی که نزد شما هستند چه می گویند؟" عرض می کنند: آنها می گویند: توبه اش میان خودش و خدا پذیرفته می شود اما شهادتش تا ابد قبول نخواهد شد! امام می فرماید:

بئس ما قالوا كان ابي يقول اذا تاب و لم يعلم منه الاخير جازت شهادته: "آنها بسیار بد سخنی گفتند، پدرم می فرمود: هنگامی که توبه

کند و جز خیر از او دیده نشود شهادتش پذیرفته خواهد شد" (۱).

احادیث متعدد دیگری نیز در این باب در همین موضوع آمده، تنها یک حدیث مخالف دارد که آن نیز قابل حمل بر تقیه است.

ذکر این نکته نیز لازم است که کلمه "ابدا" در جمله "لَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا" دلیل بر عمومیت حکم است، و می دانیم هر عموم قابل استثناء می باشد (مخصوصاً استثنای متصل) بنا بر این تصور اینکه تعبیر "ابدا" مانع از تاثیر توبه خواهد بود اشتباه محض است.

\*\*\*

**نکته ها:**

**اشاره**

### **۱- معنی "رمی" در آیه چیست؟**

"رمی" در اصل به معنی انداختن تیر یا سنگ و مانند آن است، و طبیعی است که در بسیاری از موارد آسیبهایی می رساند، سپس این کلمه به عنوان کنایه در متهم ساختن افراد و دشنام دادن و نسبتهای ناروا به کار رفته است، چرا که گویی این سخنان همچون تیری بر پیکر طرف می نشیند و او را مجروح می سازد.

شاید به همین دلیل است که در آیات مورد بحث، و همچنین آیات آینده، این کلمه به صورت مطلق به کار رفته است، مثلاً نفرموده است و الذین یرمون المحصنات بالزنا (کسانی که زنان پاکدامن را به زنا متهم می کنند) زیرا در مفهوم "یرمون" مخصوصاً با توجه به قرائن کلامیه، کلمه زنا افتاده است، ضمناً عدم تصریح به آن، آنهم در جایی که سخن از زنان پاکدامن در میان است یک نوع احترام و ادب و عفت در سخن محسوب می شود.

ص: ۳۷۲

می دانیم معمولاً- برای اثبات حقوق و جرمها در اسلام دو شاهد عادل کافی است حتی در مساله قتل نفس با وجود دو شاهد عادل، جرم اثبات می شود، ولی در مساله اتهام به زنا مخصوصاً چهار شاهد الزامی است، ممکن است سنگینی وزنه شاهد در اینجا به خاطر آن باشد که زبان بسیاری از مردم در زمینه این اتهامات باز است، و همواره عرض و حیثیت افراد را با سوء ظن و بدون سوء ظن جریحه دار می کنند، اسلام در این زمینه سختگیری کرده تا حافظ اعراض مردم باشد، ولی در مسائل دیگر، حتی قتل نفس، زبانها تا این حد آلوده نیست.

از این گذشته قتل نفس در واقع یک طرف دارد، یعنی مجرم یکی است، در حالی که در مساله زنا برای دو نفر اثبات جرم می شود، و اگر برای هر کدام دو شاهد بطلبیم چهار شاهد می شود.

این سخن مضمون حدیثی است که از امام صادق ع نقل شده، آنجا که ابو حنیفه فقیه معروف اهل تسنن می گوید: از امام صادق ع پرسیدم: آیا زنا شدیدتر است یا قتل؟ فرمود: "قتل نفس" گفتم: اگر چنین است پس چرا در قتل نفس دو شاهد کافی است، اما در زنا چهار شاهد لازم است؟ فرمود: شما درباره این مساله چه می گوئید؟ ابو حنیفه پاسخ روشنی نداشت بدهد، امام فرمود: "این به خاطر این است که در زنا دو حد است، حدی بر مرد جاری می شود، و حدی بر زن، لذا چهار شاهد لازم است، اما در قتل نفس تنها یک حد درباره قاتل جاری می گردد" (۱).

البته مواردی وجود دارد که در زنا تنها بر یک طرف حد جاری می شود (مانند زنای به عنف و امثال آن) ولی اینها جنبه استثنایی دارد، آنچه معمول و متعارف

ص: ۳۷۳

است آن است که با توافق طرفین صورت می گیرد، و می دانیم همیشه فلسفه احکام تابع افراد غالب است.

\*\*\*

### ۳- شرط مهم قبولی توبه

بارها گفته ایم توبه تنها استغفار یا ندامت از گذشته، و حتی تصمیم نسبت به ترک در آینده نیست، بلکه علاوه بر همه اینها شخص گنهکار باید در مقام جبران بر آید.

اگر واقعا حیثیت زن یا مرد پاکدامن را لکه دار ساخته برای قبولی توبه خود باید سخنان خویش را در برابر تمام کسانی که این تهمت را از او شنیده اند تکذیب کنند و به اصطلاح اعاده حیثیت نمایند.

جمله " وَ أَصْلَحُوا " بعد از ذکر جمله "تابوا" اشاره به همین حقیقت است، که باید این گونه اشخاص از گناه خود توبه کنند و در مقام اصلاح فسادى که مرتکب شده اند بر آیند.

این صحیح نیست که یک نفر در ملاء عام (یا از طریق مطبوعات و وسائل ارتباط جمعی) دیگری را به دروغ متهم کند و بعد در خانه خلوت استغفار نموده از پیشگاه خدا تقاضای عفو نماید، هرگز خداوند چنین توبه ای را قبول نخواهد کرد.

لذا در چند حدیث از پیشوایان اسلام نقل شده در جواب این سؤال که "آیا آنها که تهمت ناموسی می زنند بعد از اجرای حد شرعی و بعد از توبه، شهادتشان قبول می شود یا نه؟ فرمودند: "آری" و هنگامی که سؤال کردند توبه او چگونه است فرمودند: نزد امام (یا قاضی) می آید و می گوید: "من به فلان کس تهمت زدم و از آنچه گفته ام توبه می کنم" (۱).

\*\*\*

ص: ۳۷۴

در کتاب "حدود" بابی تحت عنوان "حد قذف" داریم.

"قذف" (بر وزن حذف) در لغت به معنی پرتاب کردن به سوی یک نقطه دور دست است، ولی در این گونه موارد-مانند کلمه رمی-کنایه از متهم ساختن کسی به یک اتهام ناموسی است، و به تعبیر دیگر عبارت از فحش و دشنامی است که به این امور مربوط می شود.

هر گاه قذف با لفظ صریح انجام گیرد، به هر زبان و به هر شکل بوده باشد حد آن همانگونه که در بالا گفته شد هشتاد تازیانه است، و اگر صراحت نداشته باشد مشمول حکم "تعزیر" است (منظور از تعزیر گناهایی است که حد معینی در شرع برای آن نیامده بلکه به اختیار حاکم گذارده شده که با توجه به خصوصیات مجرم و کیفیت جرم و شرایط دیگر روی مقدار آن در محدوده خاصی تصمیم می گیرد).

حتی اگر کسی گروهی را به چنین تهمتهایی متهم سازد و به آنها دشنام دهد و این نسبت را درباره یک یک تکرار کند در برابر هر یک از این نسبتها حد قذف دارد اما اگر یک جا و یک مرتبه آنها را متهم سازد اگر آنها نیز یک جا مطالبه مجازات او را کنند، یک حد دارد، اما اگر جدا جدا اقامه دعوا کنند، در برابر هر یک حد مستقلی دارد! این موضوع بقدری اهمیت دارد که اگر کسی را متهم کنند و او از دنیا برود ورثه او می توانند اقامه دعوا کرده و مطالبه اجراء حد کنند، البته از آنجا که این حکم مربوط به حق شخص است چنانچه صاحب حق، "مجرم" را ببخشد، حد او ساقط می شود، مگر اینکه آن قدر این جرم تکرار شود که حیثیت و عرض جامعه را به خطر بیفکند که در اینجا حسابش جدا است.

هر گاه دو نفر به یکدیگر دشنام ناموسی دهند در اینجا حد از دو طرف ساقط می گردد، ولی هر دو به حکم حاکم شرع تعزیر می شوند. بنا بر این هیچ



مسلمانی حق ندارد که دشنام را پاسخ به مثل بدهد، بلکه تنها می تواند از طریق قاضی شرع احقاق حق کند و مجازات دشنام دهنده را بخواهد.

به هر حال هدف از این حکم اسلامی اولاً- حفظ آبرو و حیثیت انسانها است، و ثانياً جلوگیری از مفسد فراوان اجتماعی و اخلاقی است که از این رهگذر دامن جامعه را می گیرد، چرا که اگر افراد فاسد آزاد باشند هر دشنام و هر نسبت ناروایی به هر کس بدهند و از مجازات مصون بمانند، حیثیت و نوامیس مردم همواره در معرض خطر قرار می گیرد و حتی سبب می شود که به خاطر این تهمت‌های ناروا همسر نسبت به همسرش بد بین گردد، و پدر نسبت به مشروع بودن فرزند خود! خلاصه، موجودیت خانواده به خطر می افتد، و محیطی از سوء ظن و بدبینی بر جامعه حکم فرما می شود، بازار شایعه سازان داغ، و همه پاکدامنان در اذهان لکه دار می گردند.

اینجا است که باید با قاطعیت رفتار کرد، همان قاطعیتی که اسلام در برابر این افراد بد زبان و آلوده دهن نشان داده است.

آری آنها باید جریمه یک دشنام زشت و تهمت آور را هشتاد تازیانه نوش جان کنند تا حیثیت و نوامیس مردم را بازیچه نگیرند! \*\*\*

اشاره

وَالَّذِينَ يَزُمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَ لَمْ يُكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ (۶) وَالْخَامِسَهُ  
أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ (۷) وَيَذَرُوا عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ (۸) وَالْخَامِسَهُ  
أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۹) وَ لَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ وَ أَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ (۱۰)

ترجمه:

۶- کسانی که همسران خود را متهم (به عمل منافی عفت) می کنند و گواهانی جز خودشان ندارند هر یک از آنها باید چهار مرتبه به نام خدا شهادت دهد که از راستگویان است.

۷- در پنجمین بار بگوید: لعنت خدا بر او باد اگر از دروغگویان باشد! ۸- آن زن نیز می تواند کیفر(زنا) را از خود دور کند به این طریق که چهار بار خدا را به شهادت طلبد که آن مرد(در این نسبتی که به او می دهد) از دروغگویان است.

۹- در مرتبه پنجم بگوید: غضب خدا بر او باد اگر آن مرد از راستگویان باشد! ۱۰- و اگر فضل و رحمت خدا شامل حال شما نبود و اینکه او توبه پذیر و حکیم است (بسیاری از شما گرفتار مجازات سخت الهی می شدید).

### شان نزول:

در شان نزول این آیات از ابن عباس چنین نقل شده که سعد بن عبادہ(بزرگ انصار) خدمت پیامبر ص در حضور جمعی از اصحاب چنین عرض کرد: "ای پیامبر خدا! هر گاه نسبت دادن عمل منافی عفت به کسی دارای این مجازات است که اگر آن را اثبات نکند باید هشتاد تازیانه بخورد پس من چکنم اگر وارد خانه خودم شدم و با چشم خود دیدم مرد فاسقی با همسر من در حال عمل خلافی است، اگر بگذارم تا چهار نفر شاهد بیایند و ببینند و شهادت دهند او کار خود را کرده است، و اگر بخواهم او را به قتل برسانم کسی از من بدون شاهد نمی پذیرد و به عنوان قاتل قصاص می شوم، و اگر بیایم و آنچه را دیدم به عنوان شکایت بگویم هشتاد تازیانه بر پشت من قرار خواهد گرفت!".

پیامبر ص گویا از این سخن احساس یک نوع اعتراض به این حکم الهی کرد، رو به سوی جمعیت انصار نموده به زبان گله فرمود: آیا آنچه را که بزرگ شما گفت نشنیدید؟ آنها در مقام عذر خواهی بر آمدند و عرض کردند ای رسول خدا! او را سرزنش نفرما، او مرد غیوری است و آنچه را می گوید به خاطر شدت غیرت او است.

"سعد بن عباد" به سخن در آمد و عرض کرد ای رسول خدا! پدر و مادرم فدایت باد، بخدا سوگند می دانم که این حکم الهی است، و حق است، ولی با این حال از اصل این داستان در شگفتم (و نتوانستم این مشکل را در ذهن خود حل کنم) پیامبر فرمود: حکم خدا همین است، او نیز عرض کرد "صَدَقَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ".

و چیزی نگذشت که پسر عمویش به نام "هلال بن امیه" از در وارد شد در حالی که مرد فاسقی را شب هنگام با همسر خود دیده بود، و برای طرح شکایت خدمت پیامبر ص می آمد، او با صراحت گفت: من با چشم خودم این موضوع را دیدم و با گوش خودم صدای آنها را شنیدم! پیامبر ص بقدری ناراحت شد که آثار ناراحتی در چهره مبارکش نمایان گشت.

هلال عرض کرد من آثار ناراحتی را در چهره شما می بینم، ولی به خدا قسم، من راست می گویم و دروغ در کارم نیست، من امیدوارم که خدا خودش این مشکل را بگشاید.

به هر حال پیامبر ص تصمیم گرفت که حد قذف را درباره "هلال" اجرا کند چرا که او شاهی بر ادعای خود نداشت.

در این هنگام انصار به یکدیگر می گفتند، دیدید همان داستان "سعد بن عباد" تحقق یافت آیا براستی پیامبر ص "هلال" را تازیانه خواهد زد و شهادت او را مردود می شمرد؟ در این موقع وحی بر پیامبر ص نازل شد و آثار آن در چهره او نمایان گشت، همگی خاموش شدند تا ببینند چه پیام تازه ای از سوی خدا آمده است.

"آیات فوق نازل شد" (۱) و راه حل دقیقی به مسلمانان ارائه داد که شرح آن

ص: ۳۷۹

---

۱-۱) تفسیر مجمع البیان، فی ظلال، نور الثقلین، المیزان ذیل آیات مورد بحث (البته با تفاوت‌های مختصر).

را در ذیل می خوانید.

### تفسیر:

مجازات تهمت به همسر!

همانگونه که از شان نزول بر می آید این آیات در حکم استثناء و تبصره ای بر حکم حد قذف است، به این معنی که اگر شوهری همسر خود را متهم به عمل منافی عفت کند و بگوید او را در حال انجام این کار خلاف با مرد بیگانه ای دیدم حد قذف (هشتاد تازیانه) در مورد او اجرا نمی شود، و از سوی دیگر ادعای او بدون دلیل و شاهد نیز در مورد زن پذیرفته نخواهد شد، چرا که ممکن است راست بگوید و نیز ممکن است دروغ بگوید.

در اینجا قرآن راه حلی پیشنهاد می کند که مساله به بهترین صورت و عادلانه ترین طریق حل می گردد.

و آن اینکه نخست باید شوهر چهار بار شهادت دهد که در این ادعا راستگو است. چنان که قرآن می فرماید: "کسانی که همسران خود را متهم می کنند و گواهانی جز خودشان ندارند، هر یک از آنها باید چهار مرتبه به نام خدا شهادت دهد که او از راستگویان است" (وَ الَّذِينَ يَزْمُونَ أَرْوَاجَهُمْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ).

\*\*\* "و در پنجمین بار بگوید: لعنت خدا بر او باد اگر از دروغگویان باشد" (وَ الْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ).

به این ترتیب شوهر برای اثبات مدعای خود از یک سو، و دفع حد قذف از سوی دیگر، چهار بار این جمله را تکرار می کند: "اشهد بالله انی لمن الصادقین فیما رمیتها به من الزنا" (من به خدا شهادت می دهم که در این نسبت زنا که به این زن دادم راست می گویم).

و در مرتبه پنجم می گوید: "لعنت الله على ان كنت من الكاذبين" (لعنت خدا بر من باد اگر دروغگو باشم).

\*\*\* در اینجا زن بر سر دو راهی قرار دارد اگر سخنان مرد را تصدیق کند و یا حاضر به نفی این اتهام از خود به ترتیبی که در آیات بعد می آید نشود، مجازات و حد زنا در مورد او ثابت می گردد.

اما "او نیز می تواند مجازات (زنا) را از خود به این ترتیب دفع کند که چهار بار خدا را به شهادت طلبد که آن مرد در این نسبتی که به او می دهد از دروغگویان است" (وَ يَدْرَأُ عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ).

\*\*\* "و در مرتبه پنجم بگوید که غضب خدا بر او باد اگر آن مرد در این نسبت راستگو است" (وَ الْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ).

و به این ترتیب زن در برابر پنج بار گواهی مرد، دایره به آلودگی او، پنج بار گواهی بر نفی این اتهام می دهد چهار بار با این عبارت: "اشهد بالله انه لمن الكاذبين فيما رمانى به من الزنا" (خدا را به شهادت می طلبم که او در این نسبتی که به من داده است دروغ می گوید).

و در پنجمین بار می گوید: "ان غضب الله على ان كان من الصادقين" (غضب خدا بر من باد اگر او راست می گوید).

انجام این برنامه که در فقه اسلامی به مناسبت کلمه "لعن" در عبارات فوق "لعان" نامیده شده، چهار حکم قطعی برای این دو همسر در پی خواهد داشت:

نخست اینکه بدون نیاز به صیغه طلاق فوراً از هم جدا می شوند.

دیگر اینکه برای همیشه این زن و مرد بر هم حرام می گردند، یعنی امکان

بازگشتشان به ازدواج مجدد با یکدیگر وجود ندارد.

سوم اینکه حد قذف از مرد و حد زنا از زن برداشته می شود (اما اگر یکی از این دو از اجرای این برنامه سر باز زند اگر مرد باشد حد قذف و اگر زن باشد حد زنا در مورد او اجرا می گردد).

چهارم اینکه فرزندی که در این ماجرا به وجود آمده از مرد منتفی است یعنی باو نسبتی نخواهد داشت، اما نسبتش با زن محفوظ خواهد بود.

\*\*\* البته جزئیات این احکام در آیات فوق نیامده همین اندازه در آخرین آیه مورد بحث قرآن می گوید: "و اگر فضل خدا و رحمتش و اینکه او توبه پذیر و حکیم است نبود بسیاری از مردم هلاک می شدند یا گرفتار مجازاتهای سخت!" (وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ).

در واقع این آیه یک اشاره اجمالی برای تاکید احکام فوق است، زیرا نشان می دهد که برنامه "لعان" یک فضل الهی است و مشکل مناسبات دو همسر را در این زمینه به نحو صحیحی حل می کند.

از یک سو مرد را مجبور نمی کند که اگر کار خلافی در مورد همسرش دید سکوت کند و برای دادخواهی نزد حاکم شرع نیاید.

از سوی دیگر زن را هم به مجرد اتهام در معرض مجازات حد زنا محصنه قرار نمی دهد و حق دفاع به او عطا می کند.

از سوی سوم شوهر را ملزم نمی کند که اگر با چنین صحنه ای روبرو شد به دنبال چهار شاهد برود و این راز دردناک را برملا سازد.

از سوی چهارم این مرد و زن را که دیگر قادر به ادامه زندگی مشترک زناشویی نیستند از هم جدا می سازد و حتی اجازه نمی دهد در آینده با هم ازدواج کنند، چرا که اگر این نسبت راست باشد آنها از نظر روانی قادر بر ادامه زندگی

زناشویی نیستند، و اگر هم دروغ باشد عواطف زن آن چنان جریحه دار شده که بازگشت به زندگی مجدد را مشکل می سازد، چرا که نه سردی بلکه عداوت و دشمنی محصول چنین امری است.

و از سوی پنجم تکلیف فرزند را هم روشن می سازد.

این است فضل و رحمت خداوند و توابع و حکیم بودنش نسبت به بندگان که با این راه حل ظریف و حساب شده و عادلانه مشکل را گشوده است، و اگر درست بیندیشم حکم اصلی یعنی لزوم چهار شاهد نیز به کلی شکسته نشده، بلکه هر یک از این چهار "شهادت" را در مورد زن و شوهر جانشین یک "شاهد" کرده، و بخشی از احکام آن را برای این قائل شده است.

\*\*\*

**نکته ها:**

**اشاره**

### **۱- چرا حکم قذف در مورد دو همسر تخصیص خورده؟**

نخستین سؤالی که در اینجا مطرح می شود همین است که دو همسر چه خصوصیتی دارند که این حکم استثنایی در مورد اتهام آنها صادر شده؟ پاسخ این سؤال را از یک سو می توان در شان نزول آیه پیدا کرد و آن اینکه هر گاه مردی همسرش را با بیگانه ای ببیند اگر بخواهد سکوت کند برای او امکان پذیر نیست، چگونه غیرتش اجازه می دهد هیچگونه عکس العملی در برابر تجاوز به حریم ناموسش نشان ندهد؟ اگر بخواهد نزد قاضی برود و فریاد بکشد که فوراً حد قذف درباره او اجرا می شود، زیرا قاضی چه می داند که او راست می گوید شاید دروغ باشد، و اگر بخواهد چهار شاهد بطلبد این نیز با حیثیت و آبروی او نمی سازد، بعلاوه ممکن است ماجرا در این میان پایان گیرد.

از سوی دیگر افراد بیگانه زود یکدیگر را متهم می سازند ولی مرد و زن کمتر یکدیگر را به این مسائل متهم می کنند، و به همین دلیل در مورد بیگانگان



آوردن چهار شاهد لازم است و الا حد قذف اجرا می گردد ولی در مورد دو همسر چنین نیست و به این دلیل حکم مزبور از ویژگیهای آنهاست.

\*\*\*

## ۲- برنامه مخصوص "لعان"

از توضیحاتی که در تفسیر آیات بیان شد به اینجا رسیدیم که برای دفع حد قذف از مردی که زن خود را متهم به زنا ساخته لازم است چهار مرتبه خدا را گواه گیرد که راست می گوید که در حقیقت هر یک از این چهار شهادت در این مورد خاص جانشین شاهی شده است، و در مرتبه پنجم برای تاکید بیشتر، لعنت خدا را به جان می خرد اگر دروغگو باشد.

با توجه به اینکه اجرای این مقررات، معمولاً در یک محیط اسلامی و توأم با تعهدات مذهبی است و هنگامی که کسی ببیند باید در مقابل حاکم اسلامی این چنین قاطعانه خدا را به گواهی بطلبد و لعن بر خود بفرستد، غالباً از اقدام به چنین خلافی خود داری می کند، و همین سدی بر سر راه او و اتهامات دروغین می گردد، این در مورد مرد.

اما اینکه زن برای دفاع از خود باید چهار بار خدا را به گواهی بطلبد که این نسبت دروغ است به خاطر این می باشد که تعادل میان شهادت مرد و زن برقرار شود، و چون زن در معرض اتهام قرار گرفته در پنجمین مرحله با عبارتی شدیدتر از عبارت مرد از خود دفاع می کند، و غضب خدا را بر خود می خرد اگر مرد راست گفته باشد می دانیم "لعنت"، دوری از رحمت است اما "غضب" چیزی بالاتر از دوری از رحمت می باشد، زیرا غضب مستلزم کیفر و مجازاتی است بیش از دور ساختن از رحمت، و لذا در تفسیر سوره حمد گفتیم "مغضوب علیهم" از "ضالین" (گمراهان) بدترند با اینکه "ضالین" مسلماً دور از رحمت خدا می باشند.

\*\*\*

آخرین آیه مورد بحث به صورت جمله شرطیه ای است که جزای آن ذکر نشده، همین اندازه می فرماید: اگر فضل و رحمت الهی و اینکه خداوند تواب و حکیم است در کار نبود... ولی نمی فرماید چه می شد، اما با توجه به قرائن کلام، جزای این شرط روشن است و گاه می شود که حذف و سکوت درباره یک مطلب ابهت و اهمیت بیشتری به آن می بخشد، و احتمالات زیادی را در ذهن انسان برمی انگیزد که هر کدام به آن سخن مفهوم تازه ای می دهد.

مثلاً- در اینجا ممکن است جزای شرط این باشد اگر فضل و رحمت الهی نبود، پرده از روی کارهای شما بر می داشت و اعمالتان را برملا می ساخت تا رسوا شوید.

و یا اگر فضل و رحمت الهی نبود، فوراً شما را مورد مجازات قرار می داد و هلاک می کرد.

و یا اگر فضل و رحمت الهی نبود این چنین احکام حساب شده را برای تربیت شما انسانها مقرر نمی داشت.

در واقع این حذف جزای شرط، ذهن شنونده را به تمام این امور سوق می دهد (۱)\*\*\*

ص: ۳۸۵

---

۱- ۱) در تفسیر "المیزان" جواب شرط را به صورت جامعی نقل کرده که شامل بسیاری از تفسیرهای دیگر می شود، می گوید: تقدیر در واقع چنین است "ا لو لا- ما انعم الله علیکم من نعمه الدین و توبته لمذنبیکم و تشریح الشرائع لنظم امور حیاتکم، لزمتمکم الشقوه، و اهلکتکم المعصیه و الخطیئه، و اختل نظام حیاتکم بالجهاله".

إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۱) لَوْ لَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِنَفْسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُبِينٌ (۱۲) لَوْ لَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ فَوَلَيْتَكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمْ الْكَاذِبُونَ (۱۳) وَ لَوْ لَا فَضَّلَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتَهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۴) إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ (۱۵) وَ لَوْ لَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ (۱۶)

۱۱- کسانی که آن تهمت عظیم را مطرح کردند گروهی از شما بودند، اما گمان نکنید این ماجرا برای شما بد است، بلکه خیر شما در آن است، آنها هر کدام سهم خود را از این گناهی که مرتکب شدند دارند، و کسی که بخش عظیم آن را بر عهده گرفت عذاب عظیمی برای او است.

۱۲- چرا هنگامی که این (تهمت) را شنیدید مردان و زنان با ایمان نسبت به خود (و کسی که همچون خود آنها بود) گمان خیر نبردند؟ چرا نگفتید این یک دروغ بزرگ و آشکار است؟! ۱۳- چرا چهار شاهد برای آن نیاوردند؟ اکنون که چنین گواهیانی نیاوردند آنها در پیشگاه خدا دروغگویانند.

۱۴- و اگر فضل و رحمت الهی در دنیا و آخرت نصیب شما نمی شد به خاطر این گناهی که کردید عذاب سختی به شما می رسید.

۱۵- بخاطر بیاورید زمانی را که به استقبال این دروغ بزرگ رفتید، و این شایعه را از زبان یکدیگر می گرفتید، و با دهان خود سخنی می گفتید که به آن یقین نداشتید، و گمان می کردید این مساله کوچکی است در حالی که نزد خدا بزرگ است! ۱۶- چرا هنگامی که آن را شنیدید نگفتید برای ما مجاز نیست که به این تکلم کنیم؟ خداوندا منزه می تو، این بهتان بزرگی است!

### شان نزول:

برای آیات فوق دو شان نزول نقل شده است:

شان نزول اول که مشهورتر است و در کتب تفسیر اهل سنت آمده و در تفاسیر شیعه نیز بالواسطه نقل شده چنین است:

"عایشه" همسر پیامبر خدا ص می گوید:

پیامبر خدا ص هنگامی که می خواست سفری برود، در میان همسرانش

قرعه می افکند، قرعه به نام هر کس می آمد او را با خود می برد، در یکی از غزوات (۱) قرعه به نام من افتاد، من با پیامبر ص حرکت کردم، و چون آیه حجاب نازل شده بود در هودجی پوشیده بودم، جنگ به پایان رسید، و ما باز- گشتیم نزدیک مدینه رسیدیم، شب بود، من از لشکر گاه برای انجام حاجتی کمی دور شدم هنگامی که باز گشتم متوجه شدم گردنبندی که از مهره های یمانی داشتم پاره شده است به دنبال آن باز گشتم و معطل شدم هنگامی که باز گشتم دیدم لشکر حرکت کرده، و هودج مرا بر شتر گذارده اند و رفته اند در حالی که گمان می کرده اند من در آنم، زیرا زنان در آن زمان بر اثر کمبود غذا سبک جثه بودند بعلاوه من سن و سالی نداشتم، به هر حال در آنجا تک و تنها ماندم، و فکر کردم هنگامی که به منزلگاه برسند و مرا نیابند به سراغ من باز می گردند، شب را در آن بیابان ماندم.

اتفاقاً صفوان یکی از افراد لشکر مسلمین که او هم از لشکر گاه دور مانده بود شب در آن بیابان بود، به هنگام صبح مرا از دور دید نزدیک آمد هنگامی که مرا شناخت بی آنکه یک کلمه با من سخن بگوید جز اینکه "إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ" را بر زبان جاری ساخت شتر خود را خوابانند، و من بر آن سوار شدم او مهار ناچه را در دست داشت، تا به لشکر گاه رسیدیم، این منظره سبب شد که گروهی درباره من شایعه پردازی کنند و خود را بدین سبب هلاک (و گرفتار مجازات الهی) سازند.

کسی که بیش از همه به این تهمت دامن می زد، "عبد الله بن ابی سلول" بود.

ما به مدینه رسیدیم و این شایعه در شهر پیچید در حالی که من هیچ از آن خبر نداشتم، در این هنگام بیمار شدم، پیامبر ص به دیدن می آمد ولی لطف

ص: ۳۸۸

سابق را در او نمی دیدم، و نمی دانستم قضیه از چه قرار است؟ حالم بهتر شد، بیرون آمدم و کم کم از بعضی از زنان نزدیک از شایعه سازی منافقان آگاه شدم.

بیماریم شدت گرفت، پیامبر ص به دیدن من آمد، از او اجازه خواستم به خانه پدرم بروم، هنگامی که به خانه پدر آمدم از مادر پرسیدم مردم چه می گویند؟ او به من گفت: غصه نخور به خدا سوگند زنانی که امتیازی دارند و مورد حسد دیگران هستند درباره آنها سخن بسیار گفته می شود.

در این هنگام پیامبر ص "علی بن ابی طالب" ع و "اسامه بن زید" را مورد مشورت قرار داد که در برابر این گفتگوها چه کنم؟ اما اسامه گفت: ای رسول خدا ص او خانواده تو است و ما جز خیر از او ندیده ایم (اعتنایی به سخنان مردم نکن).

و اما علی ع گفت: ای پیامبر! خداوند کار را بر تو سخت نکرده است، غیر از او همسر بسیار است، از کنیز او در این باره تحقیق کن.

پیامبر ص کنیز مرا فرا خواند، و از او پرسید آیا چیزی که شک و شبهه ای پیرامون عایشه برانگیزد هرگز دیده ای؟ کنیز گفت: به خدایی که تو را به حق مبعوث کرده است من هیچ کار خلافی از او ندیده ام.

در این هنگام پیامبر ص تصمیم گرفت این سخنان را با مردم در میان بگذارد، بر سر منبر رفت و رو به مسلمانان کرد و گفت: ای گروه مسلمین! هر گاه مردی (منظورش عبد الله بن ابی سلول بود) مرا در مورد خانواده ام که جز پاکی از او ندیده ام ناراحت کند اگر او را مجازات کنم معذورم؟! او همچنین اگر دامنه این اتهام دامن مردی را بگیرد که من هرگز بدی از او ندیده ام تکلیف چیست؟ "سعد بن معاذ انصاری" برخاست عرض کرد: تو حق داری، اگر او از طایفه "اوس" باشد من گردنش را می زنم (سعد بن معاذ بزرگ طایفه اوس بود) و اگر

از برادران ما از طایفه "خزرج" باشد تو دستور بده تا دستورت را اجرا کنیم.

□  
"سعد بن عباد" که بزرگ "خزرج" و مرد صالحی بود در اینجا تعصب قومیت او را فرو گرفت (عبد الله بن ابی که این شایعه دروغین را دامن می زد از طایفه خزرج بود) رو به سعد کرد و گفت: تو دروغ می گویی! به خدا سوگند توانایی بر کشتن چنین کسی را اگر از قبیله ما باشد نخواهی داشت! "اسید بن خضیر" که پسر عموی "سعد بن معاذ" بود رو به "سعد بن عباد" کرد و گفت تو دروغ می گویی! به خدا قسم ما چنین کسی را به قتل می رسانیم، تو منافقی، و از منافقین دفاع می کنی!.

در این هنگام چیزی نمانده بود که قبیله "اوس" و "خزرج" بجان هم بیفتند و جنگ شروع شود، در حالی که پیامبر ص بر منبر ایستاده بود، حضرت بالآخره آنها را خاموش و ساکت کرد.

این وضع هم چنان ادامه داشت و غم و اندوه شدید وجود مرا فرا گرفته بود و یک ماه بود که پیامبر هرگز در کنار من نمی نشست.

من خود می دانستم که از این تهمت پاکم و بالآخره خداوند مطلب را روشن خواهد کرد.

سر انجام روزی پیامبر ص نزد من آمد در حالی که خندان بود، و نخستین سخنش این بود بشارت بر تو باد که خداوند تو را از این اتهام مبرا ساخت، در این هنگام بود که آیات ان الذین جاءوا بالافک... تا آخر آیات نازل گردید.

(و به دنبال نزول این آیات آنها که این دروغ را پخش کرده بودند همگی حد قذف بر آنها جاری شد) (۱).

\*\*\*

ص: ۳۹۰

---

۱- ۱) آنچه را در بالا آوردیم مضمون روایتی است که در بیشتر کتب تفسیر با کمی تفاوت آمده و ما آن را با کمی اختصار ذکر کردیم.

شان نزول دوم که در بعضی از کتب در کنار شان نزول اول ذکر شده است چنین است: "ماریه قبطیه" یکی از همسران پیامبر ص از سوی "عایشه" مورد اتهام قرار گرفت، زیرا او فرزندی از پیامبر ص بنام ابراهیم داشت، هنگامی که ابراهیم از دنیا رفت پیامبر ص شدیداً غمگین شد، عایشه گفت چرا اینقدر ناراحتی؟ او در حقیقت فرزند تو نبود، فرزند "جریح قبطی" بود!! هنگامی که رسول خدا این سخن را شنید علی ع را مامور کشتن "جریح" کرد که به خود اجازه چنین خیانتی را داده بود.

هنگامی که علی ع به سراغ جریح با شمشیر برهنه رفت و او آثار غضب را در چهره حضرت مشاهده نمود فرار کرد و از درخت نخلی بالا رفت هنگامی که احساس کرد ممکن است علی ع به او برسد خود را از بالای درخت بزیر انداخت در این هنگام پیراهن او بالا رفت و معلوم شد که اصلاً او آلت جنسی ندارد.

علی ع به خدمت پیامبر آمد و عرض کرد آیا باید در انجام دستورات شما قاطعانه پیش روم یا تحقیق کنم؟ فرمود باید تحقیق کنی، علی ع جریان را عرض کرد پیامبر ص شکر خدا را بجای آورد و فرمود شکر خدا را که بدی و آلودگی را از دامان ما دور کرده است.

در این هنگام آیات فوق نازل شد و اهمیت این موضوع را بازگو کرد (۱).

\*\*\*

### تحقیق و بررسی

با اینکه نخستین شان نزول-همانگونه که گفتیم- در بسیاری از منابع اسلامی آمده ولی جای گفتگو و چون و چرا و نقاط مبهم در آن وجود دارد از جمله:

۱- از تعبیرات مختلف این حدیث- با تفاوت‌هایی که دارد- به خوبی استفاده می شود که پیامبر اکرم ص تحت تاثیر موج شایعه قرار گرفت تا آنجا که با

ص: ۳۹۱

---

۱- (۱) نقل با تلخیص از تفسیر المیزان- نور الثقلین و صافی.



یارانش در این زمینه به گفتگو و مشاوره نشست و حتی بر خورد خود را با عایشه تغییر داد، و مدتی طولانی از او کناره گیری نمود، و رفتارهای دیگری که همه حاکی از این است که پیامبر ص طبق این روایت شایعه را تا حد زیادی پذیرا شد.

این موضوع نه تنها با مقام عصمت سازگار نیست، بلکه یک مسلمان با ایمان و ثابت القدم نیز نباید این چنین تحت تاثیر شایعات بیدلیل قرار گیرد، و اگر شایعه در فکر او تاثیر ناخودآگاهی بگذارد در عمل نباید روش خود را تغییر دهد و تسلیم آن گردد، تا چه رسد به معصوم که مقامش روشن است.

آیا می توان باور کرد که عتابها و سرزنشهای شدیدی که در آیات بعد خواهد آمد که چرا گروهی از مؤمنان تحت تاثیر این شایعه قرار گرفتند؟ چرا مطالبه چهار شاهد نمودند؟ شامل شخص پیامبر ص نیز بشود؟! این یکی از ایرادهای مهمی است که ما را در صحت این شان نزول لا اقل گرفتار تردید می کند.

۲- با اینکه ظاهر آیات چنین نشان می دهد که حکم مربوط به "قذف" (نسبت اتهام عمل منافی عفت) قبل از داستان "افک" نازل شده است، چرا پیامبر ص در همان روز که چنین تهمتی از ناحیه "عبد الله بن ابی سلول" و جمعی دیگر پخش شد، آنها را احضار نفرمود و حد الهی را در مورد آنها اجرا نکرد؟ (مگر اینکه گفته شود که آیه قذف و آیات مربوط به افک همه یک جا نازل شده و یا به تعبیر دیگر آن حکم نیز به تناسب این موضوع تشریح گردیده که در این صورت این ایراد منتفی می شود ولی ایراد اول کاملاً به قوت خود باقی است) (۱).

و اما در مورد شان نزول دوم، مشکل از این بیشتر است چرا که:

اولاً: مطابق این شان نزول کسی که مرتکب تهمت زدن شد، یک نفر

ص: ۳۹۲

بیشتر نبود، در حالی که آیات با صراحت می گوید گروهی در این مساله فعالیت داشتند، و شایعه را آن چنان پخش کردند که تقریباً محیط را فرا گرفت، و لذا ضمیرها در مورد عتاب و سرزنش مؤمنانی که در این مساله درگیر شدند همه به صورت جمع آمده است، و این با شان نزول دوم به هیچوجه سازگار نیست.

ثانیا: این سؤال باقی است که اگر عایشه مرتکب چنین تهمتی شده بود و بعدا خلاف آن ثابت گردید چرا پیامبر ص حد تهمت بر او اجرا نکرد؟ ثالثا: چگونه امکان دارد پیامبر اکرم ص تنها با شهادت یک زن حکم اعدام را در مورد یک متهم صادر کند، با اینکه رقابت در میان زنانی که دارای یک همسرند عادی است، این امر ایجاب می کرد که احتمال انحراف از حق و عدالت یا حد اقل اشتباه و خطا در حق او بدهد.

به هر حال آنچه برای ما مهم است این شان نزولها نیست، مهم آن است که بدانیم از مجموع آیات استفاده می شود که شخص بیگناهی را به هنگام نزول این آیات متهم به عمل منافی عفت نموده بودند، و این شایعه در جامعه پخش شده بود.

و نیز از قرائن موجود در آیه استفاده می شود که این تهمت درباره فردی بود که از اهمیت ویژه ای در جامعه آن روز برخوردار بوده است.

و نیز گروهی از منافقان و بظاهر مسلمانها می خواستند از این حادثه بهره - برداری غرض آلودی به نفع خویش و به زیان جامعه اسلامی کنند که آیات فوق نازل شد و با قاطعیت بی نظیری با این حادثه برخورد کرد، و منحرفان بد زبان و منافقان تیره دل را محکم بر سر جای خود نشاند.

بدیهی است این احکام شان نزولش هر که باشد انحصار به او و آن زمان و مکان نداشته، و در هر محیط و هر عصر و زمان جاری است.

بعد از همه این گفتگوها به سراغ تفسیر آیات می رویم تا ببینیم چگونه قرآن با فصاحت و بلاغت تمام، این حادثه خاص را پی گیری و مو شکافی نموده و در

### تفسیر:

داستان پر ماجرای افک (تهمت عظیم)

نخستین آیه مورد بحث بی آنکه اصل حادثه را مطرح کند می گوید:

"کسانی که آن تهمت عظیم را مطرح کردند گروهی از شما بودند" (إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ).

زیرا یکی از فنون فصاحت و بلاغت آن است که جمله های زائد را حذف کنند و به دلالت التزامی کلمات قناعت نمایند.

واژه "افک" (بر وزن فکر) بنا به گفته "راغب" به هر چیزی گفته می شود که از حالت اصلی و طبیعییش دگرگون شود، مثلاً بادهای مخالف را که از مسیر اصلی انحراف یافته "مؤتفکه" می نامند، سپس به هر سخنی که انحراف از حق پیدا کند و متمایل به خلاف واقع گردد، و از جمله دروغ و تهمت "افک" گفته می شود.

مرحوم "طبرسی" در "مجمع البیان" معتقد است که "افک" به هر دروغ ساده ای نمی گویند، بلکه دروغ بزرگی است که مساله ای را از صورت اصلیش دگرگون می سازد، و بنا بر این کلمه "افک" خود بیانگر اهمیت این حادثه و دروغ و تهمتی است که در این زمینه مطرح بود.

واژه "عصبه" (بر وزن غصه) در اصل از ماده "عصب" به معنی رشته های مخصوصی است که عضلات انسان را به هم پیوند داده و مجموعه آن سلسله اعصاب نام دارد، سپس به جمعیتی که با هم متحدند و پیوند و ارتباط و همکاری و همفکری دارند "عصبه" گفته شده است، به کار رفتن این واژه نشان می دهد که توطئه گران در داستان "افک" ارتباط نزدیک و محکمی با هم داشته و شبکه منسجم و نیرومندی

را برای توطئه تشکیل می دادند.

بعضی گفته اند که این تعبیر معمولاً در مورد ده تا چهل نفر به کار می رود (۱).

به هر حال قرآن به دنبال این جمله به مؤمنانی که از بروز چنین اتهامی نسبت به شخص پاکدامنی سخت ناراحت شده بودند دلداری می دهد که "گمان نکنید این ماجرا برای شما شر است بلکه برای شما خیر بود" (لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ).

چرا که پرده از روی نیت پلید جمعی از دشمنان شکست خورده و منافقان کور دل برداشت، و این بد سیرتان خوش ظاهر را رسوا ساخت، و چه خوب است که محک تجربه به میان آید تا آنان که غش دارند سیه رو شوند، و چه بسا اگر این حادثه نبود و آنها هم چنان ناشناخته می ماندند در آینده ضربه سخت تر و خطرناکتری می زدند.

این ماجرا به مسلمانان درس داد که پیروی از شایعه سازان، آنها را به روزهای سیاه می کشاند باید در برابر این کار به سختی بایستند.

درس دیگری که این ماجرا به مسلمانان آموخت این بود که به ظاهر حوادث تنها ننگرند، چه بسا حوادث ناراحت کننده و بد ظاهری که "خیر کثیر" در آن نهفته است.

جالب اینکه با ذکر ضمیر "لکم" همه مؤمنان را در این حادثه سهیم می شمرد و برآستی چنین است، زیرا مؤمنان از نظر حیثیت اجتماعی از هم جدایی و بیگانگی ندارند و در غمها و شادیها شریک و سهیمند.

سپس در دنبال این آیه به دو نکته اشاره می کند: نخست اینکه می گوید:

"این هایی که دست به چنین گناهی زدند، هر کدام سهم خود را از مسئولیت و مجازات آن خواهند داشت" (لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ).

ص: ۳۹۵

---

۱-۱) در تفسیر "روح المعانی" این معنی از کتاب "صحاح" نقل شده است.

اشاره به اینکه مسئولیت عظیم سردمداران و بنیانگذاران یک گناه هرگز مانع از مسئولیت دیگران نخواهد بود، بلکه هر کس به هر اندازه و به هر مقدار در یک توطئه سهیم و شریک باشد بار گناه آن را بر دوش می کشد.

جمله دوم اینکه "کسی که بخش عظیم این گناه را از آنها بر عهده گرفت عذاب عظیم و دردناکی دارد" (وَ الَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ).

مفسران گفته اند این شخص "عبد الله بن ابی سلول" بود که سر سلسله "اصحاب افک" محسوب می شد، بعضی دیگر نیز "مسطح بن اثاثه" و "حسان بن ثابت" را به عنوان مصداق این سخن نام برده اند.

به هر حال کسی که بیش از همه در این ماجرا فعالیت می کرد و نخستین شعله های آتش افک را برافروخت و رهبر این گروه محسوب می شد به تناسب بزرگی گناهِش مجازات بزرگتری دارد (بعید نیست تعبیر به "تولی" اشاره به مساله رهبری او باشد).

\*\*\* سپس روی سخن را به مؤمنانی که در این حادثه فریب خوردند و تحت تاثیر واقع شدند کرده و آنها را شدیداً طی چند آیه مورد سرزنش قرار داده، می گوید:

"چرا هنگامی که این تهمت را شنیدید مردان و زنان با ایمان نسبت به خود گمان خیر نبردند؟! (لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا).

یعنی چرا هنگامی که سخن منافقان را درباره افراد مؤمن استماع کردید با حسن ظن به دیگر مؤمنان که به منزله نفس خود شما هستند بر خورد نکردید.

"و چرا نگفتید این یک دروغ بزرگ و آشکار است" (وَ قَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ).

شما که سابقه زشت و رسوای این گروه منافقان را می دانستید.

شما که از پاکدامنی فرد مورد اتهام به خوبی آگاه بودید.

شما که از روی قرائن مختلف اطمینان داشتید چنین اتهامی امکان پذیر نیست.

شما که به توطئه هایی که بر ضد پیامبر ص از ناحیه دشمنان صورت می گرفت واقف بودید.

با اینهمه جای ملامت و سرزنش است که این گونه شایعات دروغین را بشنوید و سکوت اختیار کنید، تا چه رسد به اینکه خود آگاهانه یا ناآگاه عامل نشر آن شوید!

جالب اینکه در آیه فوق بجای اینکه تعبیر کند شما درباره متهم به این تهمت باید حسن ظن داشته باشید می گوید: شما نسبت به خودتان باید حسن ظن می داشتید، این تعبیر چنان که گفتیم اشاره به این است که جان مؤمنان از هم جدا نیست و همه به منزله نفس واحدند که اگر اتهامی به یکی از آنها متوجه شود گویی به همه متوجه شده است و اگر عضوی را روزگار بدرد آورد قراری برای دیگر عضوها باقی نمی ماند و همانگونه که هر کس خود را موظف به دفاع از خویشان در برابر اتهامات می داند باید به همان اندازه از دیگر برادران و خواهران دینی خود دفاع کند (۱).

استعمال کلمه "انفس" در چنین مواردی در آیات دیگر قرآن نیز دیده می شود از جمله آیه ۱۱ سوره حجرات و لا- تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ: "غیبت و عیبجویی از خودتان نکنید!"

ص: ۳۹۷

---

۱- ۱) و اینکه بعضی گفته اند در اینجا "مضاف" محذوف است و در تقدیر چنین بوده: "ظن المؤمنون و المؤمنات با نفس بعضهم خیرا" گفتار بی اساسی است که لطافت و ظرافت آیه را از بین می برد.

و اینکه تکیه بر روی "مردان و زنان با ایمان" شده اشاره به این است که ایمان صفتی است که می تواند مانع و رادع در برابر گمانهای بد باشد.

\*\*\* تا اینجا سرزنش و ملامت آنها جنبه های اخلاقی و معنوی دارد که به هر حساب جای این نبود که مؤمنان در برابر چنین تهمت زشتی سکوت کنند و یا آلت دست شایعه سازان کور دل گردند.

سپس به بعد قضایی مساله توجه کرده می گوید: "چرا آنها را موظف به آوردن چهار شاهد نمودید؟" (لَوْ لَا جَاءُ عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةٍ شُهَدَاءٍ).

"اکنون که چنین گواهی را نیاوردند آنها نزد خدا دروغگویانند" (فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ).

این مؤاخذه و سرزنش نشان می دهد که دستور اقامه شهود چهار گانه و همچنین حد قذف در صورت عدم آن، قبل از آیات "افک" نازل شده بود.

اما این سؤال که چرا شخص پیامبر ص اقدام به اجرای این حد نکرد پاسخ روشن است، زیرا تا همکاری از ناحیه مردم نباشد اقدام به چنین امری ممکن نیست زیرا پیوندهای تعصب آمیز قبیله ای گاهی سبب می شد که مقاومت های منفی در برابر اجرای بعضی از احکام و لو به طور موقت ابراز شود، چنان که طبق نقل تواریخ در این حادثه چنین بود.

\*\*\* سر انجام تمام این سرزنشها را جمع بندی کرده، می گوید: "اگر فضل و رحمت خدا در دنیا و آخرت شامل حال شما نبود به خاطر این کاری که در آن وارد شدید عذاب عظیمی دامانتان را می گرفت" (وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ).

با توجه به اینکه "افضتم" از ماده "افاضه" به معنی خروج آب با کثرت

و فزونی است، و نیز گاهی به معنی فرو رفتن در آب آمده است، از این تعبیر چنین بر می آید که شایعه اتهام مزبور آن چنان دامنه پیدا کرد که مؤمنان را نیز در خود فرو برد!

\*\*\* آیه بعد در حقیقت توضیح و تبیین بحث گذشته است که چگونه آنها در این گناه بزرگ بر اثر سهل انگاری غوطه ور شدند، می گوید: "به خاطر بیاورید هنگامی را که به استقبال این دروغ بزرگ می رفتید و این شایعه را از زبان یکدیگر می گرفتید" (إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ).

"و با دهان خود سخنی می گفتید که به آن علم و یقین نداشتید" (و تَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ).

"و گمان می کردید این مساله کوچکی است در حالی که در نزد خدا بزرگ است" (و تَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ).

در واقع این آیه به سه قسمت از گناهان بزرگ آنها در این رابطه اشاره می کند:

"نخست" به استقبال این شایعه رفتن و از زبان یکدیگر گرفتن (پذیرش شایعه).

"دوم" منتشر ساختن شایعه ای را که هیچگونه علم و یقین به آن نداشتند و بازگو کردن آن برای دیگران (نشر شایعه بدون هیچگونه تحقیق).

"سوم" آن را عملی ساده و کوچک شمردن در حالی که نه تنها با حیثیت دو فرد مسلمان ارتباط داشت، بلکه با حیثیت و آبروی جامعه اسلامی گره خورده بود (کوچک شمردن شایعه، و به عنوان یک وسیله سرگرمی از آن استفاده کردن).

جالب اینکه در یک مورد تعبیر "بالسنتکم" (با زبانتان) و در جای دیگر بافواهکم (با دهانتان) آمده است، با اینکه همه سخنان با زبان و از طریق دهان صورت می گیرد، اشاره به اینکه شما نه در پذیرش این شایعه مطالبه دلیل کردید



و نه در پخش آن تکیه بر دلیل داشتید، تنها سخنانی که باد هوا بود و نتیجه گردش زبان و حرکات دهان، سرمایه شما در این ماجرا بود.

\*\*\* و از آنجا که این حادثه بسیار مهمی بود که گروهی از مسلمانان آن را سبک و کوچک شمرده بودند بار دیگر در آیه بعد روی آن تکیه کرده، و موجی تازه از سرزنش بر آنها می بارد، و تازیانه ای محکمتر بر روح آنها می نوازد، و می گوید:

"چرا هنگامی که این دروغ بزرگ را شنیدید نگفتید ما مجاز نیستیم از این سخن بگوئیم (چرا که تهمتی است بدون دلیل) منزهی تو، ای پروردگار، این بهتان بزرگی است!" (وَ لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ).

در واقع قبلا- تنها به خاطر این ملامت شده بودند که چرا با حسن ظن نسبت به کسانی که مورد اتهام واقع شده بودند نگاه نکردند، اما در اینجا می گوید علاوه بر حسن ظن شما می بایست هرگز به خود اجازه ندهید که لب به چنین تهمتی بکشائید، تا چه رسد که عامل نشر آن شوید.

شما باید از این تهمت بزرگ غرق تعجب می شدید، و به یاد پاکی و منزّه بودن پروردگار می افتادید، و از اینکه آلوده نشر چنین تهمتی شوید به خدا پناه می بردید.

اما مع الاسف شما به سادگی و آسانی از کنار آن گذشتید- سهل است- به آن نیز دامن زدید و ناآگاهانه آلت دست منافقان توطئه گر و شایعه ساز شدید.

در مورد اهمیت گناه "شایعه سازی" و "انگیزه ها" و "راه مبارزه با آن" و همچنین نکته های دیگر پیرامون این موضوع در ذیل آیات آینده به خواست خدا بحث خواهیم کرد.

\*\*\*

اشاره

يَعُظُّكُمْ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۷) وَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۱۸) إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۱۹) وَ لَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ وَ أَنْ اللَّهُ رَوْفٌ رَحِيمٌ (۲۰)

ترجمه:

۱۷- خداوند شما را اندرز می دهد که هرگز چنین کاری را تکرار نکنید اگر ایمان دارید! ۱۸- و خداوند آیات خود را برای شما تبیین می کند، و خدا علیم و حکیم است.

۱۹- کسانی که دوست دارند زشتیها در میان مردم با ایمان شیوع یابد عذاب دردناکی برای آنها در دنیا و آخرت است، و خداوند می داند و شما نمی دانید.

۲۰- و اگر فضل و رحمت الهی شامل حال شما نبود و اینکه خدا مهربان و رحیم است (مجازات سختی دامانتان را فرا می گرفت).

تفسیر:

اشاره

اشاعه فحشاء ممنوع است

باز در این آیات سخن از "داستان افک" و عواقب شوم و دردناک شایعه سازی

و اتهام ناموسی نسبت به افراد پاک است، چرا که این مساله بقدری مهم است که قرآن لازم می بیند چند بار از طرق گوناگون و مؤثر این مساله را تحلیل کند، و چنان محکم کاری نماید که در آینده چنین صحنه ای در جامعه مسلمین تکرار نشود.

نخست می گوید: "خداوند شما را اندرز می دهد که مانند این عمل را هرگز تکرار نکنید اگر ایمان (به خدا و روز جزا) دارید" (يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ) (۱).

یعنی این نشانه ایمان است که انسان به سراغ این گناهان عظیم نرود، و اگر مرتکب شد یا نشانه بی ایمانی است و یا ضعف ایمان، در حقیقت جمله مزبور یکی از ارکان توبه را ترسیم می کند، چرا که تنها پشیمانی از گذشته کافی نیست باید نسبت به عدم تکرار گناه در آینده نیز تصمیم گرفت، تا توبه ای جامع الاطراف باشد.

\*\*\* و بعد برای تاکید بیشتر که توجه داشته باشند این سخنان، سخنان عادی معمولی نیست، بلکه این خداوند علیم و حکیم است که در مقام تبیین بر آمده و حقایق سرنوشت سازی را روشن می سازد، می گوید: "خداوند آیات را برای شما تبیین می کند و خداوند آگاه و حکیم است" (وَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ).

به مقتضای علم و آگاهی از تمام جزئیات اعمال شما با خبر است، و به مقتضای حکمتش دستورات لازم را می دهد.

ص: ۴۰۲

---

۱- ۱) این جمله در واقع کلمه ای در تقدیر دارد و آن، کلمه "لا" است (يعظكم الله ان لا تعودوا لمثله ابدا) و اگر نخواهیم تقدیر بگیریم جمله "يعظكم" باید به معنی "ینهاکم" باشد یعنی خداوند شما را از بازگشت به اینگونه کار باز می دارد.

یا به تعبیر دیگر به مقتضای علمش از نیازهای شما و عوامل خیر و شر تان آگاه است، و به مقتضای حکمتش دستورات و احکامش را با آن هماهنگ می سازد.

\*\*\* باز برای محکم کاری، سخن را از شکل یک حادثه شخصی به صورت بیان یک قانون کلی و جامع تغییر داده و می گوید: "کسانی که دوست می دارند زشتیها و گناهان قبیح در میان افراد با ایمان اشاعه یابد عذاب دردناکی در دنیا و آخرت دارند (إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ).

قابل توجه اینکه نمی گوید کسانی که اشاعه فحشاء دهند، بلکه می گوید "دوست دارند که چنین کاری را انجام دهند" و این نهایت تاکید در این زمینه است.

به تعبیر دیگر مبدا تصور شود که این همه اصرار و تاکید به خاطر این بوده که همسر پیامبر ص یا شخص دیگری در پایه او، متهم شده است، بلکه در مورد هر کس و هر فرد با ایمان چنین برنامه ای پیش آید تمام آن تاکیدات و اصرارها در مورد او صادق است، چرا که جنبه شخصی و خصوصی ندارد، هر چند ممکن است بر حسب موارد جنبه های دیگری بر آن افزوده شود.

ضمناً باید توجه داشت که "اشاعه فحشاء" منحصر به این نیست که انسان تهمت و دروغ بی اساسی را در مورد زن و مرد با ایمانی نشر دهد، و آنها را به عمل منافی عفت متهم سازد، این یکی از مصادیق آن است، اما منحصر به آن نیست، این تعبیر مفهوم وسیعی دارد که هر گونه نشر فساد و اشاعه زشتیها و قبائح و کمک به توسعه آن را شامل می شود.

البته کلمه "فاحشه" یا "فحشاء" در قرآن مجید غالباً در موارد انحرافات جنسی و آلودگیهای ناموسی به کار رفته، ولی از نظر مفهوم لغوی چنان که "راغب" در "مفردات" گوید: "فحش" و "فحشاء" و "فاحشه" به معنی هر گونه رفتار

و گفتاری است که زشتی آن بزرگ باشد، و در قرآن مجید نیز گاهی در همین معنی وسیع استعمال شده مانند وَ الَّذِينَ يَجْتَبُونَ كِبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ: "کسانی که از گناهان بزرگ و از اعمال زشت و قبیح اجتناب می کنند..." (سوره شوری آیه ۳۷).

و به این ترتیب وسعت مفهوم آیه کاملاً روشن می شود.

اما اینکه می گوید: آنها عذاب دردناکی در دنیا دارند ممکن است اشاره به حدود و تعزیرات شرعیه، و عکس العملهای اجتماعی، و آثار شوم فردی آنها باشد که در همین دنیا دامنگیر مرتکبین این اعمال می شود، علاوه بر این محرومیت آنها از حق شهادت، و محکوم بودنشان به فسق و رسوایی نیز از آثار دنیوی آن است.

و اما عذاب دردناک آخرت دوری از رحمت خدا و خشم و غضب الهی و آتش دوزخ می باشد.

و در پایان آیه می فرماید: "و خدا می داند و شما نمی دانید" (وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ).

او از عواقب شوم و آثار مرگبار اشاعه فحشاء در دنیا و آخرت به خوبی آگاه است، ولی شما از ابعاد مختلف این مساله آگاه نیستید.

او می داند چه کسانی در قلبشان حب این گناه است و کسانی را که زیر نامهای فریبنده به این عمل شوم می پردازند می شناسد اما شما نمی دانید و نمی شناسید.

و او می داند چگونه برای جلوگیری از این عمل زشت و قبیح احکامش را نازل کند.

\*\*\* در آخرین آیه مورد بحث که در عین حال آخرین آیات "افک" و "مبارزه با" اشاعه فحشاء " و "قذف" مؤمنان پاکدامن است، بار دیگر این حقیقت را تکرار و تاکید می کند که: "اگر فضل و رحمت الهی شامل حال شما نمی شد، و اگر

خداوند نسبت به شما رحیم و مهربان نبود آن چنان مجازات عظیم و دردناکی در این دنیا برای شما قائل می شد که روزگارتان سیاه و زندگیتان تباہ گردد" (وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ) (۱).

\*\*\*

## ۱- اشاعه فحشاء چیست؟

از آنجا که انسان یک موجود اجتماعی است، جامعه بزرگی که در آن زندگی می کند از یک نظر همچون خانه او است، و حریم آن همچون حریم خانه او محسوب می شود، پاکی جامعه به پاکی او کمک می کند و آلودگی آن به آلودگی او.

روی همین اصل در اسلام با هر کاری که جو جامعه را مسموم یا آلوده کند شدیداً مبارزه شده است.

اگر می بینیم در اسلام با غیبت شدیداً مبارزه شده یکی از فلسفه هایش این است که غیبت، عیوب پنهانی را آشکار می سازد و حرمت جامعه را جریحه دار می کند.

اگر می بینیم دستور عیب پوشی داده شده یک دلیلش همین است که گناه جنبه عمومی و همگانی پیدا نکند.

اگر می بینیم گناه آشکار اهمیتش بیش از گناه مستور و پنهان است تا آنجا که در روایتی از امام علی بن موسی الرضا می خوانیم:

المذیع بالسیئه مخذول و المستتر بالسیئه مغفور له: "آن کس که گناه را نشر دهد مخذول و مطرود است و آن کس که گناه را پنهان می دارد مشمول آمرزش الهی است" (۲).

ص: ۴۰۵

---

□ (۱-۱) این جمله همانگونه که نظیر آن را در چند آیه قبل داشتیم محذوفی دارد و تقدیرش چنین است: "لولا فضل الله علیکم... لمسکم فیما افضتم فیہ عذاب عظیم".

(۲-۲) اصول کافی جلد ۲ باب ستر الذنوب،

و اگر می بینیم در آیات فوق موضوع اشاعه فحشاء با لحنی بسیار شدید و فوق-العاده کوبنده محکوم شده نیز دلیلش همین است.

اصولا- گناه همانند آتش است، هنگامی که در نقطه ای از جامعه این آتش روشن شود باید سعی و تلاش کرد که آتش خاموش، یا حد اقل محاصره گردد، اما اگر به آتش دامن زنی و آن را از نقطه ای به نقطه دیگر ببریم، حریق همه جا را فرا خواهد گرفت و کسی قادر بر کنترل آن نخواهد بود.

از این گذشته عظمت گناه در نظر عامه مردم و حفظ ظاهر جامعه از آلودگیها خود سد بزرگی در برابر فساد است، اشاعه فحشاء و نشر گناه و تجاهر به فسق این سد را می شکند، گناه را کوچک می کند، و آلودگی به آن را ساده می نماید.

در حدیثی از پیامبر اسلام ص می خوانیم: من اذاع فاحشه کان کمبتدئها:

"کسی که کار زشتی را نشر دهد همانند کسی است که آن را در آغاز انجام داده" (۱).

در حدیث دیگری از امام موسی بن جعفر ع می خوانیم که مردی خدمتش آمد و عرض کرد: فدایت شوم از یکی از برادران دینی کاری نقل کردند که من آن را ناخوش داشتم، از خودش پرسیدم انکار کرد در حالی که جمعی از افراد موثق این مطلب را از او نقل کرده اند، امام فرمود:

كذب سمعك و بصرک عن اخیک و ان شهد عندك خمسون قسامه و قال لك قول فصدقه و كذبهم، و لا تدیعن علیه شیئا تشینه به و تهدم به مروته، فتكون من الذین قال الله عز و جل إِنَّ الذین یُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الفَاحِشَةُ فی الذین آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فی الدُّنْیَا وَ الآخِرَةِ: "گوش و چشم خود را در مقابل برادر مسلمانان تکذیب کن، حتی اگر پنجاه نفر سوگند خورند که او کاری کرده و او بگوید نکرده ام از او بپذیر و از آنها نپذیر، هرگز چیزی که مایه عیب و ننگ او است و شخصیتش را

ص: ۴۰۶

از میان می برد در جامعه پخش مکن که از آنها خواهی بود که خداوند درباره آنها فرموده: "کسانی که دوست می دارند زشتیها در میان مؤمنان پخش شود عذاب دردناکی در دنیا و آخرت دارند" (۱) و (۲).

ذکر این نکته نیز لازم است که "اشاعه فحشاء" اشکال مختلفی دارد:

گاه به این می شود که دروغ و تهمت را دامن بزند و برای این و آن باز گو کند.

گاه به این است که مراکزی که موجب فساد و نشر فحشاء است به وجود آورد.

گاه به این است که وسائل معصیت در اختیار مردم بگذارند و یا آنها را به گناه تشویق کنند و بالاخره گاه به این حاصل می شود که پرده حیا را بدرند و مرتکب گناه در ملاء عام شوند، همه اینها مصداق "اشاعه فحشاء" است چرا که مفهوم این کلمه، وسیع و گسترده می باشد (دقت کنید).

\*\*\*

## ۲- بلای شایعه سازی

جعل و پخش شایعات دروغین و نگران کننده یکی از مهمترین شاخه های جنگ روانی توطئه گران است.

هنگامی که دشمن قادر نیست از طریق رویارویی صدمه ای وارد کند دست به پخش شایعات می زند، و از این طریق افکار عمومی را نگران و به خود مشغول ساخته و از مسائل ضروری و حساس منحرف می کند.

شایعه سازی یکی از سلاحهای مخرب برای جریحه دار ساختن حیثیت

ص: ۴۰۷

---

۱- ۱) کتاب ثواب الاعمال طبق نقل تفسیر نور الثقلین جلد ۲ صفحه ۵۸۲.

۲- ۲) البته این مسئله استثناهایی دارد از جمله موضوع شهادت در دادگاه و یا مواردی که برای نهبی از منکر هیچ راهی جز پرده برداشتن از روی زشتکاری یک نفر وجود ندارد می باشد.



نیکان و پاکان و پراکنده ساختن مردم از اطراف آنها است.

در آیات مورد بحث-طبق شان نزولهای معروف-منافقین برای لکه دار ساختن حیثیت پیامبر خدا و متزلزل ساختن و جاهت عمومی او دست به جعل نا جوانمردانه ترین شایعات و پخش آن زدند و پاکی بعضی از همسران پیامبر بزرگ اسلام را-با استفاده از یک فرصت مناسب-زیر سؤال کشیدند،و برای مدتی نسبتاً طولانی چنان افکار مسلمانان را مشوب و ناراحت کردند که مؤمنان ثابت قدم و راستین همچون مار گزیده به خود می پیچیدند تا اینکه وحی الهی به یاری آنان آمد و چنان گوشمال شدیدی به منافقان شایعه ساز داد که درس عبرتی برای همگان شد.

گر چه در جامعه هایی که خفقان سیاسی وجود دارد نشر شایعات یک نوع مبارزه محسوب می شود،ولی انگیزه های دیگری همچون انتقام جویی، تصفیه حسابهای خصوصی،تخریب اعتماد عمومی،لکه دار ساختن شخصیت افراد بزرگ و منحرف ساختن افکار از مسائل اساسی نیز عوامل پخش شایعات محسوب می باشد.

این کافی نیست که ما بدانیم چه انگیزه ای سبب شایعه سازی است،مهم آن است که جامعه را از اینکه آلت دست شایعه سازان گردد و به نشر آن کمک کند و با دست خود وسیله نابودی خویش را فراهم سازد بر حذر داریم،و به مردم توجه دهیم که باید هر شایعه را همانجا که می شنویم دفن کنیم و گر نه دشمن را خوشحال و پیروز ساخته ایم،بعلاوه مشمول عذاب الیم دنیا و آخرت که در آیات فوق به آن اشاره شده خواهیم بود.

\*\*\*

### ۳-کوچک شمردن گناه-

در آیات فوق از مسائلی که مورد نکوهش قرار گرفته این بود که شما گناهی همچون نشر بهتان و تهمت را مرتکب می شوید و در عین حال آن را کوچک می شمردید.

ص: ۴۰۸

به راستی کوچک شمردن گناه خود یکی از خطاها است، کسی که گناهی می کند و آن را بزرگ می شمرد و از کار خود ناراحت است در مقام توبه و جبران بر می آید، اما آن کس که آن را کوچک می شمرد و اهمیتی برای آن قائل نیست و حتی گاه می گوید: "خوشا به حال من اگر گناه من همین باشد!" چنین کسی در مسیر خطرناکی قرار گرفته، و هم چنان به گناه خود ادامه می دهد.

به همین دلیل در حدیثی از امیر مؤمنان علی ع می خوانیم: اشد الذنوب ما استهان به صاحبه: "شدیدترین گناهان گناهی است که صاحبش آن را سبک بشمارد" (۱).

\*\*\*

ص: ۴۰۹

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَيْدٍ أَيْدَاءٌ وَلَكِنْ اللَّهُ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۱) وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولَى الْقُرْبَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلْيَعْفُوا وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲۲) إِنَّ الَّذِينَ يَزُمُونَ الْمَحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۲۳) يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۲۴) يَوْمَئِذٍ يُوفِّيهِمْ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ (۲۵)

۲۱- ای کسانی که ایمان آورده اید از گامهای شیطان پیروی نکنید هر کس قدم جای قدمهای شیطان بگذارد (گمراهش می سازد)، چرا که او امر به فحشاء و منکر می کند، و اگر فضل و رحمت الهی به سراغ شما نمی آمد احدی از شما هرگز پاک نمی شد ولی خداوند هر که را بخواهد تزکیه می کند و خدا شنوا و دانا است.

۲۲- آنها که دارای برتری (مالی) و وسعت زندگی هستند نباید سوگند یاد کنند که از انفاق نسبت به نزدیکان و مستمندان و مهاجران در راه خدا دریغ نمایند، آنها باید عفو کنند و صرف نظر نمایند، آیا دوست نمی دارید خداوند شما را ببخشد؟ و خداوند غفور و رحیم است.

۲۳- کسانی که زنان پاکدامن و بیخبر (از هر گونه آلودگی) و مؤمن را متهم می سازند در دنیا و آخرت از رحمت الهی بدورند، و عذاب بزرگی در انتظارشان است.

۲۴- در آن روز که زبانها و دستها و پاهایشان بر ضد آنها به اعمالی که مرتکب می شدند گواهی می دهد.

۲۵- در آن روز خداوند جزای واقعی آنها را بی کم و کاست می دهد، و می دانند که خداوند حق مبین است.

مجازات هم حسابی دارد!

گر چه این آیات صریحا داستان افک را دنبال نمی کند ولی تکمیلی برای محتوای آن بحث محسوب می شود، هشدار است به همه مؤمنان که نفوذ افکار

و اعمال شیطانی گناه به صورت تدریجی و کم رنگ است و اگر در همان گامهای نخست کنترل نشود وقتی انسان متوجه می گردد که کار از کار گذشته است، بنا بر این هنگامی که نخستین وسوسه های اشاعه فحشاء یا هر گناه دیگر آشکار می شود، باید همانجا در مقابل آن ایستاد تا آلودگی گسترش پیدا نکند.

در نخستین آیه روی سخن را به مؤمنان کرده، می گوید: "ای کسانی که ایمان آورده اید از گامهای شیطان پیروی نکنید، و هر کس از گامهای شیطان پیروی کند به انحراف و گمراهی و فحشاء و منکر کشیده می شود چرا که شیطان دعوت به فحشاء و منکر می کند" (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ) (۱).

اگر "شیطان" را به معنی وسیع کلمه، یعنی "هر موجود موزی و تبهکار و ویرانگر" تفسیر کنیم گستردگی این هشدار در تمام ابعاد زندگی روشن می شود.

هرگز یک انسان پاکدامن و با ایمان را نمی شود یک مرتبه در آغوش فساد پرتاب کرد، بلکه گام به گام این راه را می سپرد:

گام اول معاشرت و دوستی با آلودگان است.

گام دوم شرکت در مجلس آنها.

گام سوم فکر گناه.

گام چهارم ارتکاب مصادیق مشکوک و شبهات.

گام پنجم انجام گناهان صغیره.

و بالاخره در گامهای بعد گرفتار بدترین کبائر می شود، درست به کسی

ص: ۴۱۲

---

۱- ۱) جمله "و مَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ" در حقیقت محذوفی دارد (جزای شرط) و تقدیر چنین است "و من يتبع خطوات الشيطان ارتكب الفحشاء والمنكر، فانه يامر بهما" (روح المعانی جلد ۱۸ صفحه ۱۱۲ ذیل آیات مورد بحث). و باید توجه داشت که جمله فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ نمی تواند جزای شرط باشد.

می ماند که زمان خویش به دست جنایتکاری سپرده او را گام به گام به سوی پرتگاه می برد، تا سقوط کند و نابود گردد، آری این است "خطوات شیطان" (۱).

سپس اشاره به یکی از مهمترین نعمتهای بزرگش بر انسانها در طریق هدایت کرده چنین می گوید: "اگر فضل و رحمت الهی بر شما نبود احدی از شما هرگز پاک نمی شد، ولی خداوند هر که را بخواهد تزکیه می کند، و خدا شنوا و دانا است" (وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ).

بدون شک فضل و رحمت الهی است که موجب نجات انسانها از آلودگیها و انحرافات و گناهان می شود، چرا که از یک سو موهبت عقل را داده، و از سوی دیگر موهبت وجود پیامبر و احکامی که از طریق وحی نازل می گردد، ولی از این مواهب گذشته توفیقات خاص او و امدادهای غیبی که شامل حال انسانهای آماده و مستعد و مستحق می گردد مهمترین عامل پاکی و تزکیه است.

جمله "مَنْ يَشَاءُ" چنان که بارها گفته ایم به معنی اراده و مشیت بی دلیل نیست، بلکه تا مجاهده و تلاشی از ناحیه بندگان نباشد هدایت و موهبتی از ناحیه خدا صورت نمی گیرد، آن کس که طالب این راه است و در آن گام می نهد و جهاد می کند، دستش را می گیرد، از وسوسه شیاطین حفظش می کند و به سر منزل مقصود می رساند.

و به تعبیر دیگر فضل و رحمت الهی گاه جنبه "تشریعی" دارد، و آن از طریق بعثت پیامبران و نزول کتب آسمانی و تشریح احکام و بشارتها و اندازها است، و گاه جنبه "تکوینی" دارد و آن از طریق امدادهای معنوی و الهی است، و آیات مورد بحث (بقرینه جمله "من یشاء") بیشتر ناظر به قسمت دوم است.

ص: ۴۱۳

---

(۱-۱) در مورد فرق میان "فحشاء" و "منکر" در جلد ۱۱ صفحه ۳۷۰ ذیل آیه ۹۰ سوره نحل بحث کرده ایم.

ضمناً باید توجه داشت که "زکات" و "تزکیه" در اصل به معنی "نمو یافتن" و "نمو دادن" است، ولی در بسیاری از موارد به معنی "پاک شدن" و "پاک کردن" به کار رفته است، و این هر دو ممکن است به یک ریشه باز گردد، زیرا تا پاکی از موانع و مفسد و ردائل نباشد نمو و رشد امکان پذیر نخواهد بود.

\*\*\* جمعی از مفسران برای دومین آیه مورد بحث شان نزولی نقل کرده اند که پیوند آن را با آیات گذشته روشن می سازد و آن اینکه: "این آیه در باره گروهی از صحابه نازل شد که بعد از "داستان افک" سوگند یاد کردند که به هیچیک از کسانی که در این ماجرا درگیر بودند و به این تهمت بزرگ دامن زدند کمک مالی نکنند، و در هیچ موردی با آنها مواسات نمایند، آیه فوق نازل شد و آنها را از این شدت عمل و خشونت باز داشت و دستور عفو و گذشت داد".

این شان نزول را "قرطبی" در تفسیرش از "ابن عباس" و "ضحاک"، و مرحوم "طبرسی" از "ابن عباس" و غیر او، ذیل آیات مورد بحث نقل کرده اند و جنبه عمومی دارد.

ولی گروهی از مفسران اهل تسنن اصرار دارند که این آیه در مورد خصوص "ابو بکر" نازل شده که بعد از داستان افک، کمک مالی خود را به "مسطح بن اثاثه" که "پسر خاله" یا "پسر خواهر" او بود و به مساله افک دامن می زد قطع کرده، در حالی که تمام ضمیرهایی که در آیه به کار رفته به صورت جمع است و نشان می دهد که گروهی از مسلمانان بعد از این ماجرا تصمیم به قطع کمکهای خود از این مجرمان گرفته بودند و آیه آنها را از این کار نهی کرد.

ولی به هر حال می دانیم آیات قرآن اختصاص به شان نزول ندارد، بلکه همه مؤمنان را تا دامنه قیامت شامل می گردد، یعنی توصیه می کند که مسلمانان در این گونه موارد گرفتار احساسات تند و داغ نشوند و در برابر لغزشها و اشتباهات

گنهکاران تصمیمات خشن نگیرند.

با توجه به این شان نزول به تفسیر آیه باز می گردیم:

قرآن می گوید: "آنها که دارای برتری مالی و وسعت زندگی هستند نباید سوگند یاد کنند (یا تصمیم بگیرند) که انفاق خود را نسبت به نزدیکان و مستمندان و مهاجران در راه خدا قطع می کنند" (وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولَى الْقُرْبَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ).

این تعبیر نشان می دهد که جمعی از کسانی که آلوده افک شدند از مهاجران در راه خدا بودند که فریب منافقان را خوردند، و خداوند به خاطر سابقه آنها اجازه نداد که آنان را از جامعه اسلامی طرد کنند و تصمیمهایی که بیش از حد استحقاق باشد درباره آنها بگیرند.

ضمنا جمله "لَا يَأْتَلِ" از ماده "الیه" (بر وزن عطیه) به معنی سوگند یاد کردن و یا از ماده "الو" (بر وزن دلو) به معنی کوتاهی کردن و ترک نمودن است، بنا بر این آیه طبق معنی اول نهی از سوگند در قطع این گونه کمکها می کند (۱).

و بنا بر معنی دوم نهی از کوتاهی و ترک این عمل می نماید.

سپس برای تشویق و ترغیب مسلمانان به ادامه این گونه کارهای خیر اضافه می کند "باید عفو کنند و گذشت نمایند" (وَ لِيَعْفُوا وَيُصْفَحُوا).

"آیا دوست نمی دارید خداوند شما را بیامرزد" (أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ).

پس همانگونه که شما انتظار عفو الهی را در برابر لغزشها دارید باید در مورد دیگران عفو و بخشش را فراموش نکنید.

ص: ۴۱۵

۱-۱) در این صورت باید کلمه "لا" قبل از "یؤتوا" در تقدیر گرفته شود، که تقدیر چنین می شود "و لا یاتل... ان لا یؤتوا".



"و خداوند غفور و رحیم است" (وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

عجب اینکه از یک سو با آن همه آیات کوبنده، "اصحاب افک" را شدیداً محکوم می کند، اما برای اینکه افراد افراطی از حد تجاوز نکنند با سه جمله که هر یک از دیگری گیراتر و جذابتر است احساساتشان را کنترل می نماید:

نخست امر به عفو و گذشت می کند.

سپس می گوید آیا دوست ندارید خدا شما را ببخشد؟ پس شما هم ببخشید.

و سرانجام دو صفت از صفات خدا که "غفور" و "رحیم" است به عنوان تاکید ذکر می کند اشاره به اینکه شما نمی توانید داغتر از فرمان پروردگار باشید خداوند که صاحب اصلی این حکم است غفور و رحیم است، او دستور می دهد کمکها را قطع نکنید، دیگر شما چه می گوئید؟! بدون شک همه مسلمانانی که در ماجرای افک درگیر شدند با توطئه قبلی نبود، بعضی از منافقین مسلمان نما پایه گذار بودند، و گروهی مسلمان فریب خورده دنباله رو، بدون شک همه آنها مقصر و گناهکار بودند، اما میان این دو گروه فرق بسیار بود، و نمی بایست با همه یکسان معامله کنند.

به هر حال آیات فوق درس بسیار بزرگی است برای امروز و فردای مسلمانان و همه آیندگان که به هنگام آلودگی بعضی از افراد به گناه و لغزشی، نباید در کیفر از حد اعتدال تجاوز کرد، نباید آنها را از جامعه اسلامی طرد نمود، و نباید درهای کمکهای را به روی آنها بست تا یکباره در دامن دشمنان سقوط کنند و در صف آنها قرار گیرند.

آیات فوق در حقیقت ترسیمی از تعادل "جاذبه" و "دافعه" اسلامی است:

آیات افک و مجازات شدیدت تهمت زنندگان به نوامیس مردم نیروی عظیم دافعه را تشکیل می دهد، و آیه مورد بحث که سخن از عفو و گذشت و غفور و رحیم بودن خدا می گوید بیانگر جاذبه است!.

\*\*\* سپس بار دیگر به مساله "فذف" و متهم ساختن زنان پاکدامن با ایمان به اتهام ناموسی بازگشته، و بطور مؤکد و قاطع می گوید: "کسانی که زنان پاکدامن و بیخبر از هر گونه آلودگی و مؤمن را به نسبتهای ناروا متهم می سازند در دنیا و آخرت از رحمت الهی دورند و عذاب عظیمی در انتظار آنها است" (إِنَّ الَّذِينَ يَزْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ).

در واقع سه صفت برای این زنان ذکر شده که هر کدام دلیلی است بر اهمیت ظلمی که بر آنها از طریق تهمت وارد می گردد:

"محصنات" (زنان پاکدامن) "غافلوات" (دور از هر گونه آلودگی) و "مؤمنات" (زنان با ایمان) و به این ترتیب نشان می دهد که تا چه حد نسبت ناروا دادن به این افراد، ظالمانه و ناجوانمردانه و درخور عذاب عظیم است (۱).

ضمناً تعبیر به "غافلوات" تعبیر جالبی است که نهایت پاکی آنها را از هر گونه انحراف و بی عفتی مشخص می کند، یعنی آنها نسبت به آلودگیهای جنسی آن قدر بی اعتنا هستند که گویی اصلاً از آن خبر ندارند، زیرا موضع انسان در برابر گناه گناه به صورتی در می آید که اصلاً تصور گناه از فکر و مغز او بیرون می رود گویی اصلاً چنین عملی در خارج وجود ندارد و این مرحله عالی تقوا است.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از "غافلوات" زنانی است که از نسبتهای ناروایی که به آنها داده شده بی اطلاعند، و به همین دلیل از خود دفاع نمی کنند، و در نتیجه آیه مورد بحث مطلب تازه ای در مورد این گونه اتهامات مطرح می کند چرا که در آیات گذشته سخن از تهمت زنندگانی بود که شناخته می شدند و مورد مجازات قرار می گرفتند، اما در اینجا سخن از شایعه سازانی است

ص: ۴۱۷

که خود را از مجازات و حد شرعی پنهان داشته اند، قرآن می گوید: اینها تصور نکنند که با این عمل می توانند خود را برای همیشه از کیفر الهی دور دارند، خدا آنها را در این دنیا از رحمت خویش دور می کند و در آخرت عذابی عظیم دارند.

گرچه آیه فوق بعد از داستان افک قرار گرفته و به نظر می رسد که نزول آن بی ارتباط با این ماجرا نبوده، ولی مانند تمام آیاتی که در موارد خاصی نازل می شود و مفهوم آن کلی است اختصاص به مورد معینی ندارد.

عجب اینکه بعضی از مفسران مانند "فخر رازی" در "تفسیر کبیر" و بعضی دیگر اصرار دارند که مفهوم این آیه را محدود به تهمت زدن به زنان پیامبر ص بدانند و این گناه را در سر حد کفر قرار می دهند و کلمه لعن را که در آیه وارد شده دلیل بر آن بشمرند.

در حالی که تهمت زدن هر چند گناه بسیار بزرگی است، و اگر در مورد همسران پیامبر ص باشد گناه بزرگتر و عظیمتری محسوب می شود ولی به تنهایی موجب کفر نیست، و لذا پیامبر ص در داستان افک با این گونه افراد معامله "مرتد" نمود بلکه در آیات بعد از آن که شرح آن را خواندیم توصیه به عدم خشونت بیش از حد در مورد آنان فرمود که با کفر سازگار نیست.

و اما "لعن" دوری از رحمت خدا است که در مورد کافر و مرتکبین گناهان کبیره صادق است، لذا در همین آیاتی که در باره حد قذف گذشت (در احکام مربوط به لعان) دو بار کلمه لعن در مورد دروغگویان به کار رفته است.

در روایات اسلامی نیز کرارا کلمه "لعن" در باره بعضی از مرتکبین گناهان کبیره به کار رفته است، حدیث

□  
لعن الله فی الخمر عشر طوائف... "خدا ده گروه را در مورد شراب لعنت کرده... "معروف است.

\*\*\* آیه بعد چگونگی حال این گروه تهمت زندگان را در دادگاه بزرگ خدا مشخص کرده می گوید: "آنها عذاب عظیمی دارند، در آن روز که زبانهای آنها و دستها و پاهایشان بر ضد آنان به اعمالی که مرتکب شدند گواهی می دهند" (يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ).

زبان آنها بی آنکه خودشان مایل باشند به گردش در می آید و حقائق را بازگو می کند این مجرمان بعد از مشاهده دلایل و شواهد قطعی جرم بر خلاف میل باطنی خود صریحا اقرار به گناه کرده و همه چیز را فاش می سازند چرا که جایی برای انکار نمی بینند.

دست و پای آنها نیز به سخن در می آید و حتی طبق آیات قرآن پوست تن آنها سخن می گوید، گویی نوارهای ضبط صوتی هستند که همه صداهای انسان را ضبط کرده و آثار گناهان در طول عمر در آنها نقش بسته است، آری در آنجا که یوم البروز و روز آشکار شدن همه پنهانیها است ظاهر می شوند.

و اگر می بینیم در بعضی آیات قرآن اشاره به روز قیامت می فرماید: "امروز ما بر زبان آنها مهر می زنیم و دست و پایشان با ما سخن می گوید" (الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ) (سوره یس-آیه ۶۵) منافاتی با آیه مورد بحث ندارد چرا که ممکن است در آغاز زبانها از کار بیفتند و سایر اعضا شهادت دهند، و هنگامی که شهادت دست و پا حقائق را برملا کرد زبان به حرکت در آید و گفتنی ها را بگوید و به گناهان اعتراف کند.

\*\*\* سپس می گوید:

"در آن روز خداوند جزای واقعی آنها را بی کم و کاست به آنها می دهد" (يَوْمَئِذٍ يُوفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ).

"و در آن روز می دانند که خداوند حق مبین است" (وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ).

اگر امروز، و در این دنیا، در حقانیت پروردگار شک و تردید کنند، یا مردم را به گمراهی بکشانند در آن روز نشانه های عظمت و قدرت و حقانیتش آن چنان واضح می شود که سر سخت ترین لجوجان را وادار به اعتراف می کند.

\*\*\*

ص: ۴۲۰

اشاره

الْخَيْثَاتُ لِلْخَيْثِ وَالْخَيْثُونَ لِلْخَيْثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (۲۶)

ترجمه:

۲۶- زنان خبیث و ناپاک از آن مردان خبیث و ناپاکند! و مردان ناپاک نیز تعلق به زنان ناپاک دارند، اینان از نسبتهای ناروایی که به آنها داده می شود مبرا هستند، و برای آنها آمرزش (الهی) و روزی پر ارزش است.

تفسیر:

نوربان مر نوربان را طالبند!...

آیه فوق در حقیقت تعقیب و تاکید بر آیات افک و آیات قبل از آن است و بیان یک سنت طبیعی در جهان آفرینش می باشد که تشریح نیز با آن هماهنگ است.

می فرماید: "زنان خبیث و ناپاک از آن مردان خبیث و ناپاکند، همانگونه که مردان ناپاک، تعلق به زنان ناپاک دارند" (الْخَيْثَاتُ لِلْخَيْثِ وَالْخَيْثُونَ لِلْخَيْثَاتِ).

و در نقطه مقابل نیز "زنان طیب و پاک به مردان طیب و پاک تعلق دارند، و مردان پاک و طیب از آن زنان پاک و طیبند" (وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ).

و در پایان آیه به گروه اخیر یعنی مردان و زنان پاکدامن اشاره کرده می گوید: "آنها از نسبتهای نادرستی که به آنان داده می شود مبرا هستند" (أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ).

و به همین دلیل "آمزش و مغفرت الهی و همچنین روزی پر ارزش در انتظار آنها است" (لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ).

\*\*\*

**نکته ها:**

**اشاره**

### ۱- "خیثات" و "خیثون" کیانند؟

در اینکه منظور از "خیثات" و "خیثین" و همچنین "طیبات" و "طیبین" در آیه مورد بحث کیست؟ مفسران بیانات مختلفی دارند:

۱- گاه گفته شده منظور سخنان ناپاک و تهمت و افترا و دروغ است که تعلق به افراد آلوده دارد و به عکس سخنان پاک از آن مردان پاک و با تقوا است، و "از کوزه همان برون تراود که در او است".

۲- گاه گفته می شود "خیثات" به معنی "سیئات" و مطلق اعمال بد و کارهای ناپسند است که برنامه مردان ناپاک است و به عکس "حسنات" تعلق به پاکان دارد.

۳- "خیثات" و "خیثون" اشاره به زنان و مردان آلوده دامان است، به عکس "طیبات" و "طیبون" که به زنان و مردان پاکدامن اشاره می کند و ظاهراً منظور از آیه همین است، زیرا قرائتی در دست است که معنی اخیر را تایید می کند:

الف- این آیات به دنبال آیات افک و همچنین آیه الزانی لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرْمٌ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ آمده و این تفسیر هماهنگ با مفهوم آن آیات است.

ب- جمله أُولِيكَ مُيَرُونُ مِمَّا يَقُولُونَ: "آنها (زنان و مردان پاکدامن) از نسبتهای ناروایی که به آنان داده می شود منزّه و پاکند" قرینه دیگری بر این تفسیر می باشد.

ص: ۴۲۲

ج-اصولا-قرینه مقابله خود نشانه این است که منظور از خبیثات جمع مؤنث حقیقی است و اشاره به زنان ناپاک است در مقابل "خیثون" که جمع مذکر حقیقی است.

د-از همه اینها گذشته در حدیثی از امام باقر ع و امام صادق ع نقل شده که "این آیه همانند" **الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً** "می باشد، زیرا گروهی بودند که تصمیم گرفتند با زنان آلوده ازدواج کنند، خداوند آنها را از این کار نهی کرد، و این عمل را ناپسند شمرد" (۱) - در روایات کتاب نکاح نیز می خوانیم که یاران امامان، گاه سؤال از ازدواج با زنان "خیثه" می کردند که با جواب منفی روبرو می شدند، این خود نشان می دهد که "خیثه" اشاره به زنان ناپاک است نه "سخنان" و نه "اعمال" ناپاک (۲).

سؤال دیگر اینکه آیا منظور از خبیث بودن این دسته از مردان و زنان یا طیب بودن آنها همان جنبه های عفت و ناموسی است، یا هر گونه ناپاکی فکری و عملی و زبانی را شامل می شود.

اگر سیاق آیات و روایاتی را که در تفسیر آن آمده در نظر بگیریم محدود بودن مفهوم آیه به معنی اول صحیحتر به نظر می رسد، در حالی که از بعضی از روایات استفاده می شود که خبیث و طیب در اینجا معنی وسیعی دارد و مفهوم آن منحصر به آلودگی و پاکی جنسی نیست روی این نظر بعید به نظر نمی رسد که مفهوم نخستین آیه همان معنی خاص باشد ولی از نظر ملاک و فلسفه و علت قابل تعمیم و گسترش است.

ص: ۴۲۳

---

۱- ۱) مجمع البیان ذیل آیات مورد بحث.

۲- ۲) وسائل الشیعه جلد ۱۴ صفحه ۳۳۷ باب ۱۴ از ابواب ما یحرم بالمصاهره و نحوها.



و به تعبیر دیگر آیه فوق در واقع بیان گرایش سنخیت است هر چند با توجه به موضوع بحث سنخیت در پاکی و آلودگی جنسی را می گوید (دقت کنید).

\*\*\*

## ۲- آیا این یک حکم تکوینی است یا تشریحی -

بدون شک قانون "نوریان مر نوریان را طالبند" و "ناریان مر ناریان را جاذبند" و ضرب المثل معروف "کند همجنس با همجنس پرواز" و همچنین ضرب المثلی که در عربی معروف است: "السنخیه عله الانضمام" همه اشاره به یک سنت تکوینی است که "ذره ذره موجوداتی را که در ارض و سما است در بر می گیرد که جنس خود را همچو گاه و کهرباء جذب می کنند".

به هر حال همه جا همنوعان سراغ همنوعان می روند و هر گروه و هر دسته ای با هم سنخان خود گرم و صمیمی اند.

اما این واقعیت مانع از آن نخواهد بود که آیه بالا همانند آیه "الزَّائِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ" اشاره به یک حکم شرعی باشد که ازدواج با زنان آلوده حد اقل در مواردی که مشهور و معروف به عمل منافی عفتند ممنوع است.

مگر همه احکام تشریحی ریشه تکوینی ندارد؟ مگر سنتهای الهی در تشریح و تکوین هماهنگ نیستند؟ (برای توضیح بیشتر به شرحی که ذیل آیه مزبور ذکر کردیم مراجعه فرمائید).

\*\*\*

## ۳- پاسخ به یک سؤال

در اینجا سؤالی مطرح است و آن اینکه در طول تاریخ یا در محیط زندگی خود گاه مواردی را می بینیم که با این قانون هماهنگ نیست، به عنوان مثال در خود قرآن آمده است که همسر نوح و همسر لوط زنان بدی بودند و به آنها خیانت کردند (سوره تحریم آیه ۱۰) و در مقابل، همسر فرعون از زنان با ایمان

ص: ۴۲۴

و پاکدامنی بود که گرفتار چنگال آن طاغوت بی ایمان گشته بود (سوره تحریم آیه ۱۱).

در مورد پیشوایان بزرگ اسلام نیز کم و بیش نمونه هایی از این قبیل دیده شده است که تاریخ اسلام گواه آن می باشد.

در پاسخ علاوه بر اینکه هر قانون کلی استثناهایی دارد باید به دو نکته توجه داشت:

۱- در تفسیر آیه گفتیم که منظور اصلی از "خبثت" همان آلودگی به اعمال منافی عفت است و "طیب" بودن نقطه مقابل آن می باشد، به این ترتیب پاسخ سؤال روشن می شود، زیرا هیچیک از همسران پیامبران و امامان به طور قطع انحراف و آلودگی جنسی نداشتند، و منظور از خیانت در داستان نوح و لوط جاسوسی کردن به نفع کفار است نه خیانت ناموسی.

اصولا- این عیب از عیوب تنفر آمیز محسوب می شود و می دانیم محیط زندگی شخصی پیامبران باید از اوصافی که موجب نفرت مردم است پاک باشد تا هدف نبوت که جذب مردم به آئین خدا است عقیم نماند.

۲- از این گذشته همسران پیامبران و امامان در آغاز کار حتی کافر و بی ایمان هم نبودند و گاه بعد از نبوت به گمراهی کشیده می شدند که مسلما آنها نیز روابط خود را مانند سابق با آنها ادامه نمی دادند، همانگونه که همسر فرعون در آغاز که با فرعون ازدواج کرد به موسی ایمان نیاورده بود، اصولا موسی هنوز متولد نشده بود، بعدا که موسی مبعوث شد ایمان آورد و چاره ای جز ادامه زندگی توأم با مبارزه نداشت مبارزه ای که سرانجامش شهادت این زن با ایمان بود.

\*\*\*

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۲۷) فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَى لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ (۲۸) لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ (۲۹)

ترجمه:

۲۷- ای کسانی که ایمان آورده اید در خانه هایی غیر از خانه خود وارد نشوید تا اجازه بگیرید و بر اهل آن خانه سلام کنید، این برای شما بهتر است، شاید متذکر شوید.

۲۸- و اگر کسی در آن نیافتید داخل آن نشوید تا به شما اجازه داده شود، و اگر گفته شود باز گردید، باز گردید، که برای شما پاکیزه تر است و خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است.

۲۹- گناهی بر شما نیست که وارد خانه های غیر مسکونی بشوید که در آنجا متاعی متعلق

به شما وجود دارد، و خدا آنچه را آشکار می‌کند یا پنهان می‌دارد می‌داند.

## تفسیر:

بدون اذن به خانه مردم وارد نشوید

در این آیات بخشی از آداب معاشرت و دستورهای اجتماعی اسلام که ارتباط نزدیکی با مسائل مربوط به حفظ عفت عمومی دارد بیان شده است، و آن طرز ورود به خانه های مردم و چگونگی اجازه ورود گرفتن است.

نخست می‌گوید: "ای کسانی که ایمان آورده اید در خانه هایی که غیر از خانه شما است داخل نشوید تا اینکه اجازه بگیرید و بر اهل آن خانه سلام کنید" (و به این ترتیب تصمیم ورود خود را قبلاً به اطلاع آنها برسانید و موافقت آنها را جلب نمائید) **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا**).

"این برای شما بهتر است، شاید متذکر شوید" **ذَلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ**).

جالب اینکه در اینجا جمله "تستانسوا" به کار رفته است نه "تستانسوا" زیرا جمله دوم فقط اجازه گرفتن را بیان می‌کند، در حالی که جمله اول که از ماده "انس" گرفته شده اجازه ای توأم با محبت و لطف و آشنایی و صداقت را می‌رساند، و نشان می‌دهد که حتی اجازه گرفتن باید کاملاً مؤدبانه و دوستانه و خالی از هر گونه خشونت باشد.

بنا بر این هر گاه این جمله را بشکافیم بسیاری از آداب مربوط به این بحث در آن خلاصه شده است، مفهومش این است فریاد نکشید، در را محکم نکوبید با عبارات خشک و زننده اجازه نگیرید، و به هنگامی که اجازه داده شد بدون سلام وارد نشوید، سلامی که نشانه صلح و صفا و پیام آور محبت و دوستی است.

قابل توجه اینکه این حکم را که جنبه انسانی و عاطفی آن روشن است با دو جمله

"ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ و" لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ" همراه می کند که خود دلیلی بر آن است که اینگونه احکام ریشه در اعماق عواطف و عقل و شعور انسانی دارد که اگر انسان کمی در آن بیندیشد متذکر خواهد شد که خیر و صلاح او در آن است.

\*\*\* در آیه بعد با جمله دیگری این دستور تکمیل می شود: "اگر کسی در آن خانه نیافتید وارد آن نشوید تا به شما اجازه داده شود" (فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّىٰ يُؤْذَنَ لَكُمْ).

ممکن است منظور از این تعبیر آن باشد که گاه در آن خانه کسانی هستند ولی کسی که به شما اذن دهد و صاحب اختیار و صاحب البیت باشد حضور ندارد شما در اینصورت حق ورود نخواهید داشت.

و یا اینکه اصلاً کسی در خانه نیست، اما ممکن است صاحب خانه در منزل همسایگان و یا نزدیک آن محل باشد و به هنگامی که صدای در زدن و یا صدای شما را بشنود بیاید و اذن ورود دهد در این موقع حق ورود دارید، به هر حال آنچه مطرح است این است که بدون اذن داخل نشوید.

سپس اضافه می کند "و اگر به شما گفته شود باز گردید، این سخن را پذیرا شوید و باز گردید، که برای شما بهتر و پاکیزه تر است" (وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَىٰ لَكُمْ).

اشاره به اینکه هرگز جواب رد شما را ناراحت نکند، چه بسا صاحب خانه در حالتی است که از دیدن شما در آن حالت ناراحت می شود، و یا وضع او و خانه اش آماده پذیرش مهمان نیست! و از آنجا که به هنگام شنیدن جواب منفی گاهی حس کنجکاوی بعضی تحریک می شود و به فکر این می افتند که از درز در، یا از طریق گوش فرا دادن و استراق سمع مطالبی از اسرار درون خانه را کشف کنند در ذیل همین آیه می فرماید:

"خدا به آنچه انجام می دهید آگاه است" (وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ).

\*\*\* و از آنجا که هر حکم استثنایی دارد که رفع ضرورتها و مشکلات از طریق آن استثناء به صورت معقول انجام می شود در آخرین آیه مورد بحث می فرماید:

"گناهی بر شما نیست که وارد خانه های غیر مسکونی بشوید که در آنجا متاعی متعلق به شما وجود دارد" (لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ).

و در پایان اضافه می نماید: "و خدا آنچه را آشکار می کنید و پنهان می دارید می داند" (وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا تَكْتُمُونَ).

شاید اشاره به این است که گاه بعضی از افراد از این استثناء سوء استفاده کرده و به بهانه این حکم وارد خانه های غیر مسکونی می شوند تا کشف اسراری کنند، و یا در خانه های مسکونی به این بهانه که نمی دانستیم مسکونی است ورود کنند، اما خدا از همه این امور آگاه است و سوء استفاده کنندگان را بخوبی می شناسد.

\*\*\*

**نکته ها:**

**اشاره**

### ۱- امنیت و آزادی در محیط خانه

بی شک وجود انسان دارای دو بعد است، بعد فردی و بعد اجتماعی و به همین دلیل دارای دو نوع زندگی است، زندگی خصوصی و عمومی که هر کدام برای خود ویژگیهایی دارد و آداب و مقرراتی.

انسان ناچار است در محیط اجتماع قیود زیادی را از نظر لباس و طرز حرکت و رفت و آمد تحمل کند، ولی پیدا است که ادامه این وضع در تمام مدت شبانه روز خسته کننده و درد سر آفرین است.

ص: ۴۲۹

او می خواهد مدتی از شبانه روز را آزاد باشد، قید و بندها را دور کند به استراحت پردازد با خانواده و فرزندان خود به گفتگوهای خصوصی بنشیند و تا آنجا که ممکن است از این آزادی بهره گیرد، و به همین دلیل به خانه خصوصی خود پناه می برد و با بستن درها به روی دیگران زندگی خویش را موقتا از جامعه جدا می سازد و همراه آن از انبوه قیودی که ناچار بود در محیط اجتماع بر خود تحمیل کند آزاد می شود.

حال باید در این محیط آزاد با این فلسفه روشن، امنیت کافی وجود داشته باشد، اگر بنا باشد هر کس سر زده وارد این محیط گردد و به حریم امن آن تجاوز کند دیگر آن آزادی و استراحت و آرامش وجود نخواهد داشت و مبدل به محیط کوچه و بازار می شود.

به همین دلیل همیشه در میان انسانها مقررات ویژه ای در این زمینه بوده است، و در تمام قوانین دنیا وارد شدن به خانه اشخاص بدون اجازه آنها ممنوع است و مجازات دارد، و حتی در جایی که ضرورتی از نظر حفظ امنیت و جهات دیگر ایجاب کند که بدون اجازه وارد شوند مقامات محدود و معینی حق دادن چنین اجازه ای را دارند.

در اسلام نیز در این زمینه دستور بسیار مؤکد داده شده و آداب و ریزه کاریهایی در این زمینه وجود دارد که کمتر نظیر آن دیده می شود.

در حدیثی می خوانیم: که "ابو سعید" از یاران پیامبر ص اجازه ورود به منزل گرفت در حالی که روبروی در خانه پیامبر ص ایستاده بود، پیامبر ص فرمود: به هنگام اجازه گرفتن روبروی در نایست! در روایت دیگری می خوانیم که خود آن حضرت هنگامی که به در خانه کسی می آمد روبروی در نمی ایستاد بلکه در طرف راست یا چپ قرار می گرفت و می فرمود: السلام علیکم (و به این وسیله اجازه ورود می گرفت) زیرا آن روز

هنوز معمول نشده بود که در برابر در خانه پرده بیاویزند (۱).

حتی در روایات اسلامی می خوانیم که انسان به هنگامی که می خواهد وارد خانه مادر یا پدر و یا حتی وارد خانه فرزند خود شود اجازه بگیرد.

در روایتی آمده است که مردی از پیامبر ص پرسید: آیا به هنگامی که می خواهم وارد خانه مادرم شوم باید اجازه بگیرم؟ فرمود: آری، عرض کرد مادرم غیر از من خدمتگزاری ندارد باز هم باید اجازه بگیرم؟ فرمود: ا! تحب ان تراها عریانه؟! "آیا دوست داری مادرت را برهنه ببینی؟" عرض کرد: نه، فرمود: فاستاذن علیها! "اکنون که چنین است از او اجازه بگیر!" (۲).

در روایت دیگری می خوانیم که پیامبر ص هنگامی که می خواست وارد خانه دخترش فاطمه ع شود، نخست بر در خانه آمد دست به روی در گذاشت و در را کمی عقب زد، سپس فرمود: السلام علیکم، فاطمه ع پاسخ سلام پدر را داد، بعد پیامبر ص فرمود: اجازه دارم وارد شوم؟ عرض کرد وارد شو ای رسول خدا! پیامبر ص فرمود: کسی که همراه من است نیز اجازه دارد وارد شود فاطمه عرض کرد: مقنعه بر سر من نیست، و هنگامی که خود را به حجاب اسلامی محجب ساخت پیامبر ص مجددا سلام کرد و فاطمه ع جواب داد، و مجددا اجازه ورود برای خودش گرفت و بعد از پاسخ موافق فاطمه ع اجازه ورود برای همراهش جابر بن عبد الله گرفت (۳).

این حدیث بخوبی نشان می دهد که تا چه اندازه پیامبر ص که یک الگو و سرمشق برای عموم مسلمانان بود این نکات را دقیقا رعایت می فرمود.

ص: ۴۳۱

---

۱-۱) تفسیر فخر رازی جلد ۲۳ صفحه ۱۹۸ ذیل آیه مورد بحث.

۲-۲) تفسیر نور الثقلین جلد ۳ صفحه ۵۸۶.

۳-۳) نور الثقلین جلد ۳ صفحه ۵۸۷.



حتی در بعضی از روایات می خوانیم باید سه بار اجازه گرفت، اجازه اول را بشنوند و به هنگام اجازه دوم خود را آماده سازند، و به هنگام اجازه سوم اگر خواستند اجازه دهند و اگر نخواستند اجازه ندهند! (۱).

حتی بعضی لازم دانسته اند که در میان این سه اجازه، فاصله ای باشد چرا که گاه لباس مناسبی بر تن صاحب خانه نیست، و گاه در حالی است که نمی خواهد کسی او را در آن حال ببیند، گاه وضع اطاق به هم ریخته است و گاه اسراری است که نمی خواهد دیگری بر اسرار درون خانه اش واقف شود، باید به او فرصتی داد تا خود را جمع و جور کند، و اگر اجازه نداد بدون کمترین احساس ناراحتی باید صرف نظر کرد.

\*\*\*

## ۲- منظور از "بیوت غیر مسکونه" چیست؟

در پاسخ این سؤال در میان مفسران گفتگو است، بعضی گفته اند: منظور ساختمانهایی است که شخص خاصی در آن ساکن نیست، بلکه جنبه عمومی و همگانی دارد، مانند کاروانسراها، مهمانخانه ها، و همچنین حمامها و مانند آن- این مضمون در حدیثی از امام صادق ع صریحا آمده است (۲).

بعضی دیگر آن را به خرابه هایی تفسیر کرده اند که در و پیکری ندارد، و هر کس می تواند وارد آن شود، این تفسیر بسیار بعید به نظر می رسد چه اینکه کسی حاضر نیست متاع خود را در چنین خانه ای بگذارد.

بعضی دیگر آن را اشاره به انبارهای تجار و دکانهایی می دانند که متاع مردم به عنوان امانت در آن نگهداری می شود و صاحب هر متاعی حق دارد برای گرفتن متاع خویش به آنجا مراجعه کند.

ص: ۴۳۲

---

۱- (۱) وسائل الشیعه جلد ۱۴ صفحه ۱۶۱- ابواب مقدمات النکاح باب ۱۲۳.

۲- (۲) وسائل الشیعه جلد ۱۴ صفحه ۱۶۱.

این تفسیر نیز با ظاهر آیه چندان سازگار نیست.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور خانه هایی باشد که ساکن ندارد و انسان متاع خود را در آنجا به امانت گذارده، و هنگام گذاردن رضایت ضمنی صاحب منزل را برای سرکشی یا برداشتن متاع گرفته است.

البته قسمتی از این تفاسیر با هم منافاتی ندارد، ولی تفسیر اول با معنی آیه سازگارتر است.

ضمناً از این بیان روشن می شود که انسان تنها به عنوان اینکه متاعی در خانه ای دارد نمی تواند در خانه را بدون اجازه صاحب خانه بگشاید و وارد شود هر چند در آن موقع کسی در خانه نباشد.

\*\*\*

### ۳- مجازات کسی که بدون اجازه در خانه مردم نگاه می کند

در کتب فقهی و حدیث آمده است که اگر کسی عمداً به داخل خانه مردم نگاه کند و به صورت یا تن برهنه زنان بنگرد آنها می توانند در مرتبه اول او را نهی کنند، اگر خود داری نکرد می توانند با سنگ او را دور کنند، اگر باز اصرار داشته باشد با آلات قتاله می توانند از خود و نوامیس خود دفاع کنند و اگر در این درگیری شخص مزاحم و مهاجم کشته شود خونش هدر است، البته باید به هنگام جلوگیری از این کار سلسله مراتب را رعایت کنند یعنی تا آنجا که از طریق آسانتر این امر امکان پذیر است از طریق خشنتر وارد نشوند.

\*\*\*

اشاره

قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ (۳۰) وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلَا يَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۳۱)

۳۰- به مؤمنان بگو چشمهای خود را (از نگاه به نامحرمان) فرو گیرند، و فروج خود را حفظ کنند، این برای آنها پاکیزه تر است، خداوند از آنچه انجام می دهید آگاه است.

۳۱- و به زنان با ایمان بگو چشمهای خود را (از نگاه هوس آلود) فرو گیرند، و دامان خویش را حفظ کنند، و زینت خود را جز آن مقدار که ظاهر است آشکار نمایند، و (اطراف) روسری های خود را بر سینه خود افکنند (تا گردن و سینه با آن پوشانده شود) و زینت خود را آشکار نسازند مگر برای شوهرانشان یا پدرانشان یا پدرانیشان یا پسرانشان یا پسران همسرانشان یا برادرانشان یا پسران برادرانشان، یا پسران خواهرانشان، یا زنان هم کیششان یا بردگانشان (کنیزانشان) یا افراد سفیه که تمایلی به زن ندارند یا کودکانی که از امور جنسی مربوط به زنان آگاه نیستند، آنها هنگام راه رفتن پای های خود را به زمین نزنند تا زینت پنهانشان دانسته شود. (و صدای خلخال که بر پا دارند به گوش رسد) و همگی به سوی خدا بازگردید ای مؤمنان تا رستگار شوید.

### شان نزول:

در کتاب کافی در شان نزول نخستین آیه از آیات فوق از امام باقر ع چنین نقل شده است که جوانی از انصار در مسیر خود با زنی روبرو شد- و در آن روز زنان مقنعه خود را در پشت گوشها قرار می دادند- (و طبعاً گردن و مقداری از سینه آنها نمایان می شد) چهره آن زن نظر آن جوان را به خود جلب کرد و چشم خود را به او دوخت هنگامی که زن گذشت جوان هم چنان با چشمان خود او را بدرقه می کرد در حالی که راه خود را ادامه می داد تا اینکه وارد کوچه تنگی شد و باز هم چنان به پشت سر خود نگاه می کرد ناگهان صورتش به دیوار خورد و تیزی استخوان یا قطعه شیشه ای که در دیوار بود صورتش را شکافت! هنگامی که زن گذشت جوان به خود آمد و دید خون از صورتش جاری است و به لباس و سینه اش ریخته! (سخت ناراحت شد) با خود گفت به خدا سوگند من خدمت پیامبر

می روم و این ماجرا را بازگو می کنم، هنگامی که چشم رسول خدا ص به او افتاد فرمود چه شده است؟ و جوان ماجرا را نقل کرد، در این هنگام جبرئیل، پیک وحی خدا نازل شد و آیه فوق را آورد (قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ ...) (۱).

\*\*\*

## تفسیر:

مبارزه با چشم چرانی و ترک حجاب

پیش از این هم گفته ایم که این سوره در حقیقت سوره عفت و پاکدامنی و پاکسازی از انحرافات جنسی است، و بحثهای مختلف آن از این نظر انسجام روشنی دارد، آیات مورد بحث که احکام نگاه کردن و چشم چرانی و حجاب را بیان می دارد نیز کاملاً به این امر مربوط است و نیز ارتباط این بحث با بحثهای مربوط به اتهامات ناموسی بر کسی مخفی نیست.

نخست می گوید: "به مؤمنان بگو چشمهای خود را (از نگاه کردن به زنان نامحرم و آنچه نظر افکندن بر آن حرام است) فرو گیرند، و دامان خود را حفظ کنند" (قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ).

"یغضوا" از ماده "غض" (بر وزن خز) در اصل به معنی کم کردن و نقصان است و در بسیاری از موارد در کوتاه کردن صدا یا کم کردن نگاه گفته می شود، بنا بر این آیه نمی گوید مؤمنان باید چشمهایشان را فرو بندند، بلکه می گوید باید نگاه خود را کم و کوتاه کنند، و این تعبیر لطیفی است به این منظور که اگر انسان به راستی هنگامی که با زن نامحرمی روبرو می شود بخواهد چشم خود را به کلی ببندد ادامه راه رفتن و ماندن آن برای او ممکن نیست، اما اگر نگاه را از صورت

ص: ۴۳۶

---

۱-۱) وسائل الشیعه جلد ۱۴ صفحه ۱۳۹ و تفسیر نور الثقلین و المیزان و روح المعانی (با تفاوت مختصری) ذیل آیه مورد بحث.

و اندام او بر گیرد و چشم خود را پائین اندازد گویی از نگاه خویش کاسته است و آن صحنه ای را که ممنوع است از منطقه دید خود به کلی حذف کرده.

قابل توجه اینکه قرآن نمی گوید از چه چیز چشمان خود را فرو گیرند (و به اصطلاح متعلق آن فعل را حذف کرده) تا دلیل بر عموم باشد، یعنی از مشاهده تمام آنچه نگاه به آنها حرام است چشم برگیرند.

اما با توجه به سیاق آیات مخصوصا آیه بعد که سخن از مساله حجاب به میان آمده به خوبی روشن می شود که منظور نگاه نکردن به زنان نامحرم است، شان نزولی را که در بالا آوردیم نیز این مطلب را تایید می کند (۱).

از آنچه گفتیم این نکته روشن می شود که مفهوم آیه فوق این نیست که مردان در صورت زنان خیره نشوند تا بعضی از آن چنین استفاده کنند که نگاههای غیر خیره مجاز است، بلکه منظور این است که انسان به هنگام نگاه کردن معمولاً - منطقه وسیعی را زیر نظر می گیرد، هر گاه زن نامحرمی در حوزه دید او قرار گرفت چشم را چنان فرو گیرد که آن زن از منطقه دید او خارج شود یعنی به او نگاه نکند اما راه و چاه خود را ببیند و اینکه "غض" را به معنی کاهش گفته اند منظور همین است (دقت کنید).

دومین دستور در آیه فوق همان مساله حفظ "فروج" است.

"فروج" چنان که قبلا هم گفته ایم در اصل به معنی "شکاف" و فاصله میان دو چیز است، ولی در اینگونه موارد کنایه از عورت می باشد و ما برای حفظ معنی کنایی آن در فارسی کلمه "دامان" را به جای آن می گذاریم.

منظور از "حفظ فروج" به طوری که در روایات وارد شده است پوشانیدن

ص: ۴۳۷

---

۱ - ۱) در اینکه "من" در جمله "يَعُضُوا مِّنْ أُنْصَابِهِمْ" چه معنی دارد، مفسران احتمالات مختلفی داده اند بعضی آن را برای "تبعیض" و بعضی "زائده" و بعضی "ابتدائیه" دانسته اند، ولی ظاهر همان معنی اول است.

آن از نگاه کردن دیگران است، در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم:

کل آیه فی القرآن فیها ذکر الفروج فهی من الزنا الا هذه الاية فانها من النظر: "هر آیه ای که در قرآن سخن از حفظ فروج می گوید، منظور حفظ کردن از زنا است جز این آیه منظور از آن حفظ کردن از نگاه دیگران است" (۱).

و از آنجا که گاه به نظر می رسد که چرا اسلام از این کار که با شهوت و خواست دل بسیاری هماهنگ است نهی کرده، در پایان آیه می فرماید: "این برای آنها بهتر و پاکیزه تر است" (ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ).

سپس به عنوان اخطار برای کسانی که نگاه هوس آلود و آگاهانه به زنان نامحرم می افکنند و گاه آن را غیر اختیاری قلمداد می کنند می گوید: "خداوند از آنچه انجام می دهید مسلماً آگاه است" (إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ).

\*\*\* در آیه بعد به شرح وظائف زنان در این زمینه می پردازد، نخست به وظائفی که مشابه مردان دارند اشاره کرده می گوید: "و به زنان با ایمان بگو چشمهای خود را فرو گیرند (و از نگاه کردن به مردان نامحرم خودداری کنند) و دامان خود را حفظ نمایند" (وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ).

و به این ترتیب "چشم چرانی" همانگونه که بر مردان حرام است بر زنان نیز حرام می باشد، و پوشانیدن عورت از نگاه دیگران، چه از مرد و چه از زن برای زنان نیز همانند مردان واجب است.

سپس به مساله حجاب که از ویژگی زنان است ضمن سه جمله اشاره فرموده:

ص: ۴۳۸

۱- "آنها نباید زینت خود را آشکار سازند جز آن مقدار که طبیعتاً ظاهر است" (وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا).

در اینکه منظور از زینتی که زنان باید آن را بپوشانند و همچنین زینت آشکاری که در اظهار آن مجازند چیست؟ در میان مفسران سخن بسیار است.

بعضی زینت پنهان را به معنی زینت طبیعی (اندام زیبای زن) گرفته اند، در حالی که کلمه "زینت" به این معنی کمتر اطلاق می شود.

بعضی دیگر آن را به معنی "محل زینت" گرفته اند، زیرا آشکار کردن خود زینت مانند گوشواره و دستبند و بازوبند به تنهایی مانعی ندارد، اگر ممنوعیتی باشد مربوط به محل این زینتهاست، یعنی گوشها و گردن و دستها و بازوان.

بعضی دیگر آن را به معنی خود "زینت آلات" گرفته اند منتها در حالی که روی بدن قرار گرفته، و طبیعی است که آشکار کردن چنین زینتی توأم با آشکار کردن اندامی است که زینت بر آن قرار دارد.

(این دو تفسیر اخیر از نظر نتیجه یکسان است هر چند از دو راه مساله تعقیب می شود).

حق این است که ما آیه را بدون پیشداوری و طبق ظاهر آن تفسیر کنیم که ظاهر آن همان معنی سوم است و بنا بر این زنان حق ندارند زینتهایی که معمولاً پنهانی است آشکار سازند هر چند اندامشان نمایان نشود و به این ترتیب آشکار کردن لباسهای زینتی مخصوصی را که در زیر لباس عادی یا چادر می پوشند مجاز نیست، چرا که قرآن از ظاهر ساختن چنین زینتهایی نهی کرده است.

در روایات متعددی که از ائمه اهل بیت ع نقل شده نیز همین معنی دیده می شود که زینت باطن را به "قلاده" (گردنبند) "دملج" (بازوبند) "خلخال"



(پای برنجن همان زینتی که زنان عرب در مچ پاها می کردند) تفسیر شده است (۱).

و چون در روایات متعدد دیگری زینت ظاهر به انگشتر و سرمه و مانند آن تفسیر شده می فهمیم که منظور از زینت باطن نیز خود زینتهایی است که نهفته و پوشیده است (دقت کنید).

۲- دومین حکمی که در آیه بیان شده است که: "آنها باید خمارهای خود را بر سینه های خود بیفکنند" (وَ لِيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلٰی جُيُوبِهِنَّ).

"خمر" جمع "خمار" (بر وزن حجاب) در اصل به معنی پوشش است، ولی معمولاً به چیزی گفته می شود که زنان با آن سر خود را می پوشانند (روسری).

"جیوب" جمع "جیب" (بر وزن غیب) به معنی یقه پیراهن است که از آن تعبیر به گریبان می شود و گاه به قسمت بالای سینه به تناسب مجاورت با آن نیز اطلاق می گردد.

از این جمله استفاده می شود که زنان قبل از نزول آیه، دامنه روسری خود را به شانه ها یا پشت سر می افکندند، به طوری که گردن و کمی از سینه آنها نمایان می شد، قرآن دستور می دهد روسری خود را بر گریبان خود بیفکنند تا هم گردن و هم آن قسمت از سینه که بیرون است مستور گردد. (از شان نزول آیه که قبلاً آوردیم نیز این معنی به خوبی استفاده می شود).

۳- در سومین حکم مواردی را که زنان می توانند در آنجا حجاب خود را بگیرند و زینت پنهان خود را آشکار سازند با این عبارت شرح می دهد:

آنها نباید زینت خود را آشکار سازند (وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ).

"مگر (در دوازده مورد):

۱- برای شوهرانشان" (إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ).

ص: ۴۴۰

۲- "یا پدرانشان" (أَوْ آبَائِهِنَّ) ۳- "یا پدران شوهرانشان" (أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ).

۴- "یا پسرانشان" (أَوْ أَبْنَائِهِنَّ).

۵- "یا پسران همسرانشان" (أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ).

۶- "یا برادرانشان" (أَوْ إِخْوَانِهِنَّ).

۷- "یا پسران برادرانشان" (أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ).

۸- "یا پسران خواهرانشان" (أَوْ بَنِي أَخْوَاتِهِنَّ).

۹- "یا زنان هم کیششان" (أَوْ نِسَائِهِنَّ).

۱۰- "یا بردگانشان" (کنیزانشان) (أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ).

۱۱- "یا پیروان و طفیلیانی که تمایلی به زن ندارند" (افراد سفیه و ابلهی که میل جنسی در آنها وجود ندارد) (أَوْ التَّابِعِينَ غَيْرِ أَوْلِي الْأَرْبَابَةِ مِنَ الرِّجَالِ).

۱۲- "یا کودکانی که از عورات زنان (امور جنسی) آگاه نیستند" (أَوْ الطُّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَيَّ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ).

۴- و بالآخره چهارمین حکم را چنین بیان می کند: "آنها به هنگام راه رفتن پاهای خود را به زمین نزنند تا زینت پنهانشان دانسته شود" (و صدای خلخالی که بر پا دارند به گوش رسد) (وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ).

آنها در رعایت عفت و دوری از اموری که آتش شهوت را در دل مردان شعله ور می سازد و ممکن است منتهی به انحراف از جاده عفت شود، آن چنان باید دقیق و سختگیر باشند که حتی از رساندن صدای خلخالی را که در پای دارند به گوش مردان بیگانه خود داری کنند، و این گواه باریک بینی اسلام در این زمینه است.

و سرانجام با دعوت عمومی همه مؤمنان اعم از مرد و زن به توبه و بازگشت به سوی خدا آیه را پایان می دهد، می گوید: "همگی به سوی خدا باز گردید ای مؤمنان!، تا رستگار شوید" ( وَ تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ).

و اگر در گذشته کارهای خلافی در این زمینه انجام داده اید اکنون که حقایق احکام اسلام برای شما تبیین شد از خطاهای خود توبه کنید و برای نجات و فلاح به سوی خدا آئید که رستگاری تنها بر در خانه او است، و بر سر راه شما لغزشگاههای خطرناکی وجود دارد که جز با لطف او، نجات ممکن نیست، خود را به او بسپارید! درست است که قبل از نزول این احکام، گناه و عصیان نسبت به این امور مفهومی نداشت، ولی می دانیم قسمتی از مسائل مربوط به آلودگیهای جنسی جنبه عقلانی دارد و به تعبیر مصطلح از "مستقلات عقلیه" است که حکم عقل در آنجا به تنهایی برای ایجاد مسئولیت کافی است.

\*\*\*

**نکته ها:**

**اشاره**

**۱- فلسفه حجاب**

**اشاره**

بدون شك در عصر ما که بعضی نام آن را عصر برهنگی و آزادی جنسی گذارده اند و افراد غریزده، بی بند و باری زنان را جزئی از آزادی او می دانند سخن از حجاب گفتن برای این دسته ناخوشایند و گاه افسانه ای است متعلق به زمانهای گذشته! ولی مفاصد بی حساب و مشکلات و گرفتاریهای روز افزونی که از این آزادیهای بی قید و شرط به وجود آمده سبب شده که تدریجاً گوش شنوایی برای این سخن پیدا شود.

ص: ۴۴۲

البته در محیط‌های اسلامی و مذهبی، مخصوصاً در محیط ایران بعد از انقلاب جمهوری اسلامی، بسیاری از مسائل حل شده، و به بسیاری از این سؤالات عملاً پاسخ کافی و قانع کننده داده شده است، ولی باز اهمیت موضوع ایجاب می کند که این مساله به طور گسترده تر مورد بحث قرار گیرد.

مساله این است که آیا زنان (با نهایت معذرت) باید برای بهره کشی از طریق سمع و بصر و لمس (جز آمیزش جنسی) در اختیار همه مردان باشند و یا باید این امور مخصوص همسرانشان گردد.

بحث در این است که آیا زنان در یک مسابقه بی پایان در نشان دادن اندام خود و تحریک شهوات و هوسهای آلوده مردان درگیر باشند و یا باید این مسائل از محیط اجتماع بر چیده شود، و به محیط خانواده و زندگی زناشویی اختصاص یابد؟! اسلام طرفدار برنامه دوم است و حجاب جزئی از این برنامه محسوب می شود، در حالی که غربیها و غرب زده های هوسباز طرفدار برنامه اولند! اسلام می گوید کامیابیهای جنسی اعم از آمیزش و لذت گیریهای سمعی و بصری و لمسی مخصوص به همسران است و غیر از آن گناه، و مایه آلودگی و ناپاکی جامعه می باشد که جمله "ذَلِكْ أَزْكَىٰ لَهُمْ" در آیات فوق اشاره به آن است.

فلسفه حجاب چیز مکتوم و پنهانی نیست زیرا:

۱- برهنگی زنان که طبعاً پیامدهایی همچون آرایش و عشوه گری و امثال آن همراه دارد مردان مخصوصاً جوانان را در یک حال تحریک دائم قرار می دهد تحریکی که سبب کوبیدن اعصاب آنها و ایجاد هیجانهای بیمار گونه عصبی و گاه سر چشمه امراض روانی می گردد، مگر اعصاب انسان چقدر می تواند بار هیجان را بر خود حمل کند؟ مگر همه پزشکان روانی نمی گویند هیجان مستمر عامل بیماری است؟

مخصوصاً توجه به این نکته که غریزه جنسی نیرومندترین و ریشه دارترین غریزه آدمی است و در طول تاریخ سرچشمه حوادث مرگبار و جنایات هولناکی شده، تا آنجا که گفته اند "هیچ حادثه مهمی را پیدا نمی کنید مگر اینکه پای زنی در آن در میان است!" آیا دامن زدن مستمر از طریق برهنگی به این غریزه و شعله ور ساختن آن بازی با آتش نیست؟ آیا این کار عاقلانه ای است؟ اسلام می خواهد مردان و زنان مسلمان روحی آرام و اعصابی سالم و چشم و گوش پاک داشته باشند، و این یکی از فلسفه های حجاب است.

۲- آمارهای قطعی و مستند نشان می دهد که با افزایش برهنگی در جهان طلاق و از هم گسیختگی زندگی زناشویی در دنیا به طور مداوم بالا رفته است، چرا که "هر چه دیده بیند دل کند یاد" و هر چه "دل" در اینجا یعنی هوسهای سرکش بخواهد به هر قیمتی باشد به دنبال آن می رود، و به این ترتیب هر روز دل به دلبری می بندد و با دیگری وداع می گوید.

در محیطی که حجاب است (و شرایط دیگر اسلامی رعایت می شود) دو همسر تعلق به یکدیگر دارند، و احساساتشان و عشق و عواطفشان مخصوص یکدیگر است.

ولی در "بازار آزاد برهنگی" که عملاً زنان به صورت کالای مشترکی (لا اقل در مرحله غیر آمیزش جنسی) در آمده اند دیگر قداست پیمان زناشویی مفهومی نمی تواند داشته باشد و خانواده ها همچون تار عنکبوت به سرعت متلاشی می شوند و کودکان بی سرپرست می مانند.

۳- گسترش دامنه فحشاء، و افزایش فرزندان نامشروع، از دردناکترین پیامدهای بی حجابی است که فکر می کنیم نیازی به ارقام و آمار ندارد و دلایل آن مخصوصاً در جوامع غربی کاملاً نمایان است، آن قدر عیان است که حاجتی به بیان ندارد.

نمی گوئیم عامل اصلی فحشاء و فرزندان نامشروع منحصرآبی حجابی است، نمی گوئیم استعمار ننگین و مسائل سیاسی مخرب در آن مؤثر نیست، بلکه می گوئیم یکی از عوامل مؤثر آن مساله برهنگی و بی حجابی محسوب می شود.

و با توجه به اینکه "فحشاء" و از آن بدتر "فرزندان نامشروع" سر چشمه انواع جنایتها در جوامع انسانی بوده و هستند، ابعاد خطرناک این مساله روشن تر می شود.

هنگامی که می شنویم در انگلستان، در هر سال طبق آمار-پانصد هزار نوزاد نامشروع به دنیا می آید، و هنگامی که می شنویم جمعی از دانشمندان انگلیس در این رابطه به مقامات آن کشور اعلام خطر کرده اند-نه به خاطر مسائل اخلاقی و مذهبی-بلکه به خاطر خطراتی که فرزندان نامشروع برای امنیت جامعه به وجود آورده اند، به گونه ای که در بسیاری از پرونده های جنایی پای آنها در میان است، به اهمیت این مساله کاملاً پی می بریم، و می دانیم که مساله گسترش فحشاء حتی برای آنها که هیچ اهمیتی برای مذهب و برنامه های اخلاقی قائل نیستند فاجعه آفرین است، بنا بر این هر چیز که دامنه فساد جنسی را در جوامع انسانی گسترده تر سازد تهدیدی برای امنیت جامعه ها محسوب می شود، و پی آمدهای آن هر گونه حساب کنیم به زیان آن جامعه است.

مطالعات دانشمندان تربیتی نیز نشان داده، مدارسی که در آن دختر و پسر با هم درس می خوانند، و مراکزی که مرد و زن در آن کار می کنند و بی بند و باری در آمیزش آنها حکمفرما است، کم کاری، عقب افتادگی، و عدم مسئولیت به خوبی مشاهده شده است.

۴- مساله "ابتدال زن" و "سقوط شخصیت او" در این میان نیز حائز اهمیت فراوان است که نیازی به ارقام و آمار ندارد، هنگامی که جامعه زن را با اندام برهنه بخواهد، طبیعی است روز به روز تقاضای آرایش بیشتر و خودنمایی افزونتر

از او دارد، و هنگامی که زن را از طریق جاذبه جنسیتش وسیله تبلیغ کالاها و دکور اطاقهای انتظار، و عاملی برای جلب جهانگردان و سیاحان و مانند اینها قرار بدهند، در چنین جامعه ای شخصیت زن تا سر حد یک عروسک، یا یک کالای بی ارزش سقوط می کند، و ارزشهای والای انسانی او به کلی به دست فراموشی سپرده می شود، و تنها افتخار او جوانی و زیبایی و خودنمایش می شود.

و به این ترتیب مبدل به وسیله ای خواهد شد برای اشباع هوسهای سرکش یک مشت آلوده فریبکار و انسان نماهای دیو صفت! در چنین جامعه ای چگونه یک زن می تواند با ویژگیهای اخلاقیش، علم و آگاهی و دانائیش جلوه کند، و حائز مقام والایی گردد؟! برآستی درد آور است که در کشورهای غربی، و غرب زده، و در کشور ما قبل از انقلاب اسلامی، بیشترین اسم و شهرت و آوازه و پول و در آمد و موقعیت برای زنان آلوده و بی بند و باری بود که به نام "هنرمند و هنر پیشه"، معروف شده بودند، و هر جا قدم می نهادند گردانندگان این محیط آلوده برای آنها سر و دست می شکستند و قدمشان را خیر مقدم می دانستند! شکر خدا را که آن بساط بر چیده شد، و زن از صورت ابتدال سابق و موقعیت یک عروسک فرنگی و کالای بی ارزش در آمد و شخصیت خود را باز یافت، حجاب بر خود پوشید اما بی آنکه منزوی شود و در تمام صحنه های مفید و سازنده اجتماعی حتی در صحنه جنگ با همان حجاب اسلامی ظاهر شد.

این بود قسمتی از فلسفه های زنده و روشن موضوع حجاب در اسلام که متناسب این بحث تفسیری بود.

\*\*\*

### **خرده گیریهای مخالفان حجاب**

در اینجا می رسیم به ایرادهایی که مخالفان حجاب مطرح می کنند که باید

به طور فشرده بررسی شود:

۱-مهمترین چیزی که همه آنان در آن متفقند و به عنوان یک ایراد اساسی بر مساله حجاب ذکر می کنند این است که زنان نیمی از جامعه را تشکیل می دهند اما حجاب سبب انزوای این جمعیت عظیم می گردد،و طبعا آنها را از نظر فکری و فرهنگی به عقب می راند،مخصوصا در دوران شکوفایی اقتصاد که احتیاج زیادی به نیروی فعال انسانی است از نیروی زنان در حرکت اقتصادی هیچگونه بهره گیری نخواهد شد،و جای آنها در مراکز فرهنگی و اجتماعی نیز خالی است!،به این ترتیب آنها به صورت یک موجود مصرف کننده و سربار اجتماع در می آیند.

اما آنها که به این منطق متوسل می شوند از چند امر به کلی غافل شده یا تغافل کرده اند.

زیرا:

اولا:چه کسی گفته است که حجاب اسلامی زن را منزوی می کند،و از صحنه اجتماع دور می سازد؟اگر در گذشته لازم بود ما زحمت استدلال در این موضوع را بر خود هموار کنیم امروز بعد از انقلاب اسلامی هیچ نیازی به استدلال نیست،زیرا با چشم خود گروه گروه زنانی را می بینیم که با داشتن حجاب اسلامی در همه جا حاضرند،در اداره ها،در کارگاهها،در راهپیماییها و تظاهرات سیاسی،در رادیو و تلویزیون،در بیمارستانها و مراکز بهداشتی،مخصوصا و در مراقبتهای پزشکی برای مجروحین جنگی،در فرهنگ و دانشگاه،و بالاخره در صحنه جنگ و پیکار با دشمن.

کوتاه سخن اینکه وضع موجود پاسخ دندان شکنی است برای همه این ایرادها و اگر ما در سابق سخن از "امکان" چنین وضعی می گفتیم امروز در برابر "وقوع" آن قرار گرفته ایم،و فلاسفه گفته اند بهترین دلیل بر امکان چیزی وقوع آن است و این عیانی است که نیاز به بیان ندارد.

ص: ۴۴۷



ثانیا: از این که بگذریم آیا اداره خانه و تربیت فرزندان برومند و ساختن انسانهایی که در آینده بتوانند با بازوان توانای خویش چرخهای عظیم جامعه را به حرکت در آورند، کار نیست؟ آنها که این رسالت عظیم زن را کار مثبت محسوب نمی کنند از نقش خانواده و تربیت، در ساختن یک اجتماع سالم و آباد و پر حرکت بی خبرند، آنها گمان می کنند راه این است که زن و مرد ما همانند زنان و مردان غربی اول صبح خانه را به قصد ادارات و کارخانه ها و مانند آن ترک کنند، و بچه های خود را به شیر- خوارگاهها بسپارند، و یا در اطاق بگذارند و در را بر روی آنها ببندند، و طعم تلخ زندان را از همان زمان که غنچه ناشکفته ای هستند به آنها بچشانند.

غافل از اینکه با این عمل شخصیت آنها را در هم می کوبند و کودکانی بی روح و فاقد عواطف انسانی بار می آورند که آینده جامعه را به خطر خواهند انداخت.

۲- ایراد دیگری که آنها دارند این است که حجاب یک لباس دست و پاگیر است و با فعالیتهای اجتماعی مخصوصا در عصر ماشینهای مدرن سازگار نیست، یک زن حجاب دار خودش را حفظ کند یا چادرش را و یا کودک و یا برنامه اش را؟! ولی این ایراد کنندگان از یک نکته غافلند و آن اینکه حجاب همیشه به معنی چادر نیست، بلکه به معنی پوشش زن است، حال آنجا که با چادر امکان پذیر است چه بهتر و آنجا که نشد به پوشش قناعت می شود.

زنان کشاورز و روستایی ما، مخصوصا زنانی که در برنجزارها مهمترین و مشکلترین کار کشت و برداشت محصول برنج را بر عهده دارند عملا به این پندارها پاسخ گفته اند، و نشان داده اند که یک زن روستایی با داشتن حجاب اسلامی در بسیاری از موارد حتی بیشتر و بهتر از مرد کار می کند، بی آنکه حجابش مانع کارش شود.

۳- ایراد دیگر اینکه آنها می گویند حجاب از این نظر که میان زنان

و مردان فاصله می افکند طبع حریص مردان را آزمندتر می کند، و به جای اینکه خاموش کننده باشد آتش حرص آنها را شعله و رتر می سازد که "الانسان حریص علی ما منع"! پاسخ این ایراد یا صحیحتر سفسطه و مغلظه را مقایسه جامعه امروز ما که حجاب در آن تقریباً در همه مراکز بدون استثناء حکمفرما است با دوران رژیم طاغوت که زنان را مجبور به کشف حجاب می کردند می دهد.

آن روز هر کوی و بر زن مرکز فساد بود، در خانواده ها بی بند و باری عجیبی حکمفرما بود، آمار طلاق فوق العاده زیاد بود، سطح تولد فرزندان نامشروع بالا بود و هزاران بدبختی دیگر.

نمی گوئیم امروز همه اینها ریشه کن شده اما بدون شک بسیار کاهش یافته و جامعه ما از این نظر سلامت خود را باز یافته، و اگر به خواست خدا وضع به همین صورت ادامه یابد و سایر نابسامانیها نیز سامان پیدا کند، جامعه ما از نظر پاکی خانواده ها و حفظ ارزش زن به مرحله مطلوب خواهد رسید.

\*\*\*

## ۲- استثناء وجه و کفین

در اینکه آیا حکم حجاب صورت و دستها حتی از میچ به پائین را نیز شامل می شود یا نه، در میان فقهاء بحث فراوان است، بسیاری عقیده دارند که پوشاندن این دو (وجه و کفین) از حکم حجاب مستثنی است، در حالی که جمعی فتوا به وجوب پوشاندن داده، یا حد اقل احتیاط می کنند، البته آن دسته که پوشاندن این دو را واجب نمی دانند نیز آن را مقید به صورتی می کنند که منشا فساد و انحرافی نگردد، و گر نه واجب است.

در آیه فوق قرائنی بر این استثناء و تایید قول اول وجود دارد از جمله:

الف: استثناء "زینت ظاهر" در آیه فوق خواه به معنی محل زینت باشد

یا خود زینت دلیل روشنی است بر اینکه پوشاندن صورت و کفین لازم نیست.

ب- دستوری که آیه فوق در مورد انداختن گوشه مقنعه به روی گریبان می دهد که مفهومی پوشانیدن تمام سر و گردن و سینه است و سخنی از پوشانیدن صورت در آن نیست قرینه دیگری به این مدعا است.

توضیح اینکه: همانگونه که در شان نزول نیز گفته ایم عربها در آن زمان روسری و مقنعه ای می پوشیدند که دنباله آن را روی شانه ها و پشت سر می انداختند به طوری که مقنعه پشت گوش آنها قرار می گرفت و تنها سر و پشت گردن را می پوشاند، ولی قسمت زیر گلو و کمی از سینه که بالای گریبان قرار داشت نمایان بود. اسلام آمد و این وضع را اصلاح کرد و دستور داد دنباله مقنعه را از پشت گوش یا پشت سر جلو بیاورند و به روی گریبان و سینه بیندازند و نتیجه آن این بود که تنها گردی صورت باقی می ماند و بقیه پوشانده می شد.

ج- روایات متعددی نیز در این زمینه در منابع اسلامی و کتب حدیث، وارد شده است که شاهد زنده ای بر مدعا است (۱) هر چند روایات معارضی نیز دارد که در این حد از صراحت نیست، و جمع میان آنها از طریق استحباب پوشاندن وجه و کفین، و یا حمل بر مواردی که منشا فساد و انحراف است کاملاً ممکن است.

شواهد تاریخی نیز نشان می دهد که نقاب زدن بر صورت در صدر اسلام جنبه عمومی نداشت (شرح بیشتر در زمینه بحث فقهی و روایی این مساله در مباحث نکاح در فقه آمده است).

ولی باز تاکید و تکرار می کنیم که این حکم در صورتی است که سبب سوء استفاده و انحراف نگردد.

ذکر این نکته نیز لازم است که استثناء وجه و کفین از حکم حجاب مفهومی این نیست که جائز است دیگران عمداً نگاه کنند، بلکه در واقع این یک نوع

ص: ۴۵۰

تسهیل برای زنان در امر زندگی است.

\*\*\*

### ۳- منظور از نَسَائِهِمْ چیست؟

چنان که در تفسیر آیه خواندیم نهمین گروهی که مستثنی شده اند و زن حق دارد زینت باطن خود را در برابر آنها آشکار کند زنان هستند، منتهی با توجه به تعبیر "نَسَائِهِمْ" (زنان خودشان) چنین استفاده می شود که زنهای مسلمان تنها می توانند در برابر زنان مسلمان حجاب را بر گیرند، ولی در برابر زنان غیر مسلمان باید با حجاب اسلامی باشند و فلسفه این موضوع چنان که در روایات آمده این است که ممکن است آنها بروند و آنچه را دیده اند برای همسرانشان توصیف کنند و این برای زنان مسلمانان صحیح نیست.

در روایتی که در کتاب "من لا یحضر" آمده از امام صادق ع چنین می خوانیم:

لا ینبغی للمرأة ان تنکشف بین یدی الیهودیه و النصرانیه، فانهن یصفن ذلک لازواجهن: "سزاوار نیست زن مسلمان در برابر زن یهودی یا نصرانی برهنه شود، چرا که آنها آنچه را دیده اند برای شوهرانشان توصیف می کنند" (۱).

\*\*\*

### ۴- تفسیر جمله أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ

ظاهر این جمله مفهوم وسیعی دارد و نشان می دهد که زن می تواند بدون حجاب در برابر برده خود ظاهر شود، ولی در بعضی از روایات اسلامی تصریح شده است که منظور ظاهر شدن در برابر کنیزان است هر چند غیر مسلمان باشند، و غلامان را شامل نمی شود، در حدیثی از امام امیر المؤمنین علی ع می خوانیم که می فرمود:

لا ینظر العبد الی شعر مولاته: "غلام نباید به موی زنی که مولای او است نگاه

ص: ۴۵۱

---

(۱- ۱) "من لا یحضره الفقیه" طبق نقل تفسیر نور الثقلین جلد ۳ صفحه ۵۹۳.

کند" (۱) ولی از بعضی روایات دیگر تعمیم استفاده می شود، اما مسلماً خلاف احتیاط است.

\*\*\*

## ۵- تفسیر "أُولَى الْأَرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ"

"اربه" در اصل از ماده "ارب" (بر وزن عرب) - چنان که راغب در مفردات می گوید - به معنی شدت احتیاج است که انسان برای بر طرف ساختن آن چاره جویی می کند، گاهی نیز به معنی حاجت بطور مطلق استعمال می شود.

و منظور از "أُولَى الْأَرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ" در اینجا کسانی هستند که میل جنسی دارند و نیاز به همسر بنا بر این "غَيْرِ أُولَى الْأَرْبَةِ" کسانی را شامل می شود که این تمایل در آنها نیست.

در اینکه منظور از این عنوان چه کسانی است؟ در میان مفسران گفتگو است:

بعضی آن را به معنی پیر مردانی دانسته اند که شهوت جنسی در آنها خاموش شده است، مانند "الْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ" (زنانی که از سر حد ازدواج بیرون رفته اند و از این نظر بازنشسته شده اند).

بعضی دیگر آن را به مردان "خصی" (خواجه).

و بعضی دیگر به "خنثی" که آلت رجولیت مطلقاً ندارد تفسیر کرده اند.

اما آنچه بیش از همه می توان روی آن تکیه کرد و در چند حدیث معتبر از امام باقر ع و امام صادق ع نقل شده این است که منظور از این تعبیر مردان ابلهی است که به هیچ وجه احساس جنسی ندارند، و معمولاً از آنها در کارهای ساده و خدمتکاری استفاده می کنند، تعبیر به "التابعین" نیز همین معنی را تقویت می کند (۲).

ص: ۴۵۲

---

۱- ۱) وسائل الشیعه باب ۱۲۴ از مقدمات نکاح حدیث ۸.

۲- ۲) - برای توضیح بیشتر به جواهر الکلام جلد ۲۹ صفحه ۹۴ به بعد و همچنین وسائل باب ۱۱۱ از ابواب مقدمات نکاح (جلد ۱۴ صفحه ۱۴۸) و همچنین تهذیب جلد ۷ صفحه ۴۶۸ مراجعه شود.

اما از آنجا که این وصف یعنی عدم احساس میل جنسی درباره گروهی از پیران صادق است بعید نیست که مفهوم آیه را توسعه دهیم و این دسته از پیر مردان نیز در معنی آیه داخل باشند.

در حدیثی از امام کاظم ع نیز روی این گروه از پیر مردان تکیه شده است.

ولی به هر حال مفهوم آیه این نیست که این دسته از مردان همانند محارمند، قدر مسلم این است که پوشیدن سر یا کمی از دست و مانند آن در برابر این گروه واجب نیست.

\*\*\*

## ۶- کدام اطفال از این حکم مستثنا هستند

گفتیم دوازدهمین گروهی که حجاب در برابر آنها واجب نیست، اطفالی هستند که از شهوت جنسی هنوز بهره ای ندارند.

جمله "لَمْ يَظْهَرُوا" گاهی به معنی "لم يطلعوا" (آگاهی ندارند) و گاه به معنی "لم يقدروا" (توانایی ندارند) تفسیر شده، زیرا این ماده به هر دو معنی آمده است و در قرآن گاه در این و گاه در آن بکار رفته.

مثلا در آیه ۲۰ سوره کهف می خوانیم: "إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ" (اگر اهل شهر از وجود شما آگاه شوند سنگسارتان می کنند).

و در آیه ۸ سوره توبه می خوانیم "كَيْفَ وَ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلَّا - وَلَا ذِمَّةً" (چگونه با پیمان شکنان پیکار نمی کنید در حالی که اگر آنها بر شما چیره شوند نه ملاحظه خویشاوندی با شما می کنند و نه پیمان).

ولی به هر حال این تفاوت در آیه مورد بحث تفاوت چندانی از نظر نتیجه ندارد منظور اطفالی است که بر اثر عدم احساس جنسی نه توانایی دارند و نه آگاهی.

بنا بر این اطفالی که به سنی رسیده اند که این تمایل و توانایی در آنها بیدار شده باید بانوان مسلمان حجاب را در برابر آنها رعایت کنند.

\*\*\*

## ۷- چرا عمو و دایی جزء محارم نیامده اند؟

از مطالب سؤال انگیز اینکه در آیه فوق ضمن بیان محارم به هیچوجه سخنی از عمو و دایی در میان نیست، با اینکه به طور مسلم محرمند و حجاب در برابر آنها لازم نمی باشد.

ممکن است نکته آن این باشد که قرآن می خواهد نهایت فصاحت و بلاغت را در بیان مطالب به کار گیرد و حتی یک کلمه اضافی نیز نگوید، از آنجا که استثنای "پسر برادر" و "پسر خواهر" نشان می دهد که "عمه" و "خاله" انسان نسبت به او محرمند روشن می شود که عمو و دایی یک زن نیز بر او محرم می باشند و به تعبیر روشنتر محرمیت دو جانبه است، هنگامی که از یک سو فرزندان خواهر و برادر انسان بر او محرم شدند، طبیعی است که از سوی دیگر و در طرف مقابل عمو و دایی نیز محرم باشند (دقت کنید).

## ۸- هر گونه عوامل تحریک ممنوع!

آخرین سخن در این بحث اینکه در آخر آیه فوق آمده است که نباید زنان به هنگام راه رفتن پاهای خود را چنان به زمین کوبند تا صدای خلخالهایشان به گوش رسد! این امر نشان می دهد که اسلام به اندازه ای در مسائل مربوط به عفت عمومی سختگیر و مو شکاف است که حتی اجازه چنین کاری را نیز نمی دهد، و البته به طریق اولی عوامل مختلفی را که دامن به آتش شهوت جوانان می زند مانند نشر عکسهای تحریک آمیز و فیلمهای اغوا کننده و رمانها و داستانهای جنسی را نخواهد داد، و بدون شک محیط اسلامی باید از اینگونه مسائل که مشتریان را به مراکز فساد سوق می دهد و پسران و دختران جوان را به آلودگی و فساد می کشاند پاک و مبرا باشد.

\*\*\*

وَ أَنْكِرُوا الْأَيْمَانَ بِكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَسِعَ عَلِيمٌ (۳۲) وَ لَيْسَ تَعْفِيفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا وَ آتَوْهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ وَ لَا تَكْرَهُوا فِيلْيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِيَبْتِغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَنْ يُكْرِهِنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳۳) وَ لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُبِينَاتٍ وَ مَثَلًا مِنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ وَ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ (۳۴)



۳۲- مردان و زنان بی همسر را همسر دهید و همچنین غلامان و کنیزان صالح و درستکاران را، اگر فقیر و تنگدست باشند خداوند آنان را از فضل خود بی نیاز می سازد، خداوند واسع و آگاه است.

۳۳- آنها که وسیله ازدواج ندارند باید عفت پیشه کنند تا خداوند آنان را به فضلش بی نیاز سازد و بردگانی از شما که تقاضای مکاتبه (قرار داد مخصوص برای آزاد شدن) را دارند با آنها قرار داد ببندید، اگر رشد و صلاح در آنها احساس می کنید (و بعد از آزادی توانایی زندگی مستقل را دارند) و چیزی از مال خدا که به شما داده است به آنها بدهید، و کنیزان خود را برای تحصیل متاع دنیا مجبور به خودفروشی نکنید اگر آنها میخواهند پاک بمانند، و هر کس آنها را بر این کار اکراه کند (سپس پشیمان گردد) خداوند بعد از این اکراه غفور و رحیم است (توبه کنید و برای همیشه این عمل ننگین را ترک گوئید).

۳۴- ما بر شما آیاتی فرستادیم که حقایق بسیاری را تبیین می کند و اخباری از کسانی که پیش از شما بودند و موعظه و اندرزی برای پرهیزگاران.

#### تفسیر:

ترغیب به ازدواج آسان

از آغاز این سوره تا به اینجا طرق حساب شده مختلفی برای پیشگیری از آلودگیهای جنسی مطرح شده است، که هر یک از آنها تاثیر به سزایی در پیشگیری یا مبارزه با این آلودگیها دارد.

در آیات مورد بحث به یکی دیگر از مهمترین طرق مبارزه با فحشاء که ازدواج ساده و آسان، و بی ریا و بی تکلف است، اشاره شده، زیرا این نکته مسلم است که برای بر چیدن بساط گناه، باید از طریق اشباع صحیح و مشروع غرائز وارد شد، و به تعبیر دیگر هیچگونه "مبارزه منفی" بدون "مبارزه مثبت" مؤثر نخواهد افتاد.

لذا در نخستین آیه مورد بحث می فرماید: "مردان و زنان بی همسر را همسر

دهید، و همچنین غلامان و کنیزان صالح و درستکاران را" (وَ أَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ).

"ایامی" جمع "ایم" (بر وزن قیم) در اصل به معنی زنی است که شوهر ندارد، سپس به مردی که همسر ندارد نیز گفته شده است، و به این ترتیب تمام زنان و مردان مجرد در مفهوم این آیه داخلند خواه بکر باشند یا بیوه.

تعبیر "انکحوا" (آنها را همسر دهید) با اینکه ازدواج یک امر اختیاری و بسته به میل طرفین است، مفهومش این است که مقدمات ازدواج آنها را فراهم سازید، از طریق کمکهای مالی در صورت نیاز، پیدا کردن همسر مناسب، تشویق به مساله ازدواج، و بالاخره پا در میانی برای حل مشکلاتی که معمولاً در این موارد بدون وساطت دیگران انجام پذیر نیست، خلاصه مفهوم آیه به قدری وسیع است که هر گونه قدمی و سخنی و درمی در این راه را شامل می شود.

بدون شك اصل تعاون اسلامی ایجاب می کند که مسلمانان در همه زمینه ها به یکدیگر کمک کنند ولی تصریح به این امر در مورد ازدواج دلیل بر اهمیت ویژه آن است.

اهمیت این مساله تا به آن پایه است که در حدیثی از امیر مؤمنان علی ع می خوانیم:

افضل الشفاعات ان تشفع بین اثین فی نکاح حتی یجمع الله بینهما: □

"بهترین شفاعت آن است که میان دو نفر برای امر ازدواج میانجیگری کنی، تا این امر به سامان برسد!" (۱).

در حدیث دیگری از امام کاظم موسی بن جعفر (ع) می خوانیم:

ثلاثة يستظلون بظل عرش الله يوم القيامة، يوم لا ظل الا ظله، رجل زوج اخاه المسلم او اخدمه، او كتم له سرا "سه طایفه اند که در روز قیامت در سایه عرش خدا قرار دارند، روزی که سایه ای جز سایه او نیست: کسی که وسائل تزویج برادر مسلمانش □

ص: ۴۵۷

را فراهم سازد، و کسی که به هنگام نیاز به خدمت، خدمت کننده ای برای او فراهم کند و کسی که اسرار برادر مسلمانش را پنهان دارد" (۱) و بالآخره در حدیثی از پیامبر ص می خوانیم: هر گامی انسان در این راه بر دارد و هر کلمه ای بگوید، ثواب یک سال عبادت در نامه عمل او می نویسند"

(کان له بكل خطوه خطاها، او بكل کلمه تکلم بها فی ذلک، عمل سنه قیام لیلها و صیام نهارها)

(۲)

و از آنجا که یک عذر تقریبا عمومی و بهانه همگانی برای فرار از زیر بار ازدواج و تشکیل خانواده مساله فقر و نداشتن امکانات مالی است قرآن به پاسخ آن پرداخته می فرماید: از فقر و تنگدستی آنها نگران نباشید و در ازدواجشان بکوشید چرا که "اگر فقیر و تنگدست باشند خداوند آنها را از فضل خود بی نیاز می سازد" (إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ).

و خداوند قادر بر چنین کاری هست، چرا که "خداوند واسع و علیم است" (وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ).

قدرتش آن چنان وسیع است که پهنه عالم هستی را فرا می گیرد، و علم او چنان گسترده است که از نیات همه کس مخصوصا آنها که به نیت حفظ عفت و پاکدامنی اقدام به ازدواج می کنند آگاه است، و همه را مشمول فضل و کرم خود قرار خواهد داد.

در این زمینه تحلیل روشنی داریم، و همچنین روایات متعددی که در آخر این بحث خواهد آمد.

\*\*\* ولی از آنجا که گاه با تمام تلاش و کوشش که خود انسان و دیگران می کنند

ص: ۴۵۸

۱-۱) وسائل الشیعه جلد ۱۴ صفحه ۲۷ (باب ۱۲ از ابواب مقدمات نکاح).

۲-۲) مدرک سابق

وسیله ازدواج فراهم نمی گردد و خواه و ناخواه انسان مجبور است مدتی را با محرومیت بگذراند، مبادا کسانی در این مرحله قرار دارند گمان کنند که آلودگی جنسی برای آنها مجاز است، و ضرورت چنین ایجاب می کند، لذا بلافاصله در آیه بعد دستور پارسایی را هر چند مشکل باشد به آنها داده می گوید: "و آنها که وسیله ازدواج ندارند باید عفت پیشه کنند، تا خداوند آنان را به فضلش بی نیاز سازد" (و لِيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُعْطِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ).

نکنند در این مرحله بحرانی و در این دوران آزمایش الهی تن به آلودگی در دهند و خود را معذور بشمرند که هیچ عذری پذیرفته نیست، بلکه باید قدرت ایمان و شخصیت و تقوا را در چنین مرحله ای آزمود.

سپس از آنجا که اسلام به هر مناسبت سخن از بردگان به میان آید عنایت و توجه خاصی به آزادی آنها نشان می دهد، از بحث ازدواج، به بحث آزادی بردگان از طریق "مکاتبه" (بستن قرارداد برای کار کردن غلامان و پرداختن مبلغی به اقساط به مالک خود و آزاد شدن) پرداخته می گوید: "بردگانی که از شما تقاضای مکاتبه برای آزادی می کنند با آنها قرار داد ببندید، اگر رشد و صلاح در آنان احساس می کنید" (و الَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا).

منظور از جمله "عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا" این است که رشد و صلاحیت کافی برای عقد این قرار داد و سپس توانایی برای انجام آن داشته باشند و بتوانند بعد از پرداختن مال الکتابه (مبلغی را که قرار داد بسته اند) زندگی مستقلی را شروع کنند، اما اگر توانایی بر این امور را نداشته باشند، و این کار در مجموع به ضرر آنها تمام شود و در نتیجه سر بار جامعه شوند باید به وقت دیگری موکول کنند که این صلاحیت و توانایی حاصل گردد.

سپس برای اینکه بردگان به هنگام ادای این اقساط به زحمت نیفتند

دستور می دهد که "چیزی از مال خداوند که به شما داده است به آنها بدهید" ( وَآتُوهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ ).

در اینکه منظور از این مال چه مالی است که باید به این بردگان داد؟ در میان مفسران گفتگو است:

جمع کثیری گفته اند: منظور این است که سهمی از زکات، همانگونه که در آیه ۶۰ سوره توبه آمده است، به آنها پرداخته شود تا بتوانند دین خود را ادا کنند و آزاد شوند.

بعضی دیگر گفته اند منظور آن است که صاحب برده قسمتی از اقساط را به او ببخشد، و یا اگر دریافت داشته به او باز گرداند، تا توانایی بیشتر بر نجات خود از اسارت و بردگی پیدا کند.

این احتمال نیز وجود دارد که در آغاز کار که بردگان توانایی بر تهیه مال ندارند چیزی به عنوان کمک خرج یا سرمایه مختصر به آنها بدهند تا بتوانند به کسب و کاری مشغول شوند، هم خود را اداره کنند، و هم اقساط دین خویش را پردازند.

البته سه تفسیر فوق با هم منافاتی ندارد و ممکن است مجموعاً در مفهوم آیه جمع باشد، هدف واقعی این است که مسلمانان این گروه مستضعف را تحت پوشش کمکهای خود قرار دهند تا هر چه زودتر خلاصی یابند.

در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم که در تفسیر این آیه فرمود:

تضع عنه من نجومه التی لم تکن ترید ان تنقصه، و لا تزید فوق ما فی نفسک

(۱)

اشاره به اینکه بعضی برای اینکه کلام شرعی درست کنند و بگویند ما طبق آیه فوق به بردگان خود کمک کرده ایم و تخفیف داده ایم، مبلغ مال الکتابه را بیش از آنچه در نظر داشتند می نوشتند، تا به هنگام تخفیف دادن درست همان مقداری

ص: ۴۶۰

را که می خواستند بی کم و کاست دریافت دارند! امام صادق ع از این کار نهی می فرماید و می گوید: "باید تخفیف از چیزی باشد که واقعا در نظر داشته از او بگیرد!" در دنباله آیه به یکی از اعمال بسیار زشت بعضی از دنیا پرستان در مورد بردگان اشاره کرده می فرماید: "کنیزان خود را به خاطر تحصیل متاع زود گذر دنیا مجبور به خودفروشی نکنید، اگر آنها می خواهند پاک بمانند!" (وَلَا تُكْرَهُوا فِئِيَا تَكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِيَبْتِغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا).

بعضی از مفسران در شان نزول این جمله گفته اند: "عبد الله بن ابی شش کنیز داشت که آنها را مجبور به کسب در آمد برای او از طریق خودفروشی می کرد! هنگامی که حکم اسلام درباره مبارزه با اعمال منافی با عفت (در این سوره) صادر شد آنها به خدمت پیامبر ص آمدند و از این ماجرا شکایت کردند آیه فوق نازل شد و از این کار نهی کرد" (۱).

این آیه نشان می دهد که تا چه حد در عصر جاهلیت مردم گرفتار انحطاط و سقوط اخلاقی بودند که حتی بعد از ظهور اسلام نیز بعضا به کار خود ادامه می دادند، تا اینکه آیه فوق نازل شد و به این وضع ننگین خاتمه داد، اما متاسفانه در عصر ما که بعضی آن را عصر جاهلیت قرن بیستم نام نهاده اند در بعضی از کشورها که دم از تمدن و حقوق بشر می زنند این عمل به شدت ادامه دارد، و حتی در مملکت ما، در عصر طاغوت نیز به صورت وحشتناکی وجود داشت که دختران معصوم و زنان ناآگاه را فریب می دادند و به مراکز فساد می کشاندند و با طرحهای شیطانی مخصوص آنها را مجبور به خودفروشی می کردند و راه فرار را از هر طریق به روی آنها می بستند، تا از این طریق در آمدهای سرشاری فراهم سازند که شرح این ماجرا، بسیار دردناک، و از عهده این سخن خارج است.

ص: ۴۶۱

---

(۱- ۱) "مجمع البیان" ذیل آیه مورد بحث و "تفسیر قرطبی" (با مختصر تفاوت).

گرچه ظاهراً بردگی به صورت سابق وجود ندارد، ولی در دنیای به اصطلاح متمدن جنایاتی می شود که از دوران بردگی به مراتب وحشتناکتر است، خداوند مردم جهان را از شر این انسانهای متمدن نما حفظ کند، و خدا را شکر که در محیط ما بعد از انقلاب اسلامی به این اعمال ننگین خاتمه داده شد.

ذکر این نکته نیز لازم است که جمله *إِنْ أَرَدَنْ تَحْصُنَا* (اگر آنها می خواهند پاک بمانند...) مفهومی نیست که اگر خود آن زنهای مایل به این کار باشند اجبار آنها مانعی ندارد، بلکه این تعبیر از قبیل "منتفی به انتفاء موضوع" است زیرا عنوان "اکراه" در صورت عدم تمایل صادق است و اگر نه خودفروشی و تشویق به آن به هر حال گناه بزرگی است.

این تعبیر برای این است که اگر صاحبان این کنیزان مختصر غیرتی داشته باشند به غیرت آنها برخورد مفهوم آیه این است این کنیزان که ظاهراً در سطح پائینتری قرار دارند مایل به این آلودگی نیستند شما که آن همه ادعا دارید چرا تن به چنین پستی در می دهید؟! در پایان آیه -چنان که روش قرآن است- برای اینکه راه بازگشت را به روی گنهکاران نبندد بلکه آنها را تشویق به توبه و اصلاح کند می گوید: "و هر کس آنها را بر این کار اکراه کند (سپس پشیمان گردد) خداوند بعد از اکراه آنها غفور و رحیم است" (*وَمَنْ يُكْرِهْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِمْ غَفُورٌ رَحِيمٌ*).

این جمله چنان که گفتیم ممکن است اشاره به وضع صاحبان آن کنیزان باشد که از گذشته تاریک و ننگین خود پشیمان و آماده توبه و اصلاح خویشان هستند، و یا اشاره به آن زنانی است که تحت فشار و اجبار تن به این کار می دادند.

\*\*\* در آخرین آیات مورد بحث -همانگونه که روش قرآن است- به صورت یک جمع بندی اشاره به بحثهای گذشته کرده می فرماید: "ما بر شما آیاتی فرستادیم

که حقائق بسیاری را تبیین می کند" (وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُّبِينَاتٍ).

و نیز "مثلا و اخباری از کسانی که پیش از شما بودند" (و سر نوشت آنها درس عبرتی برای امروز شما است) (و مَثَلًا مِنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ).

و نیز "موعظه و پند و اندرزی برای پرهیزکاران" (و مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ) \*\*\*

**نکته ها:**

**اشاره**

### ۱- ازدواج یک سنت الهی است

گر چه امروز مساله ازدواج آن قدر در میان آداب و رسوم غلط و حتی خرافات پیچیده شده که به صورت یک جاده صعب العبور یا غیر قابل عبور برای جوانان در آمده است، ولی قطع نظر از این پیرایه ها، ازدواج یک حکم فطری و هماهنگ قانون آفرینش است که انسان برای بقاء نسل و آرامش جسم و روح و حل مشکلات زندگی احتیاج به ازدواج سالم دارد.

اسلام که هماهنگ با آفرینش گام بر میدارد نیز در این زمینه تعبیرات جالب و مؤثری دارد، از جمله حدیث معروف پیامبر ص است:

"تناكحوا، و تناسلوا تكثروا فانی اباهی بكم الامم يوم القيامة و لو بالسقط" : "ازدواج کنید تا نسل شما فزونی گیرد که من با فزونی جمعیت شما حتی با فرزندان سقط شده در قیامت به دیگر امتهای مباحات می کنم! (۱) و در حدیث دیگر از آن حضرت می خوانیم:

"من تزوج فقد احرز نصف دینه فلیتق الله فی النصف الباقی" : "کسی که همسر اختیار کند نیمی از دین خود را محفوظ داشته، و باید مراقب نیم دیگر باشد" (۲).

چرا که گزینه جنسی نیرومندترین و سرکشترین غرائز انسان است که به تنهایی با دیگر غرائز برابری می کند، و انحراف آن نیمی از دین و ایمان انسان

ص: ۴۶۳



را به خاطر خواهد انداخت.

باز در حدیث دیگری از پیامبر ص می خوانیم

"شرار کم عزابکم":

"بدترین شما مجرداند" (۱).

به همین دلیل در آیات مورد بحث و همچنین روایات متعددی مسلمانان تشویق به همکاری در امر ازدواج مجردان و هر گونه کمک ممکن به این امر شده اند مخصوصاً اسلام در مورد فرزندان مسئولیت سنگینی بر دوش پدران افکنده، و پدرانی را که در این مسئله حیاتی بی تفاوت هستند شریک جرم انحراف فرزندانشان شمرده است چنان که در حدیثی از پیامبر ص می خوانیم:

من ادرک له ولد و عنده ما یزوجه فلم یزوجه، فاحدث فالاثم بینهما! "کسی که فرزندش به حد رشد رسد و امکانات تزویج او را داشته باشد و اقدام نکند، و در نتیجه فرزند مرتکب گناهی شود، این گناه بر هر دو نوشته می شود!" (۲) و باز به همین دلیل دستور مؤکد داده شده است که هزینه های ازدواج را اعم از مهر و سایر قسمتها سبک و آسان بگیرند، تا مانعی بر سر راه ازدواج مجردان پیدا نشود، از جمله در مورد مهریه سنگین که غالباً سنگ راه ازدواج افراد کم در آمد است.

در حدیثی از پیامبر اکرم ص می خوانیم:

شوم المرأه غلاء مهرها "زن بد قدم زنی است که مهرش سنگین باشد" (۳).

و باز در حدیث دیگری که در ذیل حدیث فوق وارد شده می خوانیم

من شومها شده مؤنتها "یکی از نشانه های شوم بودن زن آن است که هزینه زندگی (یا هزینه ازدواجش) سنگین باشد" (۴).

ص: ۴۶۴

۱-۱) مجمع البیان ذیل آیه مورد بحث.

۲-۲) مجمع البیان ذیل آیه مورد بحث.

۳-۳ و ۴) وسائل الشیعه جلد ۱۵ باب ۵ من ابواب المهور صفحه ۱۰.

و از آنجا که بسیاری از مردان و زنان برای فرار از زیر بار این مسئولیت الهی و انسانی متعذر به عذرهایی از جمله نداشتن امکانات مالی می شوند در آیات فوق صریحا گفته شده است که "فقر" نمی تواند مانع راه ازدواج گردد، بلکه چه بسا ازدواج سبب غنا و بی نیازی می شود.

دلیل آن هم با دقت روشن می شود، زیرا انسان تا مجرد است احساس مسئولیت نمی کند نه ابتکار و نیرو و استعداد خود را به اندازه کافی برای کسب در آمد مشروع بسیج می کند، و نه به هنگامی که در آمدی پیدا کرد در حفظ و بارور ساختن آن می کوشد و به همین دلیل مجردان غالبا خانه به دوش و تهی دستند! اما بعد از ازدواج شخصیت انسان تبدیل به یک شخصیت اجتماعی می شود و خود را شدیداً مسئول حفظ همسر و آبروی خانواده و تامین وسائل زندگی فرزندان آینده می بیند، به همین دلیل تمام هوش و ابتکار و استعداد خود را به کار می گیرد و در حفظ درآمدهای خود و صرفه جویی، تلاش می کند و در مدت کوتاهی می تواند بر فقر چیره شود.

بی جهت نیست که در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم "

الرزق مع النساء و العیال": "روزی همراه همسر و فرزند است" (۱).

و در حدیث دیگری از پیامبر ص می خوانیم: "مردی خدمت حضرتش رسید و از تهیدستی و نیازمندی شکایت کرد پیامبر ص فرمود:

تزوج، فتزوج فوسع له "ازدواج کن، او هم ازدواج کرد و گشایش در کار او پیدا شد" (۲).

بدون شک امدادهای الهی و نیروهای مرموز معنوی نیز به کمک چنین افراد می آید که برای انجام وظیفه انسانی و حفظ پاکی خود اقدام به ازدواج می کنند.

هر فرد با ایمان می تواند به این وعده الهی دلگرم و مؤمن باشد، در حدیثی

ص: ۴۶۵

---

۱- ۱) تفسیر نور الثقلین جلد ۳ صفحه ۵۹۵.

۲- ۲) وسائل الشیعه جلد ۱۴ صفحه ۲۵ (باب ۱۱ از ابواب مقدمات نکاح).

از پیامبر گرامی اسلام ص نقل شده:

من ترك التزويج مخافه العيله فقد ساء ظنه بالله ان الله عز و جل يقول إِنَّ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِيهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ .

"کسی که ازدواج را از ترس فقر ترک کند گمان بد به خدا برده است، زیرا خداوند متعال می فرماید: "اگر آنها فقیر باشند خداوند آنها را از فضل خود بی نیاز می سازد" (۱).

البته روایات در منابع اسلامی در این زمینه فراوان است که اگر بخواهیم به نقل همه آنها پردازیم از بحث تفسیری خارج می شویم.

\*\*\*

## ۲- منظور از جمله "و الصالحين من عبادكم و إيمانكم" چیست؟

قابل توجه اینکه در آیات مورد بحث به هنگامی که سخن از ازدواج مردان و زنان بی همسر به میان می آید به طور کلی دستور می دهد برای ازدواج آنان اقدام کنید، اما هنگامی که نوبت بردگان می رسد آن را مقید به "صالح بودن" می کند.

جمعی از مفسران (مانند نویسنده عالیقدر تفسیر المیزان و همچنین تفسیر صافی) آن را به معنی صلاحیت برای ازدواج تفسیر کرده اند، در حالی که اگر چنین باشد این قید در زنان و مردان آزاد نیز لازم است.

بعضی دیگر گفته اند که منظور صالح بودن از نظر اخلاق و اعتقاد است چرا که صالحان از اهمیت ویژه ای در این امر برخوردارند، ولی باز جای این سؤال باقی است که چرا در غیر بردگان این قید نیامده است؟ احتمال می دهیم منظور چیز دیگری باشد و آن اینکه: در شرایط زندگی آن روز بسیاری از بردگان در سطح پائینی از فرهنگ و اخلاق قرار داشتند

ص: ۴۶۶

بطوری که هیچگونه مسئولیتی در زندگی مشترک احساس نمی کردند، اگر با این حال اقدام به تزویج آنها می شد همسر خود را به آسانی رها نموده و او را بدبخت می کردند، لذا دستور داده شده است در مورد آنها که صلاحیت اخلاقی دارند اقدام به ازدواج کنید، و مفهومی این است که در مورد بقیه نخست کوشش برای صلاحیت اخلاقیشان شود تا آماده زندگی زناشویی شوند، سپس اقدام به ازدواجشان گردد.

\*\*\*

### ۳- عقد مکاتبه؟

گفتیم اسلام برنامه "آزادی تدریجی بردگان" را طرح کرده، و به همین دلیل از هر فرصتی برای آزاد ساختن آنان استفاده کرده است، یکی از مواد این برنامه مساله "مکاتبه" است که به عنوان یک دستور در آیات مورد بحث به آن اشاره شده است.

"مکاتبه" از ماده "کتابت" و "کتابت" در اصل از ماده "کتب" (بر وزن کسب) به معنی "جمع" است، و اینکه نوشتن را کتابت می گویند به خاطر آن است که حروف و کلمات را در یک عبارت جمع می کنند، و چون در مکاتبه قرار دادی میان "مولا" و "عبد" نوشته می شود آن را مکاتبه نامیده اند.

عقد مکاتبه یک نوع قرار داد است که میان این دو نفر بسته می شود، و عبد موظف می گردد که از طریق کسب آزاد، مالی تهیه کرده و به اقساطی که برای او قابل تحمل باشد به "مولا" بپردازد و آزادی خود را باز یابد، و دستور داده شده است که مجموع این اقساط بیش از قیمت عبد نباشد.

و نیز اگر به عللی عبد از پرداختن اقساط عاجز شد باید از بیت المال و سهم زکات اقساط او پرداخته و آزاد گردد، حتی بعضی از فقهاء تصریح کرده اند که اگر زکاتی به مولا تعلق گیرد خود او باید اقساط بدهی عبد را از باب زکات

حساب کند.

این عقد یک عقد لازم است و هیچیک از طرفین حق فسخ آن را ندارد.

روشن است که با این طرح هم بسیاری از بردگان آزادی خود را باز می یابند و هم توانایی زندگی مستقل را در این مدت که ملزم به کار کردن و پرداخت اقساط هستند پیدا می کنند، و هم صاحبان آنها به ضرر و زیان نمی افتند و عکس العمل منفی به زیان بردگان نشان نخواهند داد.

"مکاتبه" احکام و فروع فراوانی دارد که در کتب فقهی "کتاب المکاتبه" آمده است.

\*\*\*

ص: ۴۶۸

اشاره

اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ  
 مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ  
 الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۳۵) فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ (۳۶) رِجَالٌ  
 لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ (۳۷) لِيَجْزِيَ اللَّهُ  
 أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۳۸)

۳۵- خداوند نور آسمانها و زمین است، مثل نور خداوند همانند چراغدانی است که در آن چراغی (پر فروغ) باشد، آن چراغ در حبابی قرار گیرد، حبابی شفاف و درخشنده همچون یک ستاره فروزان، این چراغ با روغنی افروخته میشود که از درخت پر برکت زیتونی گرفته شده که نه شرقی است و نه غربی (آن چنان روغنش صاف و خالص است که) نزدیک است بدون تماس با آتش شعله ور شود، نوری است بر فراز نور، و خدا هر کس را بخواهد به نور خود هدایت می کند و خداوند به هر چیزی آگاه است.

۳۶- (این چراغ پر فروغ) در خانه هایی قرار دارد که خداوند اذن فرموده دیوارهای آن را بالا- برند (تا از دستبرد شیاطین و هوسبازان در امان باشد) خانه هایی که نام خدا در آن برده شود و صبح و شام در آن تسبیح گویند.

۳۷- مردانی که نه تجارت و نه معامله، آنها را از یاد خدا و بر پا داشتن نماز و ادای زکات غافل نمی کند، آنها از روزی می ترسند که دلها و چشمها در آن زیر و رو می شود! ۳۸- هدف این است که خداوند آنها را به بهترین اعمالی که انجام داده اند پاداش دهد و از فضلش بر پاداش آنها بیفزاید، و خداوند هر کس را بخواهد بی حساب روزی می دهد (و از مواهب بی انتهای خویش بهره مند می سازد).

#### تفسیر:

آیه نور!

در تفسیر آیات فوق سخن بسیار گفته شده است، و مفسران و فلاسفه و عرفای اسلامی هر کدام بحثهای فراوانی دارند، پیوند ارتباط این آیات با آیات گذشته از این نظر است که در آیات پیشین سخن از مساله عفت و مبارزه با فحشاء با استفاده از طرق و وسائل گوناگون بود، و از آنجا که ضامن اجرای همه احکام الهی، مخصوصاً کنترل کردن غرائز سرکش، بخصوص غریزه جنسی که نیرومندترین آنها است

بدون استفاده از پشتوانه "ایمان" ممکن نیست، سرانجام بحث را به ایمان و اثر نیرومند آن کشانیده و از آن سخن می گوید.

نخست می فرماید: "خداوند نور آسمانها و زمین است" (اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ).

چه جمله زیبا و جالب و پر ارزشی؟ آری خدا نور آسمانها و زمین است، روشنی و روشنی بخش همه آنها.

گروهی از مفسران کلمه "نور" را در اینجا به معنی "هدایت کننده".

و بعضی به معنی "روشن کننده".

و بعضی به معنی "زینت بخش" تفسیر کرده اند.

همه این معانی صحیح است ولی مفهوم آیه باز هم از این گسترده تر می باشد.

توضیح اینکه: در قرآن مجید و روایات اسلامی از چند چیز به عنوان "نور" یاد شده است:

۱- قرآن مجید-چنان که در آیه ۱۵ سوره مائده می خوانیم: قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ: "از سوی خداوند نور و کتاب آشکاری برای شما آمد" و در آیه ۱۵۷ سوره اعراف نیز می خوانیم: وَاتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ: "کسانی که پیروی از نوری می کنند که با پیامبر نازل شده است آنها رستگارانند".

۲- "ایمان"-چنان که در آیه ۲۵۷ بقره آمده است: اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ: "خداوند ولی کسانی است که ایمان آورده اند، آنها را از ظلمت‌های (شرک و کفر) به سوی نور (ایمان) رهبری می کند".

۳- "هدایت الهی" و روشن بینی-چنان که در آیه ۱۲۲ سوره انعام آمده: أَوْ مَنْ كَانَ مِثْلًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مِثْلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ



لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا: "آیا کسی که مرده بوده است و ما او را زنده کردیم و نور هدایتی برای او قرار دادیم که در پرتو آن بتواند در میان مردم راه برود همانند کسی است که در تاریکی باشد و هرگز از آن خارج نگردد؟!؟" - "آئین اسلام" - چنان که در آیه ۳۲ سوره توبه می خوانیم: وَ يَأْتِي اللَّهَ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ: "خداوند ابا دارد جز از اینکه نور (اسلام) را کامل کند هر چند کافران نخواهند".

۵- شخص پیامبر(ص)- در آیه ۴۶ سوره احزاب درباره پیامبر می خوانیم: وَ دَاعِيَا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا: "ما تو را دعوت کننده به سوی خدا به اذن و فرمان او قرار دادیم و چراغی نور بخش".

۶- امامان و پیشوایان معصوم- چنان که در زیارت جامعه آمده: خَلَقَكُمْ اللَّهُ أَنْوَارًا فَجَعَلَكُمْ بَعْرَشَه مَحْدَقِينَ: "خداوند شما را نورهایی آفرید که گرد عرش او حلقه زده بودید" و نیز در همان زیارتنامه آمده است: و انتم نور الاخيار و هداه الأبرار: "شما نور خوبان و هدایت کننده نیکوکاران هستید".

۷- و بالآخره از "علم و دانش" نیز به عنوان نور یاد شده چنان که در حدیث مشهور است: العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء: "علم نوری است که خدا در قلب هر کس که بخواهد می افکند... اینها همه از یک سو".

و از سوی دیگر: باید در اینجا خواص و ویژگیهای نور را دقیقاً بررسی کنیم، با مطالعه اجمالی روشن می شود که نور دارای خواص و ویژگیهای زیر است:

۱- نور زیباترین و لطیفترین موجودات در جهان ماده است و سرچشمه همه زیباییها و لطافتها است! ۲- نور بالاترین سرعت را طبق آنچه در میان دانشمندان معروف است در جهان ماده دارد نور با سرعت سیصد هزار کیلومتر در ثانیه می تواند کره زمین را در یک چشم بر هم زدن (کمتر از یک ثانیه) هفت بار دور بزند، به همین دلیل

مسافتهای فوق العاده عظیم و سرسام آور نجومی را فقط با سرعت سیر نور می‌سنجند و واحد سنجش در آنها سال نوری است، یعنی مسافتی را که نور در یک سال با آن سرعت سرسام‌آورش می‌پیماید.

۳- نور وسیله تبیین اجسام و مشاهده موجودات مختلف این جهان است، و بدون آن چیزی را نمی‌توان دید، بنا بر این هم "ظاهر" است و هم "مظهر" (ظاهر کننده غیر).

۴- نور آفتاب که مهمترین نور در دنیای ما است پرورش دهنده گلها و گیاهان بلکه رمز بقای همه موجودات زنده است و ممکن نیست موجودی بدون استفاده از نور (به طور مستقیم یا غیر مستقیم) زنده بماند.

۵- امروز ثابت شده که تمام رنگهایی را که ما می‌بینیم نتیجه تابش نور آفتاب یا نورهای مشابه آن است و گر نه موجودات در تاریکی مطلق رنگی ندارند!

۶- تمام انرژیهای موجود در محیط ما (بجز انرژی اتمی) همه از نور آفتاب سرچشمه می‌گیرد، حرکت بادهای، ریزش باران و حرکت نهرها و سیلها و آبشارها و بالاخره حرکت همه موجودات زنده با کمی دقت به نور آفتاب منتهی می‌شود.

سرچشمه گرما و حرارت و آنچه بستر موجودات را گرم نگاه میدارد همان نور آفتاب است حتی گرمی آتش که از چوب درختان و یا ذغال سنگ و یا نفت و مشتقات آن به دست می‌آید نیز از گرمی آفتاب است چرا که همه اینها طبق تحقیقات علمی به گیاهان و حیواناتی باز می‌گردند که حرارت را از خورشید گرفته و در خود ذخیره کرده اند، بنا بر این حرکت موتورها نیز از برکت آن است.

۷- نور آفتاب نبود کننده انواع میکروبها و موجودات موذی است و اگر تابش اشعه این نور پر برکت نبود کره زمین، تبدیل به بیمارستان بزرگی می‌شد که همه ساکنانش با مرگ دست به گریبان بودند!

خلاصه هر چه در این پدیده عجیب عالم خلقت (نور) بیشتر می نگریم و دقیق تر می شویم آثار گرانبها و برکات عظیم آن آشکارتر می شود.

حال با در نظر گرفتن این دو مقدمه اگر بخواهیم برای ذات پاک خدا تشبیه و تمثیلی از موجودات حسی این جهان انتخاب کنیم (گر چه مقام با عظمت او از هر شبیه و نظیر برتر است) آیا جز از واژه "نور" می توان استفاده کرد؟! همان خدایی که پدید آورنده تمام جهان هستی است، روشنی بخش عالم آفرینش است، همه موجودات زنده به برکت فرمان او زنده اند، و همه مخلوقات بر سر خوان نعمت او هستند که اگر لحظه ای چشم لطف خود را از آنها باز گیرد همگی در ظلمت فنا و نیستی فرو می روند.

و جالب اینکه هر موجودی به هر نسبت با او ارتباط دارد به همان اندازه نورانیت و روشنایی کسب می کند:

قرآن نور است چون کلام اوست.

آئین اسلام نور است چون آئین او است.

پیامبران نورند چون فرستادگان اویند.

امامان معصوم انوار الهی هستند چون حافظان آئین او بعد از پیامبرانند.

"ایمان" نور است چون رمز پیوند با او است.

علم نور است چون سبب آشنایی با او است.

بنا بر این  $\square$  اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ .

بلکه اگر نور را به معنی وسیع کلمه به کار بریم یعنی "هر چیزی که ذاتش ظاهر و آشکار باشد و ظاهر کننده غیر" در اینصورت به کار بردن کلمه "نور" در ذات پاک او جنبه تشبیه هم نخواهد داشت، چرا که چیزی در عالم خلقت از او آشکارتر نیست، و تمام آنچه غیر او است از برکت وجود او آشکار است.

در کتاب "توحید" از "امام علی بن موسی الرضا" ع چنین آمده:

از آن حضرت تفسیر آیه نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ را خواستند فرمود:

هاد لاهل السماوات و هاد لاهل الارض: "او هدایت کننده اهل آسمانها و هدایت کننده اهل زمین است".

در حقیقت این یکی از خواص نور الهی است، اما مسلماً منحصر به آن نمی باشد، و به این ترتیب تمام تفسیرهایی را که در زمینه این آیه گفته اند می توان در آنچه ذکر کردیم جمع نمود که هر کدام اشاره به یکی از ابعاد این نور بی نظیر و این روشنایی بی مانند است.

جالب اینکه در فراز چهل و هفتم از دعای "جوشن کبیر" که مجموعه ای از صفات خداوند متعال است می خوانیم: یا نور النور، یا منور النور، یا خالق النور، یا مدبر النور، یا مقدر النور، یا نور کل نور، نور قبل کل نور، یا نور بعد کل نور، یا نور فوق کل نور، یا نور الیس کمثلہ نور!

"ای نور نورها، و ای روشنی بخش روشناییها، ای آفریننده نور، ای تدبیر کننده نور، ای تقدیر کننده نور، ای نور همه نورها، ای نور قبل از هر نور، ای نور بعد از هر نور، ای نوری که برتر از هر نوری، و ای نوری که همانندش نوری نیست!" و به این ترتیب همه انوار هستی از نور او مایه می گیرد، و به نور ذات پاک او منتهی می شود.

\*\*\*قرآن بعد از بیان حقیقت فوق با ذکر یک مثال زیبا و دقیق چگونگی نور الهی را در اینجا مشخص می کند و می فرماید: "مثل نور خداوند همانند چراغدانی است که در آن چراغی باشد و آن چراغ در جابی قرار گیرد، جابی شفاف و درخشنده همچون یک ستاره فروزان" (مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاهٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ).

"و این چراغ با روغنی افروخته می شود که از درخت پر برکت زیتونی گرفته شده که نه شرقی است و نه غربی" (يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ).

"آن چنان روغنش صاف و خالص است که گویی بدون تماس با آتش می خواهد شعله ور شود!" (يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمَسَّهُ نَارٌ).

"نوری است بر فراز نور" (نُورٌ عَلَى نُورٍ).

"و خدا هر کس را بخواهد به نور خود هدایت می کند" (يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ).

"و برای مردم مثلها می زند" (وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ).

"و خداوند به هر چیزی آگاه است" (وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ).

برای تشریح این مثال توجه به چند امر ضروری است:

مشکاه در اصل به معنی روزنه و محل کوچکی است که در دیوار ایجاد می کردند و چراغهای معمول قدیم را برای محفوظ ماندن از مزاحمت باد و طوفان در آن می نهادند، و گاه از داخل اطاق طاقچه کوچکی درست می کردند و طرفی را که در بیرون اطاق و مشرف به حیاط منزل بود با شیشه ای می پوشاندند، تا هم داخل اطاق روشن شود و هم صحن حیاط، و در ضمن از باد و طوفان نیز مصون بماند، و نیز به محفظه های شیشه ای که به صورت مکعب مستطیلی می ساختند و دری داشت و در بالای آن روزنه ای برای خروج هوا، و چراغ را در آن می نهادند گفته شده است.

کوتاه سخن اینکه: "مشکاه" محفظه ای برای چراغ در مقابل حمله باد و طوفان بود، و از آنجا که غالباً در دیوار ایجاد می شد نور چراغ را نیز متمرکز ساخته و منعکس می نمود.

"زجاجه" یعنی "شیشه"، و در اصل به سنگهای شفاف می گویند، و از آنجا که شیشه نیز از مواد سنگی ساخته می شود و شفاف است به آن "زجاجه"

گفته شده.

و در اینجا به معنی حبابی است که روی چراغ می گذاشتند تا هم شعله را محافظت کند و هم گردش هوا را، از طرف پائین به بالا، تنظیم کرده، بر نور و روشنایی شعله بیفزاید.

"مصباح" به معنی خود "چراغ" است که معمولاً با فتیله و یک ماده روغنی قابل اشتعال افروخته می شده است.

جمله  $\text{يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ}$  اشاره به ماده انرژی زای فوق العاده مستعد برای این چراغ است، چرا که "روغن زیتون" که از درخت پر بار و پر برکتی گرفته شود یکی از بهترین روغنها برای اشتعال است آنهم درختی که تمام جوانب آن به طور مساوی در معرض تابش نور آفتاب باشد، نه در جانب شرق باغ و کنار دیواری قرار گرفته باشد و نه در جانب غرب که تنها یک سمت آن آفتاب ببیند، و در نتیجه میوه آن نیمی رسیده و نیمی نارس و روغن آن ناصاف گردد.

و با این توضیح به اینجا می رسیم که برای استفاده از نور کامل چنین چراغی با درخشش و تابش بیشتر نیاز به چهار عامل داریم:

چراغدانی که آن را از هر سو محافظت کند بی آنکه از نورش بکاهد، بلکه نور آن را متمرکزتر سازد.

و حبابی که گردش هوا را بر گرد شعله تنظیم کند، اما آن قدر شفاف باشد که به هیچوجه مانع تابش نور نگردد.

و چراغی که مرکز پیدایش نور بر فتیله آن است.

و بالآخره ماده انرژی زای صاف و خالص و زلالی که آن قدر آماده اشتعال باشد که گویی بدون تماس با شعله آتش می خواهد شعله ور گردد.

اینها همه از یک سو، در حقیقت بیانگر جسم و ظاهرشان است.

از سوی دیگر مفسران بزرگ اسلامی در اینکه محتوای این تشبیه چیست و به اصطلاح "مشبه" کدام نور الهی است تفسیرهای گوناگونی دارند:

بعضی گفته اند منظور همان نور هدایتی است که خداوند در دل‌های مؤمنان بر افروخته، و به تعبیر دیگر منظور ایمان است که در سراچه قلوب مؤمنان جایگزین شده است.

بعضی دیگر آن را به معنی قرآن که در درون قلب آدمی نورافکن می گردد دانسته اند.

بعضی دیگر تشبیه را اشاره به شخص پیامبر ص.

و بعضی اشاره به دلایل توحید و عدل پروردگار.

و بعضی به روح اطاعت و تقوا که مایه هر خیر و سعادت است تفسیر کرده اند.

در واقع تمام مصادیقی که برای نور معنوی در قرآن و روایات اسلامی آمده در اینجا به عنوان تفسیر ذکر شده است، و روح همه آنها در واقع یک چیز است و آن همان نور "هدایت" است که از قرآن و وحی و وجود پیامبران سرچشمه می گیرد، و با دلایل توحید آبیاری می شود، و نتیجه آن تسلیم در برابر فرمان خدا و تقوا است.

توضیح اینکه: نور ایمان که در قلب مؤمنان است دارای همان چهار عاملی است که در یک چراغ پر فروغ موجود است:

"مصباح" همان شعله های ایمان است که در قلب مؤمن آشکار می گردد و فروغ هدایت از آن منتشر می شود.

"زجاجه" و حباب قلب مؤمن است که ایمان را در وجودش تنظیم می کند.

و "مشکاه" سینه مؤمن و یا به تعبیر دیگر مجموعه شخصیت و آگاهی و علوم و افکار او است که ایمان وی را از گزند طوفان حوادث مصون می دارد.

و "شجره مبارکه" زیتونه همان وحی الهی است که عصاره آن در نهایت صفا

و پاکی می باشد و ایمان مؤمنان به وسیله آن شعله ور و پر بار می گردد.

در حقیقت این نور خداست همان نوری است که آسمانها و زمین را روشن ساخته و از کانون قلب مؤمنان سر بر آورده و تمام وجود و هستی آنها را روشن و نورانی می کند.

دلایلی را که از عقل و خرد دریافته اند با نور وحی آمیخته می شود و مصداق نُورٌ عَلٰی نُورٍ می گردد.

و هم در اینجا است که دل‌های آماده و مستعد به این نور الهی هدایت می شوند و مضمون یَهْدِي اللّٰهُ لِنُورِهِ مَنْ يَّشَاءُ در مورد آنان پیاده می گردد.

بنا بر این برای حفظ این نور الهی (نور هدایت و ایمان) مجموعه ای از معارف و آگاهیها و خودسازیها و اخلاق لازم است که همچون مشکاتی این مصباح را حفظ کند.

و نیز قلب مستعد و آماده ای می خواهد که همچون زجاجه برنامه آن را تنظیم نماید.

و امدادی از ناحیه وحی لازم دارد که همچون شجره مبارکه زیتونه به آن انرژی بخشد.

و این نور وحی باید از آلودگی به گرایشهای مادی و انحرافی شرقی و غربی که موجب پوسیدگی و کدورت آن می شود بر کنار باشد.

آن چنان صاف و زلال و خالی از هر گونه التقاط و انحراف که بدون نیاز به هیچ چیز دیگر تمام نیروهای وجود انسان را بسیج کند، و مصداق "يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمَسَّهُ نَارٌ" گردد.

هر گونه تفسیر به رای و پیشداوریهای نادرست و سلیقه های شخصی و عقیده های تحمیلی و تمایل به چپ و راست و هر گونه خرافات که محصول این شجره مبارکه را آلوده کند از فروغ این چراغ می کاهد و گاه آن را خاموش می سازد.



این است مثالی که خداوند در این آیه برای نور خود بیان کرده و او از همه چیز آگاه است.

از آنچه در بالا- گفتیم این نکته روشن می شود که اگر در روایات ائمه معصومین ع که در تفسیر این آیه رسیده است "مشکاه" گاهی به قلب پیامبر اسلام ص و "مصباح" نور علم، و "زجاجه" وصی او علی ع و "شجره مبارکه" به ابراهیم خلیل که ریشه این خاندان از او است، و جمله "لَا شَرَفِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ" به نفی گرایشهای یهود و نصارا تفسیر شده است، در حقیقت چهره دیگری از همان نور هدایت و ایمان، و بیان مصداق روشنی از آن است، نه اینکه منحصر به همین مصداق باشد.

و نیز اگر بعضی از مفسران این نور الهی را به قرآن یا دلائل عقلی یا شخص پیامبر اسلام ص تفسیر کرده اند آن نیز ریشه مشترکی با تفسیر فوق دارد.

\*\*\* تا به اینجا ویژگیها و مشخصات این نور الهی، نور هدایت و ایمان را در لابلای تشبیه به یک چراغ پر فروغ مشاهده کردیم، اکنون باید دید این چراغ پر نور در کجا است؟ و محل آن چگونه است؟ تا همه آنچه در این زمینه لازم بوده است با ذکر این محل روشن گردد.

لذا در آیه بعد می فرماید: "این مشکاه در خانه هایی قرار دارد که خداوند اذن فرموده که دیوارهای آن را بالا برند و مرتفع سازند" (تا از دستبرد دشمنان و شیاطین و هوسبازان در امان باشد) (فِي بُيُوتٍ أُذِنَ اللَّهُ أَنْ تَرْفَعَ).

"خانه هایی که ذکر نام خدا در آن شود" (و آیات قرآن و حقائق وحی را در آن بخوانند) (و يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُهُ).

بسیاری از مفسران آیه فوق را همانگونه که در بالا تفسیر کرده ایم مربوط

به آیه قبل دانسته اند (۱) ولی بعضی آن را مرتبط به جمله بعد می دانند که چندان صحیح به نظر نمی رسد.

اما اینکه بعضی گفته اند وجود این چراغ پر فروغ در خانه هایی که ویژگیهایش در این آیه بیان شده چه اثری دارد پاسخ روشن است زیرا خانه ای با این مشخصات که دیوارهای آن برافراشته شده و مردانی مصمم و بیدار و هشیار در آن به پاسداری مشغولند ضامن حفاظت این چراغ پر فروغ است بعلاوه آنها که در جستجوی چنین منبع نور و روشنایی هستند از محل آن با خبر می شوند و به دنبال آن می شتابند.

اما اینکه منظور از این "بیوت" (خانه ها) چیست؟ پاسخ آن از ویژگیهایی که در ذیل آیه برای آن ذکر شده است روشن می شود، آنجا که می گوید: "در این خانه ها هر صبح و شام تسبیح خدا می گویند" (يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ) (۲)\*\*\*

ص: ۴۸۱

۱- ۱) تقدیر آیه در واقع چنین بوده است: هذه المشكاة في بيوت... یا هذا المصباح في بيوت... هذه الشجرة المباركة في بيوت... نور الله في بيوت، در حالی که در تفسیر دوم بعد "فی بیوت" را متعلق به "یسبح" می دانند که مفهوم آیه چنین می شود: "در خانه هایی که خداوند اجازه داده است آن را برافرازند مردانی صبح و شام تسبیح خدا می گویند ولی این تفسیر با ذکر کلمه "فیها" سازگار نیست چرا که تکرار محسوب می شود به علاوه با روایاتی که در تفسیر آیه وارد شده نیز هماهنگ نمی باشد (دقت کنید).

۲- ۲) "غدو" (بر وزن علو) به معنی صبحگاهان است، راغب در مفردات می گوید: "غدو" به اول روز گفته می شود و در قرآن در مقابل "آصال" قرار گرفته، در حالی که "غده" در برابر "عشی" آمده. "آصال" جمع اصل (بر وزن رسل) و آنها هم به نوبه خود جمع "اصیل" به معنی "عصر" است و اما اینکه چرا کلمه "غدو" به صورت مفرد و "آصال" به صورت جمع آمده؟ فخر رازی می گوید به خاطر این است که غدو جنبه مصدری دارد و مصدر هرگز جمع بسته نمی شود.

"مردانی که نه تجارت آنها را از یاد خدا و بر پا داشتن نماز و ادای زکات باز می دارد و نه خرید و فروش" (رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ).

"آنها از روزی می ترسند که دلها و دیده ها در آن دگرگون و زیر و رو می شود" (يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ).

این ویژگیها نشان می دهد که این بیوت همان مراکزی است که به فرمان پروردگار استحکام یافته و مرکز یاد خدا است و حقائق اسلام و احکام خدا از آن نشر می یابد، و در این معنی وسیع و گسترده، مساجد، خانه های انبیاء و اولیا، مخصوصا خانه پیامبر ص و خانه علی ع جمع است.

و اینکه بعضی از مفسران آن را منحصر به مساجد و یا بیوت انبیاء و مانند آن تفسیر کرده اند دلیلی بر این انحصار نیست، و اگر مشاهده می کنیم در بعضی از روایات مانند روایتی که از امام باقر ع نقل شده که فرمود:

"هی بیوت الانبیاء و بیت علی منها": "این آیه اشاره به خانه پیامبران است و خانه علی نیز از این زمره محسوب می شود" (۱).

یا در حدیث دیگری از پیامبر ص می خوانیم که به هنگام تلاوت این آیه از آن حضرت پرسیدند منظور چه بیوتی است؟ فرمود "بیوت الانبیاء" است ابو بکر پرسید این خانه (اشاره به خانه فاطمه و علی کرد) نیز از آن جمله است؟ پیامبر ص فرمود: "نعم من افاضلها": "آری این از برترین آنها است" (۲).

همه اینها اشاره به مصداقهای روشن است، زیرا می دانیم معمول روایات این است که به هنگام تفسیر، مصادیق روشن را بیان می کند.

آری هر کانونی که به فرمان خدا بر پا شده، و نام خدا در آن برده می شود، و هر

ص: ۴۸۲

۱- ۱) تفسیر نور الثقلین ج ۳ صفحه ۶۰۷.

۲- ۲) تفسیر مجمع البیان ذیل آیه مورد بحث.

صبح و شام مردان با ایمانی که زندگی مادی آنها را به خود مشغول و از یاد خدا غافل نمی کند به تسبیح و تقدیس در آن مشغولند، چنین خانه هایی مرکز مشکات انوار الهی و ایمان و هدایت است.

در واقع این خانه ها چند ویژگی دارد:

نخست اینکه به فرمان خدا بنیاد شده.

دیگر اینکه پایه ها و دیوارهایش آن چنان محکم و مرتفع است که آن را از نفوذ شیاطین حفظ می کند.

و دیگر اینکه مرکز یاد خدا است.

و سر انجام اینکه مردانی از آن پاسداری می کنند که صبح و شام به تسبیح خدا مشغولند، و جاذبه های دنیای فریبده آنها را از حق غافل نمی سازد.

این خانه ها با این ویژگیها سر چشمه هدایت و ایمان است.

ذکر این نکته نیز لازم است که در این آیه هم "تجارت" آمده است و هم "بیع" با اینکه به نظر می رسد هر دو یک معنی داشته باشد، ولی ممکن است تفاوت این دو از این نظر باشد که تجارت اشاره به یک کار مستمر و مداوم است، ولی بیع برای یک مرحله و به صورت گذرا است.

توجه به این امر نیز ضروری است که نمی فرماید آنها مردانی هستند که به سوی تجارت و بیع نمی روند بلکه می گوید تجارت و بیع آنها را از یاد خدا و بر پا داشتن نماز و ادای زکات غافل نمی کند.

آنها پیوسته از روز قیامت و دادگاه عدل پروردگار که از شدت وحشتش دلها و چشمها در آن دگرگون می شود بیمناکند (توجه داشته باشید جمله "بخافون" به مقتضای اینکه فعل مضارع است دلالت بر استمرار خوف و ترس آنها از قیامت دارد خوف و ترسی که آنان را به انجام مسئولیتها و رسالتها وادار می کند).

\*\*\*

در آخرین آیه مورد بحث به پاداش بزرگ این پاسداران نور هدایت و عاشقان حق و حقیقت اشاره کرده، چنین می گوید: "این بخاطر آن است که خداوند آنها را به بهترین اعمالی که انجام داده اند پاداش دهد و از فضلش بر پاداش آنها بیفزاید" (لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَ يَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ).

و این جای تعجب نیست، زیرا فیض خداوند برای آنها که شایسته فیض اویند محدود نیست" و خداوند هر کس را بخواهد بیحساب روزی می دهد و از مواهب بی انتهای خویش بهره مند می سازد" (وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَن يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ).

در اینکه منظور از "أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا" در این آیه چیست؟ بعضی گفته اند اشاره به همه اعمال نیک است اعم از واجبات و مستحبات، کوچک و بزرگ.

بعضی دیگر معتقدند که اشاره به این است که خداوند کار خیر را ده برابر و گاه هفتصد برابر یا بیشتر، پاداش می دهد، چنان که در آیه ۱۶۰ انعام می خوانیم: مَن جَاء بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ مَثَلًا: "کسی که کار نیک کند ده برابر پاداش می گیرد" و در آیه ۲۶۱ سوره بقره در مورد انفاق کنندگان پاداشی معادل هفتصد برابر و یا مضاعف آن ذکر شده است.

این احتمال نیز در تفسیر جمله فوق وجود دارد که منظور این است خداوند تمام اعمال آنها را بر معیار و مقیاس بهترین اعمالشان پاداش می دهد، حتی اعمال کم اهمیت و متوسطشان همردیف بهترین اعمالشان در پاداش خواهد بود! و این از فضل خداوند دور نیست، چرا که در مقام عدالت و مجازات برابری ضروری است، اما هنگامی که به مقام فضل و کرم می رسد مواهب و بخششها بیحساب است، چرا که ذات پاکش نامحدود است، و "نعمتش نامتناهی کرمش بی پایان".

\*\*\*

#### نکته ها:

نکات این آیات را از آنجا که با تفسیر آیات آمیخته بود در لابلای آن بیان

کردیم اما چند بخش از روایات باقی مانده است که ذکر آنها برای تکمیل این بحث تفسیر لازم است:

۱- در کتاب "روضه کافی" از امام صادق ع می خوانیم که در تفسیر آیه نور فرمود:

ان المشکاه قلب محمد (ص)، و المصباح النور الذی فیہ العلم، و الزجاجة قلب علی او نفسه: "مشکات قلب محمد است، و مصباح همان نور علم و هدایت، و زجاجة اشاره به علی ع یا قلب او است که بعد از رحلت پیامبر این مصباح در آن قرار گرفت (۱).

۲- در حدیث دیگری که در "توحید صدوق" آمده است چنین می خوانیم:

امام باقر ع فرمود:

ان المشکاه نور العلم فی صدر النبی (ص) و الزجاجة صدر علی... و نُورٌ عَلِيٍّ نُورِ امامٍ مؤيد بنور العلم و الحکمه فی اثر الامام من آل محمد، و ذلك من لدن آدم الی ان تقوم الساعة، فهؤلاء الاوصياء الذين جعلهم الله عز و جل خلفاء فی ارضه و حججه علی خلقه، لا تخلو الارض فی کل عصر من واحد منهم: "مشکات" نور علم در سینه پیامبر ص است و "زجاجة" سینه علی ع است، و "نور علی نور" امامانی از آل محمد ص هستند که یکی بعد از دیگری می آیند و با نور علم و حکمت مؤیدند، و این رشته از آغاز خلقت آدم تا پایان جهان ادامه داشته و دارد، اینها همان اوصیایی هستند که خداوند آنان را خلفای در زمین قرار داده، و حجت خویش بر بندگانش، و در هیچ عصر و زمانی صفحه روی زمین از آنها خالی نبوده است و نخواهد بود" (۲).

۳- در حدیث دیگری از امام صادق ع "مشکات" به فاطمه ع و "مصباح" به حسن ع و "زجاجة" به حسین تفسیر شده است (۳).

البته همان گونه که قبلا هم اشاره کردیم آیات مفهوم وسیعی دارد که هر یک از روایات فوق بیان مصداق روشنی از آن است. بی آنکه از عمومیت آیه

ص: ۴۸۵

---

۱- ۱ و ۲ و ۳) نور الثقلین ذیل آیات مورد بحث (با کمی تلخیص) ج ۳ صفحه ۶۰۲ و ۶۰۳.

۲-

۳-

صرفنظر شود و به این ترتیب هیچگونه تضادی در روایات نیست.

\*\*\*۴- در حدیثی از امام باقر ع می خوانیم که با "قتاده" فقیه معروف اهل بصره گفتگویی داشت، و در ضمن از حضور در مجلس امام ع و ابهت خاص آن حضرت که سراسر قلب او را فرا گرفته بود اظهار شگفتی کرد، امام به او فرمود: آیا می دانی کجا نشسته ای؟ در برابر همانها که خدا درباره آنها گفته: **فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ .**

سپس فرمود: فانت ثم ونحن اولئك: تو آن هستی که گفتی (فقیه اهل بصره) و ما این هستیم که قرآن می گوید! قتاده در جواب گفت: صدقت و الله، جعلني الله فداك، و الله ما هي بيوت حجاره و لا طين: "راست گفتی فدایت گردم، به خدا سوگند منظور خانه های سنگی و گلی نیست" (منظور خانه های وحی و ایمان و هدایت است) (۱).

\*\*\*۵- در حدیث دیگری نقل شده که درباره این گروه از مردان الهی که پاسدار وحی و هدایتند فرمود:

هم التجار الذين لا تُلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله، اذا دخل مواقيت الصلاة ادوا الى الله حقه فيها: "آنها تاجرانى هستند که تجارت و بيع آنان را از یاد خدا غافل نمی سازد، هنگامی که وقت نماز داخل می شود حق آن را اداء می کنند" (۲).

اشاره به اینکه آنها در عین فعالیتهای سازنده و مثبت اقتصادی تمام فعالیتهايشان تحت الشعاع نام خدا است، و چیزی را بر آن مقدم نمی شمردند.

\*\*\*

ص: ۴۸۶

۱- ۱ و ۲) همان مدرک صفحه ۶۰۹.

-۲

۶-درخت زیتون چنان که در آیات فوق خواندیم به عنوان "شجره مبارکه" (درخت پر برکت) توصیف شده است. و اگر در آن روز که قرآن نازل شد اهمیت این تعبیر بر همگان روشن نبود امروز برای ما واضح و آشکار است، چرا که دانشمندان بزرگی که سالیان دراز از عمر خود را در راه مطالعه خواص گوناگون گیاهان صرف کرده اند به ما می گویند از این درخت با برکت محصولی به دست می آید که از مفیدترین و پرارزشتین روغنها است و نقش مؤثری در سلامت بدن دارد.

ابن عباس می گوید این درخت تمام اجزایش مفید و سودمند است حتی در خاکستر آن نیز فائده و منفعتی است، و اولین درختی است که بعد از طوفان نوح ع روئید و پیامبران در حق آن دعا کرده اند که درخت پر برکتی باشد.

\*\*\*۷-مفسران بزرگ در تفسیر جمله نُورٌ عَلٰی نُوْرٍ تعبیرات گوناگونی دارند: مرحوم طبرسی در مجمع البیان می گوید: اشاره به پیامبرانی است که یکی بعد از دیگری از یک نسل و یک ریشه به وجود می آیند و راه هدایت را تداوم می بخشند.

فخر رازی در تفسیر خود می گوید: اشاره به اجتماع اشعه نور و تراکم آنها است آن چنان که درباره مؤمن وارد شده: "مؤمن در میان چهار حالت قرار دارد: اگر موهبتی به او برسد خدا را شکر می گوید، و اگر مصیبتی رسد صابر و با استقامت است، اگر سخن بگوید راست می گوید، و اگر داوری کند عدالت را می جوید، او در میان توده های مردم ناآگاه همچون انسان زنده ای در میان مردگان است، او در میان پنج نور در حرکت است سخنش نور، عملش نور، محل ورودش نور، محل خروجش نور، و هدفش نور خدا در روز قیامت است."

این احتمال نیز وجود دارد که نور اول که در آیه آمده است اشاره به نور



هدایت الهی از طریق وحی است، و نور دوم نور هدایتش از طریق عقل، و یا نور اول نور هدایت تشریح است و نور دوم نور هدایت تکوینی است بنا بر این نوری است بر فراز نور.

و به این ترتیب این جمله گاه تفسیر به منابع مختلف نور شده (انبیاء) و گاه به انواع مختلف نور، و گاه به مراحل گوناگون آن و در عین حال همه آنها ممکن است در مفهوم آیه جمع باشد که مفهومش گسترده است (دقت کنید).

\*\*\*

ص: ۴۸۸

اشاره

وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَ وَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ وَ اللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۳۹) أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ (۴۰)

ترجمه:

۳۹- و کسانی که کافر شدند اعمالشان همچون سرابی است در یک کویر، که انسان تشنه آن را از دور آب می پندارد، اما هنگامی که به سراغ آن می آید چیزی نمی یابد! و خدا را نزد آن می یابد و حساب او را صاف می کند، و خداوند سریع الحساب است! ۴۰- یا همچون ظلماتی است در یک دریای پهناور، که موج آن را پوشانیده، و بر فراز آن موج دیگری است، و بر فراز آن ابری تاریک، ظلمتهایی است یکی بر فراز دیگر آن چنان که هر گاه دست خود را خارج کند ممکن نیست آن را ببیند! و کسی که خدا نوری برای او قرار نداده، نوری برای او نیست!

اعمالی همچون سراب!

از آنجا که در آیات گذشته سخن از نور خدا، نور ایمان و هدایت، بود، برای تکمیل این بحث، و روشن شدن حال آنها در مقایسه با دیگران، در آیات مورد بحث سخن از ظلمت کفر و جهل و بی ایمانی، و کافران تاریکدل و منافقان گمراه می گوید، سخن از کسانی می گوید که به عکس مؤمنان که زندگی و افکارشان "نُورٌ عَلَيَّ نُورٍ" بود، وجود آنها "ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ" است! سخن از کسانی است که در بیابان خشک و سوزان زندگی بجای آب به دنبال سراب می روند، و از تشنگی جان می دهند، در حالی که مؤمنان در پرتو ایمان چشمه زلال هدایت را یافته و در کنار آن آرمیده اند.

نخست می گوید: "کسانی که کافر شدند اعمالشان همچون سرابی است در یک کویر، که انسان تشنه آن را از دور آب می پندارد" (وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيَعِهِ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً).

"اما هنگامی که به سراغ آن می آید چیزی نمی یابد" (حتی اذا جاءه لم يجده شيئاً).

"اما خدا را نزد اعمال خود می یابد و حساب او را صاف می کند" (وَ وَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ فَوْقَاهُ حِسَابَهُ).

"و خداوند سریع الحساب است" (وَ اللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ).

"سراب" در اصل از ماده "سرب" (بر وزن شرف) به معنی راه رفتن در سراشیبی است و "سرب" (بر وزن حرب) به معنی راه سراشیبی است، به همین مناسبت "سراب" به تلالوی می گویند که از دور در بیابانها و سراشیبی ها نمایان می شود و به نظر می رسد که در آنجا آب وجود دارد، در حالی که چیزی

جز انعکاس نور آفتاب نیست (۱).

"قیعه" به عقیده بعضی جمع "قاعه" به معنی زمین گسترده و وسیعی است که آب و گیاه ندارد و به تعبیر دیگر به زمینهای کویر مانند می گویند که سراب نیز غالباً در آنجا به چشم می خورد.

ولی جمعی از مفسران و ارباب لغت این کلمه را مفرد می دانند که جمع آن "قیعان" یا "قیعات" است (۲).

گر چه از نظر معنی در اینجا تفاوت چندانی وجود ندارد ولی تناسب آیه ایجاب می کند که مفرد باشد زیرا "سراب" به صورت مفرد ذکر شده و طبعاً چنین سرابی در یک بیابان خواهد بود نه در بیابانها (دقت کنید).

\*\*\* سپس به مثال دوم می پردازد و می گوید: "و یا اعمال این کافران همانند ظلماتی است در یک اقیانوس پهناور که موج آن را پوشانده، و بر فراز موج دیگری است و بر فراز آن ابر تاریکی قرار گرفته است" (أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرِ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ).

و به این ترتیب "ظلمتهایی است که یکی بر فراز دیگری قرار گرفته!" (ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ).

"آن چنان که هر کس در میان آن گرفتار شود آن قدر تاریک و ظلمانی است که اگر دست خود را بیرون آورد ممکن نیست آن را ببیند!" (إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا).

ص: ۴۹۱

۱-۱) دانشمندان فیزیکدان امروز می گویند هنگامی که هوا گرم می شود، طبقه هوای مجاور زمین بر اثر شدت گرما انبساط بیشتری پیدا می کند و با توده مجاور تفاوت می یابد، امواج نور در آن می شکند و سراب به خاطر همین شکست نور است.  
۲-۲) به تفسیر "مجمع البیان" و "روح المعانی" و "تفسیر قرطبی" و "تفسیر فخر رازی" و "مفردات راغب" مراجعه شود.

آری نور حقیقی در زندگی انسانها فقط نور ایمان است و بدون آن فضای حیات تیره و تاریک و ظلمانی خواهد بود، اما این نور ایمان تنها از سوی خدا است "و کسی که خدا نوری برایش قرار نداده نوری برای او نیست" (وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ).

برای درک عمق این مثال قبلا لازم است به معنی واژه "لجی" توجه شود.

"لجی" (بر وزن گرجی) به معنی دریای عمیق و پهناور است و در اصل از ماده "لجاج" به معنی پی گیری کردن کاری است (که معمولا در مورد کارهای نادرست گفته می شود) سپس به پی گیری امواج دریا و قرار گرفتن آنها پشت سر هم گفته شده است.

و از آنجا که دریا هر قدر عمیقتر و گسترده تر باشد امواجش بیشتر است این واژه در مورد دریاها هم عمیق و پهناور به کار می رود.

اکنون دریای خروشان و موجی را در نظر بگیرید که بسیار عمیق و ژرف است و می دانیم نور آفتاب که قویترین نورها است تا حد معینی در دریا نفوذ می کند و آخرین اشعه آن تقریبا در عمق هفتصد متر محو و نابود می گردد، بطوری که در اعماق بیشتر ظلمت دائم و شب جاویدان حکمفرما است، چرا که مطلقا در آنجا نوری نفوذ نمی کند.

این را نیز می دانیم که آب اگر صاف و بدون تلاطم باشد نور را بهتر منعکس می کند ولی امواج متلاطم شعاع نور را در هم می شکنند و مقدار کمتری از آن به اعماق آب منتقل می گردد.

اگر بر این امواج خروشان این موضوع را نیز اضافه کنیم که ابری تیره و تاریک بالای آنها سایه افکننده باشد ظلمتی که از آن حاصل می شود ظلمتی است فوق العاده متراکم (۱).

ص: ۴۹۲

---

۱- ۱) باید توجه داشت که "سحاب" چنان که در "لسان العرب" آمده به معنی ابری است باران زا، و با توجه به اینکه ابرهای باران زا غالبا ابرهای متراکمند معمولا تیره و تاریکتر می باشند.

ظلمت اعماق آب از یک سو، ظلمت امواج خروشان از سوی دیگر، ظلمت ابر تاریک از سوی سوم، ظلماتی است که بر روی یکدیگر قرار گرفته است، و بدیهی است که در چنین ظلمتی نزدیکترین اشیاء قابل رؤیت نخواهد بود، حتی اگر انسان دست خود را نزدیک چشمش قرار دهد آن را نمی بیند.

کافرانی که از نور ایمان بی بهره اند به کسی می مانند که در چنین ظلمت مضاعفی گرفتار شده است، بعکس مؤمنان روشن ضمیر که مصداق نور علی نورند.

بعضی از مفسران گفته اند که این ظلمتهای سه گانه ای که افراد بی ایمان در آن غوطه ورنند عبارتند از ظلمت اعتقاد غلط، و ظلمت گرفتار نادرست، و ظلمت کردار بد، و به تعبیر دیگر اعمال افراد بی ایمان هم از نظر زیر بنا تاریک است و هم از نظر انعکاسی که در سخنان آنها دارد و هم به خاطر هماهنگیش با سائر اعمال زشتشان از هر نظر ظلمانی است.

بعضی دیگر گفته اند این ظلمتهای سه گانه عبارت از مراحل جهل آنها است:

نخست اینکه نمی دانند، دوم اینکه نمی دانند که نمی دانند، سوم اینکه با اینحال فکر می کنند می دانند که همان جهل مرکب و مضاعف است.

بعضی دیگر گفته اند از آنجا که عامل اصلی شناخت، طبق تصریح قرآن، سه چیز است: قلب و چشم و گوش (البته قلب به معنی عقل) چنان که در آیه ۷۸ سوره نحل آمده: **وَ اللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ**: "خداوند شما را از شکم مادران برون فرستاد در حالی که چیزی نمی دانستید، و برای شما گوش و چشم و دل قرار داد" ولی کفار هم نور قلب را از دست داده اند و هم نور سمع و بصر را و در این ظلمتها غوطه ورنند! (۱).

ص: ۴۹۳

اما روشن است که این سه تفسیر منافاتی با هم ندارند، و ممکن است آیه ناظر به همه آنها باشد.

به هر حال در دو آیه فوق در یک جمع بندی نهایی به اینجا می رسیم که اعمال افراد بی ایمان نخست به نور کاذبی تشبیه شده که همچون یک سراب در بیابان خشک و سوزان ظاهر می شود، سرابی که نه تنها عطش تشنه کامان را فرو نمی شناند بلکه به خاطر دوندگی بیشتر آن را افزایش می دهد.

سپس از این نور کاذب که اعمال ظاهر فریب منافقان بی ایمان است وارد مرحله باطن این اعمال می شود، باطنی هولناک مملو از ظلمتها و تاریکیهای متراکم و هراس انگیز، باطنی وحشتناک که تمام حواس انسانی در آن از کار می افتد و نزدیکترین اشیاء محیط بر او پنهان می گردد، حتی خودش را نمی تواند ببیند تا چه رسد به دیگران را! بدیهی است در چنین ظلمت هول انگیزی، انسان در تنهایی مطلق و جهل و بیخبری کامل فرو می رود، نه راه را پیدا می کند، نه همسفرانی دارد، نه موضع خود را می شناسد، نه وسیله ای در اختیار دارد، چرا که از منبع نور یعنی "الله" کسب روشنایی نکرده، و در حجاب خودخواهی و جهل و نادانی فرو رفته است.

اگر فراموش نکرده باشید گفتیم نور سرچشمه تمام زیباییها، روشنائیها، حیات و زندگی و جنبش و حرکت است، اما به عکس ظلمت منبع زشتیها، مرگ و نیستی، سکون و سکوت می باشد، ظلمت کانون وحشت و نفرت است، ظلمت همراه با سردی و افسردگی است، و چنین است حال کسانی که نور ایمان را از دست می دهند و در ظلمت کفر فرو می روند.

\*\*\*

اشاره

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَافَاتٍ كُلُّ قَدْ عَلِمَ صِيْلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ (۴۱) وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ (۴۲)

ترجمه:

۴۱- آیا ندیدی که برای خدا تسبیح می کنند تمام آنان که در آسمانها و زمینها و همچنین پرندگان به هنگامی که بر فراز آسمان بال گسترده اند، هر یک از آنها نماز و تسبیح خود را می دانند، و خداوند به آنچه انجام میدهند عالم است.

۴۲- و از برای خداست حکومت و مالکیت آسمانها و زمین و بازگشت تمامی موجودات به سوی اوست.

تفسیر:

همه تسبیح گوی او هستند

در آیات گذشته سخن از نور خدا، نور هدایت و ایمان و ظلمات متراکم کفر و ضلالت بود، و در آیات مورد بحث از دلایل توحید که نشانه های انوار الهی و اسباب هدایت است، سخن می گوید:

نخست روی سخن را به پیامبر ص کرده، می گوید: "آیا ندیدی که تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند برای خدا تسبیح می کنند؟! (أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ)." .

"و پرندگان در حالی که بالها را بر فراز آسمان گسترده اند مشغول تسبیح او هستند؟! (و الطَّيْرِ صَافَاتٍ)." .



"همه آنها از نماز و تسبیح خود، آگاه و با خبرند" (كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ).

"و خداوند از تمام اعمالی که آنها انجام می دهند آگاه است" (وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ).

\*\*\* و از آنجا که این تسبیح عمومی موجودات دلیلی بر خالقیت پروردگار است و خالقیت او دلیل بر مالکیت او نسبت به مجموعه جهان هستی است، و نیز دلیل بر آن است که همه موجودات به سوی او باز می گردند، اضافه می کند: "و از برای خدا است مالکیت آسمانها و زمین، و بازگشت تمامی موجودات به سوی او است" (وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ).

این احتمال نیز در پیوند این آیه با آیه قبل وجود دارد که در آخرین جمله آیه گذشته سخن از علم خداوند به اعمال همه انسانها و تسبیح کنندگان بود، و در این آیه به دادگاه عدل او در جهان دیگر، و مالکیت خداوند نسبت به همه آسمان و زمین و حق قضاوت و داوری او اشاره می کند.

\*\*\*

**نکته ها:**

**اشاره**

### ۱- جمله "أَلَمْ تَرَ" (آیا ندیدی)

به گفته بسیاری از مفسران به معنی "آیا ندیدی" (آیا نمی دانی) است، زیرا تسبیح عمومی موجودات جهان چیزی نیست که با چشم دیده شود، بلکه به هر معنی که باشد با قلب و عقل، درک می گردد، اما از آنجا که این مسأله آن قدر واضح است که گویی با چشم دیده می شود، تعبیر به "أَلَمْ تَرَ" شده است.

این نکته نیز قابل توجه است که مخاطب در این آیه گرچه شخص پیامبر اسلام ص می باشد اما به گفته جمعی از مفسران منظور از آن عموم مردم است،

ص: ۴۹۶



این تفسیر اقامه شده است.

۲- منظور از تسبیح و حمد همان چیزی است که ما آن را "زبان حال" می نامیم، یعنی مجموعه نظام جهان هستی و اسرار شگفت انگیزی که در هر یک از موجودات این عالم نهفته است، با زبان بی زبانی، با صراحت و به طور آشکار از قدرت و عظمت خالق خود، و علم و حکمت بی انتهای او سخن می گویند، چرا که هر موجود بدیع و هر اثر شگفت انگیزی، حتی یک تابلو نفیس نقاشی یا یک قطعه شعر زیبا و نغز، حمد و تسبیح ابداع کننده خود می گوید، یعنی از یک سو صفات بر جسته او را بیان می دارد (حمد) و از سوی دیگر عیب و نقص را از او نفی می کند (تسبیح) تا چه رسد به این جهان با عظمت و آن همه عجائب و شگفتیهای بی پایانش.

(برای شرح بیشتر به جلد ۱۲ تفسیر نمونه صفحه ۱۳۳ به بعد مراجعه فرمائید).

البته اگر جمله "يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ" به معنی تسبیح گفتن کسانی که در آسمانها و زمین هستند بگیریم و ظاهر کلمه "من" را در ذوی- العقول حفظ کنیم، "تسبیح" در اینجا به معنی اول خواهد بود که یک تسبیح آگاهانه و اختیاری است ولی لازمه این سخن آن است که برای پرندگان نیز چنین شعوری قائل باشیم زیرا پرندگان در آیه فوق در کنار "مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ" قرار گرفته اند، البته این موضوع عجیب نیست، زیرا در بعضی دیگر از آیات قرآن چنین درکی برای بعضی از پرندگان آمده است (به تفسیری که در ذیل آیه ۳۸ سوره انعام جلد ۵ صفحه ۲۲۱ آوردیم مراجعه فرمائید).

\*\*\*

### ۳- تسبیح ویژه پرندگان

در اینکه چرا در آیه فوق از میان تمام موجودات جهان روی تسبیح

ص: ۴۹۸

پرنندگان، آنهم در حالتی که بالهای خود را بر فراز آسمان گسترده اند تکیه شده نکته ای وجود دارد و آن اینکه: پرنندگان علاوه بر تنوع فوق العاده زیادهشان، ویژگیهایی دارند که چشم و دل هر عاقلی را به سوی خود جذب می کنند، این اجسام سنگین بر خلاف قانون جاذبه بر فراز آسمانها با سرعت زیاد و برق آسا حرکت می کنند، مخصوصا هنگامی که بالهای خود را صاف نگه داشته اند و بر امواج هوا سوارند و بی آنکه فشاری به خود آورند با سرعت به هر سو که مایل باشند می چرخند و پیش می روند وضع جالبی دارند.

آگاهیهای عجیب آنها در مسائل هواشناسی و اطلاعات عمیقشان از وضع جغرافیایی زمین به هنگام مسافرت و مهاجرت از قاره ای به قاره دیگر حتی از مناطق قطب شمال به قطب جنوب، و دستگاه هدایت کننده مرموز و عجیبی که آنان را در این سفر طولانی حتی به هنگامی که آسمان پوشیده از ابر است راهنمایی می کند از شگفت انگیزترین مسائل، و از روشنترین دلائل توحید است.

رادار مخصوصی که در وجود شب پره ها قرار دارد که به وسیله آن در ظلمت و تاریکی شب تمام موانع را بر سر راه خود می بیند، و حتی گاه ماهی را در زیر امواج آب نشانه گیری کرده و با یک حرکت برق آسا او را بیرون می کشد، از ویژگیهای حیرت انگیز این پرنده است!! به هر حال عجائبی در وجود پرنندگان نهفته شده که قرآن به خاطر آن مخصوصا روی آنها تکیه کرده است.

\*\*\*

#### ۴- تفسیر جمله " كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ "

جمعی از مفسران ضمیر "علم" را به "کل" بر گردانده اند که طبق آن مفهوم جمله فوق چنین می شود: "هر یک از کسانی که در زمین و آسمان هستند و همچنین پرنندگان، از نماز و تسبیح خود آگاهند.

ولی بعضی دیگر آن را به خدا باز گردانده اند، یعنی خداوند از نماز و تسبیح هر یک از آنان آگاه است، اما تفسیر اول با معنی آیه متناسبتر می باشد، به این ترتیب هر یک از تسبیح کنندگان راه و رسم "تسبیح" و شرائط و ویژگیهای "نماز" خود را می دانند، اگر منظور "تسبیح آگاهانه" باشد مفهوم این سخن روشن است اما اگر با زبان حال باشد مفهومش این است که هر کدام نظام ویژه ای دارند که به نوعی گویای عظمت پروردگار است و هر کدام چهره ای از قدرت و حکمت اویند.

\*\*\*

## ۵- منظور از "صلاه" چیست؟

جمعی از مفسران مانند "مرحوم طبرسی" در "مجمع البیان" و "آلوسی" در "روح البیان" صلاه را در اینجا به معنی "دعا" تفسیر کرده اند که مفهوم اصلی آن در لغت همین است. و به این ترتیب موجودات زمین و آسمان با زبان حال، یا زبان قال، در پیشگاه خدا دعا می کنند، و از محضر او تقاضای فیض دارند، و او هم که فیاض مطلق است بر حسب استعدادهایشان به آنها می بخشد و دریغ ندارد.

منتهی هر کدام در عالم خود می دانند چه نیازی دارند و چه باید بخواهند و چه دعائی کنند.

بعلاوه آنها طبق آیاتی که قبلاً اشاره کردیم در پیشگاه با عظمت او خاضعند و در برابر قوانین آفرینش تسلیم، و از سوی دیگر با تمام وجود خود صفات کمالیه خدا را بازگو می کنند، و هر گونه نقصی را از او نفی می نمایند، و به این ترتیب عبادات چهارگانه آنها "حمد" و "تسبیح" و "دعا" و "سجود" تکمیل می شود.

\*\*\*

اشاره

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَرْجِي سَيِّحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلالِهِ وَيُنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ فَيَصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَصْرِفُهُ عَنِ مَنْ يَشَاءُ يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ (۴۳) يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لَأُولِي الْأَبْصَارِ (۴۴) وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۴۵)

ترجمه:

۴۳- آیا ندیدی که خداوند ابرهایی را به آرامی می راند، سپس میان آنها پیوند می دهد و بعد آن را متراکم می سازد، در این حال دانه های باران را می بینی که از لابلای

آن خارج میشود، و از آسمان-از کوه هایی که در آنست-دانه های تگرگ نازل می کند، و هر کس را بخواهد به وسیله آن زیان می رساند و از هر کس بخواهد این زیان را بر طرف می کند، نزدیک است درخشندگی برق آن (برها) چشم ها را ببرد!

۴۴- خداوند شب و روز را دگرگون می سازد، و در این عبرتی است برای صاحبان بصیرت.

۴۵- و خداوند هر جنبنده ای را از آبی آفرید، گروهی از آنها بر شکم خود راه می روند، و گروهی بر دو پای خود، و گروهی بر چهار پا راه می روند، خداوند هر چه را اراده کند می آفریند، چرا که خدا بر همه چیز تواناست.

**تفسیر:**

**اشاره**

### گوشه ای دیگر از شگفتیهای آفرینش

باز در این آیات به گوشه دیگری از شگفتیهای آفرینش و علم و حکمت و عظمتی که ما و رای آن نهفته است بر خورد می کنیم که همه دلایل توحید ذات پاک اویند.

باز روی سخن را به پیامبر ص کرده می گوید: "آیا ندیدی که خداوند ابرهایی را به آرامی میراند، سپس آنها را با هم پیوند می دهد، و بعد متراکم می سازد"؟! (أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَزْجِي سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا).

"و در این حال دانه های باران را می بینی که از لابلای ابرها خارج می شوند" و بر کوه و دشت و باغ و صحرا فرو می بارند (فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ).

"یزجی" از ماده "از جاء" به معنی راندن با ملایمت است، راندنی که برای ردیف کردن موجودات پراکنده می باشد، و این تعبیر دقیقاً در مورد ابرها صادق است که هر قطعه ای از آن از گوشه ای از دریاها برمی خیزد، سپس دست قدرت پروردگار آنها را به سوی هم می راند و پیوند می دهد، و متراکم می سازد.

ص: ۵۰۲

"رکام" (بر وزن غلام) به معنی اشیایی است که روی هم متراکم شده اند.

و اما "ودق" (بر وزن شرق) به عقیده بسیاری از مفسران به معنی دانه های باران است که از خلال ابرها بیرون می آید، ولی به گفته "راغب" در "مفردات" معنی دیگری نیز دارد، و آن ذرات بسیار کوچکی از آب است که به صورت غبار به هنگام نزول باران در فضا پراکنده می شود، ولی معنی اول در اینجا مناسبتر است، زیرا آنچه بیشتر نشانه عظمت پروردگار است همان دانه های حیاتبخش باران می باشد نه آن ذرات غبار مانند آب.

بعلاوه در هر مورد که قرآن مساله ابرها و نزول برکات را از آسمان مطرح کرده به مساله باران اشاره می کند.

آری باران است که زمین های مرده را زنده می کند، لباس حیات در پیکر درختان و گیاهان می پوشاند، و انسان و حیوانات را سیراب می کند.

سپس به یکی دیگر از پدیده های شگفت انگیز آسمان و ابرها اشاره کرده می گوید: "و خدا از آسمان، از کوه هایی که در آسمان است، دانه های تگرگ نازل می کند" (وَ يُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ).

"تگرگهایی که هر کس را بخواهد به وسیله آن زیان می رساند" شکوفه های درختان، میوه ها و زراعتها، و حتی گاه حیواناتها و انسانها از آسیب آن در امان نیستند (فَيَصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ).

"و از هر کس بخواهد این عذاب و زیان را بر طرف می سازد" (وَ يَصْرِفُهُ عَنْ مَنْ يَشَاءُ).

آری او است که از یک ابر گاهی باران حیاتبخش نازل می کند و گاه با مختصر تغییر آن را مبدل به تگرگهای زیانبار و حتی کشنده می کند، و این نهایت قدرت و عظمت او را نشان می دهد که سود و زیان و مرگ و زندگی انسان را در کنار هم چیده بلکه در دل هم قرار داده است!



و در پایان آیه به یکی دیگر از پدیده های آسمانی که از آیات توحید است اشاره کرده می گوید: "نزدیک است درخشندگی برق ابرها، چشمهای انسان را ببرد" (يَكَادُ سَنَا بَرْقِهٖ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ).

ابرهایی که در حقیقت از ذرات "آب" تشکیل شده است به هنگامی که حامل نیروی برق می شود، آن چنان "آتشی" از درونش بیرون می جهد که برقش چشمها را خیره، و رعدش گوشها را از صدای خود پر می کند، و گاه همه جا را می لرزاند، این نیروی عظیم در لابلای این بخار لطیف راستی شگفت انگیز است! \*\*\*

### پاسخ به یک سؤال [کدام کوه در آسمان است که تگرگها از آن فرو می ریزند؟]

تنها سؤالی که در اینجا باقی می ماند این است که این کدام کوه در آسمان است که تگرگها از آن فرو می ریزند، در اینجا مفسران بیانات مختلفی دارند:

۱- بعضی گفته اند "جبال" (کوه ها) در اینجا جنبه کنایی دارد، همانگونه که می گوئیم کوهی از غذا، یا کوهی از علم، بنا بر این مفاد آیه فوق این است که در واقع کوهی و توده عظیمی از تگرگ به وسیله ابرها در دل آسمان به وجود می آید، و از آنها بخشی در شهر، و بخشی در بیابان فرو می ریزد، و حتی کسانی مورد اصابت آن قرار می گیرند.

۲- بعضی دیگر گفته اند منظور از کوه ها، توده های عظیم ابر است که در عظمت و بزرگی بسان کوه است.

۳- نویسنده تفسیر "فی ظلال" در اینجا بیان دیگری دارد که مناسبتر به نظر می رسد و آن اینکه توده های ابر در وسط آسمان به راستی شبیه کوه ها هستند گر چه از طرف پائین به آنها می نگریم صافند. اما کسانی که با هواپیما بر فراز ابرها حرکت کرده اند غالباً با چشم خود این منظره را دیده اند که ابرها از آن سو به کوه ها و دره ها و پستیها و بلندیهایی می مانند که در روی زمین است،

و به تعبیر دیگر سطح بالای ابرها هرگز صاف نیست، و همانند سطح زمین دارای ناهمواریهای فراوان است، و از این نظر اطلاق نام جبال بر آنها مناسب است (۱).

بر این سخن می توان این نکته دقیق را افزود که به عقیده دانشمندان تکون تگرگ در آسمان به این طریق است که دانه های باران از ابر جدا می شود، و در قسمت فوقانی هوا به جبهه سردی برخورد می کند و یخ می زند، سپس طوفانهای کوبنده ای که در آن منطقه حکمفرما است گاهی این دانه ها را مجدداً به بالا پرتاب می کند، و بار دیگر این دانه ها به داخل ابرها فرو می رود و لایه دیگری از آب به روی آن می نشیند که به هنگام جدا شدن از ابر مجدداً یخ می بندد، و گاهی این موضوع چندین بار تکرار می شود و هر زمان لایه تازه ای روی آن می نشیند تا تگرگ به اندازه ای درشت شود که دیگر طوفان نتواند آن را به بالا پرتاب کند، اینجا است که راه زمین را به پیش می گیرد و فرود می آید، و یا اینکه طوفان فرو می نشیند و بدون مانع به طرف زمین حرکت می کند (۲).

با توجه به این مطلب، نکته علمی که در کلمه "جبال" در اینجا نهفته است روشنتر می شود، زیرا به وجود آمدن تگرگهای درشت و سنگین در صورتی امکان پذیر است که توده های ابر متراکم گردند، تا هنگامی که طوفان دانه یخ زده تگرگ را به میان آن پرتاب می کند مقدار بیشتری آب به خود جذب نماید، و این تنها در آنجاست که توده های ابر بسان کوه های مرتفع در جهت بالا قرار گیرد و منبع قابل ملاحظه ای برای تکون تگرگ شود (دقت کنید) (۳).

ص: ۵۵

---

۱-۱) تفسیر فی ظلال جلد ۶ صفحه ۱۰۹.

۲-۲) دائره المعارف فرهنگ نامه ماده تگرگ.

۳-۳) در جمله "و يُنَزَّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِثْرًا مِثْرًا جِبَالًا مِّنْ بَرَدٍ" سه بار کلمه "من" تکرار شده است که از نظر ادبیات عرب نخستین آنها "من ابتدائیه" است، و دومین آن نیز تناسب با "ابتدائیه" دارد و اما سومین "من" طبق تفاسیری که در بالا گفته شد متفاوت است، بنا بر تفسیر اول "من بیانیه" خواهد بود، و مفهوم جمله این می شود: خداوند از آسمان از کوه هایی که از تگرگ است تگرگهایی فرو می فرستد (بنا بر این مفعول "ینزل" محذوف است) و آن کلمه "البرد" بوده که از قرینه کلام فهمیده می شود، اما بنا بر تفسیر دوم و تفسیر سوم که ما انتخاب کردیم "من" یا زائد خواهد بود (چنان که در تفسیر روح المعانی از اخفش در اینجا نقل شده) و یا تبعیه است (دقت کنید).

در اینجا تحلیل دیگری از بعضی از نویسندگان می خوانیم که خلاصه آن چنین است:

"در آیات مورد بحث ابرهای بلند صریحا به کوه هایی از یخ اشاره می کند و یا به تعبیر دیگر کوه هایی که در آن نوعی از یخ وجود دارد و این بسیار جالب است، زیرا بعد از اختراع هواپیما و امکان پروازهای بلند که دید دانش بشر را وسعت بخشید، دانشمندان به ابرهایی متشکل و مستور از سوزنهای یخ رسیدند که درست عنوان کوه هایی از یخ بر آنها صادق است، و باز هم عجیب است که یکی از دانشمندان شوروی در تشریح ابرهای رگباری طوفانی، چندین بار از آنها به عنوان "کوه های ابر" یا "کوه هایی از برف" یاد کرده است، و به این ترتیب روشن می شود که برآستی در آسمان کوه هایی از یخ وجود دارد (۱).

\*\*\* در آیه بعد به یکی دیگر از آیات خلقت و نشانه های عظمت پروردگار که همان خلقت شب و روز و ویژگیهای آنها است اشاره کرده می فرماید: "خداوند شب و روز را دگرگون می سازد، و در این، عبرتی است برای صاحبان بصیرت" (يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ).

در اینکه این دگرگونی از چه نظر است چند تفسیر ذکر کرده اند:

بعضی آن را به معنی آمد و شد شب و روز گرفته اند که یکی می آید و دیگری را محو می کند.

ص: ۵۰۶

---

۱-۱) باد و باران در قرآن صفحه ۱۴۰ و ۱۴۱ (برای توضیح بیشتر به کتاب مزبور مراجعه فرمائید).

و بعضی آن را به معنی کوتاه شدن یکی و طولانی شدن دیگری که به صورت تدریجی انجام می یابد دانسته اند که پیدایش فصول نیز با آن مربوط است.

و بالا-خره بعضی آن را به معنی دگرگونی‌هایی از قبیل گرما و سرما و حوادث دیگری که در شب و روز صورت می گیرد دانسته اند (۱).

ولی ناگفته پیدا است که این تفسیرها هیچگونه منافاتی با هم ندارند و ممکن است همه آنها در مفهوم جمله "یقلب جمع" باشد.

بدون شک-همانگونه که علم ثابت کرده است-هم آمد و شد شب و روز و هم تغییرات تدریجی آنها برای انسان جنبه حیاتی دارد، و درس عبرتی است برای "اولی الأبصار".

تابش یک نواخت آفتاب، درجه حرارت هوا را بالا-می برد و موجودات زنده را می سوزاند، اعصاب را خسته می کند، اما هنگامی که در لابلای این تابش پرده های ظلمت شب قرار می گیرد آن را کاملاً تعدیل می کند.

تغییرات تدریجی روز و شب که سر چشمه پیدایش فصول چهارگانه است عامل بسیار مؤثری برای بارور شدن گیاهان و حیات تمام موجودات زنده و نزول بارانها و ذخیره آب در زمین ها است (۲).

\*\*\* آخرین آیه مورد بحث به یکی از مهمترین چهره های نظام آفرینش که از روشنترین دلائل توحید است یعنی مساله حیات در صورتهای متنوعش اشاره کرده می گوید: "خداوند هر جنبنده ای را از آبی آفرید" (وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَّاءٍ).

ص: ۵۰۷

---

۱-۱) تفسیر کبیر فخر رازی، و تفسیر مجمع البیان، و تفسیر روح المعانی.

۲-۲) در این زمینه در جلد هشتم تفسیر نمونه صفحه ۲۲۸ (ذیل آیه ۶ سوره یونس) نیز بحث کرده ایم.

و با اینکه اصل همه آنها به آب باز می گردد با این حال خلقت‌های بسیار متفاوت و شکفت انگیزی دارند: "گروهی از آنها بر شکم خود راه می روند" (خزندگان) (فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ).

"و گروهی بر روی دو پا راه می روند" (انسانها و پرندگان) (و مِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ).

"و گروهی بر روی چهار پا راه می روند" (چهارپایان) (و مِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعِ).

تازه منحصر به اینها نیست و حیات چهره های فوق العاده متنوع دارد اعم از موجوداتی که در دریا زندگی می کنند و یا حشرات که هزاران نوع دارند و هزاران صورت لذا در پایان آیه می فرماید: "خداوند هر چه را اراده کند می آفریند" (يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ).

"چرا که خدا بر همه چیز توانا است" (إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).

\*\*\*

**نکته ها:**

**اشاره**

### ۱- منظور از "ماء" در اینجا چیست؟

در اینکه کلمه "ماء" (آب) در آیه مورد بحث اشاره به چه آبی است در میان مفسران گفتگو است، و در واقع سه تفسیر برای آن ذکر شده.

۱- منظور آب نطفه است، بسیاری از مفسران این تفسیر را انتخاب کرده اند، و در بعضی از روایات نیز به آن اشاره شده است.

مشکلی که در این تفسیر وجود دارد این است که همه جنبندگان از آب نطفه به وجود نمی آیند، زیرا حیوانات تک سلولی و بعضی دیگر از حیوانات که مصداق جنبنده (دابه) هستند، از طریق تقسیم سلولها به وجود می آیند نه از نطفه مگر اینکه گفته شود حکم بالا جنبه نوعی دارد نه عمومی.

ص: ۵۰۸

۲- دیگر اینکه منظور پیدایش نخستین موجود است، زیرا هم طبق بعضی از روایات اسلامی اولین موجودی را که خدا آفریده آب بوده و انسانها را بعد از آن آب آفرید و هم طبق فرضیه های علمی جدید نخستین جوانه حیات در دریاها ظاهر شده، و این پدیده قبل از همه جا بر اعماق یا کنار دریاها حاکم شده است.

(البته آن نیرویی که موجود زنده را با آن همه پیچیدگی در نخستین مرحله به وجود آورد و در مراحل بعد هدایت کرد، یک نیروی ما فوق طبیعی یعنی اراده پروردگار بوده است).

۳- آخرین تفسیر این است که منظور از خلقت موجودات زنده از آب این است که در حال حاضر آب ماده اصلی آنها را تشکیل می دهد و قسمت عمده ساختمان آنها آب است و بدون آب هیچ موجود زنده ای نمی تواند به حیات خود ادامه دهد.

البته این تفسیرها منافاتی با هم ندارند اما در عین حال تفسیر اول و دوم صحیحتر به نظر می رسد (۱).

\*\*\*

## ۲- پاسخ به یک سؤال

در اینجا سؤالی پیش می آید که حیوانات منحصر به این سه گروه نیستند (خزندگان و دو پایان و چهارپایان) بلکه جنندگان زیادی هستند که بیش از چهار پا دارند؟ پاسخ این سؤال در خود آیه نهفته است زیرا در جمله بعد می فرماید:

ص: ۵۰۹

---

۱- ۱) بعضی از طرفداران تکامل انواع برای اثبات فرضیه خود روی این آیه تکیه کرده اند ولی ما ثابت نبودن این فرضیه را در جلد ۱۱ از صفحه ۸۱ به بعد ذیل آیه ۲۶ سوره حجر شرح داده ایم، این نکته نیز قابل توجه است که اصولاً نباید آیات قرآن را با فرضیه ها تطبیق کرد چرا که آیات قرآن حقیقت ثابتی دارند و فرضیه های علمی متغیرند.

"خدا هر چه را بخواهد می آفریند" بعلاوه مهمترین حیواناتی که انسان با آن سر و کار دارد همین سه گروه است، از این گذشته بعضی معتقدند که حتی حیواناتی که بیش از چهار پا دارند تکیه گاه اصلی آنها تنها بر چهار پا است و بقیه بازوهای کمکی آن محسوب می شود (۱) و (۲).

\*\*\*

### ۳- چهره های متنوع حیات

بدون شک عجیبترین پدیده این جهان پدیده "حیات" است، همان مساله ای که هنوز معمای آن برای دانشمندان گشوده نشده، همه می گویند موجودات زنده از مواد بیجان این عالم به وجود آمده، اما هیچکس نمی تواند دقیقا تحت چه شرائطی چنین جهشی صورت گرفته، زیرا در هیچ آزمایشگاهی تبدیل موجودات بیجان به موجودات زنده هنوز مشاهده نشده است، هر چند هزاران هزار دانشمند در طول سالیان دراز در این باره اندیشیده و آزمایش کرده اند.

البته شبیحی از دور در این زمینه در برابر چشم دانشمندان نمایان است، اما تنها شبیحی است، آنچه مسلم است اسرار حیات و زندگی آن قدر پیچیده است که علوم و دانشهای بشری با تمام گستردگی از کشف و درک آن هنوز عاجز است.

در شرائط فعلی جهان، موجودات زنده تنها از موجودات زنده به وجود می آیند، و هیچ موجود زنده ای از موجودی بیجان پا نمی گیرد، ولی مسلما در گذشته های دور چنین نبوده، و به تعبیر دیگر حیات در کره زمین تاریخچه پیدایشی دارد، اما چگونه و با چه شرائطی معمایی است که بر هیچکس روشن نیست.

ص: ۵۱۰

۱- ۱) تفسیر قرطبی و تفسیر فخر رازی ذیل آیه مورد بحث.

۲- ۲) توجه به این نکته نیز از نظر ادبی لازم است که ضمیر "منهم" با اینکه معمولا- برای جمع عاقل است در آیه فوق به غیر عاقل نیز باز گشته، همچنین کلمه "من" و این به خاطر آنست که این کلمات گاهی در غیر موجودات عاقل نیز به کار می رود.

و از آن عجیتر تنوع حیات است در اینهمه چهره های کاملاً متفاوت، از موجودات زنده تک سلولی که تنها زیر میکروسکوب پیدا می شوند گرفته، تا والهای دریایی کوه پیکر که طول قامتشان از سی متر تجاوز می کند، و کوهی است از گوشت شناور! از حشرات که صدها هزار نوع در آنها مشاهده شده گرفته، تا پرندگانی که در هزاران هزار چهره ظاهر می شوند، و هر کدام برای خود عالمی و جهانی پر اسرار دارند.

کتابهای حیوان شناسی که امروز بخش عظیمی از کتابخانه های بزرگ جهان را تشکیل می دهند تنها گوشه ای از این اسرار را برای ما بازگو می کنند، مخصوصاً حیوانات دریایی که همیشه دریا دیار عجائب بوده، و با تمام اطلاعاتی که اخیراً از آن داریم معلوماتمان در این زمینه بسیار ناچیز است.

به راستی چه بزرگ است خدایی که اینهمه موجودات زنده را با این تنوع وسیع آفریده، و به هر کدام آنچه را نیاز داشتند بخشیده؟ و چه عظیم است قدرت و علمش که برای هر کدام متناسب با شرایط و نیازهایش آنچه را لازم بوده قرار داده است، و عجب اینکه همه آنها در آغاز از یک آب و کمی از مواد ساده زمین آفریده شده است.

\*\*\*



اشاره

لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُبِينَاتٍ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۴۶) وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ (۴۷) وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ (۴۸) وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ (۴۹) أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمْ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولَهُ بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۵۰)

ترجمه:

۴۶- ما آیات روشنگری نازل کردیم و خدا هر که را بخواهد به صراط مستقیم هدایت می کند.

۴۷- آنها می گویند به خدا و پیامبر ایمان داریم و اطاعت می کنیم، ولی بعد از این ادعا گروهی از آنها رویگردان می شوند، آنها (در حقیقت) مؤمن نیستند.

۴۸- و هنگامی که از آنها دعوت شود که به سوی خدا و پیامبرش بیایند تا در میان آنان

داوری کند گروهی از آنها رویگردان می شوند.

۴۹- ولی اگر (داوری به نفع آنها بوده باشد) حق داشته باشند با نهایت تسلیم به سوی او می آیند.

۵۰- آیا در دل‌های آنها بیماری است؟ یا شک و تردید دارند؟ یا می ترسند خدا و رسولش بر آنها ستم کند؟ اما خود اینها ستمگرند!

### شان نزول:

مفسران برای بخشی از این آیات دو شان نزول ذکر کرده اند: نخست اینکه:

یکی از منافقان با یک مرد یهودی نزاعی داشت، مرد یهودی، منافق ظاهر مسلمان را به داوری پیامبر اسلام ص خواند، اما منافق زیر بار نرفت، و او را به داوری "کعب بن اشرف یهودی" دعوت کرد (و حتی طبق بعضی از روایات صریحا گفت ممکن است "محمد" در مورد ما عدالت را رعایت نکند!) آیات فوق نازل شد و سخت این گونه اشخاص را مورد سرزنش و مذمت قرار داد.

دیگر اینکه در میان امیر مؤمنان علی ع و عثمان (یا طبق روایتی میان آن حضرت و مغیره بن وائل) بر سر زمینی که از علی ع خریداری کرده بود و سنگهایی از آن بیرون آمد و خریدار می خواست آن را به عنوان معیوب بودن رد کند، اختلافی در گرفت، علی ع فرمود: میان من و تو رسول الله داوری کند، اما "حکم بن ابی العاص" که از منافقان بود به خریدار گفت: این کار را مکن، چرا که اگر نزد پسر عموی او - یعنی پیامبر - بروی مسلما به نفع او داوری خواهد کرد! آیه فوق نازل شد و او را سخت نکوهش کرد (۱).

\*\*\*

ص: ۵۱۳

---

۱- (۱) "مجمع البیان" و تفسیر "روح المعانی" و تفسیر "تبیان" و تفسیر "قرطبی" و تفسیر "فخر رازی" و تفسیر "صافی" و تفسیر "نور الثقلین" (ذیل آیه مورد بحث با کمی تفاوت).

ایمان و پذیرش داوری خدا

از آنجا که در آیات گذشته، سخن از ایمان به خدا و دلائل توحید و نشانه های او در جهان تکوین بود، در آیات مورد بحث سخن از آثار ایمان و بازتابهای توحید در زندگی انسان و تسلیم او در برابر حق و حقیقت است.

نخست می گوید: "ما آیات روشن و روشنگری نازل کردیم" (لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ).

آیاتی که دلها را به نور ایمان و توحید روشن می کند، افکار انسانها را نور و صفا می بخشد و محیط تاریک زندگیشان را عوض می کند.

البته وجود این "آیات مبینات" زمینه را برای ایمان فراهم می سازد، ولی نقش اصلی را هدایت الهی دارد، چرا که "خدا هر کس را بخواهد به صراط مستقیم هدایت می کند" (وَ اللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ).

و می دانیم که اراده خداوند و مشیت او بی حساب نیست، او نور هدایت را به دلهایی می افکند که آماده پذیرش آن هستند، یعنی مجاهده را آغاز کرده اند و گامهایی به سوی او برداشته اند.

\*\*\* سپس به عنوان مذمت از گروه منافقان که دم از ایمان می زنند و ایمان در دل آنها پرتوافکن نیست می فرماید: "آنها می گویند: به خدا و پیامبر ایمان داریم و اطاعت می کنیم، ولی بعد از این ادعا، گروهی از آنها روی گردان می شوند، آنها در حقیقت مؤمن نیستند" (وَ يَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالرَّسُولِ وَ أَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ مَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ).

این چگونه ایمانی است که از زبانشان فراتر نمی رود؟ و پرتوش در اعمالشان ظاهر نمی گردد؟ \*\*\*

بعد به عنوان یک دلیل روشن برای بی ایمانی آنها می فرماید: "هنگامی که از آنها دعوت شود که به سوی خدا و پیامبرش بیایند تا در میان آنان داوری کند، گروهی از آنها روی گردان می شوند" (وَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ).

\*\*\* برای تاکید بیشتر و روشن شدن شرک و دنیاپرستیشان اضافه می کند:

"اما اگر این داوری به نفع آنها بوده باشد با نهایت تسلیم به سوی او می آیند" (وَ إِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ).

قابل توجه اینکه در یک عبارت، سخن از دعوت به سوی خدا و پیامبر ص است ولی عبارت بعد یعنی جمله "ليحكم" به صورت مفرد آمده که تنها اشاره به داوری پیامبر ص می باشد، این به خاطر آن است که داوری پیامبر از داوری خدا جدا نیست و هر دو در حقیقت به امر واحدی باز می گردد.

ضمناً باید توجه داشت که ضمیر "الیه" به شخص پیامبر ص یا داوری او باز می گردد.

این نکته نیز باید مورد توجه قرار گیرد که در آیات فوق این تخلف و اعراض از داوری پیامبر ص تنها به گروهی از منافقان نسبت داده شده است، شاید به دلیل اینکه گروه دیگر تا این حد بی حیا و جسور نبودند، چرا که نفاق هم مانند ایمان دارای درجات مختلفی است.

\*\*\* در آخرین آیه مورد بحث ریشه های اصلی و انگیزه های عدم تسلیم در برابر داوری پیامبر ص را در سه جمله بیان می کند و می گوید: "آیا در دل‌های آنها بیماری است" (بیماری نفاق) (أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ).

این یکی از صفات منافقان است که اظهار ایمان می کنند اما بخاطر انحرافی که در دل از اصل توحید دارند هرگز تسلیم داوری خدا و پیامبر ص نیستند

یا اگر بیماری نفاق بر دل‌های آنها چیره نشده "به راستی در شک و تردیدند"؟ ( اَمِ از تَابُوا ).

و طبیعی است شخصی که در پذیرش یک آئین مردد است تسلیم لوازم آن نخواهد بود.

یا اینکه اگر نه آن است و نه این و از مؤمنانند "آیا براستی می ترسیدند که خدا و رسولش بر آنها ظلم و ستم کند"؟! ( اَمِ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولَهُ ).

در حالی که این تناقض آشکاری است کسی که پیامبر اسلام ص را فرستاده خدا و بیانگر رسالت او می داند و حکمش را حکم خدا می شمرد ممکن نیست احتمال ظلم و ستم درباره او دهد، مگر امکان دارد خدا به کسی ستم کند؟ مگر ظلم زائیده جهل یا نیاز یا خود خواهی نیست؟ ساحت مقدس خداوند از همه اینها پاک است.

"بلکه در واقع خود اینها ظالم و ستمگرند" ( بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ).

آنها نمی خواهند به حق خودشان قانع باشند، و چون می دانند پیامبر اسلام ص چیزی از حق دیگران به آنها نخواهد داد تسلیم داوری او نمی شوند.

به گفته نویسنده تفسیر "فی ظلال": این سه تعبیر در واقع هر کدام در شکل خاصی عرضه شده است: اولی برای اثبات است، دومی برای تعجب، و سومی برای انکار.

در جمله اول می خواهد علت حقیقی را که بیماری نفاق است روشن کند، و در جمله دوم، هدف بیان تعجب از تردید آنها در عدالت پیامبر است و صحت داوری او با این که مدعی ایمانند، و جمله سوم اشاره به تناقض روشنی است که میان ادعای ایمان و عملشان دیده می شود (۱).

ص: ۵۱۶

تنها ایرادی که به گفته این مفسر در این سخن متوجه می شود این است که او جمله "ام ارتابوا" را به معنی شک در عدالت و صحت داوری پیامبر ص گرفته، در حالی که ظاهر این است که شک در اصل نبوت را می گوید همانگونه که بسیاری از مفسران پذیرفته اند.

\*\*\*

**نکته ها:**

**اشاره**

### **۱- بیماری نفاق**

این نخستین بار نیست که در قرآن مجید به تعبیر "مرض" در مورد نفاق بر خورد می کنیم، قبل از آن در اوائل سوره بقره، ضمن بیان صفات منافقان، چنین آمده بود: **فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا**: "در دلهای آنها یک نوع بیماری است، و خداوند هم بر بیماری آنها می افزاید!" همانگونه که در جلد اول ذیل آیه مزبور گفتیم، نفاق در حقیقت بیماری و انحراف است، انسان سالم، یک چهره بیشتر ندارد، روح و جسم او هماهنگ است، اگر مؤمن است تمام وجودش فریاد ایمان می کشد، و اگر منحرف است ظاهر و باطنش بیانگر انحراف است، اما اینکه ظاهرش دم از ایمان بزند و باطنش بوی کفر دهد، این یک نوع بیماری است.

و از آنجا که این گونه افراد بر اثر لجاجت و پافشاری در برنامه هایشان مستحق لطف و هدایت خدایی نیستند، خداوند آنان را به حال خود می گذارد تا این بیماریشان افزون گردد.

و براستی خطرناکترین افراد در یک جامعه همین منافقانند، چرا که تکلیف انسان در برابر آنها روشن نیست، نه واقعا دوستند و نه ظاهرا دشمن!، از امکانات مؤمنین استفاده می کنند و از مجازات کفار ظاهرا مصونند، ولی اعمالشان از اعمال کفار بدتر.

ص: ۵۱۷

و چنان که می دانیم چون این ناهماهنگی ظاهر و باطن برای همیشه قابل ادامه نیست سر انجام پرده ها کنار می رود و باطن آلوده آنان ظاهر می شود، چنان که در آیات مورد بحث و شان نزول آن ملاحظه کردیم که پیش آمدن یک صحنه داوری، مشت آنها را باز کرد و خبث درونشان را آشکار ساخت (۱).

\*\*\*

## ۲- حکومت عدل تنها حکومت خدا است

بی شک انسان هر قدر بتواند خود را از حب و بغض و خودخواهی و خود دوستی خالی کند باز ممکن است به طور ناآگاه گرفتار این امور بشود، مگر اینکه معصوم باشد و بیمه شده از سوی پروردگار.

به همین دلیل می گوئیم: قانونگذار حقیقی تنها خدا است، زیرا علاوه بر اینکه تمام نیازهای انسان را با علم بی پایانش می داند، و بهترین راه رفع این نیازها را می شناسد هرگز گرفتار انحراف به خاطر نیازها و حب و بغضها نمی گردد.

در مقام قضاوت و داوری نیز عادلانه ترین داوریهها، داوری خدا و پیامبر و امام معصوم است، و بعد از آن داوری کسانی که راه آنها را می پویند و شباهتی به آنان دارند.

ولی این بشر خود خواه تن به این داوریههای عادلانه نمی دهد، و این قوانین عدالت گستر را نمی پسندد، دنبال قانون و حکومت و قضاوتی می رود که حرص و طمع و شهوت او را بیشتر اشباع کند، و چه تعبیر جالبی در مورد این گروه در آیات فوق آمده **أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ**: "ستمگران واقعی آنها هستند!" ضمناً قرار گرفتن در برابر چنین صحنه هایی محکی است برای سنجش معیار ایمان هر انسان "تا سیه روی شود هر که در او غش باشد!" جالب اینکه قرآن در جایی دیگر می گوید: مؤمنان حقیقی نه تنها در ظاهر

ص: ۵۱۸

---

۱- ۱) برای توضیح بیشتر در باره صفات منافقان به جلد اول "تفسیر نمونه" آغاز سوره بقره ذیل آیه ۱۰ به بعد مراجعه فرمائید.

تسلیم داوری تواند بلکه در اعماق دل نیز هیچگونه سنگینی و ناراحتی از داوریهای تو نمی کنند هر چند ظاهراً به زیانشان باشد فَلَا- وَ رَبِّكَ لَا- يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا: "سوگند به پروردگارت آنها ایمان نمی آورند مگر آن زمانی که تو را داور اختلافاتشان قرار دهند، و بعد از صدور حکم تو هیچگونه ناراحتی و سنگینی از نتیجه آن در دل نداشته باشند و در ظاهر و باطن تسلیم حق گردند" (۱).

اما آنها که حکم خدا و پیامبر ص را فقط در آنجا که حافظ منافعشان است پذیرا هستند در حقیقت مشرکانی می باشند که برده و بنده منافع خویشند، هر چند دم از ایمان بزنند و در صفوف مؤمنین باشند! \*\*\*

ص: ۵۱۹

---

۱-۱) سوره نساء آیه ۶۵.



اشارہ

إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۵۱) وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشَ اللَّهَ وَيَتَّقْهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ (۵۲) وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ لَيَخْرُجْنَ قُلْ لَا تُقْسِمُوا طَاعَةَ مَعْرُوفٍ إِنَّ اللَّهَ يَحْبِبُ الَّذِينَ يَتَّقُونَ (۵۳) قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ حِمْلُ مَا حُمِّلْتُمْ وَإِن تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۵۴)

ترجمہ:

۵۱- مؤمنان ہنگامی کہ بہ سوی خدا و رسولش دعوت شوند تا میان آنان داوری کند

ص: ۵۲۰

سخنشان تنها این است که می گویند شنیدیم و اطاعت کردیم.

۵۲- هر کس خدا و پیامبرش را اطاعت کند و از پروردگار بترسد و از مخالفت فرمانش بپرهیزد آنها رستگارانند.

۵۳- آنها با نهایت تاکید سوگند یاد کردند که اگر به آنان فرمان دهی (از خانه و اموال خود) بیرون می روند (و جان در طبق اخلاص گذارده تقدیم می کنند) بگو سوگند یاد نکنید، شما طاعت خالصانه نشان دهید که خداوند به آنچه عمل می کنید آگاه است.

۵۴- بگو اطاعت خدا و اطاعت پیامبرش کنید، و اگر سرپیچی کنید پیامبر مسئول اعمال خویش است و شما مسئول اعمال خود، اما اگر از او اطاعت کنید هدایت خواهید شد، و بر پیامبر چیزی جز ابلاغ آشکار نیست.

### تفسیر:

ایمان و تسلیم مطلق در برابر حق

در آیات گذشته عکس العمل منافقان تاریک دل را که در ظلمات متراکم و "بعضها فوق بعض" قرار داشتند، در برابر داوری خدا و پیامبر ص دیدیم که چگونه از داوری عدل پیامبر ص سر باز می زدند گویی می ترسیدند خدا و پیامبر ص حق آنها را پایمال کند!

آیات مورد بحث نقطه مقابل آن یعنی بر خورد مؤمنان را با این داوری الهی تشریح می کند و می گوید: "هنگامی که مؤمنان برای داوری به سوی خدا و رسولش فرا خوانده شوند یک سخن بیشتر ندارند و آن این است که می گویند شنیدیم و اطاعت کردیم" (إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا).

چه تعبیر جالبی "سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا" (شنیدیم و اطاعت کردیم) کوتاه و پر معنی.

جالب اینکه کلمه "انما" که برای حصر است می گوید: آنها جز این سخنی ندارند و سر تا پایشان همین یک سخن است و راستی حقیقت ایمان نیز همین است و بس "سمعنا و اطعنا".

ص: ۵۲۱

کسی که خدا را عالم به همه چیز می داند، و بی نیاز از هر کس، و رحیم و مهربان به همه بندگان، چگونه ممکن است داوری کسی را بر داوری او ترجیح دهد؟ و چگونه ممکن است عکس العملی جز شنیدن و اطاعت کردن در برابر فرمان و داوریهایش نشان دهد؟ و چه وسیله خوبی است برای پیروزی مؤمنان راستین و چه آزمون بزرگی؟! لذا در پایان آیه می فرماید: "رستگاران واقعی آنها هستند" (وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ).

کسی که زمام خود را به دست خدا بسپارد، و او را حاکم و داور قرار دهد بدون شک در همه چیز پیروز است، چه در زندگی مادی و چه معنوی.

\*\*\* دومین آیه همین حقیقت را به صورت کلی تر تعقیب کرده می فرماید:

"کسانی که اطاعت خدا و پیامبر ص کنند و از خدا بترسند و تقوی پیشه نمایند آنها نجات یافتگان و پیروزمندانند" (وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَخْشَ اللَّهَ وَ يَتَّقِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ) (۱).

در این آیه مطیعان و پرهیزگاران را به عنوان "فائز" توصیف کرده، و در آیه قبل کسانی که در برابر داوری خدا و پیامبر تسلیمند به عنوان "اهل فلاح" توصیف شده اند، به طوری که از منابع لغت استفاده می شود "فوز" و "فلاح" تقریباً یک معنی دارد، "راغب" در "مفردات" می گوید: "فوز به معنی پیروزی و رسیدن به کار خیر است توأم با سلامت" و در مورد فلاح می گوید: "فلاح همان ظفر و رسیدن به مقصود است" (البته در اصل به معنی شکافتن می باشد و از آنجایی

ص: ۵۲۲

---

۱- ۱) جمله "یتقه" که با سکون قاف و کسر هاء قرائت می شود در اصل "یتقیه" بوده، چون شرط واقع شده یاء آن به خاطر مجذوم شدن حذف گردیده، و چون دو کسره پشت سر هم ثقیل بوده یکی از آن دو حذف شده و به صورت فوق در آمده است.

که افراد پیروزمند موانع را بر طرف می سازند و مسیر خود را برای رسیدن به مقصد می شکافند و پیش می روند، فلاح در معنی پیروزی به کار رفته است) و از آنجا که در آیه اخیر سخن از اطاعت به طور مطلق است و در آیه قبل از تسلیم در برابر داوری خدا که یکی عام است و دیگری خاص، نتیجه هر دو نیز باید یکی باشد.

قابل توجه اینکه: در آیه اخیر برای "فائزون" سه وصف ذکر شده است: اطاعت خدا و پیامبر، خشیت، و تقوی، بعضی از مفسران گفته اند که اطاعت یک معنی کلی است و خشیت شاخه درونی آن، و تقوی شاخه بیرونی آن است، و به این ترتیب نخست از اطاعت به طور کلی سخن گفته شده، سپس از شاخه درونی و بعد برونی.

ذکر این نکته نیز لازم است که در روایتی در تفسیر جمله **وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ** از امام باقر ع چنین نقل شده ان المعنى بالايه امير المؤمنين (علی) ع مقصود از این آیه علی ع است (۱).

بدون شك علی ع بارزترین مصداق آیه است و منظور از روایت فوق همین است و هرگز عمومیت مفهوم آن از بین نمی رود.

\*\*\* لحن آیه بعد- و همچنین شان نزولی که در بعضی از تفاسیر در مورد آن وارد شده- نشان می دهد که جمعی از منافقان بعد از نزول آیات قبل و ملامت های شدید آن از وضع خود سخت ناراحت شدند و خدمت پیامبر ص آمدند و شدیداً سوگند یاد کردند که ما تسلیم فرمان توایم قرآن در مقام پاسخ بر آمده و با قاطعیت به آنها گفت: "آنها با نهایت تاکید سوگند یاد کردند که اگر به آنها فرمان بدهی از خانه و اموال خود بیرون می روند (یا جان خود را بر کف گرفته به سوی میدان جهاد گام بر می دارند) بگو سوگند لازم نیست، شما عملاً طاعت خالصانه و صادقانه

ص: ۵۲۳

نشان بدهید که خدا به آنچه عمل می کنید آگاه است (وَ أَقْسِمُ بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِن أَمَرْتَهُمْ لَيَخْرُجُنَّ قُلْ لَا تُفْسِدُوا طَاعَةَ مَعْرُوفَةً إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ).

بسیاری از مفسران، منظور از خروج را در جمله لیخرجن خارج شدن برای جهاد دانسته اند در حالی که بعضی دیگر به معنی خارج شدن از اموال و زندگی و یا همراه پیامبر ص به هر جا رفتن و در خدمت او بودن تفسیر کرده اند.

البته کلمه خروج یا مشتقات آن در قرآن مجید هم به معنی خروج به سوی میدان جهاد آمده و هم به معنی رها کردن خانه و زندگی و وطن، البته تناسب با آیات قبل که سخن از داوری پیامبر ص در مسائل مورد اختلاف می گفت ایجاب می کند که تفسیر دوم را بپذیریم به این معنی که آنها برای اظهار تسلیم در برابر داوریهای پیامبر ص خدمتش رسیدند و سوگند یاد کردند که یک قسمت از اموال سهل است اگر دستور فرمایی تمام زندگی را رها کنید را خواهیم کرد ولی با این حال مانعی ندارد که هر دو در معنی آیه جمع باشد یعنی هم حاضریم در راه فرمان تو مال و زندگی خود را رها کنیم و هم حاضریم جان بر کف به میدان جهاد بشتابیم.

اما از آنجا که افراد منافق در بر خورد با جو نامساعد اجتماعی گاه تغییر چهره می دهند و متوسل به سوگندهای غلاظ و شداد می شوند و گاهی سوگندشان خود دلیلی بر دروغشان است قرآن صریحا به آنها پاسخ گفت که سوگند لازم نیست، عمل نشان دهید، ولی خدا از اعماق دل شما آگاه است می داند که در این سوگند دروغ می گوئید و یا واقعا تغییر جهت می دهید.

\*\*\* لذا در آیه بعد که آخرین آیه مورد بحث است مجددا روی همین معنی تاکید کرده و می گوید به آنها بگو اطاعت خدا و اطاعت پیامبرش را کنید (قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ).

سپس اضافه می کند در برابر این فرمان از دو حال خارج نیست "اگر سرپیچی کنید و روی گردان شوید پیغمبر ص مسئول اعمال خویش است(و وظیفه خود را انجام داده) و شما هم مسئول اعمال خود(و وظیفه شما اطاعت صادقانه است) (فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ).

اما اگر از او اطاعت کنید، هدایت خواهید شد(وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا) زیرا او رهبری است که جز به راه خدا و حق و صواب دعوت نمی کند.

و در هر حال بر پیامبر ص چیزی جز ابلاغ آشکار نیست(وَ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْإِبْلَاحُ الْمُبِينُ).

او موظف است فرمان خدا را آشکارا به همگان برساند خواه بپذیرند یا نپذیرند و پذیرش و عدم پذیرش این دعوت، سود و زیانش متوجه خود آنها خواهد شد و پیامبر ص هرگز موظف نیست که مردم را اجبار به هدایت و قبول دعوت و اجبار کند.

جالب اینکه: از مسئولیتها در آیه فوق تعبیر به بار(سنگین) شده است، و در واقع چنین است هم وظیفه رسالت پیامبر ص و هم اطاعت صادقانه از دعوت او باری است بر دوش که باید آن را به منزل رساند و جز مردم مخلص توانایی حمل آن را ندارند، لذا در روایتی از امام باقر ع در وصف پیامبر ص می خوانیم که از پیامبر ص چنین نقل می کند که فرمود:

يا معاشر قراء القرآن اتقوا الله عز وجل فيما حملكم من كتابه فاني مسئول و انتم مسئولون: انی مسئول عن تبلیغ الرساله، و اما انتم فتسألون عما حملتم من كتاب الله و سنتی:

"ای خوانندگان قرآن! از خداوند بزرگ بترسید، پرهیزید نسبت به کتابش که بر دوش شما نهاده است، چرا که من مسئولم و شما هم مسئولید: من در برابر تبلیغ رسالت مسئولم، اما شما در برابر کتاب الله و سنت من که بر دوستان نهاده شده است."

\*\*\*

اشاره

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا إِسَّيَّرْنَا لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۵۵)

ترجمه:

۵۵- خداوند به کسانی که از شما ایمان آورده اند و اعمال صالح انجام داده اند وعده می دهد که آنها را قطعاً خلیفه روی زمین خواهد کرد، همانگونه که پیشینیان را خلافت روی زمین بخشید. و دین و آئینی را که برای آنها پسندیده پا بر جا و ریشه دار خواهد ساخت و خوف و ترس آنها را به امنیت و آرامش مبدل می کند، آن چنان که تنها مرا می پرستند و چیزی را برای من شریک نخواهند ساخت. و کسانی که بعد از آن کافر شوند فاسقند.

شان نزول:

بسیاری از مفسران از جمله "سیوطی" در "اسباب النزول" و "طبرسی" در "مجمع البیان" و سید قطب در "فی ظلال" و "قرطبی" در تفسیر خود (با تفاوت مختصری) در شان نزول این آیه چنین نقل کرده اند: "هنگامی که پیامبر ص و مسلمانان به مدینه هجرت کردند و انصار با آغوش باز آنها را پذیرا گشتند، تمامی عرب بر ضد آنها قیام کردند و آن چنان بود که آنها ناچار بودند اسلحه را

از خود دور نکنند، شب را با سلاح بخوابند و صبح با سلاح بر خیزند (و حالت آماده باش دائم داشته باشند) ادامه این حالت بر مسلمانان سخت آمد، بعضی این مطلب را آشکارا گفتند که تا کی این حال ادامه خواهد یافت؟ آیا زمانی فرا خواهد رسید که ما با خیال آسوده، شب استراحت کنیم و اطمینان و آرامش بر ما حکم فرما گردد، و جز از خدا از هیچکس نترسیم؟ آیه فوق نازل شد و به آنها بشارت داد که آری چنین زمانی فرا خواهد رسید" (۱).

\*\*\*

### تفسیر:

#### حکومت جهانی مستضعفان

از آنجا که در آیات گذشته، سخن از اطاعت و تسلیم در برابر فرمان خدا و پیامبر ص بود، آیه مورد بحث همین موضوع را ادامه داده و نتیجه این اطاعت را که همان حکومت جهانی است بیان می کند، و به صورت مؤکد می گوید:

"خداوند به کسانی که از شما ایمان آورده اند و اعمال صالح انجام داده اند وعده می دهد که آنها را قطعاً خلیفه روی زمین خواهد کرد، همانگونه که پیشینیان را خلافت روی زمین بخشید" (وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسَّخِرَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ).

"و دین و آئینی را که برای آنها پسندیده، به طور ریشه دار و پا بر جا در صفحه زمین مستقر سازد" (وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ).

"و خوف و ترس آنها را، به امنیت و آرامش مبدل خواهد کرد" (وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا).

"و آن چنان می شود که تنها مرا می پرستند و چیزی را شریک من قرار

ص: ۵۲۷

---

۱- ۱) "اسباب النزول" صفحه ۱۶۳-مجمع البیان و قرطبی و فی ظلال ذیل آیه مورد بحث.



نخواهند داد" (يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا).

مسلم است بعد از این سیطره حکومت توحید و استقرار آئین الهی و از میان رفتن هر گونه اضطراب و ناامنی و هر گونه شرک "کسانی که بعد از آن کافر شوند فاسقان واقعی آنها هستند" (وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ).

به هر حال از مجموع آیه چنین بر می آید که خداوند به گروهی از مسلمانان که دارای این دو صفت هستند "ایمان" و "عمل صالح" سه نوید داده است:

۱- استخلاف و حکومت روی زمین.

۲- نشر آئین حق به طور اساسی و ریشه دار در همه جا (که از کلمه "تمکین" استفاده می شود).

۳- از میان رفتن تمام اسباب خوف و ترس و وحشت و ناامنی.

و نتیجه این امور آن خواهد شد که با نهایت آزادی خدا را پرستند و فرمانهای او را گردن نهند و هیچ شریک و شبیهی برای او قائل نشوند و توحید خالص را در همه جا بگسترانند.

البته در نکته هایی که ذیلا بیان خواهیم کرد روشن می شود که این وعده الهی کی تحقق یافته و یا کی تحقق خواهد یافت؟!

\*\*\*

**نکته ها:**

**اشاره**

**۱- تفسیر جمله "كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ".**

در اینکه این جمله اشاره به چه اشخاصی است که قبل از مسلمانان دارای خلافت روی زمین شدند؟ در میان مفسران گفتگو است:

بعضی آن را اشاره به آدم و داود و سلیمان دانسته اند چرا که قرآن در آیه ۳۰ سوره بقره درباره "آدم" می فرماید: **إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً**: "من در زمین می خواهم خلیفه ای قرار دهم".

ص: ۵۲۸

و در آیه ۲۶ سوره ص در باره "داود" می فرماید: **يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ**: "ای داود ما تو را خلیفه در روی زمین قرار دادیم".

و از آنجا که "سلیمان" به مقتضای آیه ۱۶ سوره نمل وارث حکومت داود بود، خلیفه در روی زمین شد.

اما بعضی دیگر مانند مفسر عالیقدر "علامه طباطبائی" در "المیزان" این معنی را بعید شمرده است، زیرا تعبیر **الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ** را متناسب انبیاء ندانسته، چرا که در قرآن این تعبیر در مورد پیامبران به کار نرفته است، لذا آن را اشاره به امتهای پیشین که دارای ایمان و عمل صالح بودند و حکومت در روی زمین پیدا کردند می داند.

اما جمعی دیگر معتقدند که این آیه اشاره به "بنی اسرائیل" است، زیرا آنها با ظهور موسی ع و در هم شکسته شدن قدرت فرعون و فرعونیان مالک حکومت روی زمین شدند، چنان که قرآن در آیه ۱۲۷ سوره اعراف می فرماید: **وَ أَوْزَنَّا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُشْتَبُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا**: "ما آن جمعیت مستضعف (مؤمنان بنی اسرائیل) را وارث مشارق و مغارب زمینی را که پر برکت کردیم قرار دادیم".

و نیز درباره همانها می فرماید: **وَ تُمْكِّنْ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ**: "ما اراده کرده ایم که قوم مستضعف (مؤمنان بنی اسرائیل) را در روی زمین تمکین دهیم" (و صاحب نفوذ و مسلط سازیم).

درست است که در میان بنی اسرائیل حتی در عصر موسی ع افراد ناباب و فاسق و حتی احیانا کافری بودند، ولی به هر حال حکومت بدست مؤمنان صالح بود (بنا بر این ایرادی که بعضی از مفسران به این تفسیر کرده اند با این بیان دفع می شود) تفسیر سوم نزدیکتر به نظر می رسد.

\*\*\*

## ۲- این وعده الهی از آن کیست؟

در آیه خواندیم خدا وعده حکومت روی زمین و تمکین دین و آئین و امنیت کامل را به گروهی که ایمان دارند و اعمالشان صالح است داده است اما در اینکه منظور از این گروه از نظر مصداقی چه اشخاصی است؟ باز در میان مفسران گفتگو است:

بعضی آن را مخصوص صحابه پیامبر ص دانسته اند که با پیروزی اسلام در عصر پیامبر ص صاحب حکومت در زمین شدند (البته منظور از "ارض" تمام روی زمین نیست بلکه مفهومی است که بر جزء و کل صدق می کند).

بعضی دیگر اشاره به حکومت خلفای چهار گانه نخستین.

و بعضی مفهوم آن را چنان وسیع دانسته اند که این وعده را شامل تمام مسلمانانی که دارای این صفتند می دانند.

و گروهی آن را اشاره به حکومت مهدی ع می دانند که شرق و غرب جهان در زیر لوای حکومتش قرار می گیرد، و آئین حق در همه جا نفوذ می کند و ناامنی و خوف و جنگ از صفحه زمین بر چیده می شود، و عبادت خالی از شرک برای جهانیان تحقق می یابد.

بدون شک آیه شامل مسلمانان نخستین می شود و بدون شک حکومت مهدی ع که طبق عقیده عموم مسلمانان اعم از شیعه و اهل تسنن سراسر روی زمین را پر از عدل و داد می کند بعد از آنکه ظلم و جور همه جا را گرفته باشد مصداق کامل این آیه است، ولی با این حال مانع از عمومیت و گستردگی مفهوم آیه نخواهد بود.

نتیجه اینکه در هر عصر و زمان پایه های ایمان و عمل صالح در میان مسلمانان مستحکم شود، آنها صاحب حکومتی ریشه دار و پر نفوذ خواهند شد.

و اینکه بعضی می گویند: کلمه "ارض" مطلق است و تمام روی زمین را شامل می شود و این منحصرًا مربوط به حکومت مهدی (ارواحنا له الفداء) است

با جمله "كَمَا اسْتَخْلَفَ ... " سازگار نیست زیرا خلافت و حکومت پیشینیان مسلما در تمام پهنه زمین نبود.

بعلاوه شان نزول آیه نیز نشان می دهد که حد اقل نمونه ای از این حکومت در عصر پیامبر ص برای مسلمانان (هر چند در اواخر عمر آن حضرت) حاصل شده است.

ولی باز تکرار می کنیم که محصول تمام زحمات پیامبران، و تبلیغات مستمر و پی گیر آنها، و نمونه اتم حاکمیت توحید و امنیت کامل و عبادت خالی از شرک در زمانی تحقق می یابد که مهدی آن سلاله انبیاء و فرزند پیامبر اسلام ص ظاهر شود، همان کسی که همه مسلمانان این حدیث را درباره او از پیامبر ص نقل کرده اند:

□  
لو لم یبق من الدنیا الا- یوم لطول الله ذلك الیوم حتی یلی رجل من عترتی، اسمہ اسمی، یملاً الارض عدلا و قسطا کما ملئت ظلما و جورا:

"اگر از عمر دنیا جز یک روز باقی نماند خداوند آن یک روز را آن قدر طولانی می کند تا مردی از دودمان من که نامش نام من است حاکم بر زمین شود، و صفحه زمین را پر از عدل و داد کند، آن گونه که از ظلم و جور پر شده باشد" (۱).

جالب اینکه: مرحوم طبرسی در ذیل آیه می گوید: از اهل بیت پیامبر ص این حدیث نقل شده است:

"انها فی المهدی من آل محمد": "این آیه درباره مهدی آل محمد ص می باشد" (۲).

در تفسیر "روح المعانی" و بسیاری از تفاسیر شیعه از امام سجاده چنین نقل شده است که در تفسیر آیه فرمود:

□ □  
هم و الله شیعتنا اهل البیت، یفعل الله

ص: ۵۳۱

---

۱-۱) در کتاب منتخب الاثر یکصد و بیست و سه حدیث در این مضمون از منابع مختلف اسلامی مخصوصا از منابع اهل تسنن نقل شده است به این کتاب صفحه ۲۴۷ به بعد مراجعه فرمائید.

۲-۲) مجمع البیان ذیل آیه مورد بحث.

ذَلِكَ بِهِم عَلَى يَدَيْ رَجُلٍ مَنَا، وَهُوَ مَهْدِي هَذِهِ الْأَمَّةِ، يَمَلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَجُورًا، وَهُوَ الَّذِي قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) لَوْ لَمْ يَبِقْ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ...: "أَنَّهُمْ بِهَذَا سَوَّغُوا لِمَا هَسْتُمْ، خَدَّوْا فِي كَارِهَا لِبَرَاءَتِهِمْ بِدَسْتِ مَرْدِيٍّ مِنْ مَّا أَنْجَمُوا مِي دَهْدِ كِه "مَهْدِي" اَيْنِ اَمْتِ اسْتِ، زَمِينِ رَا پَرِ اَزْ عَدْلِ وَ دَادِ مِي كَنْدِ اَنْ كَوْنِهْ كِه اَزْ ظَلْمِ وَ جُورِ پَرِ شُدِهْ بَاشْدِ، وَ هَمِ اَوْ اسْتِ كِه پِيَامْبِرِ صِ دَرِ حَقِّ وِي فَرْمُودِهْ: اِگَرِ اَزْ عَمْرِ دُنْيَا جَزِ يَكِ رُوزِ بَاقِي نَمَانْدِ...".

همانگونه که گفتیم این تفسیرها به معنی انحصار معنی آیه نیست، بلکه بیان مصداق کامل است، منتها چون بعضی از مفسران همچون "آلوسی" در روح المعانی به این نکته توجه نکرده اند این احادیث را مردود شناخته اند.

"قرطبی" مفسر معروف اهل تسنن از "مقداد بن اسود" چنین نقل می کند که از رسول خدا ص شنیدم فرمود:

مَا عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ بَيْتٌ حَجْرٌ وَلَا مَدْرٌ إِلَّا ادْخَلَهُ اللَّهُ كَلِمَةَ الْإِسْلَامِ: "بَرُورِی زَمِينِ خَانِهْ اِي اَزْ سَنَگِ يَا گَلِ بَاقِي نَمِي مَانْدِ مَگَرِ اَيْنَكِهْ اِسْلَامِ دَرِ اَنْ وَارْدِ مِي شُودِ" (وَ اِيْمَانِ وَ تَوْحِيدِ دَرِ سَرِ تَا سَرِ رُوزِ زَمِينِ نَفُوزِ مِي كَنْدِ) (۱).

برای توضیح بیشتر پیرامون حکومت مهدی ع و مدارک مشروح و مستدل آن در کتب علمای سنت و شیعه به جلد ۷ تفسیر نمونه صفحه ۳۷۲ تا ۳۸۹ ذیل آیه ۳۳ سوره توبه مراجعه فرمائید.

### ۳- هدف نهایی، عبادت خالی از شرک است

جمله "يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا" چه از نظر ادبی، "حال" باشد و چه "غایت" (۲) مفهومی این است که هدف نهایی فراهم آمدن حکومت عدل

ص: ۵۳۲

۱- ۱) قرطبی جلد ۷ صفحه ۴۲۹۲.

۲- ۲) در صورت اول جمله، جمله حالیه است برای ضمیر "هم" که در آیات قبل آمده است، و در صورت دوم لام در تقدیر است، و در اصل "ليعبدونني" بوده (بعضی نیز احتمال جمله استینافیه را داده اند ولی این احتمال ضعیف است).

و ریشه دار شدن آئین حق و گسترش امن و آرامش همان استحکام پایه های عبودیت و توحید است، که در آیه دیگر قرآن به عنوان هدف آفرینش ذکر شده است: **وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ**: "من جن و انس را نیافریدم مگر به خاطر اینکه مرا عبادت کنند" (زاریات-۵۶) عبادتی که مکتب عالی تربیت انسانها و پرورش دهنده روح و جان آنها است، عبادتی که خدا از آن بی نیاز و بندگان برای پیمودن راه تکامل و ترقی سخت به آن نیازمندند.

بنا بر این در بینش اسلامی بر خلاف بینشهای مادی که هدفش در آخرین مرحله رفاه و برخورداری از یک زندگی مادی در سطح عالی است، هرگز چنین چیزی را هدف خود قرار نمی دهد، بلکه حتی زندگی مادی هم در صورتی ارزش دارد که وسیله ای در نیل به آن هدف معنوی گردد.

منتها توجه به این نکته لازم است که عبادت خالی از هر گونه شرک و نفی هر گونه قانون غیر خدا و حاکمیت اهواء، جز از طریق تاسیس یک حکومت عدل امکان پذیر نیست.

ممکن است با استفاده از تعلیم و تربیت و تبلیغ مستمر گروهی را متوجه حق نمود ولی تعمیم این مساله در جامعه انسانی جز از طریق تاسیس حکومت صالحان با ایمان امکان پذیر نیست، به همین دلیل انبیاء بزرگ همتشان تشکیل چنین حکومتی بوده، مخصوصا پیامبر اسلام ص در نخستین فرصت ممکن یعنی به هنگام هجرت به مدینه اقدام به تشکیل نمونه ای از این حکومت کرد.

از اینجا نیز می توان نتیجه گرفت که چنین حکومتی تمام تلاشها و کوششهایش از جنگ و صلح گرفته تا برنامه های آموزشی و فرهنگی و اقتصادی و نظامی، همه در مسیر بندگی خدا، بندگی خالی از هر گونه شرک است.

ذکر این نکته نیز لازم است که معنی حکومت صالحان و تمکین آئین حق و عبادت خالی از شرک این نیست که در چنان جامعه ای هیچ گنهکار و منحرفی وجود نخواهد داشت، بلکه مفهومی است که نظام حکومت در دست مؤمنان صالح است، و چهره عمومی جامعه خالی از شرک، و گر نه ما دام که انسان دارای آزادی اراده است ممکن است در بهترین جوامع الهی و انسانی احياناً افراد منحرفی وجود داشته باشد (دقت کنید).

\*\*\*

ص: ۵۳۴

اشاره

وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۵۶) لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَ مَا لَهُمْ مِنَ النَّارِ وَ لَبِئْسَ الْمَصِيرُ (۵۷)

ترجمه:

۵۶- نماز را بر پا دارید و زکات را بدهید و رسول (خدا) را اطاعت کنید تا مشمول رحمت (او) شوید.

۵۷- گمان نبر کافران می توانند از چنگال مجازات الهی، در زمین فرار کنند، جایگاه آنها آتش است و چه بد جایگاهی است!؟

تفسیر:

فرار از چنگال مجازات او ممکن نیست!

در آیه گذشته وعده خلافت روی زمین به مؤمنان صالح داده شده بود و این دو آیه، مردم را برای فراهم کردن مقدمات این حکومت بسیج می کند، در ضمن نفی موانع بزرگ را نیز خودش تضمین می نماید، در حقیقت یکی از این دو آیه در صدد بیان مقتضی است و آیه دوم نفی موانع.

نخست می گوید: "نماز را بر پا دارید" (وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ).

همان نمازی که رمز پیوند خلق با خالق است، و ارتباط مستمر آنها را با خدا تضمین می کند، و میان آنها فحشاء و منکر حائل می شود.

"و زکات را ادا کنید" (وَ آتُوا الزَّكَاةَ).



همان زکاتی که نشانه پیوند با "خلق خدا" است، و وسیله مؤثری برای کم کردن فاصله ها، و سبب استحکام پیوندهای عاطفی است.

و به طور کلی "در همه چیز مطیع فرمان رسول باشید" (وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ).

اطاعتی که شما را در خط مؤمنان صالح که شایسته حکومت بر زمینند قرار می دهد.

"تا در پرتو انجام این دستورات مشمول رحمت خدا شوید" (لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ).

و شایسته پرچمداری حکومت حق و عدالت.

\*\*\* و اگر فکر می کنید ممکن است دشمنان نیرومند لجوج در این راه سنگ بیندازند و مانع تحقق وعده الهی شوند، چنین امری امکان پذیر نیست، چرا که قدرت آنها در برابر قدرت خدا ناچیز است، بنا بر این "گمان نبر که افراد کافر می توانند از چنگال مجازات الهی در پهنه زمین فرار کنند" (لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ).

نه تنها در این دنیا از مجازات خدا مصون نیستند بلکه در آخرت جایگاهشان آتش است و چه بد جایگاهی است" (وَ مَا أُولَئِكَ إِلَّا فِي النَّارِ وَ لَبِئْسَ الْمَصِيرُ).

"معجزین جمع" معجز "از ماده" اعجاز "به معنی ناتوان ساختن است و از آنجا که گاه انسان در تعقیب کسی است و او از دستش فرار می کند و هر چه کوشش می نماید به او دسترسی پیدا نمی کند و از قلمرو قدرتش بیرون می رود، و این امر او را ناتوان می سازد لذا کلمه "معجز" گاه در همین معنی استعمال می شود و آیه فوق نیز اشاره به همین معنی است و مفهومی است که شما نمی توانید از قلمرو قدرت خدا بیرون روید.

\*\*\*

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيْسَ تَأْذِنُكُمُ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهْرِ وَ مِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعِيدُهُنَّ طَوَافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (٥٨) وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسِّرُوا تَأْذِنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (٥٩) وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (٦٠)

۵۸- ای کسانی که ایمان آورده اید باید بردگان شما و همچنین کودکانان که به حد بلوغ نرسیده اند در سه وقت از شما اجازه بگیرند: قبل از نماز فجر، و در نیمروز هنگامی که لباسهای (معمولی) خود را بیرون می آورید، و بعد از نماز عشاء، این سه وقت خصوصی برای شما است، اما بعد از این سه وقت گناهی بر شما و بر آنها نیست (که بدون اذن وارد شوند) و بر گرد یکدیگر طواف کنید (و با صفا و صمیمیت به یکدیگر خدمت نمائید) اینگونه خداوند آیات را برای شما تبیین می کند و خداوند عالم و حکیم است.

۵۹- و هنگامی که اطفال شما به سن بلوغ رسند باید اجازه بگیرند، همانگونه که اشخاصی که پیش از آنها بودند اجازه می گرفتند، اینچنین خداوند آیاتش را برای شما تبیین می کند و خدا عالم و حکیم است.

۶۰- و زنان از کار افتاده ای که امید به ازدواج ندارند گناهی بر آنها نیست که لباسهای (روئین) خود را بر زمین بگذارند به شرط اینکه در برابر مردم خود آرایی نکنند و اگر خود را بپوشانند برای آنها بهتر است. و خداوند شنوا و دانا است.

#### تفسیر:

آداب ورود به جایگاه خصوصی پدر و مادر

همانگونه که قبلاً هم گفته ایم مهمترین مساله ای که در این سوره، تعقیب شده مساله عفت عمومی و مبارزه با هر گونه آلودگی جنسی است که در ابعاد مختلف مورد بررسی قرار گرفته، آیات مورد بحث نیز به یکی از اموری که با این مساله ارتباط دارد پرداخته و خصوصیات آن را تشریح می کند و آن مساله اذن گرفتن کودکان بالغ و نابالغ به هنگام ورود به اتاقهایی است که مردان و همسرانشان ممکن است در آن خلوت کرده باشند.

نخست می گوید: "ای کسانی که ایمان آورده اید باید مملوکهای شما (بردگانتان) و همچنین کودکانان که به حد بلوغ نرسیده اند در سه وقت از شما

اجازه بگیرند" (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنَكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ).

"قبل از نماز فجر و در نیمروز هنگامی که لباسهای (معمولی) خود را بیرون می آورید، و بعد از نماز عشاء" (مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَ حِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهِيرَةِ وَ مِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ).

"ظهيره" چنان که راغب در مفردات و فیروز آبادی در قاموس می گویند:

به معنی نیمروز و حدود ظهر است که مردم در این موقع معمولاً- لباسهای رویی خود را در می آورند و گاه مرد و زن با هم خلوت می کنند.

"این سه وقت، سه وقت پنهانی و خصوصی برای شما است" (ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ).

"عوره" در اصل از ماده "عار" به معنی "عیب" است و از آنجا که آشکار شدن آلت جنسی مایه عیب و عار است در لغت عرب به آن عورت اطلاق شده.

کلمه "عوره" گاه به معنی شکاف در دیوار و لباس و مانند آن نیز آمده است و گاه به معنی مطلق عیب می باشد، و به هر حال اطلاق کلمه عورت بر این اوقات سه گانه به خاطر آن است که مردم در این اوقات خود را زیاد مقید به پوشانیدن خویش مانند سایر اوقات نمی کنند و یک حالت خصوصی دارند.

بدیهی است این دستور متوجه اولیای اطفال است که آنها را وادار به انجام این برنامه کنند، چرا که آنها هنوز به حد بلوغ نرسیده اند تا مشمول تکالیف الهی باشند، و به همین دلیل مخاطب در اینجا اولیاء هستند.

ضمناً اطلاق آیه هم شامل کودکان پسر و هم کودکان دختر می شود، و کلمه "الذین" که برای جمع مذکر است مانع از عمومیت مفهوم آیه نیست، زیرا در بسیاری از موارد این تعبیر به عنوان تغلیب بر مجموع اطلاق می گردد همانگونه که در آیه وجوب روزه تعبیر به "الذین" شده و منظور عموم مسلمانان است

ذکر این نکته نیز لازم است که آیه از کودکانی سخن می گوید که به حد تمیز رسیده اند و مسائل جنسی و عورت و غیر آن را تشخیص می دهند، زیرا دستور اذن گرفتن خود دلیل بر این است که این اندازه می فهمند که اذن گرفتن یعنی چه؟ و تعبیر به "ثلاث عورات" شاهد دیگری بر این معنی است.

اما اینکه این حکم در مورد بردگان مخصوص به بردگان مرد است یا کنیزان را نیز شامل می شود روایات مختلفی وارد شده هر چند ظاهر عام است و شامل هر دو گروه می شود و به همین دلیل روایت موافق ظاهر را می توان ترجیح داد.

در پایان آیه می فرماید: "بر شما و بر آنها گناهی نیست که بعد از این سه وقت بدون اذن وارد شوند، و بعضی به دیگری خدمت کنند و گرد هم (با صفا و صمیمیت) بگردند" (لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ).

آری "این چنین خداوند آیات را برای شما تبیین می کند و خدا عالم و حکیم است" (كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ).

واژه "طوافون" در اصل از ماده "طواف" به معنی گردش دور چیزی است، و چون به صورت صیغه مبالغه آمده به معنی کثرت در این امر می باشد، و با توجه به اینکه بعد از آن "بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ" آمده مفهوم جمله این می شود که در غیر این سه وقت شما مجاز هستید بر گرد یکدیگر بگردید و رفت و آمد داشته باشید و به هم خدمت کنید.

و به گفته "فاضل مقداد" در "کنز العرفان" این تعبیر در حقیقت به منزله بیان دلیل برای عدم لزوم اجازه گرفتن در سائر اوقات است، چرا که اگر بخواهند مرتباً رفت و آمد داشته باشند و در هر بار اذن دخول بخواهند کار مشکل

\*\*\* در آیه بعد حکم بالغان را بیان کرده، می گوید: "هنگامی که اطفال شما به سن بلوغ رسند باید در همه اوقات اجازه بگیرند، همانگونه که اشخاصی که قبل از آنها بودند اجازه می گرفتند" (وَ إِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسِّرُوا تَأْذِنًا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ).

واژه "حلم" (بر وزن "کتب") به معنی عقل آمده است و کنایه از بلوغ است که معمولاً با یک جهش عقلی و فکری توأم است، و گاه گفته اند "حلم" به معنی رؤیا و خواب دیدن است، و چون جوانان، مقارن بلوغ، صحنه هایی در خواب می بینند که سبب احتلام آنها می شود این واژه به عنوان کنایه در معنی بلوغ به کار رفته است.

به هر حال از آیه فوق چنین استفاده می شود که حکم بالغان با اطفال نابالغ متفاوت است، زیرا کودکان نابالغ طبق آیه قبل تنها در سه وقت موظف به اجازه گرفتن هستند، چون زندگی آنها با زندگی پدران و مادران آن قدر آمیخته است که اگر بخواهند در همه حال اجازه بگیرند مشکل خواهد بود، و از این گذشته احساسات جنسی آنها هنوز به طور کامل بیدار نشده، ولی نوجوانان بالغ طبق این آیه که اذن گرفتن را به طور مطلق برای آنها واجب دانسته موظفند در همه حال به هنگام ورود بر پدر و مادر اذن بطلبند.

این حکم مخصوص به مکانی است که پدر و مادر در آنجا استراحت می کنند و گرنه وارد شدن در اطاق عمومی (اگر اطاق عمومی داشته باشند) مخصوصاً به هنگامی که دیگران هم در آنجا حاضرند، و هیچگونه مانع و رادعی در کار نیست اجازه گرفتن لزومی ندارد.

ص: ۵۴۱

ذکر این نکته نیز لازم است که جمله *كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ* اشاره به بزرگسالان است که در همه حال به هنگام وارد شدن در اطاق موظف به اجازه گرفتن از پدران و مادران بودند، در این آیه افرادی را که تازه به حد بلوغ رسیده اند همردیف بزرگسالان قرار داده که موظف به استیذان بودند.

در پایان آیه برای تاکید و توجه بیشتر می فرماید: "این گونه خداوند آیاتش را برای شما تبیین می کند و خداوند عالم و حکیم است" (*كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ*).

این همان تعبیری است که در ذیل آیه قبل بود بدون هیچگونه تغییر، جز اینکه در آن آیه "الآیات" بود و در اینجا "آیاته" که از نظر معنی تفاوت چندانی ندارد.

البته پیرامون خصوصیات این حکم و همچنین فلسفه آن در "نکات" بحث خواهیم کرد.

\*\*\* در آخرین آیه مورد بحث استثنایی برای حکم حجاب زنان بیان می کند و زنان پیر و سالخورده را از این حکم مستثنی می شمرد و می گوید: "زنان از کار افتاده ای که امیدی به ازدواج ندارند گناهی بر آنان نیست که لباسهای (روئین) خود را بر زمین بگذارند در حالی که در برابر مردم خود آرایی نکنند" (*وَ الْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ يَابُهُنَّ غَيْرَ مُتَّبِعَاتٍ بِزِينَةٍ*).

در واقع برای این استثناء دو شرط وجود دارد:

نخست اینکه به سن و سالی برسند که معمولاً امیدی به ازدواج ندارند، و به تعبیر دیگر جاذبه جنسی را کاملاً از دست داده اند.

دیگر اینکه در حال برداشتن حجاب خود را زینت نمایند.

روشن است که با این دو قید مفسد کشف حجاب در مورد آنان وجود نخواهد داشت و به همین دلیل اسلام این حکم را از آنان برداشته است.

این نکته نیز روشن است که منظور برهنه شدن و بیرون آوردن همه لباسها نیست بلکه تنها کنار گذاشتن لباسهای رو است که بعضی روایات از آن تعبیر به چادر و روسری کرده است (الجلباب و الخمار).

در حدیثی از امام صادق ع در ذیل همین آیه می خوانیم که فرمود:

الخمار و الجلباب، قلت بین یدی من کان؟ قال: بین یدی من کان غیر متبرجه بزینة:

"منظور روسری و چادر است، راوی می گوید از امام پرسیدم: در برابر هر کس که باشد؟ فرمود: در برابر هر کس باشد، اما خود آرایبی و زینت نکند" (۱).

روایات دیگری نیز به همین مضمون یا نزدیک به آن از ائمه اهل بیت ع نقل شده است (۲).

در پایان آیه اضافه می کند که با همه احوال "اگر آنها تعفف کنند و خویشان را بپوشانند برای آنها بهتر است" (وَ أَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ).

چرا که از نظر اسلام هر قدر زن جانب عفاف و حجاب را رعایت کند پسندیده تر و به تقوا و پاکی نزدیکتر است.

و از آنجا که ممکن است بعضی از زنان سالخورده از این آزادی حساب شده و مشروع سوء استفاده کنند، و احیانا با مردان به گفتگوهای نامناسب پردازند و یا طرفین در دل افکار آلوده ای داشته باشند در آخر آیه به عنوان یک اخطار می فرماید: "خداوند شنوا و دانا است" (وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ).

آنچه را می گوئید می شنود و آنچه را در دل دارید و یا در سر می پروراند

ص: ۵۴۳

---

۱-۱) وسائل الشیعه جلد ۱۴ کتاب النکاح صفحه ۱۴۷ باب ۱۱۰.

۲-۲) برای توضیح بیشتر به مدرک سابق مراجعه شود.



## نکته ها:

## اشاره

### ۱- فلسفه استیذان و مفاصد عدم توجه به آن

برای ریشه کن ساختن یک مفسده اجتماعی مانند اعمال منافی عفت تنها توسل به اجرای حدود و تازیانه زدن منحرفان کافی نیست، در هیچ یک از مسائل اجتماعی چنین برخوردی نتیجه مطلوب را نخواهد داد، بلکه باید مجموعه ای ترتیب داد از آموزش فکری و فرهنگی آمیخته با آداب اخلاقی و عاطفی، و همچنین آموزشهای صحیح اسلامی، و ایجاد یک محیط اجتماعی سالم، سپس مجازات را به عنوان یک عامل در کنار این عوامل در نظر گرفت.

به همین دلیل در این سوره نور که در واقع سوره عفت است از مجازات تازیانه مردان و زنان زناکار شروع می کند، و به مسائل دیگر مانند فراهم آوردن وسائل ازدواج سالم، رعایت حجاب اسلامی، نهی از چشم چرانی، تحریم متهم ساختن افراد به آلودگی ناموسی، و بالاخره اجازه گرفتن فرزندان به هنگام ورود به خلوتگاه پدران و مادران، گسترش می دهد.

این نشان می دهد که اسلام از هیچ یک از ریزه کاریهای مربوط به این مساله غفلت نکرده است.

خدمتکاران موظفند به هنگام ورود در اطاقی که دو همسر قرار دارند اجازه بگیرند.

کودکان بالغ نیز موظفند در هر وقت بدون اجازه وارد نشوند، حتی کودکان نابالغ که مرتباً نزد پدر و مادر هستند نیز آموزش داده شوند که لا- اقل در سه وقت (قبل از نماز صبح و بعد از نماز عشاء و هنگام ظهر که پدران و مادران به استراحت می پردازند) بدون اجازه وارد نشوند.

این یک نوع ادب اسلامی است هر چند متأسفانه امروز کمتر رعایت می شود و با اینکه قرآن صریحاً آن را در آیات فوق بیان کرده است، در نوشته ها و سخنرانی ها و بیان احکام نیز کمتر دیده می شود که پیرامون این حکم اسلامی و فلسفه آن بحث شود، و معلوم نیست به چه دلیل این حکم قطعی قرآن مورد غفلت و بی توجهی قرار گرفته؟! گر چه ظاهر آیه وجوب رعایت این حکم است حتی اگر فرضاً آن را مستحب بدانیم باز باید از آن سخن گفته شود، و جزئیات آن مورد بحث قرار گیرد.

بر خلاف آنچه بعضی از ساده اندیشان فکر می کنند که کودکان سر از این مسائل در نمی آورند و خدمتکاران نیز در این امور باریک نمی شوند ثابت شده است که کودکان (تا چه رسد به بزرگسالان) روی این مساله فوق العاده حساسیت دارند، و گاه می شود سهل انگاری پدران و مادران و بر خورد کودکان به منظره هایی که نمی بایست آن را ببینند سرچشمه انحرافات اخلاقی و گاه بیماریهای روانی شده است.

ما خود با افرادی برخورد کردیم که به اعتراف خودشان بر اثر بی توجهی پدران و مادران به این امر و مشاهده آنان در حال آمیزش جنسی یا مقدمات آن به مرحله ای از تحریک جنسی و عقده روانی رسیده بودند که عداوت شدید پدر و مادر در سر حد قتل! در دل آنها پیدا شده بود، و خود آنها نیز شاید تا مرز انتحار پیش رفته بودند! اینجا است که ارزش و عظمت این حکم اسلامی آشکار می شود که مسائلی را که دانشمندان امروز به آن رسیده اند از چهارده قرن پیش در احکام خود پیش - بینی کرده است.

و نیز در همین جا لازم می دانیم به پدران و مادران توصیه کنیم که این مسائل

را جدی بگیرند، و فرزندان خود را عادت به گرفتن اجازه ورود بدهند، و همچنین از کارهای دیگری که سبب تحریک فرزندان می‌گردد از جمله خوابیدن زن و مرد در اطافی که بچه‌های ممیز می‌خوانند تا آنجا که امکان دارد پرهیز کنند، و بدانند این امور از نظر تربیتی فوق‌العاده در سرنوشت آنها مؤثر است.

جالب اینکه در حدیثی از پیامبر اسلام ص می‌خوانیم که فرمود:

ایاکم و ان یجامع الرجل امرأته و الصبی فی المهد ینظر الیهما: "مبادا در حالی که کودکی در گهواره به شما می‌نگرد آمیزش جنسی کنید!" (۱).

\*\*\*

## ۲- حکم حجاب برای زنان سالخورده

اصل استثناء این گروه از حکم حجاب در میان علمای اسلام محل بحث و گفتگو نیست، چرا که قرآن ناطق به آن است، ولی در خصوصیات آن گفتگوهایی وجود دارد از جمله اینکه:

در مورد سن این زنان و این که تا چه حد برسند حکم "قواعد" را دارند گفتگو است در بعضی از روایات اسلامی تعبیر به "مسنه" شده (زنان سالخورده) (۲).

در حالی که در بعضی دیگر تعبیر به "قعود از نکاح" (بازنشستگی از ازدواج) آمده (۳).

اما جمعی از فقهاء و مفسرین، آن را به معنی "پایان دوران قاعدگی و رسیدن به حد نازایی و عدم رغبت کسی به ازدواج با آنها" دانسته‌اند (۴).

ولی ظاهر این است که همه این تعبیّرات به یک واقعیت اشاره می‌کند و آن

ص: ۵۴۶

---

۱- (۱) بحار الانوار جلد ۱۰۳ صفحه ۲۹۵.

۲- (۲) وسائل الشیعه جلد ۱۴ کتاب النکاح باب ۱۱۰ حدیث ۴.

۳- (۳) همان مدرک حدیث ۵.

۴- (۴) جواهر جلد ۲۹ صفحه ۸۵ و کنز العرفان جلد ۲ ص ۲۲۶.

اینکه به سن و سالی برسند که معمولاً در آن سن و سال کسی ازدواج نمی کند، هر چند ممکن است به طور نادر چنین زنانی اقدام به ازدواج بنمایند.

و نیز در مورد مقداری از بدن که جایز است آنها آشکار کنند، در احادیث اسلامی تعبیرات مختلفی آمده، در حالی که قرآن به طور سر بسته گفته است مانعی ندارد که لباسهای خود را فرو نهند که البته این تعبیر ظاهر در لباس رو است.

در بعضی از روایات در پاسخ این سؤال که کدامیک از لباسهایشان را می توانند فرو نهند؟ امام صادق ع می فرماید: "الجلباب" (چادر) (۱).

در حالی که در روایت دیگری تعبیر به "جلباب و خمار" شده است (خمار به معنی روسری است) (۲).

ولی ظاهر این است که این گونه احادیث نیز با هم منافاتی ندارند، منظور این است که مانعی ندارد آنها سر خود را برهنه کنند و موها و گردن و صورت خود را نپوشانند و حتی در بعضی از احادیث و کلمات فقهاء، مچ دستها نیز استثناء شده است، اما بیش از این مقدار، دلیلی درباره استثناء آن نداریم.

و به هر حال همه اینها در صورتی است که آنها خود آرایبی نکنند (غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ) و زینتهای پنهانی خود را که دیگران هم واجب است بپوشانند باید مستور دارند، و همچنین لباسهای زینتی که جلب توجه می کند در تن نکنند و به تعبیر دیگر آنها مجازند بدون چادر و روسری با لباس ساده و بدون آرایش بیرون آیند.

اما با همه اینها این یک حکم الزامی نیست، بلکه اگر آنها مانند زنان دیگر پوششش را رعایت کنند ترجیح دارد، چنان که در ذیل آیه فوق صریحاً آمده است، زیرا به هر حال احتمال لغزش - هر چند به صورت نادر - در مورد این گونه افراد نیز هست.

ص: ۵۴۷

---

۱-۱) وسائل الشیعه کتاب النکاح باب ۱۱۰ حدیث یک.

۲-۲) همان مدرک حدیث ۲ و ۴.

اشاره

لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ  
 أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ  
 خَالَاتِكُمْ أَوْ مَا مَلَكَتْهُم مَفَاتِحُهُ أَوْ صَدِيقِكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ  
 تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةً طَيِّبَةً كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۶۱)

ترجمه:

۶۱- بر نابینا و افراد شل و بیمار گناهی نیست (که با شما هم غذا شوند) و بر شما نیز گناهی نیست که از خانه های خودتان (خانه های فرزندان یا همسرانتان که خانه خود شما محسوب می شود بدون اجازه خاصی) غذا بخورید، و همچنین خانه های پدرانتان، یا خانه های مادرانتان، یا خانه های برادرانتان، یا خانه های خواهرانتان

یا خانه های عموهایتان، یا خانه های عمه هایتان، یا خانه های دایه‌هایتان، یا خانه های خاله هایتان، یا خانه ای که کلیدش در اختیار شما است، یا خانه های دوستانتان، بر شما گناهی نیست که بطور دسته جمعی یا جداگانه غذا بخورید، و هنگامی که داخل خانه ای شدید بر خویشتن سلام کنید، سلام و تحیتی از سوی خداوند، سلام و تحیتی پر برکت و پاکیزه، اینگونه خداوند آیات را برای شما تبیین می کند شاید اندیشه کنید.

### تفسیر:

خانه هایی که غذا خوردن از آنها مجاز است

از آنجا که در آیات سابق سخن از اذن ورود در اوقات معین یا به طور مطلق به هنگام داخل شدن در منزل اختصاصی پدر و مادر بود، آیه مورد بحث در واقع استثنایی بر این حکم است که گروهی می توانند در شرائط معینی بدون اجازه وارد منزل خویشاوندان و مانند آن شوند و حتی بدون استیذان غذا بخورند.

نخست می فرماید: "بر نابینا و افراد شل و بیمار گناهی نیست که با شما هم غذا شود" (لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ).

چرا که طبق صریح بعضی از روایات، اهل مدینه پیش از آنکه اسلام را پذیرا شوند افراد نابینا و شل و بیمار را از حضور بر سر سفره غذا منع می کردند و با آنها هم غذا نمی شدند و از این کار نفرت داشتند.

و به عکس بعد از ظهور اسلام گروهی غذای این گونه افراد را جدا می دادند نه به این علت که از هم غذا شدن با آنها تنفر داشتند، بلکه به این دلیل که شاید اعمی، غذای خوب را نبیند و آنها ببینند و بخورند و این بر خلاف اخلاق است، و همچنین در مورد افراد لنگ و بیمار که ممکن است در غذا خوردن عقب بمانند و افراد سالم پیشی بگیرند.

به هر دلیل که بود با آنها هم غذا نمی شدند، و روی همین جهت افراد اعمی

و لنگ و بیمار نیز خود را کنار می کشیدند، چرا که ممکن بود مایه ناراحتی دیگران شوند و این عمل را برای خود گناه می دانستند.

این موضوع را از پیامبر خدا ص که سؤال کردند آیه فوق نازل شد و گفت: هیچ مانعی ندارد که آنها با شما هم غذا شوند (۱).

البته در تفسیر این جمله مفسران تفسیرهای دیگری نیز ذکر کرده اند از جمله اینکه آیه ناظر به استثنای این سه گروه از حکم جهاد است.

و یا اینکه منظور این است که شما مجازید این گونه افراد ناتوان را با خود به خانه های یازده گانه ای که در ذیل آیه به آن اشاره شده ببرید و آنها نیز از غذای آنها بخورند.

ولی این دو تفسیر بسیار بعید به نظر می رسد و با ظاهر آیه سازگار نیست (دقت کنید).

سپس قرآن مجید اضافه می کند: "بر خود شما نیز گناهی نیست که از این خانه ها بدون گرفتن اجازه غذا بخورید: خانه های خودتان" (منظور فرزندان یا همسران است که از آن تعبیر به خانه خود شده است) (وَلَا عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ).

"یا خانه های پدرانتان" (أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ).

"یا خانه های مادرانتان" (أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ).

"یا خانه های برادرانتان" (أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ).

"یا خانه های خواهرانتان" (أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ).

ص: ۵۵۰

---

۱-۱) "تفسیر در المنثور" و همچنین "تفسیر نور الثقلین" ذیل آیه مورد بحث- گروه دیگری از مفسران نیز این روایت را در تفسیر خود آورده اند مانند "طبرسی" در "مجمع البیان" و "مرحوم فیض" در "تفسیر صافی" و "فخر رازی" در "تفسیر کبیر" و "شیخ طوسی" در "تبیان".

"یا خانه های عموهایتان" (أَوْ يُبَوِّتِ أَعْمَامِكُمْ).

"یا خانه های عمه هایتان" (أَوْ يُبَوِّتِ عَمَّاتِكُمْ).

"یا خانه های دائیهایتان" (أَوْ يُبَوِّتِ أَخْوَالَكُمْ).

"یا خانه های خاله هایتان" (أَوْ يُبَوِّتِ خَالَاتِكُمْ).

"یا خانه ای که کلیدش در اختیار شما است" (أَوْ مَا مَلَكَتُمْ مَفَاتِحَهُ).

"یا خانه های دوستانتان" (أَوْ صَدِيقِكُمْ).

البته این حکم شرائط و توضیحاتی دارد که بعد از پایان تفسیر آیه خواهد آمد.

سپس ادامه می دهد: "بر شما گناهی نیست که به طور دستجمعی یا جداگانه غذا بخورید" (لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعاً أَوْ أَشْتَاتاً).

گویا جمعی از مسلمانان در آغاز اسلام از غذا خوردن تنهایی، ابا داشتند و اگر کسی را برای هم غذا شدن نمی یافتند مدتی گرسنه می ماندند، قرآن به آنها تعلیم می دهد که غذا خوردن به صورت جمعی و فردی هر دو مجاز است (۱).

بعضی نیز گفته اند که گروهی از عرب مقید بودند که غذای مهمان را به عنوان احترام جداگانه ببرند و خود با او هم غذا نشوند (مبادا شرمنده یا مقید گردد) آیه این قیده را از آنها برداشت و تعلیم داد که این یک سنت ستوده نیست (۲).

بعضی دیگر گفته اند که: جمعی مقید بودند که اغنیاء با فقیران غذا نخورند، و فاصله طبقاتی را حتی بر سر سفره حفظ کنند، قرآن این سنت غلط و ظالمانه را با عبارت فوق نفی کرد (۳).

مانعی ندارد که آیه ناظر به همه این امور باشد.

سپس به یک دستور اخلاقی دیگر اشاره کرده می گوید:

"هنگامی که وارد خانه ای شدید بر خویشان سلام کنید، سلام و تحیتی از

ص: ۵۵۱

۱- ۱ و ۲ و ۳) تفسیر تبیان ذیل آیه مورد بحث.

-۲

-۳



نزد خداوند، سلام و تحیتی پر برکت و پاکیزه " (فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَاسْلُمُوا عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةٌ طَيِّبَةٌ ).

و سر انجام با این جمله آیه را پایان می دهد: " این گونه خداوند آیات خویش را برای شما تبیین می کند، شاید اندیشه و تفکر کنید " ( كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ).

در اینکه منظور از این "بیوت" (خانه ها) چه خانه هایی است؟ بعضی از مفسران آن را اشاره به خانه های یازده گانه فوق می دانند.

و بعضی دیگر آن را مخصوص مساجد دانسته اند.

ولی پیدا است که آیه مطلق است و همه خانه ها را شامل می شود، اعم از خانه های یازده گانه ای که انسان برای صرف طعام وارد آن می شود، و یا غیر آن از خانه های دوستان و خویشاوندان یا غیر آنها، زیرا هیچ دلیلی بر تقييد مفهوم وسیع آیه نیست.

و اما اینکه منظور از سلام کردن بر خویشان چیست؟ باز در اینجا چند تفسیر دیده می شود:

بعضی آن را به معنی سلام کردن بعضی بر بعضی دیگر دانسته اند، همانگونه که در داستان بنی اسرائیل (سوره بقره آیه ۵۴) خواندیم فَأَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ: "بعضی از شما، بعضی دیگر را به عنوان مجازات باید بقتل برسانند".

بعضی از مفسران آن را به معنی سلام کردن بر همسر و فرزندان و خانواده دانسته اند، چرا که آنها به منزله خود انسانند، و لذا تعبیر به "انفس" شده است، در آیه مباهله (سوره آل عمران آیه ۶۱) نیز این تعبیر دیده می شود، و این نشان می دهد که گاه نزدیکی شدید یک فرد به دیگری سبب می شود که از او تعبیر به "نفس" (خود انسان) کنند، آن گونه که نزدیک بودن علی ع به پیامبر ص سبب این تعبیر شد.

بعضی از مفسران نیز آیه فوق را اشاره به خانه هایی می دانند که شخصی در آن ساکن نیست، انسان به هنگام ورود در آنجا با این عبارت بر خویشتن سلام می کند:

□  
السلام علينا من قبل ربنا (درود بر ما از سوی پروردگار ما) - یا-السلام علينا و علی عباد الله الصالحین (درود بر ما و بر بندگان صالح خدا).

ما فکر می کنیم منافاتی در میان این تفسیرها نباشد، به هنگام ورود در هر خانه ای باید سلام کرد، مؤمنان بر یکدیگر، و اهل منزل بر یکدیگر، و اگر هم کسی نباشد، سلام کردن بر خویشتن، چرا که همه اینها در حقیقت باز گشت به سلام بر خویش دارد.

لذا در حدیثی از امام باقر ع می خوانیم هنگامی که از تفسیر این آیه سؤال کردند در جواب فرمود:

هو تسلیم الرجل علی اهل البیت حین یدخل ثم یردون علیه فهو سلامکم علی انفسکم: "منظور سلام کردن انسان بر اهل خانه است، به هنگامی که وارد خانه می شود، آنها طبعاً به او پاسخ می گویند، و سلام را به خود او باز می گردانند و این است سلام شما بر خودتان (۱).

و باز از همان امام ع می خوانیم که می فرمود:

□  
اذا دخل الرجل منکم بیده فان کان فیہ احد یسلم علیه، و ان لم یکن فیہ احد فلیقل السلام علينا من عند ربنا یقول الله عز و جل تَحِيَّهٌ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ مُبَارَكَةٌ طَيِّبَةٌ: "هنگامی که کسی از شما وارد خانه اش می شود اگر در آنجا کسی باشد بر او سلام کند، و اگر کسی نباشد بگوید: سلام بر ما از سوی پروردگار ما، همانگونه که خداوند در قرآن فرموده: تَحِيَّهٌ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ مُبَارَكَةٌ طَيِّبَةٌ. (۲).

\*\*\*

ص: ۵۵۳

---

۱-۱) نور الثقلین جلد ۳ صفحه ۶۲۷.

۲-۲) همان مدرک.

### ۱- آیا خوردن غذای دیگران مشروط به اجازه آنها نیست؟

چنان که در آیه فوق دیدیم خداوند اجازه داده است که انسان از خانه های بستگان نزدیک و بعضی از دوستان و مانند آنها- که مجموعاً یازده مورد می شود- غذا بخورد، و در آیه اجازه گرفتن از آنها شرط نشده بود، و مسلماً مشروط به اجازه نیست چون با وجود اجازه از غذای هر کس می توان خورد و این یازده گروه خصوصیتی ندارد.

ولی آیا احراز رضایت باطنی (به اصطلاح از طریق شاهد حال) به خاطر خصوصیت و نزدیکی که میان طرفین است شرط است؟ ظاهر اطلاق آیه این شرط را نیز نفی می کند، همین اندازه که احتمال رضایت او باشد (و غالباً رضایت حاصل است) کافی می شمرد.

ولی اگر وضع طرفین به صورتی در آمده که یقین به عدم رضایت داشته باشند گر چه ظاهر آیه نیز از این نظر اطلاق دارد اما بعید نیست که آیه از چنین صورتی منصرف باشد، به خصوص اینکه اینگونه افراد، نادرند و معمولاً- اطلاقات شامل این گونه افراد نادر نمی شود.

بنا بر این آیه فوق، در محدوده خاصی، آیات و روایاتی را که تصرف در اموال دیگران را مشروط به احراز رضایت آنها کرده است تخصیص می زند، ولی تکرار می کنیم این تخصیص در محدوده معینی است، یعنی غذا خوردن به مقدار نیاز، خالی از اسراف و تبذیر.

آنچه در بالا ذکر شد در میان فقهای ما مشهور است، و قسمتی از آن نیز صریحاً در روایات آمده.

در روایت معتبری از امام صادق ع می خوانیم هنگامی که از این آیه- جمله **أَوْ صَدِيقِكُمْ** - از آن حضرت سؤال کردند فرمود:

هو و الله الرجل يدخل بيت صديقه

فیاکل بغیر اذنه: "به خدا قسم منظور این است که انسان داخل خانه برادرش می شود و بدون اجازه غذا می خورد" (۱).

روایات متعدد دیگری نیز به همین مضمون نقل شده که در آنها آمده است اذن گرفتن در این موارد شرط نیست (البته اختلافی در میان فقهاء نیست که با نهی صریح یا علم به کراهت جایز نیست و آیه از آن انصراف دارد).

در مورد "عدم افساد" (و عدم اسراف) نیز در بعضی از روایات تصریح شده است (۲).

تنها چیزی که در اینجا باقی می ماند این است که روایتی که در همین باب وارد شده می خوانیم: تنها از مواد غذایی خاصی می توان استفاده کرد نه هر غذایی ولی از آنجا که این روایت مورد اعراض فقهاء است، سند آن معتبر نخواهد بود.

بعضی دیگر از فقهاء طعامهای نفیس و عالی که صاحب خانه احیانا برای خود یا مهمان محترمی و یا مواقع خاصی ذخیره کرده است استثناء کرده اند، و این استثناء به حکم انصراف آیه از این صورت بعید به نظر نمی رسد (۳).

\*\*\*

## ۲- فلسفه این حکم اسلامی

ممکن است این حکم اسلامی در مقایسه با احکام شدید و محکمی که در تحریم غضب در برنامه های اسلامی آمده سؤال انگیز باشد که چگونه اسلام با آن همه دقت و سخت گیری که در مساله تصرف در اموال دیگران نموده چنین امری را مجاز شمرده است؟!

ص: ۵۵۵

---

۱- ۱) وسائل الشیعه جلد ۱۶ صفحه ۴۳۴ کتاب اطعمه و اشربه ابواب آداب المائده باب ۲۴ حدیث ۱.

۲- ۲) همان مدرک حدیث ۴.

۳- ۳) برای توضیح بیشتر به جواهر الکلام جلد ۳۶ صفحه ۴۰۶ (کتاب الاطعمه و الاشربه) مراجعه فرمائید.

ما فکر می‌کنیم این سؤال متناسب با محیطهای صد در صد مادی همچون محیط اجتماعی غربی‌ها است که حتی فرزندان خود را کمی که بزرگ شوند از خانه بیرون می‌کنند! و عذر پدر و مادر را به هنگام پیری و از کار افتادگی می‌خواهند! و هرگز حاضر نیستند در برابر آنها حق شناسی و محبت کنند، چرا که تمام مسائل در آنجا بر محور روابط مادی و اقتصادی دور می‌زند، و از عواطف انسانی خبری نیست!.

ولی این مساله با توجه به فرهنگ اسلامی و عواطف ریشه دار انسانی، مخصوصا در زمینه نزدیکان و بستگان و دوستان خاص، که حاکم بر این فرهنگ است به هیچوجه جای تعجب نیست.

در حقیقت اسلام پیوندهای نزدیک خویشاوندی و دوستی را ما فوق این مسائل دانسته است، و این در حقیقت حاکی از نهایت صفا و صمیمیتی است که در جامعه اسلامی باید حاکم باشد، و تنگ نظری‌ها و انحصارطلبی‌ها و خودخواهی‌ها از آن دور گردد.

بدون شک احکام غضب در غیر این محدوده حاکم است، ولی اسلام در این محدوده خاص مسائل عاطفی و پیوندهای انسانی را مقدم شمرده، و در واقع الگویی است برای سایر روابط خویشاوندان و دوستان.

\*\*\*

### ۳- منظور از "صدیق" کیست؟

بدون شک صداقت و دوستی معنی وسیعی دارد و منظور از آن در اینجا مسلما دوستان خاص و نزدیکند که رفت و آمد با یکدیگر دارند، و ارتباط میان آنها ایجاب می‌کند که به منزل یکدیگر بروند و از غذای هم بخورند، البته همانگونه که در اصل مساله یاد آور شدیم در این گونه موارد احراز رضایت شرط نیست همان اندازه که یقین به نارضایی نداشته باشد کافی است.

ص: ۵۵۶

لذا بعضی از مفسران در ذیل این جمله گفته اند: منظور دوستی است که در دوستیش صادقانه با تو رفتار می کند، و بعضی دیگر گفته اند: دوستی است که ظاهر و باطنش با تو یکی است، و ظاهرا همه اشاره به یک مطلب دارند.

ضمنا از این تعبیر اجمالا روشن می شود آنها که تا این اندازه در برابر دوستانشان گذشت ندارند در واقع دوست نیستند! در اینجا مناسب است گسترش مفهوم دوستی و شرائط جامع آن را که در حدیثی از امام صادق نقل شده بشنویم: امام ع فرمود:

لا تكون الصداقه الا بحدودها، فمن كانت فيه هذه الحدود او شيء منها فانسبه الى الصداقه و من لم يكن فيه شيء منها فلا تنسبه الى شيء من الصداقه:

فاولها ان تكون سريره و علانيته لك واحده.

و الثاني ان يري زينك زينه و شينك شينه.

و الثالثه ان لا تغيره عليك ولا يه و لا مال.

و الرابعه ان لا تمنعك شيئا تناله مقدرته.

و الخامسه و هي تجمع هذه الخصال ان لا يسلمك عند النكبات:

"دوستی جز با حدود و شرائطش امکان پذیر نیست، کسی که این حدود و شرائط یا بخشی از آن در او باشد او را دوست بدان، و کسی که هیچیک از این شرائط در او نیست چیزی از دوستی در او نیست:

نخستین شرط دوستی آنست که باطن و ظاهرش برای تو یکی باشد.

دومین شرط این است که زینت و آبروی تو را زینت و آبروی خود بداند و عیب و زشتی تو را عیب و زشتی خود ببیند.

سوم این است که مقام و مال، وضع او را نسبت به تو تغییر ندهد! چهارم این که آنچه را در قدرت دارد از تو مضایقه ننماید! و پنجم که جامع همه این صفات است آنست که تو را به هنگام پشت کردن

#### ۴- تفسیر " مَا مَلَکْتُمْ مَفَاتِحَهُ "

در پاره ای از شان نزولها آمده است که در صدر اسلام هنگامی که مسلمانها به جهاد می رفتند گاهی کلید خانه خود را به افراد از کار افتاده ای که قادر بر جهاد نبودند داده، و حتی به آنها اجازه می دادند که از غذاهای موجود در خانه بخورند اما آنها حیانا از ترس اینکه مبادا گناهی باشد، از خوردن امتناع می ورزیدند.

طبق این روایت منظور از مَا مَلَکْتُمْ مَفَاتِحَهُ (خانه هایی که مالک کلیدهای آنها شده اید) همین است (۲).

از ابن عباس<sup>۱</sup> نیز نقل شده که منظور وکیل انسان و نماینده او نسبت به آب و ملک و زراعت و چهارپایان است که به او اجازه داده شده است از میوه باغ به مقدار نیاز بخورد و از شیر حیوانات بنوشد، بعضی نیز آن را به "شخص انباردار" تفسیر کرده اند که حق دارد کمی از مواد غذایی تناول کند.

ولی با توجه به سایر گروه هایی که در این آیه، نام آنها برده شده، ظاهر این است که منظور از این جمله، کسانی است که کلید خانه خود را به خاطر ارتباط نزدیک و اعتماد، به دست دیگری می سپارند، ارتباط نزدیک میان این دو سبب شده که آنها نیز در ردیف بستگان و دوستان نزدیک باشند، خواه رسماً وکیل بوده باشد یا نه.

و اگر می بینیم در بعضی از روایات این جمله به وکیلی که عهده دار سرپرستی اموال کسی است تفسیر شده در واقع از قبیل بیان مصداق است و منحصر به آن نیست.

(۱-۱) اصول کافی جلد ۲ صفحه ۴۶۷.

(۲-۲) تفسیر قرطبی ذیل آیه مورد بحث (در وسائل الشیعه جلد ۱۶ صفحه ۴۳۶ باب ۲۴ از ابواب مائده نیز حدیثی به این مضمون آمده است).

"تحیت" چنان که قبلاً هم گفته ایم در اصل از ماده "حیات" است، و به معنی دعا کردن برای سلامت و حیات دیگری می باشد، خواه این دعا به صورت "سلام علیکم" یا "السلام علینا" و یا مثلاً "حیاک الله" بوده باشد، ولی معمولاً هر نوع اظهار محبتی را که افراد در آغاز ملاقات نسبت به یکدیگر می کنند، "تحیت" می گویند.

منظور از "تَحِيَّةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةٌ طَيِّبَةٌ" این است که تحیت را به نوعی با خدا ارتباط دهند، یعنی منظور از "سلام علیکم" این باشد که "سلام خدا بر تو باد" یا "سلامتی تو را از خدا می خواهم" چرا که از نظر یک فرد موحد، هر گونه دعائی بالآخره به خدا باز می گردد و از او تقاضا می شود و طبعی است دعائی که چنین باشد، هم پر برکت (مبارک) و هم پاکیزه و "طیبه" است.

(درباره سلام و اهمیت آن و وجوب پاسخ دادن به هر گونه تحیت در جلد چهارم تفسیر نمونه صفحه ۴۱-ذیل آیه ۸۶ سوره نساء-بحث کرده ایم).

\*\*\*



إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّىٰ يَسْمَعُوا تَأْذِينَ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ تَأْذِينَكَ أُولَٰئِكَ  
الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا أَسْمَعُوا تَأْذِينَكَ لَبِئْسَ شَأْنُهُمْ فَأُولَٰئِكَ لَمِنَ الشَّاكِرِينَ وَاسْتَغْفِرُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (٦٢) لَا  
تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَاذًا فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ  
تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (٦٣) أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ وَيَوْمَ يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا  
عَمَلُوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (٦٤)

۶۲- مؤمنان واقعی کسانی هستند که ایمان به خدا و رسولش آورده اند و هنگامی که در کار مهمی با او باشند بدون اجازه او بجایی نمی روند، کسانی که از تو اجازه می گیرند آنها براستی ایمان به خدا و پیامبرش آورده اند، در این صورت هر گاه از تو برای بعضی از کارهای مهم خود اجازه بخواهند، هر کس از آنها را می خواهی (و صلاح می بینی) اجازه ده، و برای آنها استغفار کن که خداوند غفور و رحیم است.

۶۳- دعوت پیامبر را در میان خود مانند دعوت بعضی از شما نسبت به بعضی دیگر تلقی نکنید، خداوند کسانی را که از شما پشت سر دیگران پنهان می شوند و یکی پس از دیگری فرار می کند می داند، آنها که مخالفت فرمان او می کنند باید از این بترسند که فتنه ای دامشان را بگیرد، یا عذاب دردناک به آنها برسد.

۶۴- آگاه باشید که برای خدا است آنچه در آسمانها و زمین است، او می داند آنچه را که شما بر آن هستید، و روزی که به سوی او باز می گردند آنها را از اعمالی که انجام دادند آگاه می سازد، و خدا به هر چیزی آگاه است.

### شان نزول:

درباره نخستین آیه مورد بحث شان نزولهای گوناگونی نقل کرده اند:

در بعضی از روایات می خوانیم که این آیه در مورد "حنظله بن ابی عیاش" نازل شده است که در همان شب که فردای آن جنگ احد در گرفت می خواست عروسی کند، پیامبر ص با اصحاب و یاران مشغول به مشورت درباره جنگ بود، او نزد پیامبر ص آمد و عرضه داشت که اگر پیامبر ص به او اجازه دهد آن شب را نزد همسر خود بماند، پیامبر ص به او اجازه داد.

صبحگاهان به قدری عجله برای شرکت در برنامه جهاد داشت که موفق به انجام غسل نشد، با همان حال وارد معرکه کارزار گردید، و سرانجام شربت شهادت نوشید.

پیامبر ص درباره او فرمود: "فرشتگان را دیدم که حنظله را در میان

آسمان و زمین غسل می دهند!"، لذا بعد از آن حنظله به عنوان "غسیل الملائکه" نامیده شد (۱).

در شان نزول دیگری می خوانیم که آیه در داستان جنگ خندق نازل گردید، در آن هنگام که پیامبر ص با انبوه مسلمانان با سرعت مشغول کردن خندق در اطراف مدینه بودند گروهی از منافقین به ظاهر در صف آنها بودند ولی کمتر کار انجام می دادند، و تا چشم مسلمانان را غافل می دیدند بدون اجازه گرفتن از پیامبر ص آهسته به خانه های خود می آمدند، اما هنگامی که مسلمانان راستین مشکلی پیدا می کردند نزد پیامبر ص آمده اجازه می خواستند و به محض اینکه کار خود را انجام می دادند باز می گشتند و به حفر خندق ادامه می دادند، تا از این کار خیر و مهم عقب نمانند، آیه فوق گروه اول را مذمت و گروه دوم را ستایش می کند (۲).

\*\*\*

### تفسیر:

پیامبر را تنها نگذارید!

در چگونگی ارتباط این آیات با آیات قبل بعضی از مفسران از جمله مرحوم طبرسی در مجمع البیان و نویسندگان تفسیر فی ظلال گفته اند که چون در آیات گذشته بخشی از نحوه معاشرت افراد با دوستان و خویشاوندان مطرح شده بود، آیات مورد بحث کیفیت معاشرت مسلمانان را با پیشوایشان پیامبر مطرح نموده و لزوم انضباط را در برابر او تاکید می کند، تا در همه چیز گوش به فرمان پیامبر ص باشند و در کارهای مهم بدون ضرورت، و بدون اجازه او از جمعیت جدا نشوند.

این احتمال نیز وجود دارد که در چند آیه قبل، سخن از لزوم اطاعت

ص: ۵۶۲

---

۱-۱) تفسیر علی بن ابراهیم طبق نقل تفسیر نور الثقلین جلد ۳ صفحه ۶۲۸.

۲-۲) تفسیر فی ظلال جلد ۶ صفحه ۱۲۶ ذیل آیات مورد بحث.

خدا و پیامبر ص در میان بود و یکی از شئون اطاعت آن است که بدون اذن و فرمان او کاری نکنند، لذا در آیات مورد بحث از این مطلب سخن می گوید.

به هر حال در نخستین آیه می فرماید: "مؤمنان واقعی کسانی هستند که ایمان به خدا و رسولش آورده اند و هنگامی که در کار مهمی که حضور جمعیت را ایجاب می کند با او باشند، بدون اذن و اجازه او به جایی نمی روند" (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ لَّمْ يَذْهَبُوا حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ).

منظور از "امر جامع" هر کار مهمی است که اجتماع مردم در آن لازم است و تعاون و همکاریشان ضرورت دارد، خواه مساله مهم مشورتی باشد، خواه مطلبی پیرامون جهاد و مبارزه با دشمن، و خواه نماز جمعه در شرائط فوق العاده، و مانند آن، بنا بر این اگر می بینیم بعضی از مفسران آن را به خصوص مشورت، یا خصوص مساله جهاد، یا خصوص نماز جمعه یا نماز عید تفسیر کرده اند باید گفت: بخشی از معنی آیه را منعکس ساخته اند، و شان نزولهای گذشته نیز مصداقهایی از این حکم کلی هستند.

در حقیقت این یک دستور انضباطی است که هیچ جمعیت و گروه متشکل و منسجم نمی تواند نسبت به آن بی اعتنا باشد، چرا که در این گونه مواقع گاهی حتی غیبت یک فرد گران تمام می شود و به هدف نهایی آسیب می رساند، مخصوصاً اگر رئیس جمعیت، فرستاده پروردگار و پیامبر خدا و رهبر روحانی نافذ الامر باشد.

توجه به این نکته نیز لازم است که منظور از اجازه گرفتن این نیست که هر کس کاری دارد یک اجازه صوری بگیرد و به دنبال کار خود برود، بلکه برآستی اجازه گیرد، یعنی اگر رهبر، غیبت او را مضر تشخیص نداد، به او اجازه می دهد و در غیر این صورت باید بماند و گاهی کار خصوصی خود را فدای هدف مهمتر کند.

لذا در دنبال این جمله اضافه می کند: "کسانی که از تو اجازه می گیرند آنها برآستی ایمان به خدا و رسولش آورده اند" ایمانشان تنها با زبان نیست، بلکه با روح

و جان مطیع فرمان تواند (إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ).

"در این صورت هر گاه از تو برای بعضی از کارهای مهم خود اجازه بخواهند به هر کس از آنها می خواهی (و صلاح می بینی) اجازه ده" (فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأَذِّنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ).

روشن است که اینگونه افراد با ایمان با توجه به اینکه برای امر مهمی اجتماع کرده اند هرگز برای یک کار جزئی اجازه نمی طلبند، و منظور از "شانهم" در آیه کارهای ضروری و قابل اهمیت است.

و از سوی دیگر، خواست پیامبر ص مفهومش این نیست که بدون در نظر گرفتن جوانب امر و اثرات حضور و غیاب افراد اجازه دهد، بلکه این تعبیر برای آنست که دست رهبر باز باشد و در هر مورد ضرورت حضور افراد را احساس می کند به آنها اجازه رفتن را ندهد.

شاهد این سخن اینکه در آیه ۴۳ سوره توبه، پیامبر ص را به خاطر اجازه دادن به بعضی از افراد مؤاخذه می کند و می گوید: عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ حَتَّى يَتَّبِعَنَ لِمَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمَ الْكَافِرِينَ: "خداوند تو را عفو کرد چرا به آنها اجازه دادی پیش از آنکه راستگویان از دروغگویان برای تو شناخته شوند؟!".

این آیه نشان می دهد که حتی پیامبر ص در اجازه دادن افراد باید دقت کند و تمام جوانب کار را در نظر گیرد و در این امر مسئولیت الهی دارد.

و در پایان آیه می فرماید: هنگامی که به آنها اجازه می دهی "برای آنان استغفار کن که خداوند غفور و رحیم است" (وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

در اینجا این سؤال پیش می آید که این استغفار برای چیست؟ مگر آنها با اجازه گرفتن از پیامبر ص باز گنهکارند که نیاز به استغفار دارند؟!.

این سؤال را از دو راه می توان پاسخ گفت: نخست اینکه آنها گر چه ماذون

و مجازند ولی بالآخره کار شخصی خود را بر کار جمعی مسلمین مقدم داشته اند و این خالی از یک نوع ترک اولی نیست (۱) و لذا نیاز به استغفار دارند (همانند استغفار بر یک عمل مکروه).

ضمناً این تعبیر نشان می دهد که تا می توانند از گرفتن اجازه خودداری کنند و فداکاری و ایثار نمایند که حتی پس از اجازه باز عمل آنها ترک اولی است، مبادا حوادث جزئی را بهانه ترک گفتن این برنامه های مهم قرار دهد.

دیگر اینکه آنها به خاطر رعایت ادب در برابر رهبرشان درخور لطف الهی هستند و پیامبر ص به عنوان تشکر از این عمل برای آنها استغفار می کند (۲).

در عین حال این دو پاسخ با هم منافاتی ندارد و ممکن است هر دو منظور باشد.

البته این دستور انضباطی مهم اسلامی مخصوص پیامبر و یارانش نبوده است بلکه در برابر تمام رهبران و پیشوایان الهی اعم از پیامبر و امام و علمایی که جانشین آنها هستند رعایت آن لازم است، چرا که مساله سرنوشت مسلمین و نظام جامعه اسلامی در آن مطرح می باشد، و حتی علاوه بر دستور قرآن مجید، عقل و منطق نیز حاکم به آن است، زیرا اصولاً هیچ تشکیلاتی بدون رعایت این اصل پا بر جا نمی ماند، و مدیریت صحیح بدون آن امکان پذیر نیست.

عجب اینکه بعضی از مفسران معروف اهل سنت این آیه را دلیل بر جواز اجتهاد و واگذاری حکم به رای مجتهد دانسته اند، ولی ناگفته پیداست آن اجتهادی که در مباحث اصول و فقه مطرح است مربوط به احکام شرع است نه مربوط به موضوعات، اجتهاد در موضوعات قابل انکار نیست، هر فرمانده لشکر، هر رئیس اداره و هر سرپرست گروهی به هنگام تصمیم گیری در مسائل اجرایی و موضوعات

ص: ۵۶۵

---

۱-۱) "تفسیر فخر رازی" و "روح المعانی" و "تفسیر قرطبی" ذیل آیات مورد بحث.

۲-۲) "تفسیر فخر رازی" ذیل آیات مورد بحث.

خارجی رایش محترم است، این دلیل بر آن نیست که در احکام کلی شرع بتوان اجتهاد کرد و با مصلحت اندیشی، حکمی وضع یا حکمی را نفی نمود.

\*\*\* سپس دستور دیگری در ارتباط با فرمانهای پیامبر اسلام ص بیان کرده می گوید: "دعوت پیامبر ص را در میان خود مانند دعوت بعضی از شما نسبت به بعضی دیگر تلقی نکنید" (لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا).

او هنگامی که شما را برای مساله ای فرا می خواند حتما یک موضوع مهم الهی و دینی است، باید آن را با اهمیت تلقی کنید، و به طور جدی روی آن بایستید، دعوتهای او را ساده نگیرید که فرمانش فرمان خدا و دعوتش دعوت پروردگار است.

سپس ادامه می دهد: "خداوند کسانی را که از شما برای جدا شدن از برنامه های مهم پیامبر ص پشت سر دیگران پنهان می شوند، و یکی پس از دیگری فرار می کنند می داند" و می بیند (قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَاذًا).

"اما آنها که مخالفت فرمان او می کنند باید از این بترسند که فتنه ای دامنهشان را بگیرد، یا عذاب دردناک به آنها برسد" (فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ).

"یتسللون" از ماده "تسلل" در اصل به معنی بر کندن چیزی است (مثلا گفته می شود "سل السیف من الغمد" یعنی شمشیر را از غلاف کشید) و معمولاً به کسانی که مخفیانه و به طور قاچاقی از جایی می گریزند، "متسللون" گفته می شود.

"لواذا" از "ملاوذه" به معنی استتار است، و در اینجا به معنی عمل کسانی است که پشت سر دیگری خود را پنهان می کنند یا در پشت دیواری قرار می گیرند و به اصطلاح افراد را خواب می کنند و فرار می کنند، این عملی بوده است که منافقین به هنگامی که پیامبر ص مردم را برای جهاد یا امر مهم دیگری فرا می خواند انجام می دادند.

قرآن مجید می گوید: این عمل زشت منافقانه شما اگر از مردم پنهان

بماند از خدا هرگز پنهان نخواهد ماند، و این مخالفت‌های شما در برابر فرمان پیامبر ص مجازات دردناکی در دنیا و آخرت دارد.

در اینکه منظور از "فتنه" در اینجا چیست؟ بعضی از مفسران آن را به معنی قتل و بعضی به معنی گمراهی و بعضی به معنی تسلط سلطان ظالم، و سرانجام بعضی به معنی بلای نفاق که در قلب انسان آشکار می شود دانسته اند.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از فتنه، فتنه‌های اجتماعی و نابسامانیها و هرج و مرج و شکست و سایر آفت‌هایی است که بر اثر تخلف از فرمان رهبر دامنگیر جامعه می شود.

ولی به هر حال فتنه مفهوم وسیعی دارد که همه این امور و غیر اینها را شامل می شود. همانگونه که "عذاب الیم" ممکن است عذاب دنیا یا آخرت یا هر دو را در بر گیرد.

قابل توجه اینکه در تفسیر آیه فوق غیر از آنچه گفتیم دو احتمال دیگر ذکر کرده اند:

نخست اینکه: منظور از "لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا" این است که هنگامی که پیامبر ص را صدا می زنید با ادب و احترامی که شایسته مقام او است وی را بخوانید، نه همچون صدا زدن یکدیگر، زیرا بعضی از کسانی که با ادب اسلامی آشنا نبودند خدمت پیامبر ص می رسیدند و در میان جمع یا تنهایی مرتب: یا محمد! یا محمد! می گفتند به گونه ای که شایسته یک رهبر بزرگ آسمانی نبود، هدف این است که او را با تعبیراتی مانند یا رسول الله و یا نبی الله و با لحنی معقول و مؤدبانه صدا بزنند.

در بعضی از روایات نیز این تفسیر وارد شده است، ولی با توجه به آیه گذشته و تعبیرات ذیل خود این آیه که سخن از اجابت دعوت پیامبر ص و غائب نشدن از محضر او بدون اذن می گوید این تفسیر با ظاهر آیه سازگار نیست، مگر اینکه



بگوئیم هر دو مطلب مراد است، و تفسیر اول و دوم را در مفهوم آیه جمع بدانیم.

تفسیر سومی نیز برای آیه نقل شده که بسیار ضعیف به نظر می رسد و آن اینکه "دعا و نفرین های پیامبر ص را همچون نفرین خودتان در باره یکدیگر نگیرید" (۱).

چرا که دعا و نفرین او روی حساب است و برنامه الهی و مسلما کارگر خواهد شد.

اما با توجه به اینکه این تفسیر تناسبی با صدر و ذیل آیه ندارد و روایتی نیز در باره آن نرسیده قابل قبول نیست.

ذکر این نکته نیز لازم است که علمای اصول از جمله فُلَيْحَذَرِ الدِّينِ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ... چنین استفاده کرده اند که اوامر پیامبر ص دلالت بر وجوب دارد ولی این استدلال اشکالاتی دارد که در اصول به آن اشاره شده است.

\*\*\* آخرین آیه مورد بحث که "آخرین آیه سوره نور" است اشاره لطیف و پر معنایی است به مساله مبدء و معاد که انگیزه انجام همه فرمانهای الهی است و در واقع ضامن (اجرای همه اوامر و نواهی می باشد، از جمله اوامر و نواهی مهمی که در سر تا سر این سوره آمده است، می فرماید:

آگاه باشید که برای خداست آنچه که در آسمانها و زمین است" (أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ).

خدایی که علم و دانش او همه جهان را در بر می گیرد و "میداند آنچه را شما بر آن هستید" (روش شما، اعمال شما، عقیده و نیت شما، همه برای او آشکار است) (قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ).

ص: ۵۶۸

---

۱- ۱) کلمه "دعاء" اگر بعد از آن لام باشد به معنی دعا است و اگر "علی" باشد به معنی نفرین است و اگر هیچکدام نباشد احتمال هر دو را دارد.

و تمام این امور بر صفحه علم او ثبت است" و آن روز که انسانها به سوی او باز می گردند آنها را از اعمالی که انجام دادند آگاه می سازد" و نتیجه آن را هر چه باشد به آنها می دهد (و يَوْمَ يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا).

" و خدا به هر چیز عالم و آگاه است" (وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ).

قابل توجه اینکه در این آیه سه بار بر روی علم خدا نسبت به اعمال انسانها تکیه شده است و این به خاطر آن است که انسان هنگامی که احساس کند، کسی به طور دائم مراقب او است، و ذره ای از پنهان و آشکارش بر او مخفی نمی ماند این اعتقاد و باور اثر تربیتی فوق العاده روی او می گذارد و ضامن کنترل انسان در برابر انحرافات و گناهان است.

\*\*\*بار الها! مصباح قلب ما را به نور علم و ایمان روشن فرما، و "مشکاه" وجودمان را برای حفظ ایمان تقویت نما، تا "صراط مستقیم" پیامبرانت را به سوی رضای توره سپر شویم و به مصداق "لا- شرقیه و لا- غربیه" از هر گونه انحراف در سایه لطفت مصون بمانیم.

بار الها! چشم ما را به نور عفت، قلب ما را به نور معرفت، روح ما را به نور تقوی، و تمام وجودمان را به نور هدایت روشن فرما و از سرگردانی و غفلت و گرفتاری در چنگال وسوسه های شیطان محفوظ دار.

خداوند! پایه های حکومت عدل و داد اسلامی را برای اجرای حدودت محکم کن و جامعه ما را از سقوط در دامان بی عفتیها مصون دار إِنَّكَ عَلِيٌّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ .

پایان سوره نور پایان جلد ۱۴ تفسیر نمونه ۲۷ ربیع الاول ۱۴۰۳ برابر با ۲۲/۱۰/۶۱







بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

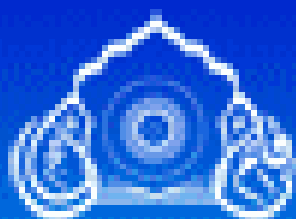
تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹





مرکز تحقیقاتی و ترجمانی

اصفهان

گام‌های

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹